جلد ثانی
مشکوٰۃ شریف

و آنچہ بآبیاری بتکلفے محتاج بود از دولابی کہ بآن از حوضہا و جویہا آب کشند یا از چاہہا بگاو و شتر و خر کشند و نیز آن کہ چہل یکی ست
واجب شود و در آنچہ محتاج ست بعمل تعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و ترقب و انتظار تیم و مثال آن و دیگر از رعایت
عدالت آنست کہ در ہر نوعی از اموال بحسب مصلحت حال و حکمتی کہ جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکہ در نقرہ دویست درم
و در زر بیست مثقال و در گوسفند چہل و در گاو سی و در شتر پنج کہ در کمتر ازین نصابہا چیزے واجب نبود

الفصل الاول ۔ عن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال ۔ روایت ست از ابن عباس رض
کہ آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمدہ است کہ آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد پیادہ و معاذ
سوار بود و گفت شاید کہ باز دیگر نبینی مرا و گویا معاذ و ہمچنین واقع شد پس گفت آنحضرت بمعاذ ۔ انک تاتی قوما اہل کتاب ۔ بدرستیکہ تو
می آئی قومی را کہ اہل کتاب اند ۔ تخصیص اہل کتاب بذکر بجہت اہتمام بحال ایشان ست وگرنہ در آنجا مشرکان و غیر آن از اہل ذمہ بسیار
بودند ۔ فادعہم الی شہادۃ ۔ پس نخست دعوت کن ایشان را بگواہی دادن ۔ ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ فان ہم اطاعوا لذلک
پس اگر فرمانبرداری کنند ایشان ترا برای آن یعنی ادای شہادتین کنند و مسلمان شوند ۔ فاعلمہم ان اللہ قد فرض علیہم خمس صلوات فی الیوم
واللیلۃ ۔ پس بدانان ایشان را کہ بدرستیکہ خدا تعالی بتحقیق فرض کردہ است بر ایشان پنج نماز در روز و شب ۔ فان ہم اطاعوا لذلک
فاعلمہم ان اللہ قد فرض علیہم صدقۃ ۔ پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند بر نماز پنجگانہ پس بدانان ایشان را کہ بدرستیکہ خدا تعالی بتحقیق
فرض گردانیدہ است بر ایشان صدقہ یعنی زکوۃ تقدیم اعلام بصلوۃ بر اعلام بزکوۃ بجہت اہتمام و فضل اوست بر سائر اعمال نہ کہ شرط آن باشد
تؤخذ من اغنیائہم فترد علی فقرائہم ۔ گرفتہ شود صدقہ از توانگران ایشان بآن حد کہ توانگری در این باب نہادہ اند پس بازگردانیدہ شود
بر درویشان ایشان ۔ فان ہم اطاعوا لذلک ۔ پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقہ را و بدہند آنرا ۔ فایاک و کرائم اموالہم ۔ پس دور دار
خود را از نفائس اموال ایشان کہ چیدہ چیدہ بگیری چنانکہ [illegible] و ضرر آن بلکہ ہر چہ کہ مالک بدہد بشرط سلامت از عیب و نقصان
کہ در شرع جائز نیست ۔ واتق دعوۃ المظلوم ۔ و بپرہیز کن از دعای ستم کردہ شدہ را فانہ لیس بینہا و بین اللہ حجاب ۔ پس بدرستیکہ
نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پردہ و البتہ بجناب عزت وی میرسد و مستجاب می گردد اگرچہ کافر باشد چنانکہ در بعضی اخبار
آمدہ است ۔ متفق علیہ ۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من صاحب ذہب و لا فضۃ لا یؤدی منہا حقہا ۔ نیست
ہیچ خداوند زر و نہ خداوند نقرہ کہ ادا نکند حق آنرا کہ زکوۃ ست ۔ الا اذا کان یوم القیمۃ ۔ مگر آنکہ چون باشد روز قیامت [illegible]
[illegible] الیہا فی نار جہنم [illegible]
[illegible] فیکوی بہا جنبہ و جبینہ و ظہرہ [illegible]
[illegible] فی نار جہنم [illegible]
دوزخ [illegible]
[illegible]

از ساعیان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن با ایشان و اینها اشرف اعضا ظاهر اند و مشتمل اند بر عضوهای رئیسه که دماغ و دل و
جگرست - کلما ردت اعیدت له - هر گاه که برد برده شوند آن صفایح باز گردانیده شوند برای آنکس یا سرد داغ کردن چنانکه آهن گرم
بار بار در کوره آهنگری در آورده میشود و بر آورده میشود - فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة - در روزیکه باشد اندازه وی
پنجاه هزار سال که عبارت ست از روز قیامت و این کنایت ست از غایت درازی و سختی وی بر گناهگاران و بر نیکوکاران چنان
گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و بر خود پیچیده و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه
نبود و الحمد لله - حتی یقضی بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان - فیری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار - پس دیده شود
راه وی یا به بیند وی راه خود را یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت ست - قیل - گفتند
صحابه - یا رسول الله فالابل - پس حکم شتر که حق آنرا ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوة وی چگونه بود - قال - گفت آنحضرت
صلعم - و لا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها - و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمیکند از ان حق آنرا - و من حقها حلبها یوم وردها -
و حق و واجب شتران اگرچه همان زکوة ست و لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن
شتران ست روز ورد و بکسر واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در ان فراهم می آیند و تشنه و محتاج باشند
و ظاهر حدیث دلالت که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمی کند حق آنرا - الا اذا کان
یوم القیمة - مگر آنکه چون باشد روز قیامت - بطح لها - بر رو انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بر وی بگذرند و پایمال کنند - بقاع
قرقر - بقاع بفتح قاف فراخ هموار که در وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون را نخستین نیز بمعنی قاع ست و تاکید و صفت قاع است - او
اوفر ما کانت - در حال بودن شتران فربه تر تمام تر نیست تر یا گران تر و تنومند تر باشند - لا یفقد منها فصیلا واحدا - در حالیکه
گم نمیکند صاحب شتران از ان شتران یک بچه شتر را یعنی بچه ها نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد از فصیل همین شتران
باشند چه هر شتر بچه شتر ست و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از ان شتران یک شتر را و مؤید این ست عبارتی که در
بقر و غنم بیاید - تطاه باخفافها - پایمال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند را ظلف چنانکه
بیاید - و تعضه بافواهها - و می گزند آنکس را این شتران بدندانهای خود - کلما مر علیه اولاها رد علیه اخراها - هر گاه که بگذرد بر وی طائفه
نخستین شتران باز گردانیده شود بر وی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم
پایمال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخراها رد علیه اولاها زیرا که
رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم همبرین نسق واقع ست و در حدیث ابی ذر نیز همچنین ست و توربشتی
گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهوی ست که از بعضی رواة واقع شده و صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و
از رد و مرور مراد دارند نه رجوع فلا اشکال فتامل - فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة
و اما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر و الغنم قال و لا صاحب بقر و لا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرقر

ترجمه این عبارت معلوم شد - لا ینقص منها شیئا - در حالیکه کم نمی کند از آن گاوان و گوسفندان چیزی را - لیس فیها عقصاء - در حالیکه
نیست در آن گاوان و گوسفندان گوسفندی که شاخها پیچیده شاخها که بزور آن کم رسد - عقصاء بفتح عین و سکون قاف - ولا جلحاء - و نیست در میان آن جلحاء بفتح جیم
بحای مهمله آنکه شاخ ندارد - ولا عضباء - و نه شکسته شاخ - تنطحه بقرونها - میزند آن گاوان و گوسفندان ویرا بشاخهای خود - وتطاه باظلافها
و می پیکنند ویرا بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و مثال آن و سم شتر را خف میگویند و سم خر را
حافر - کلما مر علیه اولاها رد علیه اخراها فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل - گفته شد - یا
رسول الله فالخیل - پس اسپان حکم آنها چیست - قال - گفت آنحضرت صلعم - فالخیل ثلثة - پس اسپان سه قسم اند هر یک حکمی دارد - هی لرجل
وزر - اسپان مر مردی را بزه و بارگناه اند - وزر بکسر واو و سکون زا گرانی بزه - وهی لرجل ستر - و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال اند
تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حجاب اند که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم - وهی لرجل اجر - و اسپان مر مردی را اجر و ثواب
اند - فاما التی هی له وزر - پس اسپان که آن مر مرد را سبب بزه و بارگناه اند - فرجل ربطها ریاء - پس اسپان مرد اند که بسته است
آنرا بجهت نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازی است و در واقع نیست - وفخرا - و بسته است آنها را برای نازیدن و بزرگی کردن
بر مردم و بر غیر خویش چه بسیار طاعت نباشد - ونواء - بکسر نون - علی اهل الاسلام - و بسته است برای عداوت کردن مسلمانان
تا بر ایشان بغی کند و جنگ بر آید - فهی له وزر - پس اسپان برای چنین شخصی سبب بزه و بارگناه اند - واما التی هی له ستر
واما اسپان که آن برای مرد پرده اند - فرجل ربطها فی سبیل الله - پس اسپان مردی است که بسته است آنها را
در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بی فرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز
مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای خود سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را
از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است - و ربطها تغنیا یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود - و تعففا - از طلبیدن
اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری - ثم لم ینس حق الله فی ظهورها - پس فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب آنرا در پشتهای
اسپان که سوار شود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن - ولا رقابها - و نه فراموش
کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادا میکند حق آن را و در [illegible] شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری آنها
بکند کاه و دانه و صلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها بنا بر اختلاف تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوٰة است که اگر بیرون
در صحرا چرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که [illegible] اسپ یک دینار بدهد یا قیمت کند آنها را و از هر دویست درم پنج درم بدهد
چنانکه حساب زکوٰة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوٰة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبد و در فرس او
صدقه - و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فی کل فرس سائمة دینار که [illegible] یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده
بر اسپ غازی محمول است که سواری میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت و تحقیق این مبحث از عمر رض و سخن در اینجا دراز است و در
شرح سفر السعادت پاره از آن مذکور است - فهی له ستر - پس این اسپان مر او را پرده و ستر حال اند - واما التی هی له اجر - واما اسپان که آن

مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم ست + فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام + پس اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه خدا برای
اهل الاسلام که جهاد کنند و دیگر آنها نیز در جهاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جهاد کنند + فی مرج بفتح میم و سکون را و بجیم در چراگاه
فراخ و سبزه و روضه + و در سبزه که آب و گیاه دارد + فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء + پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را
الا کتب له عدد ما اکلت حسنات + مگر آنکه نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها + وکتب له عدد ارواثها
وابوالها حسنات + و نوشته شود مر او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان نیکیها + ولا تقطع طولها + و نبرد رسنهای خود را
طول بکسر طا و فتح واو ریسمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست و تا بگردد و بچرد + فاستنت شرفا او شرفین + پس برانند
یک زمین بلند یا دو زمین بلند را + الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات + مگر آنکه بنویسد خدای تعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را
بشمار گامها یکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها + ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه + و نمیگذرد بآن اسپان صاحب آن
از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی + ولا یرید ان یسقیها + و نمیخواهند آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی و نیت آب
خورانیدن ندارد و بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد + الا کتب الله له عدد ما شربت
حسنات + مگر آنکه بنویسد خدای تعالی برای آدمی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و از اینجا معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار
کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده ست + قیل
گفته شد یا رسول الله فالحمر + پس خران حکم آن چیست در اجر آنها و ترک آن چیز وارد شده ست + قال + گفت آنحضرت صلعم
ما انزل علی فی الحمر شیء + فرو فرستاده نشده است بمن در حکم خران چیزی بخصوص + الا هذه الآیة الفاذة الجامعة + مگر این آیة تنها که
جامع احکام تمام افعال ست از خیر و شر فاذه بفا و تشدید ذال معجمه + فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره + پس کسیکه عمل کند بمقدار یک ذره نیکی
می بیند و می یابد جزای آنرا + ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره + و کسیکه بکند بمقدار ذره بدی می بیند جزای آن را پس اگر خیری کند جزای آن
می یابد یا چیز بخصوص خرهای مخصوص نازل وارد نشده + رواه مسلم + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا
فلم یؤد زکوته + کسیکه بدهد او را خدای تعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا + مثل له ماله یوم القیمة شجاعا + مصور گردانیده شود برای وی مال
وی روز قیامت بصورت مار + شجاع بضم شین و کسر آن مار نر یا مطلق مار نر یا ماده + اقرع + مار کل که موی بسر ندارد و در اینجا
نشان بسیاری زهر و درازی عمر است + له زبیبتان + برای وی دو زبیبه با موحده میان آنها تحتیه بلفظ تثنیه یعنی آن مار را دو نقطه سیاه است
بالای دو چشم او یا در دو چشم او و بعضی گفته اند که دو کف در دهن وی + یطوقه یوم القیمة + گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت + ثم یاخذ بلهزمتیه
پس میگیرد آن مار هر دو طرف لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی هر دو کنج دهن خود را لهزم بکسر لام و سکون ها و فتح زا و بتحتانی استخوان بر آمده
زیر بناگوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحییه و آن دو استخوان که ریش بر آن برمی آید چون نزدیک بشد چنین بود تفسیر کرده بدان
و بر این معنی ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و یا زائده و بعد یعنی میگیرد آن مار هر دو کله آنکس را + ثم یقول
انا مالک + پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی + انا کنزک + من گنج توام که زکوة جدا کرده ننهادی

ثم تلا + پس بخواند آنحضرت صلعم این آیت را + ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة + تا آخر آیه که نیست بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو
شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة + رواه البخاری + وعن ابی ذر عن النبی + روایت است از ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال
گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها + نیست هیچ مردی که باشد مر او را شتران یا گاوان یا گوسفندان
که ادا نکند حق آنها را + الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه + مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حالی
بودن آنها بزرگتر و فربه‌تر تطاه باخفافها + پی سپر میکنند آنمرد را شتران بپایهای خود + وتنطحه بقرونها + و میزنند گاوان و گوسفندان
او را به شاخهای خود کلما جازت اخریها ردت علیه اولیها + هر بار که بگذرد طائفه پسین آنها بازگردانیده شود نخستین آنها
این عبارت بظاهر واقع ست بخلاف عبارت حدیث ابی هریره رضی که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد + حتی یقضی
بین الناس + تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم + متفق علیه + وعن جریر بن عبد الله + روایت است از جریر بن عبد الله بجلی
که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است. قال قال رسول الله + گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اتاکم المصدق + چون بیاید بشما صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی
و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده صدقه و متصدق تا دهنده صدقه + فلیصدر عنکم وهو عنکم راض
پس باید که بازگردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی خوشنود است باین طریق که خوب پیش آیید بوی و ادا کنید
صدقه بتمام و کمال + رواه مسلم + وعن عبد الله بن ابی اوفی + پدر و پسر هر دو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه
از عالم رفت + قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال + حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش
آنحضرت می آوردند تا آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد وی
قومی صدقه خود را دعا می کرد ایشان را می گفت. اللهم صل علی آل فلان + خداوندا درود بفرست و رحمت کن بر آل فلان
که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته + پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه
خود را فقال + پس گفت آنحضرت صلعم + اللهم صل علی آل ابی اوفی + و حکم الهی نیز همچنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوة
بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است + متفق علیه + وفی روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال
چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت + اللهم صل علیه + ازین روایت معلوم شد که مراد بآل
فلان همان فلان ست و آل مقحم ست چنانکه آل فرعون و آل داود مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز بتبعیت در ان
داخل اند چنانکه اشارت کردیم + وعن ابی هریره رضی قال + گفت + بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة + فرستاد
آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را برگرفتن صدقه از مردم + فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند بآن حضرت صلعم
که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافقی بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشده‌ام بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده و بعضی گفته اند حمید و گفته اند ابن جمیل منافق بوده

بعد از ان توبه کرد و نفاق ترک گفت و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من
فضله لنصدقن الآیة انتهی + وخالد ابن الولید + که صحابی مشهور بود او نیز نداد + والعباس + وعباس ابن المطلب + عم
رسول الله صلی الله علیه وسلم + او نیز نداد دیگران همه دادند فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم
ابن جمیل + نقم بمعنی انکار و کراهت ست که بعد سخط آید و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است
یعنی مکروه نمی نماید ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد + الا انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله + مگر بسبب همین که وی فقیر بود
هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی شد و بکفران نعمت کشید
و غنا تخفیف از خداست و ذکر رسول بجهت آن ست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر
گفته که ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند که آن حضرت صلعم دعا کرد او را بغنا در
بالتماس وی و عهد وی که شکرگذاری نعمت کند + واما خالد فانکم تظلمون خالدا + واما خالد بن ولید که می گویید وی نیز
نداد زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی آنست که وی + قد احتبس ادراعه واعتده فی سبیل الله
بتحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سلاحهای جنگ خود را از سلاح جهاد و چهارپایها در راه خدا بغازیان و هر که حال این
باشد که چنین خیرات نقل میکند منع زکوة که واجب ست چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شماست بزی
و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و سامان
آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتده بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع عتاد بفتح بمعنی ساخت
و آمادگی والله اعلم . واما العباس فهی علی + واما عباس پس زکوة وی بر من ست و من ضامن آنم و سببش آن بود که
میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند و دیگر زکوة سال
آینده چنانکه فرمود + ومثلها معها + و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم
مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس — بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام را جائز ست
که مهلت دهد و تاخیر کند بوجه نظر و مصلحت و بعد از ان بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم + ثم قال + پس پیغمبر گفت
آنحضرت را + یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه + ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر او ست پس عباس را
بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاهدار و رعایت کن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دو سه درخت خرما از یک
بیخ بر آید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح صنو بکسر یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر
پدر + متفق علیه + وعن ابی حمید + بضم حا و فتح میم + الساعدی + منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی
مشهور ست حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت + قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد
گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زا که نام قبیله ایست از یمن و از اشعار مشکوة نیز گویند + یقال له

گفته میشد و نام [illegible] آن مرد را - ابن اللتبیه بضم لام و فتح آن و فتح تا و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای
یای نسبت نام مادر او ست که منسوب است به بنی لتب بسکون تا قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیه عبد الله است یعنی الصدقه
عامل گردانید به گرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن عمل گفت مسلمانان را این مقدار مال برای
شماست که صدقه اموال ست وهذا اهدی الی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن با نحضرت
رسید ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس خطبه خواند آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش
کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشد ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور اما بعد حمد و
ستایش بدرستیکه من عامل می گردانم مردانرا از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است
مرا خدای تعالی فیاتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید هذا لکم وهذا هدیة اهدیت لی این
مر شما راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا فهلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست این مرد در خانه
پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود و شک راوی است یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش
فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری اوست اگر عملدار نمیبود و در
خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و ازینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه
برای وی هدیه میفرستاد نه از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند والذی نفسی
بیده لا یاخذ احد منه شیئا سوگند بخدا که نگیرد هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بیاید با
آن مال روز قیامت برگردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال از جنس شتر میباشد مر او را رغاء بضم را و غین معجمه
ممدوده آواز شتر و گرگ و گفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه سخت او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو میباشد
مر او را آواز گاو خوار بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو او شاة تیعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند
که آواز میکند تیعر بکسر عین و فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یا آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس برداشت آنحضرت
هر دو دست خود را حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفره بر وزن حمره و صفره بیاض غیر خالص
چنانکه اصحاح گفته ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت مکرر دو بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق
متفق علیه قال الخطابی فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت هلا جلس فی بیت امه و ابیه فینظر ایهدی الیه ام
لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است بر آنکه هر کاریکه وسیله کرده شود وسیله شود بسوی
امری حرام پس وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و ازین جهت
آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است و کل دخیل فی العقود و ازین قبیل کلام خطابی است که هر چیزیکه
در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود و تامل نموده شود

که آیا هست حکم وی نه در انفراد یعنی پیش از دخل در عقد. لحکمة عند الاقتران. همچون حکم دقتی شود اقتران و اجتماع و درآمدن وے
در عقد. ام لا. یا نیست. کذا فی شرح السنة. و این کلیه ثانی لائق بمذهب کسی ست که از حیله منع میکند چنانچه امام مالکؒ و امام
ابوحنیفهؒ و شافعیؒ و غیر ایشان که حیله را جائز میدارند نظر نمیکنند باین داخل. کذا فی شرح الشیخ. و عن عدی بن عمیرة.
بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی ست. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملناه منکم علی عمل. هر کسیکه عامل
گردانیم ما او را از شما بر عملی. فکتمنا مخیطا. پس پوشید وی از ما سوزنی را. المخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا. فما فوقه. پس پوشید
چیزی را که بالای سوزن ست و یکی یا زیادتی. کان غلولا. میباشد این کتمان خیانت و غلول بضم عین معجمه خیانت در غنیمت و
بمعنی مطلق خیانت نیز آمده. یاتی به یوم القیمة. می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود او را بران. رواه مسلم

الفصل الثانی. عن ابن عباسؓ قال لما نزلت هذه الآیة. گفت ابن عباسؓ چون نازل شد این آیت که. والذین
یکنزون الذهب والفضة. مجمل مضمون آیت آن ست که آن کسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرچ نمیکنند آنرا در راه خدا گرم کرده میشود
آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت
کبر ذلک علی المسلمین. بزرگ و گران آمد آن بمسلمانان. فقال عمر انا افرج عنکم. پس گفت عمر من بکشایم بستگی این اشکال را
از شما. افرج بجیم و تشدید. یکشادن از فرج بمعنی کشایش. فانطلق عمر. پس رفت عمر. فقال. پس گفت. یا نبی الله انه کبر علی
اصحابک هذه الآیة. بدرستیکه گران آمد بیاران تو این آیت. فقال. پس گفت آنحضرتؐ. ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب
ما بقی من اموالکم. بدرستیکه خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزیکه باقی مانده است بعد از
زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بسازید باکی ندارد و در
آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرموده آمده است بر تقدیری ست که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نهند داخل وعید نیست
و انما فرض المواریث. و فرض نگردانیده وی تعالی میراثها. و ذکر کلمة. و ذکر کرد آنحضرتؐ کلمه را این قول راویست یعنی آنحضرتؐ
بعد از قول وی و انما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین ست که فرمود که حق تعالی که مواریث
فرض کرده است برای همین کرده است که. لتکون لمن بعدکم. تا باشد اموال مر کسانی را که بعد از شما اند که وارث شما اند یعنی
و حکم میراث اشارتی ست بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد. فقال. پس گفت
راوی. فکبر عمر. پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب از این سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت
شایع بر جمیع اموال. ثم قال. پس گفت آنحضرتؐ. الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء. آیا خبر ندهم ترا ای عمرؓ به بهترین آنچه گنج کند
مرد. المرأة الصالحة. آن گنج کدام ست زن صالحه که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود
اذا نظر الیها سرته. چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و روش
وی. و اذا امرها اطاعته. و چون کار فرماید مر او را فرمانبرداری کند او را. و اذا غاب عنها حفظته. چون غائب گردد

مرد از ان زن نگاهدارد حق او را از نفس و مال – رواه ابو داؤد – وعن جابر بن عتيك – بفتح عین وکسر تا و سکون یا انصاری
صحابی بزرگ ست و در شهود وی بدر را اختلاف ست و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر شده – قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سيأتيكم ركيب – تصغیر رکب که جمع راکب ستا زود باشد که بیایند شما را سوارگان مبغضون – که دشمن داشته شده اند
و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا جهت آنکه بدخلقی میکنند و سختی می نمایند و مصدقان اند
که برای گرفتن صدقات می آیند – فاذا جاؤكم فرحبوا بهم – پس چون بیایند شما را پس جای فراخ کنید برای ایشان و مرحبا گوئید
برای ایشان وخلوا بينهم وبين ما يبتغون – و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال
تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد – فان عدلوا فلانفسهم – پس اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای
خود میکنند که ثواب عدالت یابند – وان ظلموا فعليهم – اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان ست بزه و زیان آن و مراد آنست
که اگرچه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر آنست مبالغة والا اگر بتحقیق ظلم کنند در رضای ظالم چه صورت دارد –
وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم – وخشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خشنودی ایشان ست یعنی
اگرچه اصل واجب زکوة باداى مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی و خشنود روند اتم و اکمل ست – وليدعوا لكم
و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بحکم الٰهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد – رواه ابو داؤد –
وعن جرير بن عبد الله – صحابی مشهور ست بحسن صورت و سیرت – قال جاء ناس يعني من الاعراب الى رسول الله –
گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين ياتونا فيظلمونا
پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را – فقال – پس گفت آنحضرت – ارضوا مصدقيكم –
راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را – قالوا – گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا – راضی گردانیم ایشان را
اگرچه ظلم کنند ما را – قال – گفت آنحضرت – ارضوا مصدقيكم وان ظلمتم – راضی گردانید مصدقان خود را اگرچه ظلم کرده شوید شما همان
توجیه و تاویل که گفته شد – رواه ابو داؤد – وعن بشير – بفتح با و کسر شین معجمه بن الخصاصية – بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و
تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر ست که صحابی ست و مولای آنحضرت – قال قلنا ان اهل الصدقة يعتدون علينا – گفت
بشیر گفتیم یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز می نمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنكتم من اموالنا بقدر ما يعتدون – آیا پنهان کنیم ما از اموال های خود باندازهٔ آنچه ظلم میکنند –
قال لا – گفت آنحضرت نه پوشید و صبر کنید بر آنچه میکنند – رواه ابو داؤد – وعن رافع بن خديج – بفتح خا و کسر دال انصاری
صحابی ست – قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل على الصدقة بالحق كالغازي في سبيل الله – عامل کننده بر
صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی ست که غزا کننده است در راه خدا و یا بنده است ثواب آن را – حتى يرجع
الى بيته – تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود – رواه ابو داؤد والترمذی – وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي

صلی اللہ علیہ وسلم قال لا جلب ولا جنب — روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب
و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام وثانی بنون مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جای دور و امر کند خداوندان مواشی را
که کشیده بیارند ماشیه خود را در جائیکه فرود آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور برد از جای فرود ساعی را تکلیف کند
که بجانب او آورد و هر دو نهی عنه است از جهت حصول تعب مشقت در اول بمتصدق و در ثانی بر مصدق — ولا تؤخذ صدقاتهم
الا فی دورهم — و گرفته نشود صدقه های مردم مگر در سراها و جایها ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت
جلب و جنب است هر دو — رواه ابوداود — وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استفاد مالا فلا زکوٰة
فیه حتی یحول علیه الحول — کسیکه بیابد مالی را پس نیست زکوٰة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال — رواه الترمذی وذکر
جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر — و ذکر کرده است ترمذی جماعه از رواة را که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول
ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما اینچنین موقوف که
الا بسماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شده — وعن علی ان العباس رضی اللہ عنهما سأل رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل — روایت است از امیر المومنین علی که عباس رضی سوال کرد در شتاب دادن
زکوٰة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین اما حلول در مکان بکسر و ضم هر دو آمده
کذا قالوا — فرخص له فی ذلک — پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوٰة و همین است مذهب ما و نزد اکثر ائمه از
جهت وجود سبب زکوٰة که نصاب است و این حدیث مؤید تاویل مر قول آنحضرت را که و اما العباس فهی علی که در فصل اول
از حدیث ابی هریره گذشت — رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه والدارمی — وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه — خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت
آگاه باشید هر که والی شد و نگاهبان شد یتیمی را که مر او را مالی است پس باید که سوداگری کند در وی — ولا یترکه حتی تاکله الصدقة —
و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوٰة — رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال
روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی بن الصباح ضعیف — زیرا که مثنی بن
صباح تضعیف کرده یکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و به عبادت قوی است اما حدیث وی شبهی دارد و ثابت است

تسع و اربعین و مائة

الفصل الثالث — عن ابی هریرة قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واستخلف ابوبکر بعده — گفت ابوهریره
چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد از وی — وکفر من کفر من العرب — و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب
بانکار زکوٰة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه اللہ پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوٰة قطعی است پس انکار وی
کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع او و منع از دادن زکوٰة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد مراد کفران نعمت است

چنانکه در حدیث من ترک الصلوٰة متعمدًا فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شده و بعضی امتناع آورده پس اطلاق کفر
ونفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرده و در کفر ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد با ابی بکر
واعتراف کرد که حق همان ست که ابوبکر بدان ست چنانکه مفهوم باید ـ قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس
وقد قال رسول الله چگونه کشتن میکنی مردم را وحال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس
حتی یقولوا ـ امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان ـ لا اله الا الله فمن قال پس کسیکه بگوید لا اله الا الله عصم منی
ماله ونفسه نگاه داشت از من مال خود را ونفس خود را ـ الا بحقه ـ مگر بحق اسلام ودر روایتی صریح آمده است الا بحق الاسلام
چنانکه دیت وقصاص وغیر آن ـ وحسابه علی الله ـ وحساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست وحساب باطن او در آخرت
بعلم الٰهی ست چنانکه منافق باشد وبزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق ـ فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوٰة والزکوٰة
پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آئنه قتال میکنم کسی را که جدائی کند وفرق نهد میان نماز وزکوٰة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب
زکوٰة را منکر گردد یا باول عمل کند وازثانی امتناع آرد فان الزکوٰة حق المال زیرا که زکوٰة حق واجب در مال ست چنانکه نماز
حق واجب در نفس ست وموجب هر دو اسلام ست ـ والله لو منعونی عناقا ـ بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله عناق بفتح عین ولد انثی
معز که بیک سال نرسیده است ودر روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را واین مبالغه است در طلب حق واجب ودر قاموس
گفته است که عقال بکسر عین زکوٰة یک سال از شتر وگوسفند ـ کانوا یؤدونها الی رسول الله ـ بودند که ادا میکردند آنرا بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها ـ هر آئنه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر وارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ
شعار اسلام وسد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم ـ قال عمر فوالله ما هو الا ان رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال ـ گفت
عمر پس بخدا سوگند نبود شان من وحال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من ودریافتم من ودیدم یقین که خدا تعالی کشاده
سینه ابوبکر صدیق را برای قتال ـ فعرفت انه الحق ـ پس شناختم من که همین ست حق که قتال باید کرد ودر روایات آمده است
که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را وگفتند که اول عهد خلافت ست ومخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی وفتوری
در کارخانه اسلام راه یابد توقف وتاخیر لائق می نماید ابوبکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند ومن تن تنها با ایشان
قتال میکنم واین دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر متفق علیه ـ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز
احدکم یوم القیٰمة شجاعا اقرع ـ میباشد گنج یکی از شما روز قیامت ماری بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت ـ یفر منه صاحبه میگریزد
ازان مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد ـ وهو یطلبه ـ وحال آنکه آن مار میجوید او را ـ حتی یلقمه اصابعه ـ تا آنکه لقمه میگرداند صاحب
گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت ست که در وقت خوف از مار ومانند آن دست را در دهن آن می اندازند ونیز از عادات
منع ودست وانگشتان ظاهر میگردد ـ رواه احمد ـ وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوٰة
ماله الا جعل الله یوم القیٰمة فی عنقه شجاعا ـ نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوٰة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی روز قیامت

در گردن وی نهاده ای را. ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله. پس تر خواند آن حضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آن را
و موافق است بآن از کتاب خدا این آیت را. ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیة. تا تمام آیت چنانکه در فصل اول
گذشت. رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که میگفت. ما خالطت الزکوٰة مالا قط الا اهلکته. نیامیخت زکوٰة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوٰة
جهت بیرون نیاوردن وی از ان مال آن مال را بضائع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
بآن در حکم هلاک و ضائع است. رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه. روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری
در تاریخ خود نه در صحیح خود. والحمیدی. و روایت کرده است حمیدی. وزاد. و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود
زکوٰة مهلکة. قال. گفت آنحضرت. یکون قد وجب علیک صدقة. میباشد این که بتحقیق واجب شده است بر تو زکوٰة.
فلا تخرجها. پس بیرون نمی آری تو زکوٰة را فیهلک الحرام الحلال. پس هلاک میگرداند حرام حلال را بمخالطت وی بآن وی بعدم
انتفاع یا بهلاک و ضیاع. وقد احتج به من یری تعلق الزکوٰة بالعین. و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسیکه اعتقاد کرد
تعلق زکوٰة را بعین مال چنانکه شافعی و ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمیکنند دفع قیمت در زکوٰة زیرا که
این قضیت که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نباید بغیر آنکه چنانکه بهدایا و ضحایا و تعلق زکوٰة بمال نزد ایشان تعلق شرکت است
زیرا که منصوص علیه شاة ست مثلا پس شاة مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش
ندارد و بر تقدیر تعلق زکوٰة بمال در ذمه چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالطت زکوٰة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر
تعلق زکوٰة بذمه آن ست که امر باداى زکوٰة بسوی فقیر ایصال ست مر رزق موعود را که مشار الیه ست بقول حق تعالی
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت ست از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف ست
باختلاف حوائج عباد از ان واجب گردانید مال مسمی بر اغنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز آن مواعید از ان
مسمی و مال مسمی احتمال ندارد به کفایت ان حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن حوائج و مواعید پس متضمن گردد
امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان قید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بعینی
و کلامی خود از مال معین که بوی سپرده پس این اذن ست از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از ان جهت
درست نیست که قربت آنجا اراقت دم ست و در متنازع فیه سد حاجت محتاج ست به تقدیر تعلق بذمه اگرچه به صورت
مخالطت نیست اما در حکم مخالطت ست و در معنی آن ست فافهم. کذا فی المنتقی. اینچنین در منتقی ست که تصنیف ابن عبد البر ست
ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة. و روایت کرده است بیهقی در شعب الایمان
از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عائشه این معنی را که وقال احمد فی خالطت. و گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوٰة
تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوٰة وهو موسر او غنی. تفسیر وی این ست که مردی میگیرد زکوٰة را و حال آنکه وی موسر است

یا غنی شک راوی ست و اگر در میان موسر و غنی فرقی نهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم
فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود - و انما هی للفقراء - و نیست این زکوة مگر برای فقیران مخالطت زکوة به مال و اهلاک
آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بمخالطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود یسار و غنا و در معنی
اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقراء و هر دو معنی صحیح ست و احتیاج مذکور بنی بر معنی اول ست

باب ما یجب فیه الزکوة

اتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در ترهها و حبوب
و میوه‌ها که دیرپا نباشد و سال تمام نه ایستد نزد ائمه واجب نیست در آن زکوة و در تمر و رطب واجب ست وقتیکه برسد
به پنج وسق نه در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفه واجب ست عشر در هر چه بیرون آید از زمین
کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و گیاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاصیل
این باب از کتب فقه باید جست

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق
من التمر صدقة - نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق
این اوزان و تطبیق آن با وزان دیار ما در شرح سفر السعادة به تفصیل کرده شده است فلینظر ثمه - ولیس فیما دون خمس
اواق من الورق صدقة - و نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو
و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو و کسر را نقره - ولیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقة - و نیست در پایه دون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده را گویند درین حدیث
خبر از زکوة تمر و نقره و شتر کرده متفق علیه - و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم
صدقة فی عبده ولا فی فرسه - نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسپ وی مراد بنده خدمت و اسپ سواری ست - و فی روایة
لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر - نیست در بنده وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه - و عن انس ان ابابکر
کتب له هذا الکتاب لما وجهه الی البحرین - روایت ست از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه
گردانید او را بسوی بحرین کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم - هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله - این فریضه زکوة
است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی المسلمین - بر مسلمانان - والتی امر الله بها رسوله - و آن صدقه که امر کرده
خدای تعالی بآن پیغمبر خود را - فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها - پس کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجهی که مشروع
کرده‌اند صدقه را است باید که بدهد آنرا - ومن سئل فوقها فلا یعط - و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع ندهد بیان باید
کرد بعد از آن بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید - فی اربع و عشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة

در بیست و چهار از شتران و آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند. و من الغنم بیان شاة است برای تاکید. فاذا بلغت
خمسا وعشرین الی خمس وثلثین پس چون برسند شتران به بیست و پنج شتر تا سی و پنج شتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب
در ان بنت مخاض است ماده. و بنت مخاض آنکه یک سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقه حامله را گویند
یعنی بسبب آنکه مادر او حامل است. فاذا بلغت ستا وثلثین الی خمس واربعین ففیها بنت لبون انثی. چون برسند به سی و شش تا چهل و پنج پس در ان
بنت لبون است ماده. و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی شیر میدهد بچه دیگر را که زائیده است. فاذا بلغت ستا واربعین
الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس در ان حقه است بکسر حا و تشدید قاف طروقة الجمل. که گرفته شده شتر است یعنی
مستحق آن شده است که شتر نر بر وی بجهد و آن آنست که بچهار سال رسیده. فاذا بلغت واحدة وستین الی خمس وسبعین ففیها جذعة پس
وقتیکه برسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتری که پنجساله است. فاذا بلغت ستا وسبعین الی تسعین
ففیها بنتا لبون چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است. فاذا بلغت احدی وتسعین الی عشرین ومائة ففیها حقتان طروقتا الجمل
پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است که گرفته شده شتر. فاذا زادت علی عشرین ومائة ففی کل اربعین بنت لبون پس
چون زیاده گردد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است وفی کل خمسین حقة. و در هر پنجاه حقه است. ومن لم یکن معه الا اربع من الابل
و کسیکه نباشد با وی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة پس نیست واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع
و تطوع چیزی بکند. فاذا بلغت خمسا پس چون برسد به پنج شتر ففیها شاة پس در وی یک گوسفند است. ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة
و کسیکه برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است. ولیست عنده جذعة
و حال آنکه نیست نزد وی جذعه وعنده حقة و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود
از آنکس حقه و میگرداند با وی دو گوسفند. ان استیسرتا له اگر آسان شوند آن دو گوسفند مر او را او عشرین درهما یا بگرداند بیست
درهم را. ومن بلغت عنده صدقة الحقة و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة و نیست نزد آن حقه
و نزد او جذعه است که فوق حقه است. فانها تقبل منه الجذعة پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه ویعطیه المصدق عشرین درهما
او شاتین. و میدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میداد در قسم سابق. ومن بلغت عنده صدقة الحقة ولیست
عنده الا بنت لبون و کسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون. فانها تقبل منه بنت لبون ویعطی معها شاتین او عشرین
درهما پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون را و بدهد همراه آن دو گوسفند یا بیست درهم. ومن بلغت صدقته بنت لبون وعنده حقة
و کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است. فانها تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس بدرستیکه قبول
کرده میشود از وی حقه و میدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسفند بعکس آنکه مصدق میداد. ومن بلغت صدقته بنت لبون ولیست عنده وعنده بنت مخاض
فانها تقبل منه بنت مخاض ویعطی معها عشرین درهما او شاتین. ومن بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده وعنده بنت لبون فانها تقبل منه ویعطیه المصدق
عشرین درهما او شاتین. ترجمه این عبارت نظر بما سبق ظاهر است و حاصل آنست که اگر مصدق کمتر از جنس واجب بگیرد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق

نقل به بد. رواه البخاری. وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون. در چیزیکه آب داده است
آسمان و چشمه‌ها. او کان عثریا. یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثاء مثلثه در قاموس گفته که عثری آنچه آب داده است آنرا آسمان
و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده‌اند که عثری آنست که آب داده شده بعاثور و عاثور
گو بیست که کنده میشود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبب بیخ‌ها و درخت خرما و کشت کار و عثری نیز مردی را میگویند
که فارغ است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن داشته‌ترین مردم نزد خدای عثری است
یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدالیه و مانند آن تعب نمیکشند عثری میگویند از جهت حصول فراغ
و آسایش دران و با لنجاد و آنچه آب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه کشند بدلو و مانند آن حاصل شده. العشر. ده یکی
واجب است. وما سقی بالنضح. و آنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و خر آن. نصف العشر
بیست یک است. رواه البخاری. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار. عجماء
بی‌زبان یعنی بهیمه چنانکه اسپ و ستور و مانند آن و جرح بضم جیم خستگی و بفتح خسته کردن و روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف باء هدر و باطل
شدن و مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشنده یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف
او هدر و باطل است و هیچ چیز بسبب آن لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر او است
و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن وی چه عادت در شب بستن و نگاه داشتن دواب و بهائم است و اگرچه لفظ
حدیث عام است و لیکن آنرا مقید و مخصوص ساخته‌اند بدلائل و احادیث دیگر. والبئر جبار. یعنی اگر یکی را باجاره گرفت تا برای
او چاهی بکند بناگاه در وی افتاد بران شخص هیچ ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک او است بکند یا در صحرا اینکه در راه گذر
مردم است و شخصی دران بیفتد ضمانی نباشد. والمعدن. بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت. جبار. و اگر یکی را برای
کان کندن باجاره گرفته و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید. وفی الرکاز الخمس.
و در رکاز پنج یکی است و رکاز بر آورد اول و بر آخر مراد بآن نزد حنفیه معدن است و نزد اهل حجاز دفینهٔ اهل جاهلیت و معنی اول
انسب است بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار تعالی
پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکوٰة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب
و فضه باشد و نزد وی در رکاز خمس است بی اشتراط حولان حول. متفق علیه

الفصل الثانی. عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق. عفو کردم من از
شما زکوٰة اسپ و بنده مراد اسپ سواری و بندهٔ خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ذخیره کردن اتفاق
آن سببی چند گناهی است و لیکن شفقت بحال بندگان تقاضای عفو کرد. فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما
پس بیارید صدقهٔ نقره را از هر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که دویست درهم است. ولیس فی تسعین ومائة شیء

فنیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی - فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم - بحساب مذکور که از چهل یک درهم - رواه
الترمذی وابوداود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی - و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی ست مشهور
بصحبت علی و تکلم کرده ائمه در وی از علی رض اینچنین آمده - قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم - گفت زهیر که راوی هست از
حارث اعور گمان میبرم حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد بآنحضرت و موقوف
بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم - انه قال - روایت کرد آنحضرت گفت - هاتوا ربع العشر من کل اربعین درهما درهم
بدهید چهار یک از ده یک که از چهل درهم یک درهم ست - ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم - و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه
تمام شود دیگر دو در صد دویست درهم پس در وی پنج درهم ست - فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس چون بود دویست
درهم پس در وی پنج درهم ست - فما زاد فعلی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب الست هر چه باشد اندک یا بیشتر
و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید
وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة - و در گوسفندان در هر چهل گوسپند یک گوسپند ست و در آنچه زیاده گردد بر چهل هیچ نیست
الی عشرین ومائة - تا صد و بیست - فان زادت واحدة فشاتان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگرچه یک شاة واجب
میشود دو شاة الی مائتین تا دویست شاة همین دو شاة هست - فان زادت فثلث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک شاة هم
باشد واجب میشود سه شاة - الی ثلثمائة - تا سه صد شاة و شاة بها ست در اصل شاه شوهه بدلیل تصغیر وی که شویهه و جمع بر شیاه
چنانکه جمع شفه شفاه می آید - فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود نه آنکه هر چه زیاده شود - ففی
کل مائة شاة شاة - پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و هکذا و در میان هیچ نیست - فان لم تکن الا تسع
وثلثون - پس اگر نباشد مگر سی و نه - فلیس علیک فیها شیء - پس واجب نیست بر تو هیچ چیزی - وفی البقر فی کل ثلثین تبیع و در سی
گاوان در هر سی گاو تبیع ست که یک سال تمام کرده و در سال دوم درآمده و ذکر و انثی در وی برابر است - وفی الاربعین مسنة -
و در هر چهل گاو مسنه ست که دو سال تمام کرده و در سال سوم درآمده هست و درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق
در فصل اول گذشت ظاهر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - ولیس علی العوامل شیء و نیست
بر شتران و گاوان که کار میکنند مثل کشت کاری کردن یا آب کشیدن و غیر آن چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و
این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در انها نیز زکوة ست - وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن - روایت
از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة - امر کرد
آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده - ومن کل اربعین مسنة - و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله و تبیع یکساله
و مونث هر دو ذکر کرده و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرد باول یا در تبیع نر و ماده هر دو برابر ست و در مسن ماده معین ست والله اعلم
و نزد ما در هر دو نر و ماده برابر ست و هر دو جائز ست - رواه ابوداود والترمذی والنسائی والدارمی - وعن انس قال لما

غربا یعنی ظاهر میشد در وی شیرینی - قبل ان یوکل منه پیشتر از آنکه خورده میشد. ازان این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص
درین باب و برهمین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را و لیکن فقها میگویند که این مفضی میگردد بربوا و میگویند که ورود این
احادیث پیش از تحریم ربواست کذا قیل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقه است و شارع دران مسامحت کرده
و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و
و اگر عام است مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم - رواه ابوداود - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی العسل فی کل عشرة ازق زق - روایتیست از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است - رواه الترمذی
وقال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی راویان وی مطعونند - ولا یصح عن النبی - و صحت
نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر شیء - بسیار چیزی و علما را نیز اختلاف است نزد امام
شافعی در عسل زکوة نیست و بیهقی از امیر المؤمنین علی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در آن
عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصاب مثل سایر خارج ارض از خضروات و فواکه و حجت امام ابی حنیفه
قول حضرت رسول است صلعم ما اخرجت الارض ففیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر و سوی قیمت است و در روایت دیگر ده قربه است
چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما عسلی که بهم رسیده می آید از جبال در وی نیز عشر است نزد امام و نیز در روایتی است نزد
ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال و بریه یا ارض موات یافته شود و اگر احیا از کرده شده پس در وی عشر است
و الا حکم صید دارد والله اعلم - وعن زینب امرأة عبد الله - روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است
و صحابه از وی روایت میکنند قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن
پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - ولو من حلیکن - و اگر چه از زیور شما باشد حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یا
و در بعضی حلیتکن بکسر حاء و سکون لام و بتاء فوقانیه بعد تحتانیه - فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة - زیرا که بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید
روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی مر نساء را پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة نیست
در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را دو قول است و اظهر همین است و همین مختار در مذهب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبود بلکه برای
اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة است باتفاق نزد ایشان
نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلی در هر حال و حجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه
به جامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون الذهب
والفضة الآیة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعدهم
اختلاف داشتند دران و بعضی گفته اند که مراد از زکوة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از سعید
ابن المسیب و حسن بصری و در ورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده

ان امرأتین اتتا رسول اللّٰہ۔ دو زن آمدند پیش پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم۔ وفی ایدیہما سواران من ذہب۔ و در دستہای ہر یکی از این دو زن یارہ بود از طلا۔ فقال لہما تؤدیان زکوتہ پس گفت آنحضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آنرا۔ قالتا لا گفتند

ادا نمیکنیم زکوة آنرا۔ فقال لہما رسول اللّٰہ صلعم پس گفت آنحضرت آن دو زن را۔ اتحبان ان یسورکما اللّٰہ بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند شما را خدای تعالی سوارہا از آتش دوزخ۔ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم

بپوشاند ما را خدای تعالی سوارہا از آتش دوزخ۔ قال فادیا زکوتہ گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا۔ رواہ الترمذی

وقال ہذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوہ۔ و گفته است ترمذی این حدیثی است که بتحقیق روایت

کردہ است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن۔ والمثنی بن الصباح وابن لہیعة یضعفان فی الحدیث۔ و مثنی بن صباح

و ابن لہیعہ که وی نیز از رواة این حدیث است ضعیف داشته میشوند در حدیث۔ ولا یصح فی ہذا الباب عن النبی صلعم شیء۔

و صحیح نشدہ است در باب زکوة حلی از آن حضرت چیزی۔ وعن ام سلمة قالت کنت ألبس اوضاحا من ذہب گفت

ام سلمه بودم من میپوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتح واو و ضاد معجمه و حاء مهمله نوعی از زیورست و اصل وضح از فقره است و از

ذہب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی و روشنی اوست و در صراح گفته

وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی۔ ام سلمه میگوید۔ فقلت پس گفتم من۔ یا رسول اللّٰہ اکنز ہو۔ آیا کنز

این که در آن وعید واقع شده۔ فقال ما بلغ ان تؤدی زکوتہ گفت آنحضرت چیزی که برسد بمقداری که ادا کرده شود

زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد۔ فزکی فلیس بکنز پس ادا کرده شد زکوة آن پس نیست کنز که بر آن وعید است یعنی هر مال که زکوة

آن ادا کنند از حد وعید خارج است۔ رواہ مالک وابو داود۔ وعن سمرة بن جندب بفتح سین و ضم میم۔ بن جندب بضم دال و فتح

ان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع۔ بود آنحضرت امر میکرد ما را

که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و نشست

و سواری بود بر آن زکوة نبود۔ رواہ ابو داود۔ وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد۔ ربیعه که تابعی جلیل القدر

متفق علیه است میان علما و او را ربیعة الرای میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه۔ ان رسول اللّٰہ که پیغمبر خدا

صلی اللّٰہ علیہ وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی۔ جدا کرده داد مر بلال پسر حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن حضرت

در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا کرده دادن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا از حاصل آن رزق خود

سازد و اقطاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بغیر تملیک۔ معادن القبلیة۔ کانهای قبلیه بفتح قاف و با نام ناحیه ایست

از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه است۔ وہی من ناحیة الفرع۔ و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا

و سکون را و عین اسم ناحیه ایست در جانب بالای مدینه میان حرمین۔ فتلک المعادن لا یؤخذ منہا الا الزکوة الی الیوم

پس آن کانها گرفته نمیشود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذهب امام مالک

در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر ده یک و در قول دیگر خمس است و قول دیگر شافعی آنست که اگر یافته است آن را تعب و
مؤنت حاصل یک دهم و الا خمس - رواه ابو داود

الفصل الثالث

- وعن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضروات صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزیها و تره ها زکوٰة و این مذهب ائمه ثلثه است و میوه ها که دیر نپایند و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام
ابو حنیفه در هر چه از زمین روید کم باشد یا بیش ده یک است مگر کاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجت الارض
ففیه العشر چنانکه در شرح حدیث باب اول گذشت - ولا فی العرایا صدقة - و نه در عرایا صدقه است و عرایا جمع عریه است و آن
فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر بجنس آن بمیوه
خشک که آن را مزابنه گویند بر او تقدیم یا بر نون نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما بیع عرایا رخصتی
مفلسان و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که از آن رطب به عیال خود
بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند پاره از آن که از قوت زیاده مانده است بصاحب نخلی میدهند
و از وی رطبی که بر درخت دارد بخرص میخرند و در این جهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در مادون خمسه اوسق
رخصت داده اند و چون اقل از خمسه اوسق بود در وی زکوٰة نباشد چنانکه فرمود - ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی
العوامل صدقة - و نیست در چهارپایان که کار میکنند و برای تجارت اند صدقه چنانکه گذشت - ولا فی الجبهة صدقة - و نیست
در جبهه صدقه - قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید - گفته است صقر ثقاف که از رواة این حدیث است که مراد جبهه
اسپان و اشتران و غلامانند که پیشانی دارند - رواه الدارقطنی - وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر
روایت است از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین است آورده شده بوقص گاوان تا زکوٰة از آنها بستانند - فقال لم یامرنی
فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء - گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آن حضرت بچیزی از زکوٰة - رواه الدارقطنی والشافعی و
قال الوقص ما لم یبلغ الفریضة و گفته است شافعی که وقص آن چیزیست که به نصاب که در وی زکوٰة واجب گردد نرسیده است خواه در ابتدا
خواه در میان فریضتین گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ سوال از اول بود و الله اعلم و وقص را وقص گفتند که شکسته است

باب صدقة الفطر

صدقه فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت موکده است نزد مالک و واجب است
نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل
میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر برای دلیل ظنی
وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد ما مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما و نزد شافعی هر که زیاده
بر قوت یوم خود و برای کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بروی صدقه فطر

و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از پنیر آمده و در بعضی صاع از
طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده بغیر تقیید بچیزی و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده
بطریق تطوع بود نه بوجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود و پس مردم بعد از آن نصف صاع
از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و مذهب در حکم بر ست نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر ست نزد ابی یوسف
و محمد و مروی ست از امیر المومنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع ست از بر اما چون توسعه کرد خدای
تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر و غیره و از اینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع ست

الفصل الاول — عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر صاعا من
تمر او صاعا من شعیر — گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر و درین حدیث ذکر بر نیست
و از اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر
و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که
ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن جز یکبار نبود — علی العبد والحر والذکر والانثی
والصغیر والکبیر من المسلمین — بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد وجوب
بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر او ست اگر مالک مال نبود
والا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب ست — وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة
و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و ظاهر حدیث دلیل ست که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند
لیکن ائمه اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای استحباب ست و درینجا تفصیل بسیارست
در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه — وعن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام
گفت ابو سعید خدری بودیم ما که می برآوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم ست که
متعارف ست و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه و تشدید را که متعارف در آن
وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود — او صاعا من شعیر — یا بیرون می آوردیم صاعی از جو — او صاعا من تمر
یا صاعی از خرمای خشک — او صاعا من اقط بفتح همزه و کسر قاف و بطای مهمله یا صاعی از قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن
شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد — او صاعا من زبیب — یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه

الفصل الثانی — عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم — گفت ابن عباس
در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر ست و در حقیقت آن صدقه صوم ست که صوم بی ادای آن
معلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است — فرض رسول الله صلی الله

ثانیا وصفے میکند که عنوان ثانی و بنو دی صادق است که دفع زکوة بسوی کافر جائز نیست و ساقط نمیشود و بشنا کرده نمیشود
از عدم حل آن بسوی دو بنی هاشم و هر دو معنی صادق است و ظاهر و با نمیشد زکوة به کافر توان داد و بخلاف صدقات دیگر مثل
صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی
از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابی یوسف جائز است دفع بعضی
بنی هاشم به بعض و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعامله و حوائج ایشان خصوصا جمیع کتب
ایشان مذکور است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا از اعمام و عمات و اخوال و
خالات و اولاد ایشان اولی و افضل است صله که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و به مکاتب خود و مدبر
و ام ولد خود نیز ندهد

الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطریق - گذشت آن حضرت بیک خرما یعنی
خرما در راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد - فقال لولا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها - پس گفت آنحضرت
اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من آن را ولیکن نه خوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد
ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت کرامت و طهارت جمیع شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد
که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان
صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نیز از ابی حنیفه در
روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگرچه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر نخورند نیز
جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگرچه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت
واجب است متفق علیه - وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة - گفت ابو هریره گرفت
امام حسن ابن علی رضی خرما از خرماهای صدقه - فجعلها فی فیه - پس گردانید حسن آن خرما را در دهن خود - فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود طفل بوی و
باز داشته میشود از آنچه میکند و تنبیه و اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحها - گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد
حسن آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه اعجمیه است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده - ثم قال -
پس گفت آنحضرت حسن را - اما شعرت انا لا ناکل الصدقة - آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر
این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن باین حکم و عجب نیست زیرا که وی رضی ممیز عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام
اجل احادیث رسول الله را صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت
ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه - وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت ست از عبد المطلب بن حارث بن هاشم قرشی که فرزندان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت گفت آنحضرت
ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس - بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را
پاک میگردانند - وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه مر آل محمد را مراد بآل
اینجا بنی هاشم اند که حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی ست که در جای خود تحقیق کرده شده هست - رواه مسلم وعن ابی هریرة
رضی الله تعالی عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بطعام سأل عنه اهدیة ام صدقة - گفت ابو هریره بود
آنحضرت وقتیکه آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه هست یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه چیزیست که
انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری و
زبونی ست آنرا که داده میشود صدقه بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام ست و برده میشود نزد اغنیاء و مکافات کرده میشود
در وی نه در صدقه - فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه هست - قال لاصحابه کلوا - میگفت
آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما - ولم یاکل - و خود نمیخورد - وان قیل هدیة - و اگر گفته میشد که هدیه است - ضرب بیده
میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل معهم - پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راه رفتن و بمعنی رفتن
بطلب رزق آمده و ازینجا معلوم شد که آنحضرت قبول نمیکرد صدقه را و نمیخورد آنرا و هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا
متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن - گفت عائشه بود در بریره بفتح با و کسر را
اول مولاة عائشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شده و ثابت گشته - احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها -
یکی از ان سه سنت آنست که بریره آزاد شد پس مخیر گردانیده شده در زوج وی که نام وی مغیث بود و گفته شد اگر خواهد در تحت آن زوج
باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیار عتق ست که علما اثبات کرده اند آنرا از برای کنیزکه چون آزاد گردد مخیر ست
که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نزد ما خواه بنده بود و خواه آزاد و این بحث
شوهر بریره بود و بریره او را نخواست مغیث در عشق او و فراق او واله و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگریست - و قال
رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء لمن اعتق - ولاء مر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم
که در بریره بود بیانش آنست که بریره داه یهودی بود که او را مکاتب ساخته بود چون از اداء بدل کتابت عاجز آمد نزد
عائشه آمد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند و آزاد گردد عائشه فرمود اگر به صاحبان خود بگوئی که ترا بدست من بفروشند
منجم پس وی رفت و به صاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروشیم ما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی
برای ما باشد عائشه بآنحضرت صلعم عرض کرد که چنین میگویند آنحضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولاء برای کسی ست که آنرا آزاد کرده
تو ای عائشه بخر و آزاد کن و ولاء وی ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل ست سوم آنست که پیغمبر ... ودخل رسول الله - و درآمد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عائشه - والبرمة تفور بلحم - و حال آنکه دیگ میجوشید بگوشت پس ...

و بسکون راء دیگ از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز و یمن و الآن در حرمین شریفین نیز مشهور است - فقرب الیه خبز و ادم من ادم
البیت - پس نزدیک گردانیده شد بسوی آنحضرت نان و نان خورش از نان و نان خورش که در خانه بود و ادم بضم همزه و سکون
دال و بضم آن مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است - فقال الم ار برمة فیها لحم - پس
گفت آن حضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است - قالوا بلی - گفتند آری هست دیگ لیکن چه شده در وی گوشت است لکن ذلک
لحم تصدق به علی بریرة - ولکن این گوشتی ست که تصدق کرده شده است بر بریره - وانت لا تاکل الصدقة - و تو نمیخوری
صدقه را - قال هو علیها صدقة ولنا هدیة - گفت آن حضرت این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی
به فقیر بوجه زکوٰة داد و آن فقیر بکسی دیگر هدیه کرد که زکوٰة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال ست زیرا که آن چیز
ملک فقیر شده هر که به وی رواست - متفق علیه - وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل الهدیة ویثیب علیها
بود آن حضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بر آن - رواه البخاری - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت - اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که
شیء حقیر ست قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی ست مشهور میان مکه و مدینه که آن را کراع الغمیم میگویند
و معنی اول اظهر است و انسب بقبول دعوت - ولو اهدی الی ذراع لقبلت - و اگر هدیه فرستاده شود بسوی من پایه دست
گوسفند هر آئینه قبول میکنم اشارت ست بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا - رواه البخاری - وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس - نیست مسکین آن کسیکه طواف میکند بر مردم و گرد ایشان میگردد
ترده اللقمة واللقمتان - رد میکند او را یک لقمه یا دو لقمه - والتمرة والتمرتان - و یک خرما و دو خرما - ولکن المسکین
الذی لا یجد غنی یغنیه - ولیکن مسکین حقیقی کسی ست که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند او را - ولا یفطن به فیتصدق علیه -
و دریافته نشود و در سپیده نمیشود بحال وی تا تصدق نموده شود بروی - ولا یقوم فیسال الناس - و بر نمیخیزد
از کنج خانه و زاویه خود بیرون تا سوال کند مردم را و دریافته نمیشود انست که یعنی زیرکی و جودت فهم ست اشارت بخفا و کتمان حال و
بپوشیدن تنقد و فقر که با آن شده تواند رسید - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة - روایت ست
از ابی رافع که مولی و آزاد کرده آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و برگماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوٰة - فقال
لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها - پس گفت آن مرد مر ابی رافع را صحبت دار بمن و بیا همراه من تا برسی از صدقه و نصیب
خود یابی بسبب عمل بر آن - فقال لا - پس گفت ابو رافع صاحب تو نمی شوم و نمی آیم همراه تو - حتی اتی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاساله - تا آنکه بیایم پیش سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - فانطلق
الی النبی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فساله - پس پرسید آن حضرت را که بروم

همراه آن مرد باشد۔ فانطلق الی النبی۔ پس رفت ابورافع بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آمد نزد وی۔ فسألہ پس پرسید
آنحضرت را کہ بروم یا نہ۔ فقال ان الصدقۃ لا تحل لنا۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ صدقہ حلال نیست ما را کہ بنی ہاشمیم
وان موالی القوم من انفسہم۔ وبدرستیکہ موالی قوم از ذات ہای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکہ ما را صدقہ حلال نیست
موالی ما را نیز نباشد۔ رواہ الترمذی وابوداود والنسائی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تحل الصدقۃ لغنی یعنی حلال نیست زکوۃ مر غنی را۔ ولا لذی مرۃ سوی۔ ونہ حلال ست مر خداوند قوت
درست اعضا را کہ کسب روزی می تواند کرد و مرۃ بکسر میم و تشدید را بچند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و دانا
جسد واگر ظاہر القوۃ باشد ولیکن عقل و سلیقہ کسب نداشتہ باشد حلال بود مر او را زکوۃ و اخذ کردہ است [illegible]
امام شافعی وقائل شدہ است بعدم حل زکوۃ مر قومی را کہ قادر بر کسب باشد ونزد ما حلال ست زکوۃ مر کسی را کہ مالک
نصاب کہ عبارت از غنا ست نباشد اگرچہ قوی و قادر بر کسب باشد زیرا کہ آنحضرت میداد صدقہ را بفقرای اصحاب خود
اگرچہ قوی و تندرست بودند و ہمین بود آخر امر از ان حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست کہ
نمی باید چنین کسی را کہ او را قوت و قدرت باشد بر کسب کہ راضی شود باین ذلت و ندامت۔ رواہ الترمذی وابوداود
والدارمی ورواہ احمد والنسائی وابن ماجہ عن ابی ہریرۃ۔ وعن عبید اللہ بن عدی بن الخیار بکسر خای معجمہ
وتخفیف تحتانیہ از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود۔ قال اخبرنی رجلان انہما اتیا النبی [illegible]
مرا دو مرد کہ آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وہو فی حجۃ الوداع۔ وحال آنکہ آنحضرت در حجۃ الوداع بود [illegible]
عبارت است از حجی کہ آن حضرت کرد و بیان احکام فرمودہ تودیع حیات نمود۔ وہو یقسم الصدقۃ۔ و آنحضرت قسمت میکرد
صدقہ را۔ فسألاہ منہا۔ پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از ان صدقہ پس [illegible] فرفع فینا البصر
وخفضہ۔ پس چون سوال کردیم بالا برداشت و بلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را و پست [illegible]
نظر یعنی سرتاپا دید و نگاہ کرد۔ فرآنا جلدین۔ پس دید و دانست ما را چابک و توانا۔ فقال ان شئتما اعطیتکما
آنحضرت اگر خواہید شما بدہم شما را۔ ولا حظ فیہا لغنی۔ وحال آنکہ نیست نصیب در صدقہ مر توانگر را۔ ولا لقوی [illegible]
ونہ توانا را کہ کسب تواند کرد و معنی این حدیث بمذہب شافعی آنست کہ صدقہ خوردن بر شما حرام است و اگر شما [illegible]
بخوردن حرام بدہم شما را و این بطریق تشدید و تقریع [illegible] است یا این معنی دارد کہ ظاہر حال شما قوت است و اگر [illegible]
ہمچنین آید کہ توانگر آید حلال نیست شما را و الا بدہم شما را و دو [illegible] آنست کہ در صدقہ خوردن خواری [illegible]
اگر باین صفت راضی اید بدہم شما را و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ است۔ رواہ ابوداود والنسائی [illegible]
بسیار مرسلات از علما و تابعین و کبار ایشانست ثقہ کثیر الحدیث مولی میمونہ ام المومنین [illegible] قال قال رسول اللہ [illegible]
لا تحل الصدقۃ لغنی الا لخمسۃ حلال نیست زکوۃ مر غنی را مگر برای پنج کس اگرچہ غنی [illegible]

یکی مرد غازی کہ جہاد کند در راہ خدا - او لعامل علیہا - دوم مر کسی کہ عامل است بر صدقات و گماشتہ سلطان است بر تحصیل آن - او لغارم
سوم مر کسی را کہ مدیون است و غنی مر خود وی گشتہ کہ غنای وی باوای دین وی مخارج میکند - او لرجل اشتراہا بمالہ - چہارم
مر کسی کہ اگر صدقہ بدہد مر صدقہ را بمال خود پس مثل صدقہ کہ شد نزد فقیر پس بخرد غنی آن را از وی بخرید حلال است او را و نسبت بوی
صدقہ نیست - او لرجل کان لہ جار مسکین - پنجم مر دی را کہ ہست مر او را ہمسایہ مسکین - فتصدق علی المسکین پس تصدق
کردہ شد بر مسکین - فاہدی المسکین للغنی پس ہدیہ فرستاد آن مسکین مر این غنی را از آن صدقہ چنانکہ در حدیث بریرہ [illegible]
و استحقاق غازی غنی زکوٰۃ را نزد مذہب شافعی است و نزد وی عامل و غارم را درست است زیرا کہ عامل اجرت عمل خود میگیرد
و غنا و فقر در ان معتبر نیست و غارم بسبب استحقاق وی دین است آن قدر کہ دین وی ادا باید درست نیست غازی را
از جہت اطلاق حدیث معاذ بن جبل کہ آن حضرت فرمود کہ از اغنیا بگیرد و بر فقرای ایشان صرف کن و جہت حدیث آنحضرت
صلعم حلال نیست صدقہ مر غنی را - رواہ مالک و ابوداود و فی روایۃ لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل - و در روایتے
مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شدہ است کہ بان مراد مسافر است کہ از وطن خود جدا افتادہ است
زیرا کہ مال وی از ملک وی بیرون رفتہ و وی حکم فقیر دارد و باشارت قول وی تعالی للفقراء المہاجرین الذین اخرجوا من دیارہم واموالہم
وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد و حاء و تخفیف دال منسوب بشخصی کہ نام وی صدا است [illegible] بایعت کردم آن حضرت
را و اذان گفت در پیش وی صلعم چنانکہ در باب الاذان گذشت - قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
فبایعتہ پس مبایعت کردم و بیعت مسلمانی [illegible] - فذکر حدیثا طویلا - پس ذکر کرد وی حدیثی دراز - فاتاہ رجل -
پس آمد نزد آن حضرت مردی - فقال اعطنی من الصدقۃ پس گفت آن مرد بآن حضرت بدہ مرا از صدقہ - فقال لہ رسول اللہ
پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لم یرض بحکم نبی ولا غیرہ فی الصدقات - بدرستیکہ خدای تعالی
راضی نشدہ است بحکم پیغمبر و نہ بحکم غیر وی [illegible] حتی حکم فیہا ہو - تا آنکہ حکم کرد در صدقات
وی تعالی خود [illegible] فجزاہا ثمانیۃ اجزاء پس پارہ پارہ ساخت تقسیم کرد آن را ہشت پارہ یعنی قسمت کرد آن را بر
ہشت گروہ [illegible] چنانکہ کریمہ انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آنست و در کتب فقہ تفصیل آن
واقع شدہ و گردانیدن فقرا و مساکین یکی باعتبار فرق میان ایشان - فان کنت من تلک الاجزاء اعطیتک حقک - پس اگر
ہستی تو از اہل آن اقسام میدہم ترا [illegible] - رواہ ابوداود

الفصل الثالث عن زید بن اسلم فقیہ عمری مولای عمر بن الخطاب تابعی عالم فقیہ عابد بود و از اجل فقہا
در حلقہ درس وی [illegible] می نشستند و امام زین العابدین پیش او میرفت [illegible] - قال شرب عمر بن الخطاب
لبنا فاعجبہ نوشید عمر شیر را پس خوش آمد آن شیر او را - فسال الذی سقاہ من این ہذا اللبن - پس پرسید عمر آن کس را
کہ شیر نوشانیدہ او را کہ از کجا بود این شیر - فاخبرہ انہ ورد علی ماء قد سماہ - پس خبر داد آن کس عمر را کہ وی فرود آمدہ بود

واین همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت دران - فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا
پس چیزی که جز این سه صورت ست از صور تمامی سوال کردن ای قبیصه حرام ست که میخورد و خداوند وی حرام را و سحت
بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات و در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا - کسیکه سوال کند از مردم مالهای ایشان را به قصد
زیادت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جمرا - پس سوال نمی کند مگر انگر را فلیستقل او لیستکثر پس
گو که کم طلبد یا بسیار به هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیمة - همیشه است که سوال میکند مرد از مردمان تا که می آید روز
قیامت - لیس فی وجهه مزعة لحم - در حالی که نیست در روی وی پاره گوشت کنایت ست از خواری وی و بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت
و صور در آخرت تابع معانی آمده است و مزعه بضم میم و سکون زا و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند
و محفوظ از محدثین ضم و سکون ست - متفق علیه - وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا فی المسئلة
الحاح مکنید در سوال کردن و بسیار نه چسپید مسئول عنه را - فوالله لا یسألنی احد منکم شیئا - پس بخدا سوگند که سوال
نمیکند از من هیچ یکی هیچ چیزی را فتخرج له مسئلته منی شیئا - پس بیرون می آرد برای وی سوال کردن وی از من چیزی را
و انا له کاره - در حالیکه من مر آن سوال را ناخوش دارنده ام - فیبارک له فیما اعطیته - پس برکت کرده شود آن کس را در آن
چیزی که داده ام او را - رواه مسلم - وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره مبشره ابن عمه
رسول الله صلعم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یأخذ احدکم حبله - هر آئینه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی
بحزمة حطب علی ظهره - پس بیارد پشته هیزم را بر پشت خود حزمه بضم حا و سکون زای پشته هیزم - فیبیعها - پس بفروشد
آن پشته هیزم را - فیکف الله بها وجهه - پس باز دارد حق تعالی بآن پشته هیزم آبرو و جاه او را و درین عبارت اشارت ست
بآنچه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی ست و نعمت و لطف اوست بر وی و در جزای اختیار مشقت در کسب حلال
و ترک سوال - خیر له من ان یسأل الناس - بهتر ست مر او را ازین که سوال کند مردم را - اعطوه او منعوه - بدهند
او را یا نه دهند اگر نه دهند خود آبرو ریخته و محروم می ماند و اگر دهند بار منت ایشان می افتد
و احسان ایشان می در آید بطمع و سوال عادت میکند - رواه البخاری - وعن حکیم بن حزام بکسر حا
برادر زاده ام المومنین خدیجه تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام
قال سالت رسول الله - گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا چیزی که
سوال کرده بودم - ثم سالته فاعطانی - پس تر سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی - پس تر گفت مرا یا حکیم - ان هذا المال
خضر خاء بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین ست یعنی خوشنما

و بسیار در نظر خویش آینده و لذیذ و در دل فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسیکه بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع
واشراف و الحاح برکت کرده میشود مر او را در آن مال - ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه - و کسیکه بگیرد آن را به مطلع
شدن بر آن و انتظار و جستن آن را و طمع کردن و دل بستن در آن برکت کرده نمیشود مر او را در آن مال فی الصراح اشراف
اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر نگریستن - وکان کالذی یاکل ولا یشبع - و باشد وی همچو کسیکه میخورد و سیر نمیشود - والید العلیا
خیر من الید السفلی - و دست بالا بهتر ست از دست پائین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پائین آنکه می ستاند یا دست بالا آنکه
نمی ستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آید و معلوم گردد و بهر تقدیر در وی نهی ست از سوال و بیان فضیلت ترک
سوال ست و لهذا متضرع گردانید حکیم بروی قول خود را فقلت پس گفتم من - یا رسول الله والذی بعثک بالحق - سوگند بکسیکه
فرستاده ست ترا بحق و راستی - لا ارزأ احدا بعدک شیئا - سوال نکنم بعد از تو یا بعد ازین سوال که از تو کردم و بعضی گویند که
معنی چنین ست هیچ یکی را نقصان ندهم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت و رزء بتقدیم
رای مفتوح بر زای ساکن همزه بمعنی رسیدن چیزی از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست
بر آن اطلاق کردند متفق علیه - وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر - روایت ست از ابن عمر
که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود - وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة - و آن حضرت ذکر میکرد صدقه را و باز
ایستادن از سوال - الید العلیا خیر من الید السفلی - و باز بر علیا را تفسیر کرد و بقول خود و فرمود - والید العلیا هی المنفقة
بضم میم و فای مکسور و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن و السفلی هی السائلة - و دست پایان دستی ست که سوال کننده ست همچنین
واقع شده ست در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی گفت و همچنین ذکر کرده ابو داود و گفت همچنین آمده ست روایت از اکثر و در
روایتی مر ابو داود را الید العلیا هی المتعففة بتاء و عین و فا از عفت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انسب
درست بسیاق حدیث که گفتم و هو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة هر دو معنی صحیحست و نقل کرده شده ست از نووی
که صحیح روایت اولی ست متفق علیه - وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله
گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فاعطاهم پس داد آن حضرت ایشان را
آنچه طلب میکردند ثم سألوه فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را - حتی نفد ما عنده - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت
بود یعنی از مال چیزی که داد ایشان را فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت آنچه باشد نزد من از خیر یعنی مال
[illegible]
[illegible] ومن یستعفف یعفه الله - و کسیکه طلب عفت کند از سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج
نمیگرداند بمردم - ومن یستغن یغنه الله - و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیازی سازد او را
خدای تعالی - ومن یتصبر یصبره الله - و کسیکه تکلف کند در صبر و آرد و صبر کردن صبر بخشد او را خدای تعالی - وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من
[illegible] الصبر [illegible] متفق علیه [illegible]

چیزی ست که آن را قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه گرداند یعنی هرگاه قوت یک روز و شب حاصل باشد که بدان قوام بدن شود
و کفایت کند سوال کردن بروی حرام ست چنانچه در شرح حدیث این باب گفته شد - وقال فی موضع آخر - و گفته است طیبی
در موضع دیگر - ان یکون له شبع یوم او لیلة و یوم - یعنی آنکه بان سوال حرام ست اینست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را
در روز یا در شب و در روز و شبع بفتحتین سیری ست و بکسر و فتح چیزی که بوی سیری شود - رواه ابوداؤد - بدانکه حدیث ابن مسعود
که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال ست ملک پنجاه درهم ست یا قیمت آن و در حدیث آینده از عطا ملک اوقیه
که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق
بثالث و بعضی علما بثانی و اخذ کرده ابوحنیفه و اصحاب وی به ملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد
شده است که صاحب کافی ان را ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد او را پنج اوقیه الحدیث و پنج اوقیه دویست درهم ست
و طیبی گفته که این آسان تر ست بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ ست مر احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا دو چیز ست
منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار ملک دویست درهم نزد ابی حنیفه در اول ست و در ثانی قدر تغدی و تعشی ست والله اعلم -
وعن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله - روایت ست از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین ست
از مردی از بنی اسد که صحابی ست گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا -
کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه باشد در قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق
الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسئلون الناس الحافا - رواه مالک و ابوداؤد
والنسائی - وعن حبشی بضم حای مهمله و سکون موحده و شین معجمه - بن جنادة بضم جیم و تخفیف نون - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی - بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند قوت
سلیم الاعضا را الا لذی فقر مدقع - و لیکن حلال ست مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک و دقعا بفتح دال و سکون قاف خاک
و دقع بر خاک چسپیدن و مدقع بضم میم و سکون دال و کسر قاف بخاک چسپاننده کنایت ست از شدت حاجت و فقر که او را بخاک
افگنده است و نمی تواند برخاست و مسکین نیز ازین جهت گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة
او غرم مفظع - یا حلال ست بر خداوند وام که در فظاعت و شناعت افگنده است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی
ومن سأل الناس لیثری به - بضم یای و سکون مثلثه و کسر را - به ماله - و کسیکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را
کان خموشا فی وجهه یوم القیمة - میباشد آن سوال زخمها و خراشها در روی او روز قیامت - و رضفا یأکله من جهنم - و سنگ گرم
که میخورد آنرا از دوزخ رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند - فمن شاء فلیقل و
من شاء فلیکثر - پس هر که خواهد کو کم کند و هر که خواهد بسیار کند - رواه الترمذی - وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی
روایت ست از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یسأله - در حالیکه سوال میکند آن مرد آنحضرت را و میخواهد از آنحضرت چیزی

فقال اما فی بیتک شیء - پس گفت آن حضرت آیا نیست در خانهٔ تو چیزے - فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت
آن مرد آری در خانهٔ من گلیمی است که می پوشیم پارهٔ را از وی و میگستریم پارهٔ را از وی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر [illegible]
[illegible] اندازند و در خانه [illegible] زیر فرشها می فاخر می کشند - وقعب بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد و مطهره است
نشرب فیه من الماء - که می نوشیم در وی آب را - قال ائتنی بهما - گفت آن حضرت بیار پیش من آن گلیم و قدح را - فاتاه بهما -
پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن گلیم و قدح را - فاخذهما رسول الله - پس گرفت آن گلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بیده - بدست مبارک خود - وقال من یشتری هذین - وگفت آن حضرت کیست که بخرد این هر دو را - قال رجل
انا آخذهما بدرهم - گفت مردی که من میگیرم این هر دو را بیک درهم - قال من یزید علی درهم - گفت آن حضرت کیست که
زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار به قصد آنکه بیفزاید - قال رجل انا آخذهما
بدرهمین - گفت مردی من میگیرم آنها را به دو درهم - فاعطاهما ایاه - پس داد آن قدح و گلیم آن مرد را - واخذ الدرهمین
فاعطاهما الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را - وقال اشتر باحدهما
طعاما - وگفت بخر یکی از این دو درهم طعام را - فانبذه الی اهلک - پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت
خود سازند - واشتر بالآخر قدوما - و بخر بدرهم دیگر تیشه را قدوم بفتح قاف وضم دال مخففه یا مشدده تیشه [illegible]
ابراهیم علیه السلام [illegible] ختنه کرد بالقدوم بعضی گفته اند که [illegible] و بعضی میگویند که نام موضعی است از شام فأتنی به پس
بیار تیشه را نزد من - فاتاه به - پس آورد آن مرد تیشه را نزد آن حضرت - فشد فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده - پس محکم
کرد آن حضرت [illegible] تیشه [illegible] بدست مبارک خود - ثم قال اذهب فاحتطب وبع - پس گفت آن حضرت [illegible] هیزم [illegible] و
بفروش - ولا اربنک خمسة عشر یوما - و باید که نبینم ترا پانزده روز [illegible] فذهب الرجل یحتطب ویبیع - پس رفت آن مرد [illegible]
هیزم میکند و می فروخت - فجاء وقد اصاب عشرة دراهم - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت [illegible] رسیده
و یافته بود ده درهم را - فاشتری ببعضها ثوبا وببعضها طعاما - پس خرید آن مرد به پارهٔ از آن درمها [illegible] و به پارهٔ از آن
طعام را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لک من ان تجیء المسئلة نکتة فی وجهک یوم القیامة - این بهتر است [illegible]
[illegible] از آن ساختن اگرچه مستحق [illegible] سوال [illegible] روی تو روز قیامت
ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة - بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر کسی را [illegible] لذی فقر مدقع ولذی غرم مفظع - ترجمه این دو لفظ
در حدیث سابق معلوم شد - او لذی دم موجع - یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بیان دیت است که در بدل
خون ولد و از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد - رواه ابوداود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیامة

وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة - کسیکه رسید او را حاجت و درویشی
فانزلها بالناس - پس فرود آورد [illegible] مردمان [illegible] فاقه [illegible]

ومن انزلها بالله - وکسیکه فرود آورد حاجت را بخدا - اوشک الله له بالغناء - شتابی کند و برساند او را بغنا بفتح غین معجمه بمعنی فائده
وکفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری و مالداری زیرا که فرمود - اما بموت عاجل او غنی آجل - یا بمرگ که زود بیاید یا به توانگری
که دیر حاصل گردد و توانگری بموت حاصل نمیگردد و پس این تفصیل وی نه شود و اما کفایت بموت حاصل ست و در اکثر نسخ غنی
عاجل بعین مهمله است و گفته اند که اینچنین ست در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داؤد و ترمذی غنا آجل
بهمزه ممدوده است و این اصح ست روایة و درایة کذا قال الطیبی - رواه ابوداؤد والترمذی -

الفصل الثالث

عن ابن الفراسی - بکسر فا تخفیف را نسبت ست به فراس بن خثعم ان الفراسی قال
قلت لرسول الله - روایت ست از ابن فراسی از پدرش که فراسی ست گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسأل
آیا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی نزد حاجت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا - سوال
مکن - وان کنت لابد فاسأل الصالحین - واگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت احتیاجی که داری پس سوال کن
صالحان را از جهت کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان - رواه ابوداؤد والنسائی - وعن ابن الساعدی
و ابن السعدی نیز گویند صحابی ست مات بالشام سنة سبع و خمسین - قال استعملنی عمر علی الصدقة - گفت عامل گردانید
مرا عمر ابن الخطاب رض بگرفتن زکوة - فلما فرغت منها وادیتها الیه - پس هرگاه پرداختم من از عمل صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر
امرلی بعمالة - امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن - فقلت انما عملت لله واجری علی الله
پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خدا است - قال خذ ما اعطیت - گفت عمر بگیر چیزی که داده شوی -
فانی قد عملت علی عهد رسول الله - پس بدرستیکه بتحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی - پس داد مرا
پس داد اجرت عمل مرا - فقلت مثل قولک - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم و مزد من
بر خداست - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تسأله فکل و تصدق
چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن - رواه ابوداؤد
وعن علی انه سمع یوم عرفة رجلا یسأل الناس - روایت ست از امیر المؤمنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند
از مردم - فقال - پس گفت علی رض - افی هذا الیوم وفی هذا المکان - آیا درین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت
و دعاست و درین مکان که عرفات و محل دعا و آثار مغفرت و نزول انوار رحمت ست - تسأل من غیر الله - سوال میکنی
از غیر خدا - فخفقه بالدرة - پس زد علی رض آن مرد را بدره بکسر دال و تشدید را آلت زدن و خفق بخای معجمه و فا و قاف بدره زدن
کسی را خفقه و بدره و بپهنای شمشیر زدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق به چیزی پهنا زدن - رواه رزین - وعن عمر قال تعلمن
ایها الناس ان الطمع فقر - گفت امیر المؤمنین عمر بدانید بدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت
حاجت ست - وان الایاس - بکسر همزه یعنی - و بدانند که نومید بودن از مردم توانگری و بی نیازیست - وان المرء اذا یئس

عن شیء استغنی عنه و به انید که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از ان و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر داشتن بمالی که
مشکوک ست رسیدن آن یعنی که میرسد یا نمیرسد اما اگر یکی را حقی یا او را بر یکی لازم ست یا بحکم محبت و کرم یقین دارد به ادای
آن بر معنی طمع متحقق نیست فتدبر - رواه رزین - وعن ثوبان - مولای آن حضرت ست حاضر بر رکاب و همراه گاه و بیگاه
و ملازم سفر و حضر بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل لی ان لا یسأل الناس شیئا - گفت آنحضرت
کیست که ضامن شود مرا و عهد کند … سوال نکند از مردم چیزی - فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم مراو را
به بهشت … تاکید ست بوقوع آن بجهت امر … و وعده صادق … انبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند
بثواب و واقعی مخصوص به اذن الهی تعالی و ذو الکفل که نام یکی از انبیاست هم بهمین معنی ست که وی علیه السلام ضامن شده بود
برای امت خود به بهشت کذا قیل - فقال ثوبان - پس گفت ثوبان - انا - من ضامن میشوم و عهد میکنم که سوال نکنم - فکان
لا یسأل احدا شیئا - پس بود ثوبان که سوال نمیکرد هیچ یکی را چیزی - رواه ابو داود والنسائی - وعن ابی ذر قال دعانی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یشترط علی ان لا تسأل الناس شیئا - گفت ابو ذر خواند مرا آنحضرت و حال آنکه وی شرط
میکرد بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی - قلت نعم - گفتم من آری شرط کردم بسوال نکنم از کسی چیزی - قال -
گفت آنحضرت - ولا سوطک اذا سقط منک - و گفت آنحضرت و طلب نکنی از کسی تازیانه خود را وقتی که بیفتد تازیانه از دست تو
حتی تنزل الیه فتأخذه تا آنکه فرود آیی تو از اسپ و بروی بسوی تازیانه پس بگیری آن را و این کمال مبالغه است در ترک
طلب و سوال - رواه احمد

باب الانفاق وکراهیة الامساک

انفاق صرف کردن مال و خرج کردن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بآن …
کمراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و بهذا لفظ کراهیة ذکر کرد و بیان زکوة …
کمراد مدح صفت انفاق و ذم بخل و امساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نفل و صدقه …
سخاء انفاق مال و باقی نگذاشتن چیزی از آن

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی ان لا تمر علی …
ثلث لیال و عندی منه شیء … اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا …
منه شیء … از آن باقی ست الا شیء ارصده لدین - مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم آن را برای ادای دین …
سخاوت آن حضرت صلعم و ترغیب و تحریص امت ست بر آن - رواه البخاری - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما
من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان - نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می‌آیند …
فیقول احدهما - پس میگوید یکی از آن دو فرشته - اللهم اعط منفقا خلفا - خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی عوض …

انفاق میکند یعنی عوض دهد زیادت مال - و یقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا - و میگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی
هلاک شدن مالی که نگاه میدارد - متفق علیه - وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از اسماء بنت
ابی بکر صدیق زوجه زبیر بن العوام که از صحابیات ست و مناقب او بسیارست گفت آن حضرت انفقی ولا تحصی - انفاق کن
و شمار مکن که چند دهم و چه دهم فیحصی الله علیک - پس احصا کند خدای تعالی بر تو یعنی شمرده دهد بتو مراد باحصای خدای تعالی
قطع مادهٔ برکت و سد باب مزید ست یا مراد حساب آخرت ست معنی اول ظاهر ترست - ولا توعی فیوعی الله علیک - و نگاه مدار
مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل وعا حفظ متاع در وعا ست یعنی ظرف و مراد اینجا امساک و ترک انفاق ست
ارضخی ما استطعت - بده آنچه بتوانی رضخ بفتح را و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزی اندک باشد و اندازه
حالت و قدرت اسما را نیز تصور کرده و دانسته که تصرف در مال زوج خود یعنی بیشتر نخواهد بود - متفق علیه - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی ست که آن حضرت از رب العزت جل جلاله
روایت میکند که گفت وی تعالی - انفق یا ابن آدم انفق علیک - انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه و انعام
کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال ست و شکر سبب مزید نعمت - متفق علیه - وعن ابی امامة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی ست اگرچه
لفظ حدیث صریح دران نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن را تواند
و گوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهترست مر ترا بذل در باختن و نگاه داشتن چیزی را - وان تمسکه شر لک
و نگاه داشتن تو آن را و بخیلی کردن بدترست ترا - ولا تلام علی کفاف - و نکوهیده نمیشوی تو به نگاه داشتن کفاف یعنی اگر
مقدار کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی توکلی که باز دارد از جزع و سوال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال
وابدأ بمن تعول - و آغاز کن در بذل زاید از کفاف به عیال خود و فراخ گردان رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجبه و اگر
از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البخیل
والمتصدق - قصه و حال بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند - کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید - چون قصه و حال دو
مردیست که بر ایشان دو زره جبه است از آهن جنة بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و در روایتی کرده شده است جبتان بموحده و جنتان
اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معروف نیست - قد اضطرت ایدیهما الی ثدیهما وتراقیهما - بتحقیق چسپانیده شده اند
دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهت تنگی آن دو زره و اضطرار در اصل یعنی
احتیاج و بی اختیاریست و مراد اینجا التصاق و الصاق ست و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد
هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست و در روایتی بلفظ جمع و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهرست
و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب

وجمع باعتبار جوانب و اطراف ست فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه - پس در استاد صدقه کننده هرگاه که تصدق
میکند فراخ میگردد زره از وی - وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت - و در استاد بخیل هرگاه که قصد میکند بصدقه تنگ
میگردد و گرد می آید - واخذت کل حلقة بمکانها - و میگیرد هر حلقه جای خود را و میچسپد آن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه
میکند فراخ و کشاده میگردد سینهٔ وی بدان و فرمان برداری میکند او را دستهای او و دراز میشوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد
سینهٔ او و منقبض میگردد دست وی و طیبی گفته که تخصیص کرده شد جبه بالبس چنانکه از حدیث اشارت بآن که امساک و شح از جبلت انسان
و خلقت اوست فافهم - متفق علیه - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم - پرهیز کنید ظلم را و بیکسو
شوید از آن و ظلم شامل انواع معاصی ست و جمیع وی و قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القیمة - باین اعتبار ست که مراد
آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعدده از اهوال قیامت و شدائد آن میگردد و اصل ظلم وضع شئ فی غیر محله و غالب
استعمال او در ستم کردن بر خلق - واتقوا الشح - و پرهیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست
زیرا که نتیجه حب دنیا و شهوات اوست - فان الشح اهلک من کان قبلکم - زیرا که شح نیست گردانیده است کسانی را که پیش از شما
بوده اند - حملهم علی ان سفکوا دماءهم - برداشت و برانگیخت ایشان را بر آنکه ریختند خون یک دیگر را - واستحلوا محارمهم - و حلال
گردانیدند چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک دماء و استحلال
معاصی آنست که بذل اموال و مواسات اخوان سبب تحابب و تواصل ست و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این
مفضی بمعادات ست که مؤدی بتشاجر و تقاتل ست - رواه مسلم - بدان که تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند شح
بخل با حرص ست و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام ست که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند
که بخل در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول ست بر وی آدمی زاد و آن حکم و صفت
لازم دارد مرکز وی نفس ست چنانکه در قرآن مجید میفرماید واحضرت الانفس الشح و معنی غلبه و سلطنت اوست تا مستولی
گردد بر عرش قلب و منع کند آنرا از احکام ایمان زیرا که سبب تقصیر شح میکند بطاعت و مسامحت نمیکنند بدان و بذل
انقیاد و رام برای امر خدا و شح در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول ست برای ابتلاء و مصلحت نظام عالم و ملامت آن و مذموم آنست
که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این ست مراد بقول آنحضرت شح مطاع این ست خلاصه آنچه ذکر کرده است
توربشتی - وعن حارثة بن وهب صحابی ست برادر عبید الله بن عمر بن الخطاب از مادر و دست در کوفه بود روایت
میکند از آنحضرت و از ام المؤمنین حفصه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا - تصدق کنید و غنیمت دانید
وجود آن و ثواب آن را فانه یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته - زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که می برد مرد صدقه خود را یعنی
پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آنرا - یقول الرجل - میگوید مردی که می آرند نزد وی صدقه -
لو جئت بها بالامس - اگر می آوردی تو این صدقه را دی روز یعنی پیش از این - لقبلتها - هر آئینه قبول میکردم من آن را -

فاما الیوم فلا حاجة لی بها ـ اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی این حالت در آخر زمان خواهد بود و نزد مان عیسی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید ـ متفق علیه ـ **وعن ابی هریرة** قال قال رجل ـ گفت ابوهریره گفت مردی ـ یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا ـ کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر و ثواب ـ قال ان تصدق ـ بفتح تا و دال اصل وی تتصدق ـ وانت صحیح ـ گفت آنحضرت بزرگترین صدقه آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو تندرستی و بخیلی ـ تخشی الفقر وتامل الغنی ـ در حالتی که می ترسی درویشی را و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری و محل این هست که بخل کرده شود و اگر بدهد شاید که فقیر گردد ـ ولا تمهل ـ بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند تاخیر و توقف نکنی یا تاخیر و توقف مکن ـ حتی اذا بلغت الحلقوم ـ تا آنکه چون برسد روح در گلو ـ قلت لفلان کذا ولفلان کذا ـ بگوئی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین و قد کان لفلان ـ و حال آنکه مال هست مر فلان را گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده است مر آنها را و بفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت هست در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال کند یعنی بخل میکنند تا آنکه متصرف میگردد بموت بعد ازان تصدق میکند آنچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد به موصی باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر است برای وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرار بقرض ـ متفق علیه ـ **وعن ابی ذر** قال انتهیت الی النبی ـ رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة ـ و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایهٔ کعبه ـ فلما رأنی قال هم الاخسرون ورب الکعبة ـ پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند بپروردگار کعبه ـ فقلت فداک ابی وامی من هم ـ پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند کیانند آنها که ایشان را زیانکارتر از همه گفتی ـ قال هم الاکثرون اموالا ـ گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان ـ الا من قال ـ مگر کسیکه بکند ـ هکذا وهکذا وهکذا ـ یعنی بذل کند و بدهد از مال را اینچنین و اینچنین و اینچنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرده بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ـ از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپهای خود ـ وقلیل ما هم ـ و اندک است این جماعت که اینچنین سپید میکنند و قال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه

قال بیده یعنی گرفت و قال برجله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث ـ متفق علیه

الفصل الثانی ـ عن ابی هریرة ـ قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله ـ سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق ـ قریب من الجنة ـ نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس ـ نزدیک است از دلهای مردم بمحبت بعید من النار ـ چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ ـ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار ـ بر عکس حال سخی و درین حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخاوت و بخل در ادای زکوٰة باشد یا مراد انفاق باین دو صفت است مطلقا ـ ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل ـ و بتحقیق جاهل سخی دوست

رواه الترمذی ۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شر ما فی الرجل شح ہالع وجبن خالع ۔ بدترین
خصلتهای که در مرد ست دو خصلت ست یکی شح جزع و فزع کننده بر استخراج حق در وی و ہلع فرو شیدن بی صباحت نکرده و
معنی شح سابق معلوم شد دیگر بد دلی و ترسندگی که می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت
رواه ابو داود و در سند کرد حدیث ابی ہریرة ـ و مناسب انجا ست که ذکر کنیم حدیث ابی ہریرة را که اولش این ست ـ لا یجتمع الشح
والایمان کتاب الجهاد والنسائی ـ رواه النسائی

الفصل الثالث ـ عن عائشة رضی ـ ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم ـ روایت ست از عائشه
که بعضی از زنان آنحضرت گفتند مر آنحضرت را و پرسیدند از وی ـ اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتاب ترست پیوستن بتو و در خدمت
بی شدن بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد ـ قال اطولکن یدا ـ گفت آن حضرت شتاب ترین شما از روی
لحوق بمن دراز ترین شماست از روی دست یعنی از شما شتاب ترین خواهد پیوست کسیکه دراز دست ترست از شما ـ فاخذوا
قصبة یذرعونها ـ پس گرفتند زنان نی پاره را در حالیکه گز میکردند دست هر یکی را ـ وکانت سودة اطولهن یدا ـ
و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات ست دراز دست ترین این زنان ـ فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة ـ پس دانستیم
ما بعد از آن که نبود مراد بدست درازی آن زن که آنحضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و خیرات که
دست وی بدان دراز تر و بیشتر بود یعنی اگرچه لفظ طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بتفکر و تامل و نظر بقرینه واقعه
معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام ست و ید بمعنی نعمت می آید ـ وکانت اسرعنا به لحوقا زینب ـ و بود شتاب
ترین از ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیست یا بیست و یک از هجرت در زمان عمر رض وفات
یافت ـ وکانت تحب الصدقة ـ و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را ـ رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت
گفت عائشه ـ قال رسول الله ـ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا ـ شتاب ترین شما
از روی پیوستن بمن دراز ترین شماست از روی دست ـ وکانت یتطاولن ایتهن اطول یدا ـ و بودند این زنان که گردن کشی و نزاع
میکردند در آن که کدام یکی از ایشان دراز دست ترست ـ قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود دراز دست ترین ما زینب ـ لانها کانت تعمل
بیدها وتصدق ـ زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت صریح معلوم میگردد که لفظ
طول ید بر ظاهر حمل کردند بعد از آن دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی
فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب ست فافهم ـ بدان که از حدیث مشکوة معلوم شد که آنکه
پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین ست صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی
گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم ست بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته
این غلط ست از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود در سنه اربع و خمسین و در شرح این معنی را [illegible]

دربیان تفصیل داده شده است فتدبر۔ وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل لاتصدقن
بصدقۃ۔ گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که ہر آئینه تصدق کنم امشب یا سوگند خورد۔ فخرج بصدقته پس بیرون
آورد صدقه خود را۔ فوضعها فی ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی۔ فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق
پس صبح کردند مردم در حالی که سخن میکنند بطریق تعجب وانکار تصدق کرده شد امشب بر دزدی۔ فقال اللهم لک الحمد
علی سارق پس گفت آن مرد بار خدایا مر تراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق بوجود
آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت بازگفت۔ لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة
پس نهاد صدقه در دست زن زناکار که اجرت میگرفت بر زنائی خود۔ فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی زانیة
فقال اللهم لک الحمد علی زانیة۔ بازگفت۔ لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری
فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی۔ در بعضی نسخ و بینها اللیلة نیست۔ فقال اللهم لک الحمد علی سارق وزانیة وغنی فاتی
پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را۔ اما صدقتک علی سارق۔ اما صدقه
تو بر دزد پس نافع است و بیفائده نیست۔ فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی
خود در آن روز که قوتی بوی رسیده و دیگر چه حاجت سرقه است۔ واما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که وی
عفت ورزد و باز آید در آن روز از زنا۔ واما الغنی فلعله ان یعتبر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند۔ فینفق مما
اعطاه اللہ پس انفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی۔ متفق علیه ولفظه للبخاری۔ وعن النبی صلی اللہ علیه وسلم
قال گفت آنحضرت۔ بینا رجل بفلاة من الارض۔ در اثنائی آنکه مردی حاضر و استاده است به بیابانی و صحرائی کشاده
از زمین فسمع صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید۔ اسق حدیقة فلان۔ آب ده بستان فلان را۔ حدیقه
مرغزار یا درخت و بستان از خرما و غیره۔ فتنحی ذلک السحاب پس یکسو شد آن ابر۔ فافرغ ماءه فی حرة۔ فتح حا و سکون
را و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان۔ فاذا شرجة من تلک الشراج قد استوعبت ذلک الماء کله
پس ناگاه آبشخوری از آن آبها را فرا گرفته است آن آب را همه۔ شرجه بفتح شین معجمه و سکون را و جیم آبراه از سنگستان
بزمین نرم شراج و شرج جماعت۔ فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد
که آن فلان که بحدیقه وی آب فرستاده است کیست و کجاست۔ فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی استاده است
در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته۔ بکسر میم و سکون سین و حا مهمله میگرداند آب را بمیل آهنی خود۔ فقال له یا عبد اللہ ما اسمک پس گفت این
مرد ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است للاسم الذی سمع فی السحابة آن نامیکه شنیده بود در ابر فقال له پس گفت
این مرد که استاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را و آواز شنیده بود در ابر۔ یا عبد اللہ لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا برای
چه می پرسی مرا از نام من۔ فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماءه پس گفت آنمرد که من شنیده ام آوازی را در ابر

کہ این آبر است یقول اسق حديقة فلان میگفت آن آواز یعنی که آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را۔ لاسمک۔ مر نام ترا این نام شنودی پرسیم
تا بدانیم که آن فلان کیست۔ فما تصنع فيها پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا میبرند و ابر را حکم میکنند که در حدیقه
او را آب دهد۔ قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود نمیخواستم که حقیقت حال را اظهار کنم و نمیگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این
را بگویم بتو۔ فانی انظر الی ما یخرج منها پس بدرستیکه من نگاه میکنم بسوی چیزیکه بیرون می آید ازان و حاصل میشود
دران۔ فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن۔ واکل انا وعیالی ثلثا۔ و میخورم من و عیال من ثلث دیگر آنرا
وارد فيها ثلثه۔ و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث آخر یعنی همه حاصل آن را حصه
میکنم یکی بفقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگری بر باغ صرف میکنم۔ رواه مسلم۔ وعنه انه سمع النبي صلى الله
عليه وسلم يقول۔ و هم از ابی هریره است که وی شنید آن حضرت را که میگفت۔ ان ثلثة من بني اسرائيل ابرص واقرع
واعمى۔ بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی ابرص دوم کل سوم کور۔ فاراد الله ان يبتليهم۔ پس خواست خدای
تعالی که ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه۔ فبعث الله اليهم ملكا۔ پس فرستاد خدای تعالی بسوی
این سه کس فرشته را۔ فاتى الابرص۔ پس آمد آن فرشته نزد ابرص۔ فقال اى شيء احب اليك۔ پس گفت فرشته با ابرص
که چه چیز دوست داشته شده تر است بسوی تو۔ قال لون حسن وجلد حسن۔ گفت رنگ نیک و پوست نیک۔ ویذهب عني
الذي قد قذرني الناس۔ و این که برود از من آنچه بتحقیق پلید دیده اند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و نفرت
دارند مردم از من بسبب آن [illegible] وقذرني بکسر ذال است [illegible]۔ قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح
کرد فرشته او را دست بر او و بر اندام وی۔ فذهب عنه قذره۔ پس رفت از وی پلیدی وی و علت وی۔ فاعطى لونا
حسنا وجلدا حسنا پس داده شد او را رنگ نیک و پوست نیک۔ فقال اى المال احب اليك۔ باز گفت فرشته بوی پس
کدام مال محبوب تر است بسوی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر است۔ او قال البقر۔ یا گفت البقر
بجای الابل۔ شک اسحق۔ شک کرده است اسحق بن راهویه که از اکابر امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این
حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع۔ لیکن ابرص یا اقرع۔ قال احدهما۔ گفت یکی از ایشان۔ الابل
وقال الآخر البقر۔ و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم است که محبوب امر
[illegible] و چون در اصل حدیث قرا به روایت الابل است۔ قال فاعطى ناقة عشراء۔ پس داده شد
او را ماده شتری حامله ده ماهه در قاموس گفته عشراء بضم عین و فتح شین و مد آنکه بر حمل او هشت ماه یا ده ماه گذشته باشند
و بیشتر اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل۔ فقال بارك الله لك فيها۔ پس گفت فرشته برکت دهاد خدای تعالی مر ترا درین
ناقه [illegible] بنتایج و ثمرات۔ فاتى الاقرع فقال اى شيء احب اليك۔ پس آمد فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز است
[illegible] قال شعر حسن گفت موی نیکو [illegible] ويذهب عني هذا الذي قد قذرني الناس۔ و اینکه برود

از من این چیزی که بتحقیق مکروه و پلید داشته اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت فمسحه فذهب عنه پس مسح کرد فرشته او را پس
رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا پس داده شد موی نیک - قال فای المال احب الیک - گفت فرشته پس
کدام مال محبوب تر است بسوی تو - قال البقر - گفت بقر - فاعطی بقرة حاملا - پس داده شد او را گاوی بار دار و حاملا گفت
از جهت بودن وی از صفات مختصه بنساء و در روی تذکیر و تانیث هر دو جائز است - قال - و دعا کرد فرشته و گفت - بارک
لک فیها - برکت دهاد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت - فاتی الاعمی - پس آمد آن
فرشته نابینا را فقال ای شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو - قال ان یرد الله الی بصری
گفت این که باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا - فابصر به الناس - پس ببینم بوی مردم را - قال فمسحه فرد الله
علیه بصره - پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی بسوی بینائی او را - قال فای المال احب الیک -
گفت پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو - قال الغنم - گفت گوسپندان محبوب تر اند نزد من - فاعطی شاة والدا -
پس داده شد گوسپندی زاننده این نیز مثل حامل است در جواز ترک تا - فانتج هذان - پس انتاج کردند این دو یعنی
صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است - و ولد هذا - و تولید کرد این یعنی صاحب غنم
و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زاننده یعنی متولی و اقف
چنانکه دایه آدمی را است و لابد مالک تیمار داری و لادت حیوانات خود میکند - فکان لهذا واد من الابل - پس بود مر این
یعنی صاحب شتر را وادیی از شتر - ولهذا واد من البقر - و مر این را یعنی صاحب گاو را وادیی از گاوان - ولهذا واد من
الغنم - و مر این را یعنی صاحب گوسپند را وادیی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چنانکه وادیها پر کردند - قال ثم انه
اتی الابرص - گفت آن حضرت پس بدرستیکه آن فرشته آمد ابرص را فی صورته و هیئته - در همان صورت و هیئت نهاد
خود که نخست آمده بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من مردی مسکینم
قد انقطعت بی الحبال فی سفری - بتحقیق گسسته است مرا اسباب طلب رزق در سفر من حبال جمع حبل است
بمعنی رسن و مراد بآن سبب است و بجای آن حیل نیز روایت است جمع حیله یعنی دستان و چاره اما روایت اکثر همین است و حیل خطا و
تصحیف است - فلا بلاغ لی الیوم الا بالله - پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی آنگاه
بتست و امداد و اعانت تو و این بتقدیر تنزل است بر وجه سببیت و مجاز و جائز است اگر گوید بالله ثم بک و گفتن
بالله و بک جائز نیست که گوید بخدا و بتو کذا قالوا - اسالک بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال
سوال میکنم ترا بآن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیرا اتبلغ به فی سفری - سوال میکنم
شتری بلکه برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است
در حقیقت اخبار است که اعاره خواهد چنین است که گفت - فقال الحقوق کثیرة - پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی

جماعت کثیر دارم که با نها چیزی می باید داد و نوبت بتو کی رسد۔ فقال انه کانی اعرفک۔ پس گفت فرشته بدرستیکه شان
این ست که گویا من ترا می شناسم۔ الم تکن ابرص یقذرک الناس فقیرا۔ آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میداشتند ترا
مردم فقیر که مالی با خود نداشتی۔ فاعطاک الله۔ پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال۔ فقال انما ورثت هذا المال کابرا عن کابر
پس گفت داده نشده ام من این مال مگر بمیراث ابا عن جد۔ فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت۔ پس گفت فرشته
اگر هستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گرداننده بسوی حالی که بودی تو یعنی ابرص فقیر۔ قال گفت آنحضرت
واتی الاقرع فی صورته۔ و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که نخست آمده بود۔ فقال له مثل ما قال لهذا۔ پس گفت
فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر این ابرص را۔ ورد علیه مثل ما رد علی هذا۔ و جواب داد و رد کرد بروی مانند آنچه
رد کرده بود بر این۔ فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت۔ قال۔ گفت آن حضرت واتی الاعمی فی صورته وهیئته
فقال رجل مسکین وابن سبیل۔ پس گفت من مردی مسکینم و مسافرم۔ انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی الیوم
الا بالله ثم بک اسالک بالذی رد علیک بصرک شاة۔ سوال میکنم از تو بان خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی
اتبلغ بها فی سفری۔ فقال۔ پس گفت آن مرد اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن۔ وکنت اعمی۔ و بتحقیق بودم من کور
فرد الله الی بصری۔ پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا۔ فخذ ما شئت ودع ما شئت۔ پس بگیر هر چه خواهی
از گوسفندان و بگذار آنچه خواهی۔ فوالله لا اجهدک الیوم بشیء اخذته لله۔ پس بخدا سوگند شیخ نمیکنم و در مشقت نمی اندازم
ترا امروز بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا۔ واجهدک بضم همزه و کسر ها و فتح همزه و ها از جهد بمعنی طاقت و مشقت۔ فقال۔
پس گفت فرشته۔ امسک مالک۔ نگاهدار مال خود را۔ فانما ابتلیتم۔ چه این نیست که ابتلا کرده شده آید شما سه کس تا صادق
و کاذب و مخلص و منافق پیدا آید و شاکر از کافر۔ فقد رضی عنک وسخط علی صاحبیک۔ پس بتحقیق خشنود شد
پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو۔ و رضی و سخط هر دو بلفظ مجهول نیز روایت ست۔ متفق علیه
و عن ام بجید بضم با و فتح جیم نام او حوا ست صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن۔
قالت قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول الله ان المسکین لیقف علی بابی۔ بدرستیکه مسکین هر آینه می ایستد بر در من۔ حتی استحیی
تا آنکه شرم میدارم من۔ فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده۔ پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بنهم آن را در دست وی۔ فقال
رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا۔ بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی شیء محقر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است۔ رواه احمد و ابو داود
والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح۔ وعن مولی لعثمان قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم۔ روایت ست
از مولای که مر عثمان را بود گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت پاره۔ وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم
و بود آن حضرت که خوش می آمد او را گوشت۔ فقالت للخادم ضعیه فی البیت۔ پس گفت ام سلمه مر خادمه را که بنه آن گوشت

را در خانه فی الصحاح خادم چاکر مرد یا شد یا زن فقال النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کله بخورد آن را ـ فوضعته
کوة البیت پس نهاد خادم آنرا در طاقچه خانه ـ وجاء سائل فقام علی الباب ـ و آمد فقیرے سوال کننده پس استاد در
فقال تصدقوا بارک الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد خدا در شما ـ فقالوا بارک الله فیک پس گفت
اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف چنانکه الان می گویند یفتح الله ـ فذهب السائل
پس رفت سائل ـ فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه ـ فقال یا ام سلمة هل عندکم شیئ اطعمه
پس گفت آن حضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزے که بخورم آن را ـ فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست
چیزے فقالت للخادم اذهبی فأتی رسول الله ـ گفت ام سلمه مر داه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بذلک اللحم
آن گوشت را که در طاقچه نهاده بود و فأتی به سکون همزه و کسر تاء و جزم یاء ـ فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت
داه نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق
فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان ذلک اللحم عاد مروة ـ بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ ـ لما لم تعطوه السائل
از جهت ندادن شما آن را سائل را ـ رواه البیهقی فی دلائل النبوة ـ وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا ـ گفت آن حضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
قیل نعم ـ گفته شد آری خبر ده ـ قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به ـ گفت آنکسیکه سوال کرده شود بنام خدا و نه بدهد بنام
خدا گفت طیبی این مشکل است مگر آن که تهمت کند سائل را بعدم استحقاق گفتم من یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود
یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد والله اعلم ـ رواه احمد ـ وعن ابی ذر انه استأذن علی عثمان
روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان ـ فاذن له پس اذن کرد عثمان او را
فی یده عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در انجا حاضر بود ـ فقال عثمان یا کعب ان
عبد الرحمن توفی ـ پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت ـ وترک مالا ـ و گذاشت مالی عظیم را ـ فما تری فیه
پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود ـ فقال ان کان یصل فیه
حق الله فلا بأس علیه ـ پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس نیست باکی
بر وی ـ فرفع ابو ذر عصاه ـ پس بر داشت ابوذر عصای خود را ـ فضرب کعبا پس زد کعب را ـ وقال سمعت رسول
و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ـ ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل منی
دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آن را در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و در
مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد و لیکن دوست نمیدارم که ـ اذر خلفی منه ست اواق ـ بگذارم پس خود
از آن ذهب شش اوقیه ـ انشدک بالله یا عثمان اسمعته ـ سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان آیا شنیدی تو آن را

ثلث مرات گفت ابوذر سه بار این سخن را۔ قال نعم۔ گفت عثمان آری شنیده ام ابوذر رض از فقرای صحابه بود یاد ایشان بودند بسبب او ترک کل و اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن ست که هر چه مالی ادا کرده شود زکوة آن کنز نیست و بر آن وعید نه لاسیما وقتی که صله کند در وجوه حقوق از صدقات نافله و نزاع وی درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان مشهور و مذکور ست۔ رواه احمد۔ وعن عقبة بن الحارث۔ صحابی قرشی نوفلی ست اسلام آورد در روز فتح مکه۔ قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر۔ گفت نماز گزاردم من پس آن حضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آن حضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب الناس پس در گذشت گردنهای مردم را۔ الی بعض حجر نسائه۔ و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود۔ ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آن حضرت که چه واقع شده است که این همه تیز رفت۔ فخرج علیهم پس بیرون آمد آن حضرت از خانه بر صحابه۔ فرای انهم قد عجبوا من سرعته۔ پس دید که ایشان به تحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا من تبر عندنا۔ گفت یاد کردم چیزی را از زر که نزد ما بود تبر یک پاره و گداخته نا زده فکرهت ان یحبسنی پس مکروه داشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند بسوی خود فامرت بقسمته پس امر کردم من به قسمت کردن آن و ازینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از مقام قرب فرود می آرد با آنکه این همه برای تعلیم و تنبیه امت ست ... و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال گفت کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة۔ بودم من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه۔ فکرهت ان ابیته پس مکروه داشتم که بگذارم آن را که شب در آید بر وی۔ وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار یا هفت۔ فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرده آن حضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی صرف کنم بعضی جا اکردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نه شد که بدهم۔ ثم سالنی عنها ما فعلت الستة او السبعة۔ پس سوال کرد آن حضرت مرا که چه کردی شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه۔ قالت لا۔ گفت عائشه خرج نکرده ام والله لقد کان شغلنی وجعک۔ بخدا سوگند به تحقیق باز داشت مرا از خرج آن درد تو۔ فدعا بها پس طلبید آن دینارها را ثم وضعها فی کفه پس بنهاد آن را در کف دست خود۔ فقال ما ظن نبی الله پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ لو لقی الله عز وجل وهذه عنده۔ اگر ملاقات میکرد خدا را در حالی که این دینارها در دست اوست یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت ست۔ رواه احمد۔ وعن ابی هریرة

صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی بلال وعندہ صبرة من تمر۔ روایت ست از ابی ہریرة کہ آن حضرت درآمد بر بلال ونزد
بلال تودہ بود از خرمای خشک۔ فقال ما ہذا یا بلال۔ پس گفت آنحضرت بطریق تعجب وانکار چیست این تمر یا بلال۔
قال شیٔ ادخرتہ لغد۔ گفت بلال این چیزی ست کہ ذخیرہ کردہ ام ونگاہ داشتہ ام آن را برای فردا۔ فقال اما تخشی ان ترٰی
لہ غدا بخارا فی نار جہنم یوم القیمة۔ پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی کہ ببینی مر این تمر را فردا در آتش دوزخ روز قیامت
یعنی برسد اثر آن بتو می گویند رسید او را از بخار وے یعنی رسید اثر وی۔ انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا
خرج کن اے بلال ومترس از خداوند عرش کم کردن ودرویش شدن را یعنی انفاق کن واندیشہ مترس کہ تا دری
کہ عرش عظیم را پیدا کردہ وبرپا میدارد روزی تو البتہ خواہد رسانید واین ارشاد ست بمقام توکل واعتماد بر حق سبحانہ تعالیٰ
وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السخاء شجرة فی الجنة۔ جوانمردی درختیست در بہشت یعنی مانند درختیست
خداوند شاخہا کہ بپیوند بہ طرفے از وی در آید در بہشت چنانکہ فرمود۔ فمن کان سخیا اخذ بغصن منہا۔ پس ہر کہ سخی است
گرفتہ است شاخی را از ان درخت۔ فلم یترکہ الغصن حتی یدخلہ الجنة۔ پس نمیگزارد آن شاخ او را تا آنکہ می درآرد او را در بہشت
والشح شجرة فی النار۔ وبخل درختیست در دوزخ۔ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منہا۔ پس ہر کہ بخیل ست گرفتہ است شاخی
را از ان درخت۔ فلم یترکہ الغصن حتی یدخلہ النار۔ پس نمیگذارد او را آن شاخ تا آنکہ می درآرد او را در دوزخ۔ روایہما
روایت کردہ است این دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاہا۔ شتابی کنید بہ صدقہ زیرا کہ بدرستیکہ بلا تجاوز نمی کند صدقہ را ونمی گذرد از وی
بلکہ ازیں مندفع میشود۔ رواہ رزین

باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافلہ دارد چنانکہ غالب در اطلاقات آن ست وہم آنچہ شامل فرض ونفل باشد
وتسمیہ آن بصدقہ از جہت دلالت اوست بر صدق دعوی صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکہ تسمیہ زکوٰة بجہت
آن ست کہ وی تزکیہ می کند صاحبش را وشہادت میدہد بہ صحت ایمان وی وکمال وی ووجوہ دیگر نیز گذشت

الفصل الاول عن ابی ہریرة۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تصدق بعدل تمرة۔ کسیکہ
تصدق کند بمقدار چیزیکہ برابر ست قیمت تمر را وعدل بفتح مثل شیٔ در قیمت وبکسر مثل در منظر یعنی گفتہ بفتح انچہ
عدل شیٔ بود از غیر جنس وبکسر از جنس وبہر تقدیر میسر باید ہر کہ تصدق کند بمقدار تمرہ من کسب طیب۔ از کسب پاک
وکسب بزیدن وگرد آوردن ومراد مالی ست کہ گرد آوردہ است آن را از وجہ حلال۔ ولا یقبل اللہ الا الطیب۔
ونمی پذیرد خداے تعالی مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است ان اللہ طیب لا یقبل الا طیبا۔ فان اللہ یتقبلہا
بیمینہ۔ پس بدرستیکہ خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود۔ ثم یربیہا لصاحبہا۔ پس پرورش می کند آن را

صدقه را و افزون میکند برای صاحبش ۔ کما یربی احدکم فلوه ۔ چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را حتی تکون
مثل الجبل ۔ تا آنکه بیاشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فاء بوزن عدو و سمو کره اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله
شود متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال نکم نه کند هیچ صدقه چیزی را از مال
یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال ست اما در معنی موجب تمام و کمال ست بحصول مزید برکت و دفع آفات
و ترتب اجر و ثواب ۔ و ما زاد الله عبدا بعفو الا عزا ۔ و زیادت نه گرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن و
از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خوار
و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست ۔ و ما تواضع
احد لله الا رفعه الله ۔ و فروتنی نه کند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل ست
بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی ست نه صورت ۔ رواه مسلم ۔ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من انفق زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله ۔ کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم
و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل
ثالث بیاید صریح ست در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق ست زیرا که چون یکبار مثلا درهم انفاق نموده
بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعد نیست ۔ دعی من ابواب الجنة ۔ خوانده میشود آن کس
از درهای بهشت ۔ وللجنة ابواب ۔ و مر بهشت را درهاست متعدد بعدد اعمال خیر ۔ فمن کان من اهل الصلوة ۔
پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب ست بروی نماز ۔ دعی من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص
باهل نماز ست ۔ ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ۔ و کسیکه باشد از اهل جهاد کارزار با کافران کردن
خوانده میشود از در جهاد ۔ ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة ۔ و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود
از در صدقه ۔ ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان ۔ و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان
بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص اند بدان در آمدن از آن
روزه داران ۔ فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة ۔ پس گفت ابوبکر صدیق نیست بر کسیکه خوانده
میشود از درها ضرورتی یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که درآمدن
بهشت ست حاصل ست و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرور نیست ۔ فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها ۔ پس آیا خوانده
میشود هیچ یکی از همه درها ۔ قال نعم ۔ گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها ۔ وارجوان تکون منهم ۔ و امید
میدارم که باشی تو ای ابوبکر از آن کسان که خوانده میشوند از همه درها زیرا که تو جامع انواع خیرات و مبرات و اقسام حسنات ۔ متفق علیه
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما ۔ پرسید آن حضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز

روزه دار - قال ابو بکر انا - گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار - قال فمن تبع منکم الیوم جنازة - گفت
آنحضرت صلعم پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گزارده است بروی و دنبال وی رفته - قال
ابو بکر انا قال - گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا پس کیست که طعام خورانیده از شما امروز مسکینی را - قال ابو بکر
انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست که پرسیده از شما بیمارے را امروز - قال ابو بکر انا فقال رسول اللہ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة - جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز هیچ مردے مگر آنکه
در آید در بهشت - رواه مسلم - و ازین حدیث معلوم شد که منهی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود به قصد طلب
ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که درویش را که انا بر زبان رود مقید بآن خواهد بود
که به قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار بیشتر ازان ست که احصا کرده شود
پس منع ازان چه صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را حجت آن بس ست و شیخ توریشتی درین
باب بسط کرده و طیبی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة
لجارتها - ای زنان مسلمانان باید که خوار و حقیر نشمرد زنی را که همسایه است هدیه و تصدق را برای زنی دیگر که همسایه اوست
ولو فرسن شاة - اگرچه باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر گاهی در شاة
نیز اطلاق می کنند و اکثر در شاة ظلف میگویند چنانکه سم اسب و خر را حافر می نامند و این شی لا ینتفع به است که هدیه و تصدق
در وی نیست و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است ولو بظلف محرق اگرچه سم سوخته بود و این نهی
احتمال دارد که برای زنی باشد که می دهد و می فرستد به همسایه یا برای زنی باشد که او را داده شود و فرستاده شود و برای وی تخصیص
به زنان بجهت آن ست که کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر ست متفق علیه - وعن جابر و حذیفة - قالا قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقة - روایت ست از جابر و حذیفه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیکی
که در وی خیر و تقرب به درگاه الهی ست و معروف ست در شرع و منکر نیست خواه عطای مال باشد یا سخن نرم و روی
کشاده که از وے دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص به مال نیست متفق علیه - وعن ابی ذر
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شیئا - خورد و خوار مشمار هیچ نیکی را حتی
ولو ان تلقی اخاک بوجه طلیق - و اگرچه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را به روی کشاده و خوش - رواه مسلم
وعن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقة - لازم ست بر هر مسلمان
تصدق کردن - قالوا - گفتند صحابه - فان لم یجد - پس اگر نیابد چیزے که تصدق کند چه کار کند - قال فیعمل بیدیه
گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزے پس باید که کار بکند به هر دو دست خود که حاصل شود ازان چیزے فینفع نفسه
و یتصدق - پس بهره رساند ذات خود را و تصدق کند بانچه فاضل ماند - قالوا فان لم یستطع - گفتند پس اگر نتواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بخیر - او لم یفعل - شک راوی ست و معنی همان ست که نتواند کرد - قال گفت
آن حضرت فیعین ذا الحاجة الملهوف پس یاری دهد خداوند حاجت اندوهگین ستم زده و دادخواه را - قالوا فان لم یفعله
گفتند پس اگر نتواند اعانت کردن ملهوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال فیامر بالخیر - گفت آن حضرت پس امر کند
مردم را به نیکی - قالوا فان لم یفعل - گفتند پس اگر نه کند و نتواند کرد امر بخیر - قال فیمسک عن الشر - گفت پس باز دارد
خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند مصرع: مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان - فانه له صدقة - پس بدرستیکه امساک
از شر مر او را صدقه و خیر ست خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقة - هر بند استخوان که از آدمی ست بروی یعنی بمقابله وی صدقه است
و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختارتر ست و در تن آدمی
سه صد و شصت بند ست چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون در سیاق اینها گفتهاے بالغه و قسمها که علیها ست
شکرانه آن صدقه لازم باشد - کل یوم تطلع فیه الشمس - هر روزی که برآید در وی آفتاب بعد از ان بیان میکند
که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست - یعدل بین الاثنین صدقة - عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم
ستدن صدقه است - ویعین الرجل علی دابته - و یاری دادن مرد را بر دابه وی فیحمل علیها - پس بردارد او را
بر دابه - او یرفع علیها متاعه صدقة - یا بردارد بر دابه او رخت او را صدقه است - والکلمة الطیبة صدقة - و سخنی پاک
که در وی ثواب باشد یا سخن نرم که به سائل گوید صدقه است - و کل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقة - هر گامی که بنهد
آن را بسوی نماز صدقه است و خطوه بضم گام و بفتح یکبار گام زدن - و یمیط الاذی عن الطریق صدقة - و دور کردن
آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین و ثلثمائة مفصل - پیدا کرده شده است
هر شخص از اولاد آدم بر سه صد و شصت بند - فمن کبر الله - پس کسیکه تکبیر بگوید مر خدا را و بگوید الله اکبر
وحمد الله - و ستایش کند خدا را بالحمد لله - وهلل الله - و تهلیل کند بلا اله الا الله - وسبح الله - و بپاکی یاد کند
خدا را بسبحان الله - واستغفر الله - و طلب آمرزش گناهان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی
او عزل حجرا عن طریق الناس - یا یکسو افگند و دور کند سنگی را از راه مردم - او شوکة - یا خاری را - او عظما - یا
استخوان را که ایذا کند ایشان را - او امر بمعروف او نهی عن منکر - یا امر کند بمشروع که شناخته میشود وجود او
در شرع و نهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود - عدد تلک الستین والثلثمائة - بگوید و بکند این اقوال و افعال
را همه یا بعضی بشمار آن سه صد و شصت بند خصوصاً از امر معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یک طرف و این دو یک طرف
فانه یمشی - بفتح یاء و شین معجمه یعنی راه می رود و در روایتی یمسی بضم یاء و سکون میم و سین مهمله یعنی شام می کند

یومئذ

یومئذٍ۔ ودران روز۔ وقد زحزح نفسہ عن النار۔ وحال آنکہ دور انداختہ است نفس خود را از آتش دوزخ ودر قول وے
یومئذٍ اشارت ست بآن کہ باید کہ ہر روز این کارہا کنند تا کفایت شود۔ رواہ مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان بکل تسبیحۃ صدقۃ۔ بدرستیکہ بہر تسبیح صدقہ ہست۔ وبکل تکبیرۃ صدقۃ۔ وبہر تکبیر صدقہ است۔
وبکل تحمیدۃ صدقۃ وبہر تحمید صدقہ ست وبکل تہلیلۃ صدقۃ وبہر تہلیل صدقہ است۔ وامر بالمعروف صدقۃ ونہی عن المنکر صدقۃ۔
وبہر امر معروف صدقہ است وبہر نہی منکر صدقہ است۔ وفی بضع احدکم صدقۃ۔ ودر فرج ہر یکی از شما یعنی جماعی کہ بزن
یا برادہ خود میکند صدقہ است یعنی ثواب ست وچون در بودن بضع صدقہ محل استبعاد واستفسار بود۔ قالوا گفتند صحابۂ
یا رسول اللہ ایاتی احدنا شہوتہ۔ آیا بیاید یکی از ما شہوت نفس خود را کہ جماع ست۔ ویکون لہ فیہا اجر۔ وباشد مر او را
دران شہوت مزد وثواب۔ قال ارأیتم لو وضعہا فی حرام اکان علیہ فیہ وزر۔ گفت آن حضرت خبر دہید مرا شما کہ اگر
بنہد یکی شہوت را در حرام آیا بباشد بر وی بار گناہ۔ فکذٰلک اذا وضعہا فی الحلال کان لہ اجر۔ پس ہمچنین وقتیکہ
بنہد شہوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچہ جماع در حد ذات خود صدقہ وعبادت نیست ولیکن چون در
ضمن آن اداے حق زوجہ ونگاہداشت نفس از حرام ست بحکم نہی نفس از ہوا وکف وی از معصیت متضمن اجر
وثواب باشد ولہٰذا اینجا کلمۂ فے آوردہ وگفت فی بضع احدکم صدقۃ بخلاف تسبیح وتحمید وامثال
آن کہ عین عبادت ست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الصدقۃ
اللقحۃ الصفی منحۃ۔ نیکو صدقہ است شتر مادہ کہ زائیدہ کہ شیر دار ست از روی عطیہ لقحہ بکسر لام وفتح نیز آمدہ ناقہ حلوب وآنرا
مفتوح بفتح لام نیز گویند وناقہ بعد از زائیدن تا دو سہ ماہ نام او لقوح است بعد از آن لبون وصفی بر وزن غنی بسیار شیر را
منحہ بکسر میم وسکون نون در اصل بمعنی عطیہ است وغالب اطلاق او بر ناقہ وشاۃ ست کہ محتاجی را بعاریت دہند
تا از شیر وے منتفع گردد وبعد از قضاے حاجت بمالکش باز دہد واین در اہل خیر از عرب متعارف بود وآن حضرت
صلعم آن را مدح کردہ وستودہ۔ والشاۃ الصفی منحۃ ونیز صدقہ است گوسپند بسیار شیر دار از روی منحہ۔ تغدو باناء
وتروح باخر۔ بامداد میکند با وند شیر وشبانگاہ میکند با وند دیگر یعنی بگاہ وبیگاہ شیر میدہد وبدان منتفع میشوند متفق علیہ
وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یغرس غرسا نیست ہیچ مسلمانی کہ بنشاند درختی را
او یزرع زرعا۔ یا بکارد کشتی را۔ فیاکل منہ انسان او طیر او بہیمۃ۔ پس بخورد از آن آدمی یا پرندہ یا چارپاے
الا کانت لہ صدقۃ۔ مگر آنکہ باشد مر او را صدقہ وصدقہ برفع ونصب ہر دو روایت ست۔ متفق علیہ۔ وفی روایۃ لمسلم
عن جابر۔ ودر روایتے مر مسلم را از جابر آمدہ کہ۔ وما سرق منہ لہ صدقۃ۔ وآنچہ دزدیدہ شد از آن نیز مر او را صدقہ است
وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غفر لامرأۃ مومسۃ مرت بکلب علی راس رکی۔ آمرزیدہ شد
مر زنی زانیہ را کہ گذشت بسگے بر سر چاہے ومومسہ بضم میم اولی وکسر ثانیہ بمعنی زانیہ از ومس بمعنی احتکاک یعنی دریاویدن

چیزے را بہ چیزے در کی پر وزن رکی چاہ - یلہث کاد یقتلہ العطش - درحالی کہ بیرون می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی نزدیک است کہ بکشد او را تشنگی - فنزعت خفھا - پس بکشید آن زن از پای موزہ خود را - فاوثقتہ بخمارہا - پس بربست موزہ را بمعجر خود خمار بکسر معجمہ سرپوش زنان - فنزعت لہ من الماء - پس بکشید آن زن برائے آن سگ چیزے از آب کہ سیراب گشت بدان - فغفر لہا بذلک - پس آمرزیدہ شد مر آن زن را بآن عمل کہ آب دادن بہ سگ ست فکیف بہ آدمی خصوصا صالح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام - ان لنا فی البہائم اجرا - بدرستیکہ ما را در احسان کردن بہائم و سیراب کردن آنہا ثواب ست - قال فی کل ذات کبد رطبۃ اجر - گفت آن حضرت در احسان کردن بہر حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات ست و بعضی گویند جگر چون تشنہ گردد تر میشود و ہمچنین چون بہ آتش نہادہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصف کردہ جگر را بتری باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در رواتیے ذات کبد حرا آمدہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبد رطبہ مبالغہ است چہ ہرگاہ در جگر ترا جر شد در جگر گرم بہ طریق اولی خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات ست مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیہ - وعن ابن عمر و ابی ہریرۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عذبت امراۃ فی ہرۃ امسکتہا - عذاب کردہ شد زنی از جہت گربہ کہ بستہ نگاہداشت آن زن گربہ را - حتی ماتت من الجوع - تا آنکہ مرد آن گربہ از گرسنگی - فلم تکن تطعمہا - پس نبود آن زن کہ چیزے بخوراند آن گربہ را - ولا ترسلہا - و نبود کہ بگذارد و رہا کند او را - فتاکل من خشاش الارض - پس بخورد گربہ از کرمہا کہ بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمہ حشرات زمین انچہ و مانع ندار دانہ و دواب بہ تثلیث خا حشرات زمین و گنجشکہا و مانند آن متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر رجل بغصن شجرۃ علی ظہر طریق گذشت مردے بہ شاخ درختے کہ بر پشت راہ بہ ست و فوق او ست و ظاہر ست بر آن - فقال - پس گفت آن مرد - والنحین ہذا - بضم ہمزہ و فتح نون و کسر حای مہملہ مشددہ و از تنحیہ و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیہ و نون ثقیلہ از انحا ہر آئینہ یکسو گردانم این شاخ را عن طریق المسلمین - از راہ مسلمان - لا یوذیہم - تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را - فادخل الجنۃ - پس در آوردہ شد آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا یکسو ہم گردانید متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد رایت رجلا یتقلب فی الجنۃ - گفت آنحضرت ہر آئینہ تحقیق دیدم من مردے را کہ میگردد و تنعم میکند در بہشت - فی شجرۃ قطعہا من ظہر الطریق - بجہت درختے کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن - کانت توذی الناس بود آن حضرت کہ ازار می کرد مردم را مضمون حدیث اول ست و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت اورا بچشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد در بہشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعے از مبالغہ بود کہ بریدن شاخی بہ بہشت در آمد چہ جائے تمام درخت - رواہ مسلم - وعن ابی برزۃ - بفتح موحدہ و سکون

را و بنای صحابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آن حضرت و اوست کشنده عبد الله بن خطل هجای ...

وطامی مهمله مفتوحتین در روز فتح مکه - قال . گفت ابو برزه - قلت گفتم من - یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به - بیاموز ان

مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین - گفت آن حضرت یکسو کن آنچه آزار

کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و بند اختن او از راه در حکم یکسو کردن است و بتاویل شامل

تمامه رفع آزارهاست از هر جنس که باشد - رواه مسلم و سنذکر حدیث عدی بن حاتم - و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث

عدی بن حاتم طائی را که بعد از بد آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است اتقوا النار - فی باب علامات النبوة -

در باب علامات النبوة - ان شاء الله تعالی - و این حدیث دراز است که بآن مناسب تر است

الفصل الثانی - عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة ... - عبد الله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود گفت هنگامی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را ... آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی - فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب - پس هنگامی که دیدم و تامل کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوی و تبین یا بطریق تامل و تفرس بود یا به علامات مذکوره در توریت و سیاق حدیث ناظر بمعنی اول است بیت و دل هر آنچه ... داد از پیغمبر معجزه است - پس در همان مجلس ایمان آورد عبد الله ... چنانکه در محلش مذکور است - فکان اول ما قال - پس بود نخست چیزی که گفت آن حضرت ... این کلام بود یا ایها الناس افشوا السلام - ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را یا آنچه که ظاهر گردانید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام گردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت - واطعموا الطعام - و بخورانید طعام مهمانان را و گدایان را و هر که محتاج ... باشد - وصلوا الارحام - و به پیوندید رحمها را باحسان کردن و محبت داشتن و مخالطت نمودن ... قریب و بعید محرم و غیر محرم که بواسطه ولادت باشند و اصل معنی رحم ... - وصلوا باللیل والناس نیام - و نماز بگذارید در شب در حالی که مردم در خواب باشند که این افضل است ... تدخلوا الجنة بسلام - این کارها بکنید می در آئید در بهشت بسلامت ... صلعم باستجماع صفت تواضع و ... است که اصول کمالات ... رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعبدوا الرحمن - پرستش کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است ... گرسنه باشید - واطعموا الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام - ...

وجه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که او دخل ست در نفع و در ان حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب ست به محبت
و ایتلاف و تخصیص کرد به ذکر صله ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن
انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب - بدرستیکه تصدق کردن هر آینه
میکشد آتش خشم الهی را - وتدفع میتة السوء - و دور میگرداند مرگ بد را اشارت ست بحصول سلامت و عافیت
در دنیا و دین و مبدا و مآل و میته بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتة السوء حالت بدی که در وقت موت باشد
از انچه مودی به کفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد
و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری وسوسه شیطان و غیر آن از انچه مفضی گردد بسوء خاتمت و وخامت عاقبت
نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز ازان قبیل ست - رواه الترمذی - وعن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه
مخصوص بمال نیست - وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه طلق - و بدرستیکه از جمله خیر و احسان ست که ملاقات
کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر گذشته
وان تفرغ من دلوک فی اناء اخیک - و از جمله معروف ست که بریزی از دلو خود در آوند برادر خود آب را که
در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر انیست یا کنایت ست از فضل و احسان - رواه احمد
والترمذی - وعن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة - تبسم کردن
تو در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن - وامرک بالمعروف صدقة - و امر کردن
تو بمعروف صدقه است - ونهیک عن المنکر صدقة - و نهی کردن تو از منکر صدقه است - وارشادک الرجل
فی ارض الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم می کنند
مر ترا صدقه است - وبصرک الرجل الردی البصر لک صدقة - و یاری دادن تو مرد تباه بینائی را مر ترا صدقه است
ردائة بفتح و مد تباه شدن - واماطتک الحجر والشوک والعظم عن الطریق لک صدقة - و دور کردن تو سنگ را
و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است - وافراغک من دلوک فی دلو اخیک
لک صدقة - و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب - وعن سعد بن عبادة قال - روایت ست از سعد بن عباده انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان
درگاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده است
فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بر روح وی کنم فاضل تر و بهتر ست - قال الماء - گفت آن حضرت که آب بهترین
صدقه هاست که برای وی چاه بکنی و به تشنگان بدهی - فحفر بئرا - پس بکند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود

تا خیر جاری باشد۔ وقال۔ وگفت۔ ہٰذہ لام سعد۔ این چاہ برای ام سعد ست وبرای اوست تا ثواب این
بروح وی برسد۔ رواہ ابوداود والنسائی۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست
از ابی سعید خدری کہ گفت گفت آن حضرت۔ ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری۔ ہر مسلمانی کہ بپوشاند مسلمانی دیگر را جامہ
بر برہنگی وعری بضم عین وسکون را برہنگی ضد لبس بضم لام۔ کساہ اللہ من خضر الجنة۔ بپوشاند او را خدای تعالی
از حلہ ہای سبز بہشت وخضر بضم خای وسکون ضاد جمع اخضر است بقول عز وجل عالیہم ثیاب سندس خضر۔
وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمہ اللہ من ثمار الجنة۔ وہر مسلمانی کہ بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی
از میوہ ہای بہشت۔ وایما مسلم سقی مسلما علی ظما۔ وہر مسلمانی کہ بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظما بفتحتین
تشنہ شدن۔ سقاہ اللہ من الرحیق المختوم۔ بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی کہ مہر کردہ
شدہ است ظروف آن از جہت نفاست آن ودر قرآن مجید فرمودہ یسقون من رحیق مختوم ختامہ مسک
یعنی مہر کردہ اند او را بمشک بجای گل کہ اوانی را بدان مہر میکنند از جہت غایت نفاست یا بعد از خوردن از ان
بوی مشک می آید۔ رواہ ابوداود والترمذی۔ وعن فاطمة بنت قیس صحابیہ قرشیہ از مہاجرات اولی ست
قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة۔ بدرستیکہ در مال حق ست جز زکوة
یعنی زکوة مال خود فرض ست البتہ باید داد وجز زکوة صدقہ نفل نیز مستحب ست کہ بباید کرد چنانکہ نماز در غیر
وجہ ہم فرض ست وہم نفل۔ ثم تلا۔ پس خواند آن حضرت برای اثبات وتائید این مطلب این آیت را لیس البر
ان تولوا وجوہکم قبل المشرق والمغرب الآیة۔ تا آخر آیت وجہ استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال
آن ست کہ حق تعالی مدح کردہ است اولا مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان ویتیمان ومسکینان را بعد از آن
مدح کردہ ست باقامت صلوة وایتای زکوة پس معلوم شد کہ دادن زکوة غیر دادن مال ست وآن صدقہ نفل ست رواہ الترمذی وابن ماجة
والدارمی۔ وعن بہیسة بضم موحدہ وفتح ہا وسکون تحتانیہ وسین مہملہ از صحابیات ست وحدیث وی در عداد بصریان ست۔ عن ابیہا۔ روایت میکند
از پدر خود۔ قالت۔ گفت بہیسہ کہ۔ قال۔ گفت پدر من یا رسول اللہ ما الشیء الذی لا یحل منعہ۔ چہ چیز ست کہ روا نیست باز داشتن آن
ودادن کسی را از ان۔ قال الماء۔ گفت آنحضرت آن چیز آب ست کہ منع نمیتوان کرد کسی را از ان چنانچہ کسی را احتیاج بآن باشد
دیگری را از ان منع نباید کرد۔ قال۔ باز گفت۔ یا نبی اللہ ما الشیء الذی لا یحل منعہ۔ چیست چیزی کہ حلال نیست منع وی۔ قال الملح
گفت دیگر نمک ست کہ منع آن روا نیست چنانکہ نمک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک از ان منع روا نیست وتفصیل این مسئلہ
آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید ان شاء اللہ تعالی ودر آنجا آتش را نیز گفتہ کہ منع آن جائز نیست۔ قال۔ باز گفت یا نبی اللہ
ما الشیء الذی لا یحل منعہ قال۔ گفت آن حضرت۔ ان تفعل الخیر خیر لک۔ کردن تو خیر را بہتر ست مر ترا واین کلمہ جامع ست مر ہمہ خیرہا
را یعنی بدہ ہر چہ بخواہی وہر چہ بدست تو آید وہیچکس را از ان منع مکن۔ رواہ ابوداود۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ

علیہ وسلم من احیی ارضا میتۃ فلہ فیہا اجر کسیکہ زندہ گرداند زمین مردہ را یعنی زمین افتادہ را زراعت کند پس ثابت ست مراو را
دران ثواب و حکم آن در باب احیاء موات بیاید - وما اکلت العافیۃ منہ فہو لہ صدقۃ - و ہر چہ کہ بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن
مراو راست و عافیۃ ہر طالب رزق از انسان و بہیمہ و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و در روایتی العوافی نیز آمدہ - رواہ النسائی والدارمی
و در بعضی نسخ رواہ الدارمی - وعن البراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من منح منحۃ لبن - کسیکہ عطا کند
عطیہ شیر یعنی ناقہ یا شاتی دہد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز رد کند بسوی وی - او ورق - یا عطا کند عطیہ نقرہ
را مثلا و ورق مشہور بفتح واو و کسر را نام دراہم مضروبہ است و مراد قرض دراہم و دنانیر ست و آنرا منحہ نام کرد زیراکہ
رد کردہ میشود بہ صاحبش و منحہ بمعنی عطای مطلق نیز آید - وہدی زقاقا - یا راہ نماید گمراہی را یا کوچہ را مشتق از
ہدایۃ وہذا زقاق بضم زای معجمہ بمعنی کوچہ کہ بخانہ رود و بمعنی رستہ از خرما کہ در بساتین فشانند نیز آید بر ین تقدیر ہدی از
ہدیہ گیرد یعنی تصدق کند و بخشد رستہ درختان خرما او بہر تقدیر ہدی بتخفیف دال ست و در روایتی بتشدید دال
نیز آمدہ از برای مبالغہ واللہ اعلم بسیار باید کہ ہر کہ این خیرات کند - کان لہ مثل عتق رقبۃ - باشد مراو را مانند آزاد
شدن بندہ - رواہ الترمذی - وعن ابی جری - بضم جیم و فتح را و تشدید یا کہ نام وی جابر بن سلیم بضم سین
و فتح لام ست و بعضی سلیم بن جابر گفتہ اند و اول اصح و اشہر ست صحابی ست قلیل الروایۃ روایت کردہ است از وی
محمد بن سیرین - قال اتیت المدینۃ - گفت آمدم بمدینہ - فرأیت رجلا یصدر الناس عن رأیہ - پس دیدم مردی را
کہ باز میگردیدند مردم از رای وی یعنی ہر کاری کہ پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و ہر چہ میفرماید بدان عمل
میکنند چنانکہ فرمود - لا یقول شیئا الا صدروا عنہ - نمیگوید آن مرد چیزی را از رای خود مگر آنکہ اطاعت میکنند
او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور بازگشتن ست از آب کہ تشنہ می آیند و سیراب شدہ باز میگردند ضد ورود کہ فرود
آمدن ست بر آن و صدور بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید - قلت من ہذا - گفتم من کیست این مرد - قالوا ہذا رسول اللہ -
گفتند کہ این پیغمبر خدا است و فرستادہ او ست بخلق برای ہدایت ایشان - قال ذہبت وقلت - گفت جابر بن سلیم
رفتم پیش آن حضرت و گفتم - علیک السلام یا رسول اللہ مرتین - دو بار گفتم این را استقبال - گفت آن حضرت - لا تقل
مگو - علیک السلام - زیراکہ - علیک السلام تحیۃ المیت - سلام مردہ است کہ مردہ را بدان تحیت نمایند - قل -
بگو - السلام علیک - کہ تحیت زندہ است و ظاہر این عبارت این ست کہ چون زیارت مردہ بروند علیک السلام
بگویند نہ السلام علیک چنانکہ بہ زندہ میگویند و لیکن تحقیق آن ست کہ سنت در میت نیز السلام علیک ست بتقدیم
السلام زیراکہ ثابت شدہ است کہ آن حضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچہ اینجا فرمودہ اند کہ
علیک السلام تحیۃ الموتی ست بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و وجہش آن ست کہ زندہ رد میکنند سلام را
بہ علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف میت کہ رد سلام از وی متحقق نیست و نیز

شرعیت سلام برای آنست کہ مسلم مبادرت می کند مسلم علیہ را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک کہ موضوع سبرآ
ضرست منافات دارد و مناسب نیست آن را کذا قیل فافہم بازمیگوید جابر بن سلیم ۔ قلت انت رسول اللہ گفتم من
بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا تو رسول خدائی ۔ فقال انا رسول اللہ الذی ان اصابک ضر فدعوتہ کشفہ عنک پس گفت
آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی کہ اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زیان را از تو و تاء در
دعوتہ مفتوح ست برای خطاب و بضم نیز روایت کردہ اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم کہ رسول اویم
دور کند زیان را از تو و ہمچنین در مابعد ۔ وان اصابک عام سنۃ فدعوتہ انبتہا لک ۔ و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا
کنی تو او را برویاند برای تو ۔ واذا کنت بارض قفر ۔ و اگر باشی تو در بیابان مہلکہ ۔ او فلاۃ ۔ یا در دشت خشک رو بیت
فضلت راحلتک ۔ پس راہ گم کرد شتر تو ۔ فدعوتہ ۔ پس دعا کنی تو او را ۔ ردہا علیک ۔ باز می آرد وی تعالیٰ راحلہ را
بر تو و قفر بتقدیم قاف مفتوحہ بر فاء یعنی کہ در وی آب و گیاہ نبود و فلاۃ بیابانی فراخ و صحرای فراخ و در قول آنحضرت
صلعم کہ من رسول خدایم کہ این صفات اوست اشارت ست کہ وی مبعوث ست و وسیلہ رحمت و واسطہ و افاضہ خیر
و برکت از پروردگار عالمیان کہ بر آرندہ حاجات و آسان کنندہ مشکلات ست ۔ باز میگوید جابر بن سلیم ۔ قلت ۔
گفتم ۔ اعہد الی ۔ امر کن مرا و نصیحت کن ۔ قال ۔ گفت آن حضرت ۔ لا تسبن احدا ۔ دشنام مدہ ہیچ یکی را ۔
قال ۔ گفت جابر بن سلیم ۔ فما سببت بعدہ حرا ولا عبدا ۔ پس دشنام نکردم بعد از آن ہیچ یکی را نہ آزاد را و نہ بندہ را ۔ ولا بعیرا
ولا شاۃ ۔ و نہ شتر را و نہ گوسفند را یعنی آدمیان را چہ باشد کہ حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکہ عادت عوام می باشد
قال ۔ گفت آنحضرت ۔ ولا تحقرن شیئا من المعروف ۔ و خوار و خورد مدان ہیچ چیز را از نیکی و احسان کہ کسی با تو کند یا تو
بکسی کنی ہر کہ ہر چہ نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و ہر چہ از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان ۔ وان تکلم اخاک
وانت منبسط الیہ وجہک ۔ و عہد میکنم بسوی تو باین کہ سخن گوئی برادر خود را و حال آنکہ تو باین صفت باشی کہ فراخ
و کشادہ است بسوی آن برادر روی تو ۔ ان ذلک من المعروف ۔ بدرستیکہ آن از جملہ نیکی و احسان ست
وارفع ازارک الی نصف الساق ۔ و بردار ازار خود را تا نیمہ ساق ۔ فان ابیت فالی الکعبین پس اگر سرکشی
میکنی از بلند کردن ازار تا نیمہ ساق و نفس و طبیعت تو نپذیرد آن را پس بردار تا ہر دو شتالنگ ۔ و ایاک
واسبال الازار ۔ و دور دار خود را از فرو ہشتن ازار ۔ فانہا من المخیلۃ ۔ زیرا کہ ازار فرو ہشتن از جملہ کبر ست ...
وان اللہ لا یحب المخیلۃ ۔ و بدرستیکہ خدای تعالیٰ دوست نمیدارد کبر را مخیلہ بفتح میم و کسر خاء ۔ و مخیلہ بروزن فعال
و خیلاء بضم خاء و فتح یاء ممدودہ کبر و این مسئلہ با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء اللہ تعالیٰ ۔ وان امرء
و اگر مردی دشنام دہد ترا ۔ و عیرک بما یعلم فیک ۔ و سرزنش کند ترا بعیبی کہ میداند وجود آن در تو ۔ فلا تعیرہ بما تعلم فیہ
پس سرزنش مکن او را بعیبی کہ میدانی تو وجود آن در وی ۔ فانما وبال ذلک علیہ ۔ زیرا کہ نیست گناہ آن مگر

بروی وشوهر ادر وبال می افتی وجزای بدی به بدی امیدی هست بدی را بدی سهل باشد جزا۔ اگر مردی احسن الی من عصاه وظاهر آنحضرت
صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد
این حدیث را به تمام ابوداؤد۔ وروی الترمذی منه حدیث السلام۔ وروایت کرده هست ترمذی از جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث
سلام که ابوجری سلام داد بر آن حضرت صلعم وگفت علیک السلام ونهی کرده آنحضرت او را از ان وبعد ازوی تا آخر حدیث روایت
نکرده ابوداؤد وبعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده ولیکن به لفظی دیگر وانچه مذکورست در کتاب بلفظ ابی داؤد ست
وفی روایة۔ ودر روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده هست فیکون لک اجر ذلک ووباله علیه پس میباشد مر ترا
ثواب آن ومی باشد وبال آن بروی۔ وعن عائشة رضی اللہ عنها انهم ذبحوا شاة۔ روایتست از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت
آن حضرت صلعم ذبح کردند گوسپندی را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم ما بقی منها۔ چه چیز باقی ماند از ان
گوسپند۔ قالت ما بقی منها الا کتفها۔ گفت عائشه باقی نماند ازوی مگر شانه وی یعنی همه تصدق کردند وبفقیران دادند وبهمسایه
ها فرستادند الا کتف که درخانه ماند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ بقی کلها غیر کتفها۔ باقی ماند همه شاة غیر کتف وی یعنی
باقی آنست که انچه بمردم داده که ثواب آن در دار بقا ثابت شده وانچه درخانه ماند فانی ست چنانکه در قرآن مجید
میفرماید ما عندکم ینفد وما عند اللہ باق۔ انچه نزد شماست سپری میگردد وانچه نزد خداست پاینده است۔ رواہ الترمذی
وصححه۔ وعن ابن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول۔ گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت
را که می گفت۔ ما من مسلم کسا مسلما ثوبا۔ نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه۔ الا کان فی حفظ اللہ۔ مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا وپناه وی ودر اکثر نسخ فی حفظ من اللہ۔ ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت
باقی ماند ازان جامه پاره۔ رواه احمد والترمذی۔ وعن عبد اللہ بن مسعود یرفعه۔ روایتست از ابن مسعود
درحالی که رفع میکند حدیث را ومیرساند آن را با آن حضرت۔ قال ثلثة یحبهم اللہ۔ سه کس اند که دوست میدارد
ایشان را خدای تعالی۔ رجل قام من اللیل یتلو کتاب اللہ۔ یکی ازان سه مرد مردیست که برخاست در پاره از شب
درحالی که میخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز وظاهر اول ست۔ ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها۔ دوم مردی که
تصدق میکند بصدقه بدست راست خود درحالی که پنهان میکند آن را۔ اراه قال۔ گمان میبرم او را که گفت۔
من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست درحالی که می پوشد صدقه را از دست چپ واین مبالغه است
در اخفا۔ ورجل کان فی سریة۔ سوم مردیست که بوده است در پاره از لشکر۔ فانهزم اصحابه۔ پس شکست
خوردند یاران او۔ فاستقبل العدو۔ پس روی آورد دشمنان دین را وجنگ وفتح نمود۔ رواه الترمذی و
قال هذا حدیث غیر محفوظ۔ روایت کرده است این حدیث را ترمذی وگفته است که این حدیث غیر محفوظ ست
ومعنی محفوظ در مقدمه معلوم شد۔ احد رواته ابوبکر بن عیاش کثیر الغلط۔ یکی از راویان این حدیث ابوبکر بن عیاش ست

به تحتانیه و شین معجمه روی بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص ست از اسانید
این حدیث و باسناد دیگر صحیح ست کما قیل — وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثة یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله — سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر
که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله — پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را
خدای تعالی فرجل اتی قوما — یکی از آن سه مردی که مذکور گشت درین قضیه که مردی سائل آمد گروهی را
فسألهم بالله — پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی — ولم یسألهم لقرابة بینه وبینهم
و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان ست — فمنعوه — پس ندادند ایشان او را آنچه
سوال کرد — فتخلف رجل باعیانهم — توربشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی از پس
قوم این قوم را یا باشخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را پس سبقت کرد
بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را — فاعطاه سرا — پس داد آنرا نهانی — لا یعلم بعطیته الا الله والذی
اعطاه — در حالی که نمیدانند داده شده او را مگر خدا و آن کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم
آمده و این روایت اشبه و انسب ست تخلف که معنی تاخر ست چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از تجرده فلان یعنی
متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التوربشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال
کرد چنانکه ظاهر عبارت ست فافهم — وقوم ساروا لیلتهم — و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب
حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به — تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چیز برابر
کرده شود و بدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز — فوضعوا رؤسهم — پس نهادند این قوم سرهای خود
را بخواب — فقام رجل منهم — پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ — فقام احدهم — یتملقنی — در حالی که تملق
میکند مرا و غایت تضرع مینماید — ویتلو آیاتی — و میخواند آیات کتاب مرا و این حکایت قول حق تعالی ست که از تضرع
کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز ست که میان محب
و محبوب میگذرد و اسراریست که بغیر زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت
بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر از انست قطعه ای عاشق ناز ناز بندان + معشوق نیاز نیازمندان +
چشم کرم تو عین ناز ست + نازی که ز صد هزار نیاز ست + [illegible] الاعلی تعالی و تقدس [illegible]
مشائخ طریقت گفته اند که یکی از نشان های بهشت که بنا گذاشته اند ذوق تملق ست که محبان در آن
وقت سحری یابند اشارت بمشاهده قلبی که نمونه رویت بصری ست که در آن عالم خواهد شد اللهم ارزقنا

ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره — سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ
پس شکست داده شدند اهل این لشکر پس اقبال کرد این مرد بسینهٔ خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه
مبالغه است در قتال و جرأت یعنی به سینه کشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له — تا آنکه کشته شود آن مرد
یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مر او را — والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی — و آن سه که دشمن میدارد
ایشان را خدا یکی پیر زناکننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت و ضعف شهوت باطن و گرفتار
شهوت آلوده میشود بدان — والفقیر المختال — دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب فروتنی و نامرادی
و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید — کبر زشت است اگر از توانگران زشت است و از درویشان بغایت
زشت و جامه تر — اما استغنای فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات به دنیا و اهل آن و دیگر
بشیر بن حارث امیر المومنین علی را در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکوست مهربانی توانگران
بر فقیران به طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقیرست بر اغنیا باعتماد و توکل به خدا — والغنی الظلوم
ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز میدارد دستان مهربانی نمی ورزد و حقی که فقیران را در مال او
توانگریست و ادای حق از فقر نمیکند — رواه الترمذی والنسائی — روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی
ولم یذکر — و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که — والثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس
را که دشمن میدارد ایشان را خدا و اقتصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی — وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمید — وقتی که پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل
کند و بجنبد — فخلق الجبال — پس پیدا کرد خدای تعالی کوه ها را — فقال بها علیها — پس
تکلم و ضرب هر دو آمده — فاستقرت — پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بردن کوه ها بر آن
ستوه — فعجبت الملائکة من شدة الجبال — پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوه ها
فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الجبال — پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی
سخت تر از کوه ها — قال نعم الحدید — گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که میبرد و میشکند آن را
فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الحدید — پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیز
سخت تر از آهن — قال نعم النار — گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب بر آهن که میگدازد آن را
فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من النار — پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت
تر از آتش و غالب و قاهر بر وی — قال نعم الماء — گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میگرداند
آن را — فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب که تموج

و تحرک و متزلزل میگردانند آنرا فقال یا رب ہل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقۃ بیمینہ
یخفیہا من شمالہ - گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقہ دادن فرزند آدم ست کہ تصدق میکند بدست راست
خود و می پوشد آن صدقہ را از دست چپ خود و این از ہمہ سخت تر و دشوار ترست زیرا کہ در وی مخالفت نفس و قہر
طبیعت و دفع شیطان ست و این حاصل نمیشود بہیچ چیزے از انچہ مذکور شد و نفس آدمی مجبول ست بر غرائز و طبائع
کہ بہیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاہدہ و کمال توفیق الہی و تائید وی سبحانہ و از طبع آدمی ست ابتغاء
سمعہ و ریا و عجب و حب ثناء و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظہار نفقات را و چون تسخیر کنند
نفس و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جہت آنکہ صدقہ سر اطفاء می کند غضب
پروردگار را و غضب پروردگار مقابلت نمیکند آن را ہیچ چیزے در شدت و صعوبت و اگر تقدیر کردہ شود
نزول عذاب وی تعالی مثلاً بر یکے و تصدق کند بصدقہ سر مندفع گردد عذاب مذکور و منکشف گردد پس صدقہ سر اشد
از ہیچ باشد و بعضے گفتہ اند کہ از جہت عظیم ثواب صدقہ سر ست و بعضی گفتہ کہ از جہت آنکہ حاصل میشود بآن رضای
الہی تعالی و رضوان من اللہ اکبر - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ - و ذکر کردہ شد حدیث
معاذ کہ این ست - الصدقۃ تطفی الخطیئۃ فی کتاب الایمان - در کتاب الایمان

الفصل الثالث

عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال
لہ زوجین - نیست ہیچ بندہ مسلمان کہ خرج کند از ہر مالی کہ مر او راست دو چیز چنانکہ دو اسپ یا دو شتر یا دو جنس
مثل اسپ و شتر و درہم و دینار - فی سبیل اللہ - در راہ خدا - الا استقبلتہ حجبۃ الجنۃ - مگر آنکہ پیش می آیند او را
پردہ داران بہشت - کلہم یدعوہ الی ما عندہ - ہر یک ایشان میخوانند او را بسوی چیزے کہ نزد او ست از ناز
و نعمت کہ زبان بیان از شرح آن کوتاہ ست - قلت و کیف ذلک - ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از آنحضرت
کہ چگونہ است انفاق زوجین از ہر مال - قال - گفت آن حضرت در جواب آن - ان کانت ابلا فبعیرین -
اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را - و ان کانت بقرۃ فبقرتین - و اگر باشد اموال گاوان
پس انفاق کند دو گاو را چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شدہ متعین ست کہ مراد از آن
ہمین خواہد بود و لیکن بمجرد احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کردہ اند چنانکہ گفتہ شد شاید کہ از جای دیگر آن را
فہمیدہ باشند واللہ اعلم - رواہ النسائی - وعن مرثد - بفتح میم و سکون را و فتح مثلثہ - بن عبد اللہ - از
ثقات تابعین ست و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی استفتاء میکرد - قال - گفت مرثد
حدثنی بعض اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انہ سمع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول - کہ وی شنید آن حضرت را کہ میگفت - ان ظل المؤمن یوم القیامۃ صدقتہ -

بدرستیکه سایه مومن و پناه جای وی روز قیامت سبب آسایش و نجات وی صدقهٔ اوست که در راه خدا کرده
توانند که صدقه را متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند - رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء - کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در
خرج روز عاشورا - وسع الله علیه سائر سنته - فراخ گرداند خدای تعالی بر وے در باقی سال وی - قال سفیان
گفت سفیان ثوری - انا قد جربناه فوجدناه کذلک - بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را چنین -
رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است - وروی البیهقی
فی شعب الایمان عنه وعن ابی هریرة وابی سعید وجابر - وروایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره
و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله - وضعفه - وحکم کرده است بیهقی بضعف این حدیث و نیز گفته است
که اگرچه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی ازان به بعضی منجبر میگردد ضعف او بقوت بدانکه آنچه ثبوت
رسیده است در صحت آن از اعمال روز عاشورا صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع ضعیف
ولیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز
عاشورا از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم - وعن ابی امامة صحابی مشهور است
و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است باین کنیت - قال قال ابوذر یا نبی الله ارأیت الصدقة
ماذا هی - گفت ابوذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست - قال
اضعاف مضاعفة - گفت آن حضرت ثواب صدقه چندین چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفت
صد و آیت کریمه مثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد بران - وعند الله المزید - و نزد
خداست زیادت که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر
کریمه مذکوره اشارت است بآن و مضاعف بکسر عین و فتح آن مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست
همچنین تا هر چه رود - رواه احمد -

باب افضل الصدقة

افضلیت صدقه یا بجهت آنست که آن صدقه نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه
احتیاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا نافع است بر حالت محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی
بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدقه آن بوجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بر وی مبنی
از وی و مانند آن یا بصفتی که موجود است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق
و قرابتی حکم وی یا سوال کنند بوجه الله و امثال آن از آنچه احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر است

الفصل الاول عن ابی هریرة و حکیم بن حزام - بکسر حا و بزا معجمه صحابی مشهورست برادرزاده ام المؤمنین خدیجه
است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام - قالا قال رسول الله
گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقه‌ها چیزیست
که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج
نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد - آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و چنانکه فرمود
وابدأ بمن تعول - و آغاز کن بانفاق بر کسیکه عیلوله داری وی یعنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدای عز و جل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق
را چون بر آمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی گذاشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل
ثانی بیاید فاما احادیث یعنی اول بسیارست و تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بر بیچیزی خواهد حالا
سرایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده است وابدأ بمن تعول - رواه البخاری و رواه مسلم
عن حکیم وحده - روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار روایت
حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة - روایت است از ابی مسعود انصاری که صحابی مشهورست
و او را بدری گفته اند جمهور بر آنند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت است که در آنجا بوده نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم
که گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن
بباشد آن نفقه صدقه اگرچه بقدر اندازه است و باهل و عیال خود داده - متفق علیه - و عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته فی سبیل الله یک دینارست که انفاق کرده تو آن را در راه خدا یعنی جهاد
و دینار انفقته فی رقبة - و دینار دیگرست که انفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دینار تصدقت به علی مسکین و دینار
دیگرست که تصدق کرده بدان بر مسکینی - و دینار انفقته علی اهلک - و دیناریست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود -
اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلک - بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دیناریست که انفاق کرده آن را بر عیال خود
رواه مسلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضلترین دیناری که
انفاق کند آن را مرد - دینار ینفقه علی عیاله - دیناریست که انفاق کند آن را بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند
و هر که در نفقه و مؤنت او باشد - و دینار ینفقه علی دابته فی سبیل الله - و دیناریست که انفاق کند آن را بر چارپای
خود در راه خدا که برای جهادست و اما چارپای سواری که برای جهاد مهیا نیست گویا که حکم عیال دارد - و دینار ینفقه
علی اصحابه فی سبیل الله - و دیناریست که انفاق میکند آن را بر یاران خود در راه خدا گر این سه محل افضل مصارف

صدقه است از غیر خود اما افضل یکی از ینها بر دیگری از این حدیث معلوم نمیگردد و یارب نگه تقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود
و احادیث دیگر بصریح ست بدان - رواه مسلم - وعن ام سلمة قالت قلت - روایت ست از ام المومنین ام سلمه که گفت
گفتم - یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة - آیا مرا مزد و ثوابی ست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه
انما هم بنی - نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابو سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود چون
از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد و از ام سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید
از آن حضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی ست که آنها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند و مراد پسران
ابو سلمه نه ام سلمه اند و الا آنها خود پسران ام سلمه اند نسبت آنها با بی سلمه چه ان فائده ندارد و آنها عمر و زینب بود که ربیب
آن حضرت بودند فقیر بر - فقال انفقی علیهم فلک اجر ما انفقت علیهم - پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمه پس
مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان - متفق علیه - وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود - روایت ست از زینب
زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زوجه وی و ابو هریره و ابی سعید خدری و عایشه نیز از وی
روایت دارند - قالت قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - در ترغیب نساء بر انفاق تصدقن
یا معشر النساء - تصدق کنید ای گروه زنان - و لو من حلیکن - اگرچه از زیورهای شما یان باشد - قالت فرجعت الی عبد الله
گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت صلعم که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبد الله - فقلت انک رجل خفیف
ذات الید - پس گفتم بدرستیکه تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که مالی نداری - و ان رسول الله - و بدرستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قد امرنا بالصدقة - بتحقیق امر کرده است ما را به تصدق - فأته فاسأله - پس بیا آن حضرت را پس بپرس او را
یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاطی و ازدواجی که مر است - فان کان ذلک یجزی
عنی - پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو کفایت کند میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما - و الا صرفتها
الی غیرکم - و اگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و برم آن را بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم هر دو روایت ست - قالت
فقال لی عبد الله بل ائتیه انت - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برو و بپرس
و مرا تکلیف مکن گویا وی را شرم داشت از پرسیدن آن که محل حیا و حجاب ست - قالت فانطلقت - گفت زینب پس
رفتم من نزد آن حضرت - فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله - پس ناگاه زنی از انصار ایستاده است بر در پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم حاجتی حاجتها - در حالی که حاجت من حاجت اوست یعنی آن زن نیز برای پرسیدن این
سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قد القیت علیه المهابة - و بود آنحضرت که بتحقیق انداخته شده بود بر وی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست
در آمد بر وی بی اذن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آن حضرت

اسم الٰہی تعالی میگردد۔ رواہ الترمذی والنسائی والدارمی۔ وعن ام بجید بضم موحدہ وفتح جیم وسکون تحتانیہ ودر آخر
دال صحابیہ انصاریہ است۔ قالت قال رسول اللہ صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق۔ باز گردانید سائل را اگرچہ
بسم سوختہ باشد۔ ظلف بکسر ظای معجمہ وسکون لام سم شکافتہ گاو وگوسفند واین مبالغہ است ودر محرق زیادہ
مبالغہ است۔ رواہ مالک والنسائی وروی الترمذی وابوداؤد معناہ۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم
من استعاذ منکم باللہ فاعیذوہ۔ کسیکہ پناہ طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناہ دہید اورا۔ ومن سال باللہ
فاعطوہ۔ وکسیکہ سوال کند وچیزی خواہد از شما بنام خدا پس بدہید اورا۔ ومن دعاکم فاجیبوہ۔ وکسیکہ دعوت
کند شما را وبخواند بطعام پس اجابت کنید وقبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد شرعی یا طبعی۔ ومن صنع الیکم
معروفا فکافئوہ۔ وکسیکہ کند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دہید اورا یعنی شما نیز نیکوئی کنید باوی وصنع بمعنی
نیکوئی کردن بکسی ومعروف نیز نیکوئی وشفقت وچیزی یعنی فعل ست۔ فان لم تجدوا ما تکافئونہ فادعوا لہ۔ پس اگر نیابید
چیزی کہ پاداش دہید اورا پس دعا کنید مر اورا بخیر۔ حتی تروا انکم قد کافأتموہ۔ تا آنکہ بدانید وگمان برید کہ مکافات
کردید اورا ودعا کردید حق اورا یعنی مبالغہ کنید در دعا وتکرار کنید تا حاصل گردد ثقت در نیکوئی شیخ رحمہ اللہ میفرمود
کہ کفایت میکند درین باب قول جزاک اللہ خیرا [illegible] مبالغہ [illegible] از ثنا چون عجز ثابت است از نفس خود در
مکافات وتفویض وی بحق سبحانہ تعالی۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلعم لا یسال
بوجہ اللہ الا الجنۃ۔ سوال کردہ نشود [illegible] بوجہ خدا [illegible] مگر بہشت [illegible] ومعنی ست
یکی منع از سوال کردن از مردم بوجہ اللہ زیرا کہ چون فرد دیگر سوال کردہ شود با وجہ خدا اگر بہشت دہ بہشت خود از مردم سوال
کردہ نمی شود لازم می آید کہ سوال کردہ نشود از شما چیزی بوجہ اللہ دوم آنکہ سوال کردہ نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جہت
حقارت وفنای وی واگر سوال کنید بہشت سوال کنید کہ عظیم است وباقی [illegible] مبالغہ است۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث

عن انس قال کان ابوطلحۃ اکثر الانصار بالمدینۃ مالا من نخل۔ انس گفت بود
ابوطلحہ کہ از مشاہیر صحابہ است وزوج ام انس بود بیشتر انصار از روی مال از درختان خرما۔ وکان احب امولہ
الیہ بیرحاء۔ وبود محبوب ترین مالہای ابوطلحہ بسوی وی بیرحاء کہ نام بوستانی بود ودر تحقیق این لفظ اختلافات
[illegible] مشہور بکسر موحدہ [illegible] است ودر اول کتاب گذشتہ است۔ وکانت مستقبلۃ المسجد۔ وبود بیرحاء مقابل مسجد
نبوی صلعم۔ وکان رسول اللہ یدخلہا۔ وبود پیغمبر خدا صلعم کہ داخل میشد در آن بوستان را۔ ویشرب من ماء فیہا طیب۔
ومیخورد از آبی کہ در وی بود خوش وشیرین۔ قال انس فلما انزلت ہذہ الآیۃ۔ گفت انس پس ہرگاہ کہ فرود آمد این
آیت کہ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون۔ ہرگز نیابید نیکی را تا آنکہ انفاق کنید از آنچہ دوست تر دارید آن را۔
قام ابوطلحۃ الی رسول اللہ۔ ایستاد ابوطلحہ ورفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال پس گفت ابوطلحہ یا رسول اللہ

ان الله یقول - بدرستیکه خدای تعالی میگوید - لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - وان احب مالی الی بیرحاء - بدرستیکه
محبوبترین مال من بسوی من بیرحاء است که بستان مذکورست - وانها صدقة لله تعالی ارجو برها - وبدرستیکه این بیرحا
صدقه است برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیه کریمه - وذخرها عند الله - وامید میدارم ذخیره نهادن آن را
نزد خدا فضعها - پس بنه آن را - یا رسول الله حیث اراک الله - آنجا که نماید ترا خدای تعالی و قرار یابد رای تو بران
یعنی بده بهر که بخواهی و بهرجا که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلک مال رابح
[illegible] یعنی بیرحا مالی سودمندست بر تو نفقه آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و فخر درفار
بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن ست و چون وصل کنند مجرور منون و وی مخفف ست
وگاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت - وقد سمعت ما قلت - و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر - وانی اری
ان تجعلها فی الاقربین - و بدرستیکه من می بینم و می دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ترا
صدقه و صله رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة افعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی و بگردانم آن را در خویشان خود -
یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و بنی عمه - و در پسران عم خود این بیان
اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه بمال
فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع
کبدا جائعا - فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مومن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق

رواه البیهقی فی شعب الایمان -

باب

عادت مولف ست که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن تتمات و ملحقات باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة
المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن
و خادم را نیز شامل ست

الفصل الاول عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة - چون
انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه نکننده و اسراف
ننماینده است - کان لها اجرها بما انفقت - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - ولزوجها اجره
بما کسب - و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که مالک اوست - وللخازن مثل ذلک - و باشد
مر گنجینه دار را که امین طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست - لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا -
کم نمیگرداند بعضی از ایشان ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه - متفق علیه

آن نیست کہ بندہ را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکہ مقصود قضیۂ مولی ست و عدم ضرب عبد بر این فعل بجہت
اشتراک در ثواب غنیمت شمرد اشتن آن - و فی روایۃ و در روایتی این چنین آمدہ است کہ قال گفت عمیر کنت مملوکا
بودم من بندۂ کسی - فسألت رسول اللہ پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم أتصدق من مال موالی
بشیء - آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی - و مراد بمعنی جنس موالی بلفظ جمع - قال نعم گفت آن حضرت آری تصدق
کن - والاجر بینکما نصفان - و ثواب مشترک ست میان شما دو نیم - رواہ مسلم -

باب من لا یعود فی الصدقۃ

باب در بیان کسیکہ باز نمی گردد در صدقہ یعنی نمی باید کہ آنچہ بکسی دادہ باز ستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در
حدیث باید کہ خریدن نیز نشاید و این مبالغہ است در نفی عود تنزیہ است از آن و حقیقت عود نیست و اللہ اعلم
الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حملت علی فرس فی سبیل اللہ - روایت ست از امیر المؤمنین
عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسپی در راہ خدا یعنی بخشیدم اسپی را بیکی از غازیان کہ اسپ نداشت - فاضاعہ
الذی کان عندہ پس ضایع گردانید آن اسپ را آن کسیکہ بود آن اسپ نزد وی یعنی خوب نگاہ نداشت و
تیمار نکرد و ضعیف و لاغر شد گویا ہلاک کرد آن را و ضیاع ہلاک شدن و اضاعت ہلاک گردانیدن - فاردت ان اشتریہ
پس خواستم من کہ بخرم آن اسپ را - وظننت انہ یبیعہ برخص - و گمان بردم کہ وی بفروشد آن اسپ را بارزانی و رخص بضم
را ارزانی و ارزان داشتن - فسألت النبی پس پرسیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ خریدن من اسپ را از وی خوب ست یا نہ فقال
لا تشترہ ولا تعد فی صدقتک پس گفت آن حضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقۂ خود - وان اعطاکہ بدرہم - و اگر چہ بدہد
وی اسپ را بیک درہم و نظر بظاہر عبارت و سوق کلام چنان می باید کہ گویند اگرچہ بفروشد آن را بیک درہم لیکن چون
گفتہ نظر بارزانی و مسامحت بیع وی ست گویا کہ نظر بآن کرد کہ آن ہبہ و صدقہ ست بظاہر یعنی عود ست فانہ [illegible]
تعلیل کرد آن حضرت از قبیح بودن عود بقول خود - فان العائد فی صدقتہ کالکلب یعود فی قیئہ [illegible]
کہ عود کنندہ در صدقۂ خود مانند سگ ست کہ عود میکند در قی خود [illegible]
آمدہ است کہ لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقتہ کالعائد فی قیئہ متفق علیہ - وعن بریدۃ قال کنت جالسا
عند النبی گفت بریدہ بودم من نشستہ نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ اتتہ امرأۃ ناگاہ آمد آن حضرت را زنی - فقالت -
گفت آن زن - یا رسول اللہ انی تصدقت علی امی بجاریۃ - بدرستیکہ من تصدق کردم بر مادر خود کنیزکی -
وانہا ماتت - و بدرستی کہ مادر من مردہ است یعنی آن جاریہ بعد از مردن مادرم بمیراث بمن باز گشتہ حکم آن
آیا این ہم از قبیل داخل عود در صدقہ ہست یا نہ - قال وجب اجرک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو
بتصدق کردن تو آن را بر مادر - وردہا علیک المیراث - و باز گردانید آن جاریہ را بتو میراث ملک [illegible]

فرزندی ست که ثابت میگردد نه باختیار بخلاف شرا که وی در حکم استحرا دست باختیار - قالت - باز گفت آن زن - یا رسول الله
انه کان علیها صوم شهر - بود بر مادر من روزهٔ یک ماه که آن را بعلت مرض یا سفر یا حیض نخورده بود - افاصوم عنها - پس
آیا روزه دارم من از جانب وی - قال صومی عنها - گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی - قالت - باز گفت آن زن
انها لم تحج قط افاحج عنها - مادر من حج نگذارده است هرگز آیا پس حج گذارم از وی - قال نعم حجی عنها - پس گفت آن حضرت
آری بگذار حج از وی - رواه مسلم - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که بگذارد از میت آنچه بر وی
بود از روزهٔ قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز کرده اند آنرا ائمه ثلثه
کذا قال الطیبی و مذهب ما آن ست که روزه ندارد از میت ولی وی زیراکه در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی
از دیگری و نماز نگذارد هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند فدیه و بر اگر وصیت کرده است واجب ست فدیه از ثلث
و اگر وصیت نکرده جائز ست که تبرع کنند ورثه الا لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت کذا ذکر فی الهدایه و تفصیل
کلام آن ست که عبادات سه نوع است یکی مالی محض ست چنانچه زکوة و دیگری بدنی محض چنانچه صلوة و دیگری مرکب از مالی و
بدنی چنانچه حج و نیابت جاری ست در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نمی شود
در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد
عجز از جهت معنی ثانی که مشقت ست بنقص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز ست
انابت در حالت قدرت نیز زیراکه باب نفل اوسع ست و ظاهر عبارت حدیث آن ست که حج نفل بود فافهم والله اعلم

تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی و است کتاب الصوم نسأل الله اتمامه

کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارت ست از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف
کرده اند که صلوة افضل ست یا صوم مشهور نزد جمهور آن ست که صلوة افضل ست از سائر اعمال چنانکه در حدیث واقع شده
است واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل ست زیراکه در حدیث واقع شده است علیک بالصوم
فانه لا عدل له و ظاهر این خصوص بحسب طالب ست فافهم

الفصل الاول عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون
می در آید رمضان کشاده میشود درهای آسمان - و فی روایة فتحت ابواب الجنة - کشاده میشود درهای بهشت - و غلقت ابواب
جهنم - و بسته میشود درهای دوزخ - و سلسلت الشیاطین - و زنجیر کرده میشوند شیطانان - و فی روایة فتحت ابواب الرحمة
کشاده میشود درهای رحمت - رمضان مشتق از رمض ست بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر سنگ و زمین و مانند آن و
سوختن قدمها و جگر با چیزی گوسفند و سوختن درون بعلت تاک شدن [illegible] و گویند که وران هنگام که نقل

میکردند اسمای شهور را در لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این از زمان هو والله اعلم
فتحت به تخفیف و به تشدید هر دو آمده است وکشاده شدن درهای آسمان کنایت ست از پیاپی فرستادن رحمت و صعود
اعمال بی مانع و اجابت دعا و کشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته
شدن طرق معاصی و وساوس و در روایت اخیر که ابواب رحمت میکند تفسیر میکند و خلاصه معنی این است

متفق علیه — وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آن حضرت
که در بهشت هشت در ست منها باب یسمی الریان — از جمله درهای ست که نامیده میشود آن را ریان بفتح را و تشدید
یا از ری بمعنی سیرابی — لا یدخله الا الصائمون — در نمی آید آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت

متفق علیه — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له
ما تقدم من ذنبه — کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود هر چه از گناه پیش رفته است از گناه وی — ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم
من ذنبه — وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة آمرزیده شود آنچه پیش رفته است
از گناهان وی — ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا — وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب — غفر له
ما تقدم من ذنبه متفق علیه — وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف — هر عمل نیک
آدمی زاد مضاعف کرده میشود بابن وجه که — الحسنة بعشر امثالها — یک نیکی بده چندان — الی سبعمائة ضعف — تا هفتصد
مانند باندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل وی — قال الله تعالی الا الصوم — گفت حق
تعالی مگر روزه که جزای آن از آن بیرون اندازه است — فانه لی — زیرا که روزه برای من ست — وانا اجزی به — و من
جزا میدهم بآن هرچه میخواهم و چنانکه میخواهم از حد شمار و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه مخصوص مراست اگرچه همه چیز او را
تعالی و مقدس و همه عبادات برای اوست روزه را در میان مخصوص کرده بتکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادتیست پوشیده از مردم و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا در آن راه می یابد و
منسوخ کرده اند که [illegible] روزه داران که در فرض که [illegible] معلوم نیست و از جهت آنکه نفس را در آن حظی نیست چنانکه
فرمود یدع شهوته وطعامه من اجلی — ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد
و اکثر ست از جهت من و طلب ثواب و رضای من و روا [illegible] طعام و شراب و گفته اند که غیر حق سبحانه و تعالی معبود بروزه
نشده و تعظیم کفار و [illegible] عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگرچه [illegible] است و بعضی
گفته اند که استغنا از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی ست و چون تقرب [illegible] گاه [illegible]

تعالی بانچه موافق ومناسب صفات اقدس اوست نسبت کرد آن را بخود وموافق سیاق حدیث آن ست که اضافت از جهت
آن ست که وی سبحانه عالم ست بمقدار ثواب وتضعیف آن ومنفرد ست بدان - للصائم فرحتان - مر روزه دار را دو
خوشی وشادمانی ست - فرحة عند فطره - یک فرحت نزد گشادن روزه است یا بجهت انتعاش طبیعت بسیری وسیرابی
بعد از گرسنگی وتشنگی یا بضمیمه نورانیت عبادت وقرب یا شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکر از
دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت وتوفیق - وفرحة عند لقاء ربه - وفرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار ست که در آخرت
خواهد شد - ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک - وهر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر ست نزد خدا
از بوی مشک تصویر وتخییل معقول ست به محسوس وخلوف بضم خا ونیز آمده بوی دهن واختلاف متغیر شدن بوی
دهن - والصیام جنة - وروزه سپر ست وپناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت -
فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث یرفث بضم فا پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح وفحش نگوید -
ولا یصخب بفتح خا وبلند نگرداند آواز را بهذیان وخصومت - فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرء صائم - پس اگر دشنام
دهد روزه دار را کسی وقتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد وخصومت نورزد وبگوید که من مردی
روزه دارم بزبان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم وخصومت نمایم بعضی گویند که
اگر روزه فرض باشد بزبان گوید واگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد وقاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف
صوم نفل ست ودر فرض البته بزبان گوید - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر
رمضان صفدت الشیاطین - چون باشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند محکم بسته میشوند شیاطین وصفاد
بکسر صاد ودال بند وغل وانچه اسیر را بدان بند کنند از قید وغیره وصفدت با تشدید فا روایت ست - ومردة الجن
وبند کرده میشوند سرکشان سخت از جن ومردة بفتحات جمع مارد چنانچه طلبه جمع طالب - وغلقت ابواب النار - وبسته
میشوند درهای آتش - فلم یفتح منها باب - پس گشاده نمیشود از ان هیچ دری - وفتحت ابواب الجنة - وگشاده شوند
درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری - وینادی مناد - وندا میکند وآواز میدهد آواز دهنده
ومیگوید - یا باغی الخیر اقبل - ای طلب کننده نیکی وثواب پیش آی که وقت تست - ویا باغی الشر اقصر
وای طلب کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان وترک کردن انهاست - ولله عتقاء
من النار - ومر خدای راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - وذلک کل لیلة - وآن آزاد کردن در هر شب
مخصوص بشب قدر نیست - رواه الترمذی وابن ماجه ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان - آمد شما را

رمضان شهر مبارک - ماهی ست که برکت کرده شده است در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است
خدای تعالی بر شما روزهٔ آن را - تفتح فیه ابواب السماء - گشاده میشوند در وی درهای آسمان - وتغلق فیه ابواب الجحیم -
وبسته میشوند در وی درهای دوزخ - وتغل فیه مردة الشیاطین - وغل کرده میشوند در وی مردهٔ شیاطین وغل بفتح
بند کردن - فیه لیلة خیر من الف شهر - در رمضان شبی ست که بهتر ست از هزار ماه مراد شب قدر ست من حرم خیرها فقد حرم
من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه
در حدیث انس میاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آن ست که مراد ثبوت حقیقت حرمان ست با قطع
نظر از متعلق - رواه احمد والنسائی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن
یشفعان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را - یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام
والشهوات بالنهار فشفعنی فیه - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من بازداشتم او را از خورش و شهوات دیگر
چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی و ظاهر آن ست والله اعلم که مراد تمامهٔ شهوات باشد
از استلذاذ حواس و روزهٔ کامل که اهل طریقت راست آن ست که تمامهٔ اعضاء و حواس را بازداشت فرماید و از منهیات
باز دارد و صوم جمهور باین بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ثوری ناقض
صوم ست - ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه - و میگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن
شفاعت مرا در وی - فیشفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواهش کردن و درخواست
گناه کسی را شفیع و شافع خواهش گر و تشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت او
رواه البیهقی فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده و رجال وی حجت اند در صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط
مسلم - وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس درآمد ماه رمضان پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم وفیه لیلة خیر من الف شهر - بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را
و در وی شبی ست بهتر از هزار ماه - من حرمها فقد حرم الخیر کله - کسیکه محروم گردانیده شد از آن شب پس تحقیق محروم
گردانیده شد از خیر همه خیر - ولا یحرم خیرها الا کل محروم - و محروم گردانیده نمیشود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم ست
از سعادت و محروم ست بهمت حرمان و کاهل ست بیان این عبارت ناظر بمعنی اخیر ست که در حدیث ابی هریره گفتیم
رواه ابن ماجه - وعن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -
گفت سلمان فارسی خطبه خواند مر ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان - فقال پس گفت - یا ایها الناس قد اظلکم
شهر عظیم - ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شما را ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی ست که برکت
کرده شده است در وی - شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة گردانیده است خدای تعالی روزهٔ ماه رمضان را

الفصل الاول — عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا الهلال — روزه مداريد
تا آنكه ببينيد هلال را — ولا تفطروا حتى تروه — و افطار مكنيد براى عيد تا آنكه ببينيد آن را — فان غم عليكم فاقدروا له —
پس اگر پوشيده شود ماه بسبب غمام يعنى ابر پس اندازه كنيد ماه را يعنى بشماريد روزهاى او يعنى سى روزه تمام كنيد و كامل
گردانيد اين عدد را در ماهى كه پوشيده شده است بشمار صواب اينست گفته است كه اين مذهب مالك
و ابى حنيفه و جمهور سلف و خلف ست و بعضى گفته اند كه مراد تقدير منازل قمر و ضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود كه اين
ماه سى روزست يا بيست و نه و اين قول غير صحيح ست نيز كه قول منجمين نامقبول و نامعتبر ست در شرع و اعتماد بران
نتوان كرد و آن حضرت صلى الله عليه وسلم و اصحاب و اتباع رضى الله عنهم و سلف و خلف رحمة الله عليهم بدان عمل نموده
و اعتبار نكرده اند و عادت عرب نيز بدان واقع نشده چنانكه در حديث آمده بيايد نحن امة امية لا نكتب ولا نحسب
الحديث. وفى رواية قال الشهر تسع وعشرون ليلة — و در روايتى آمده كه ماه بيست و نه شب ميباشد — فلا تصوموا حتى تروه
پس روزه نداريد تا آنكه ببينيد ماه را — فان غم عليكم فاكملوا العدة ثلثين — پس اگر پوشيده شود ماه بابر شما پس تمام
گردانيد شمار سى روز و اين روايت صحيح ست و دال كه مراد شمار سى روزست نه رعايت حساب نجوم و منازل —
متفق عليه — وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صوموا لرؤيته فان غم عليكم فاكملوا عدة
شعبان ثلثين متفق عليه — وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا امة امية لا نكتب ولا نحسب
فرمود ما يعنى عرب گروهى اميم امى كه حساب و كتابت را نميدانيم — الشهر هكذا و هكذا — ماه چنين ست و چنين و چنين سه بار
همه انگشت هر دو دست نمود — و عقد الابهام فى الثالثة — و بست سر انگشت را در بار سوم براى تعيين عدد بيست و نه
ثم قال — پس گفت آن حضرت صلعم — الشهر هكذا و هكذا و هكذا — يعنى انگشت را عقد كند يعنى تمام الثلثين — يعنى
هنالك ميخواهد آن حضرت تمام عددى را يعنى مرة تسعا وعشرين ومرة ثلثين يعنى يكبار ماه بيست و نه ميباشد
و بار ديگر سى روز — متفق عليه — وعن ابى بكرة بفتح موحده و سكون كاف ثناة در آخر صحابى مشهورست از جمله
اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم نام وى نفيع ست بضم نون و فتح فا خود را از بالاى قلعه روز طائف از چرخ چاه نزد
آن حضرت انداخت پس كنيت او ابو بكره شد بكره بفتح با و سكون كاف چرخ چاه — قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم شهرا عيد لا ينقصان — دو ماه عيد اند كم نشوند يعنى در حكم شريعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد كم شوند و بيست
و نه آيند آن دو ماه كدام اند رمضان و ذو الحجة متفق عليه — وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يتقدمن احدكم رمضان بصوم يوم او يومين — بايد كه پيشى نكند يكى از شما رمضان را بروزه يك روز يا دو روز
الا ان يكون رجل كان يصوم صوما — مگر آنكه باشد مردى كه روزه ميداشت روزه را يعنى عادت وى بود كه در روزهاى
معين مثل دوشنبه يا پنجشنبه مثلا روزه ميداشت اتفاقا پيش از رمضان آن روز واقع شد — فليصم ذلك اليوم —

پس باید که روزه دارد در ان روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص ست بضعفا و آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنین کرده است

بیان صوم شعبان و رمضان متفق علیه

الفصل الثانی — عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا
چون نیمه رسید ماه شعبان پس روزه ندارید این نهی در حق کسی ست که قوت ندارد و به پیاپی داشتن روزه ها
رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان
لرمضان۔ شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست ونه
یا سی ست۔ رواه الترمذی۔ وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین
متتابعین الا شعبان ورمضان۔ گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان
و رمضان را۔ رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه۔ وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی
یشک فیه فقد عصی ابا القاسم۔ کسیکه روزه دارد در روزیکه شک کرده میشود پس بتحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم یعنی محمد
رسول الله و ابو القاسم کنیت آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم۔ رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه
والدارمی۔ بدانکه یوم الشک عبارت ست از روزیکه احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد
بپوشیده شدن هلال بسبب ابر یا غیر آن در شب روز بیست ونهم و علما را اختلاف ست در روزهٔ آن مختار نزد امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن ست که روز شک روزه ندارند و مکروه ست روزه داشتن در ان و اگر دارند
بنیت نفل دارند تا فی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود در وقت هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب ست
نزد ما مر کسی را که موافق افتد روزیرا که عادت دارد بروزه داشتن در ان روز و مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند
بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه
وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست ونه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند
آن را یا می شنیدند خبر آن را روزه میداشتند والا مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی
روزه میداشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بنیت رمضان
میداشتند والله اعلم۔ وعن ابن عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رأیت الهلال
یعنی هلال رمضان۔ آمد اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدرستی که من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را۔
فقال اتشهد ان لا اله الا الله۔ پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق۔ قال نعم گفت اعرابی آری
گواهی میدهم۔ قال اتشهد ان محمدا رسول الله۔ گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شدهٔ خدا ست۔
قال نعم۔ گفت آری گواهی میدهم۔ قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا غدا۔ گفت آن حضرت ای بلال ندا کن

ودر مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند - رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی - و درین
حدیث دلیل ست بر آنکه یک مرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول ست خبر وی در ماه رمضان و شرط
نیست لفظ شهادت و تفصیل مذهب آن ست که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آن ست
که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق
بحال است وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی شافعی
لا بد عدد - و اثنین اند احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سائر شهادات ولیکن عدالت مخبر شرط است باتفاق
و طحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانچه ظاهر حدیث ست و نزد
بعضی مقبول ست خبر امراة و عبد و این در صوم ست اما در فطر پس شرط است عدد و شهادت و عدالت و حریت
و نفی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر ست و نزد بعضی اهل محله و روایت ست از ابی یوسف
پنجاه مرد - وعن ابن عمر قال تراءی الناس الهلال - بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن
آن - فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رأیته - پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام
وامر الناس بصیامه - پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن - رواه ابوداود والدارمی

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان
ما لا یتحفظ من غیره - گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاهبانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر
شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه می نمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظه صوم رمضان فی الصحاح تحفظ
هشیار و بیدار بودن و یک یک یاد کردن - ثم یصوم لرؤیة رمضان - پس روزه میداشت آنحضرت در دیدن
ماه رمضان - فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام - پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت
رواه ابوداود - وعن ابی البختری - بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین ست نام وی سعید
ابن فیروز کوفی - قال - گفت - خرجنا للعمرة - بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن - فلما نزلنا ببطن نخلة - پس چون
فرود آمدیم ما به بطن نخله که موضعیست میان مکه و طائف - تراءینا الهلال - جمع شدیم بر طلب هلال - فقال بعض القوم
هو ابن ثلث - پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب ست - وقال بعض القوم هو ابن لیلتین - و بعضی از قوم گفتند
که این ماه دو شب ست - فلقینا ابن عباس فقلنا - پس ملاقات کردیم با ابن عباس را پس گفتیم - انا رأینا الهلال
فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة رأیتموه - گفت ابن عباس کدام شب
دیدید شما ماه را - قلنا لیلة کذا وکذا - گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیده بودند
فقال ان رسول الله - پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤیة - مدت گردانیده است

رمضان را وقت دیدن هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید۔ فهو لیلة رأیتموه۔ پس این هلال مر شبی راست که دیده آید او را و آن شب۔ وفی روایة عنه قال۔ و در روایتی از ابی البختری همچنین آمده است که گفت وی۔ اهللنا رمضان۔ دیدیم ما ماه رمضان را اهلال و استهلال ماه دیدن و بمعنی سر برداشتن آواز نیز در دیدن هلال نیز آید۔ ونحن بذات عرق۔ و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق ست بکسر العین و سکون را نیز و یک بهان موضع ست که مذکور شد۔ فارسلنا رجلا الی ابن عباس لیسأله۔ پس فرستادیم ما مردی را بسوی ابن عباس که بپرسد او را این ماه کدام شب ست۔ فقال ابن عباس قال رسول اللہ۔ پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ قد مده لرؤیته۔ بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال۔ فان اغمی علیکم فاکملوا العدة۔ پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید و روزه دارید۔ رواه مسلم

باب در سحور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول عن انس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تسحروا فان فی السحور برکة۔ طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست۔ سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز ست اگر بفتح ست بمعنی آن طعام سحر ست و بضم طعام سحر خوردن و مشهور نزد اکثر محدثین بفتح ست و اظهر بمعنی ضم ست زیرا که برکت در فعل ست بمتابعت سنت که در نفس طعام کذا قیل۔ متفق علیه۔ **وعن عمرو بن العاص** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الکتاب اکلة السحر۔ فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر ست زیرا که خدای تعالی ما را مباح گردانید آن چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن با ایشان شکر گزاریست این نعمت ست و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه یعنی لقمه و این موافق روایت سحور ست بفتح سین و لیکن روایت اکثر بفتح همزه است۔ رواه مسلم۔ **وعن سهل**۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر۔ روایت از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی ست که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه۔ متفق علیه۔ و این خیر بجهت مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی انسان بتکلف در رسیدن میکنند و توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تا دیب نفس و دفع حرص کشی و توجهی کردن نفس با مواصلت حسنات نیستند اخلل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل ست حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا ابوسعید از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود وصال نه کنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند

تا سحور و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امری ست که کرده اند آن را الباری رهابین و ارباب احوال و
معاملات اعاذ الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه - وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اقبل اللیل من ههنا - چون پیش آید تاریکی شب ازینجا یعنی از جانب مشرق - وادبر النهار من ههنا - و پس
رود روز ازینجا یعنی از جانب مغرب - وغربت الشمس - و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب
غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقریر و خوش پیوستن است - فقد افطر الصائم - پس بتحقیق روزه کشاد
روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و می باید که افطار کند متفق علیه - وعن ابی هریرة - قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم - نهی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز
یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب - انک تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس مرا چرا منع میکنی ازان وصال آنکه تو میخواهی اراده ایم باتباع خود - قال
گفت آن حضرت - ایکم مثلی - وکدام یکی از شما مانند من هست - انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی - بدرستیکه من شب میکنم
در حالی که طعام میدهد مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدهد مرا متفق علیه - بدانکه علما را در معنی
طعام و شراب چند قول ست یکی آنکه طعام و شراب حسی بود که برای آن حضرت شبها از نزد پروردگار می آمد و تحفه بود از بهشت
و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه در روز از بهشت
فرض کنند چنانکه در روایتی دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی - روز میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب
بدهد مرا انچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما انچه بطریق خرق عادت از بهشت وارسد
پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود - دوم قول گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت ست که لازم اوست پس گویا
فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شارب می بخشد - چنین میکند قائم مقام طعام و شراب میگرداند و افاضه میکند بدان
قوت بر طاعت و عبادت - سوم مراد بطعام و شراب سیری و سیرابی ست که در پی طعام و شراب آن حضرت
را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت ست چه توانند که قوت بر طاعت و عبادت
بود لیکن گرسنگی و تشنگی نیز بخشیده و درین معنی قوت بضمن سیری و سیرابی ست و گفته اند معنی اول راجح ترست چه
سیری و سیرابی منافی حال صائم ست و مفوت مقصود از صوم وصال ست چه بر هیچ این علل گرسنگی ست و تشنگی و نیز حال
آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام
و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و سیری ست بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات
و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای حسی مجرب ست چه جای محبت حقیقی و مسرت

معنوی که مر آنحضرت را بود تشبیه. اختلاف ست علما را در صوم وصال در غیر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که جائز ست یا حرام ست یا مکروه وطائفه گویند که جائز ست مر کسی را که قادر ست بر آن ونهی از جهت رحمت وشفقت وتخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است واز بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر وغیره وتابعین مثل عبد الله بن ابی معمر وعامر بن عبد الله بن الزبیر وابراهیم تیمی منقول ست واکثر بر آنند که جائز نیست وامام ابو حنیفه وامام مالک وامام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت واختلاف کرده اند که کراهت تحریمی ست یا تنزیهی واول صحیح تر ست وامام احمد گفته که جائز ست تا سحر واین در حقیقت تاخیر افطار ست نه وصال وجمهور بر آنند که آن از خصائص حضرت بود ست وظاهر حدیث همین ست واز اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس وگداختن وی افطار میکنند بکف آب تا از حقیقت وصال بر آید والله اعلم

الفصل الثانی عن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسیکه نیت نکند وتصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر اورا یجمع بضم یا وسکون جیم وکسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم وثابت عزم بودن بر کاری. رواه الترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وقال ابو داود وقفه علی حفصة. وگفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حفصه معمر بفتح میمین وسکون عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین ست وثوری وابن عیینه وعبد الرزاق از وی روایت دارند والزبیدی بضم زای وفتح موحده وسکون تحتانیه منسوب بزبید نام او محمد بن حرب ست از یاران زهری ست وده سال با وی بوده وسماع حدیث از وی نموده. وابن عیینه نیز از اتباع ست ومشهور ست. ویونس الایلی بفتح همزه وسکون تحتانیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید ست کلهم عن الزهری. همه ایشان معمر وزبیدی وسفیان وابن عیینه ویونس روایت می کنند از زهری وموقوف میدارند این حدیث را بر حفصه ومعنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد وبآن حضرت صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد وگفته اند که این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند ودار قطنی نیز روایت کرده وگفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند وظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان وقضا ونذر وکفارت یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب برای روزه شرط ست هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث وشافعی واحمد نیز بدین قائل اند در غیر نفل اما نفل جائز ست بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز ومذهب ما آنست که روزه ماه رمضان ونفل ونذر معین جائز ست بنیت از نصف نهار شرعی که قبل از زوال ست وبرای روزه قضا وکفارت ونذر مطلق نیت شرط ست از شب ودلائل هر یک مذکور ست در شرح فقه

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم

والاناء في يده - چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - فلا یضعه
حتی یقضی حاجته منه - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را ازوی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد
اذان مغرب باشد پس درین تاکیدست برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون ست یا اذان
صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری
نماید اگر در غالب ظن شب ست بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال ست که بشب میگفت چنانکه در باب اذان
گذشت و قید بودن انا در دست اتفاقی ست - رواه ابو داؤد وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
و هم از ابی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی اعجلهم فطرا - دوست داشته ترین
بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان ست در روزه گشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گذاری
تخصیص و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیر می کنند
دران - رواه الترمذی - وعن سلمان - ابن عامر صحابی ست و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است
بیاء و این خطاست یا از کاتب یا از مولف کتاب کذا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم
فلیفطر علی تمر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما - فانه برکة - پس بدرستیکه خرما یا افطار
بر خرما سبب برکت و زیادتی ثواب ست - فان لم یجد فلیفطر علی ماء - پس اگر نیابد خرما را پس باید که افطار کند بر آب
فانه طهور - پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است معده را از آلایش و صاف کننده
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود و قبول
میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین منتفع گردد بدان لهذا عنایت انتفاع خصوصا
قوت باصره را انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر ست و چون حلاوت اهل حجاز تمر ست و مجبول ست طبیعت ایشان
بران و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بروزه خشکی حاصل میشود پس
چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آن ست که اندک آبی شرب کند پس ازان
طعام بخورد - رواه احمد والترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی - و ذکر بعد اثبات
لفظ فانه برکة ابن خزیمه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات -
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از انکه نماز گذارد بر چند خرمای تر - فان لم تکن رطبات فتمیرات - پس اگر نبود
خرماهای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات بر رطبات و بر تمر واقع شده - فان لم تکن تمیرات
حسی حسوات من ماء - پس اگر نبود خرماهای خشک هم می نوشید چند کف آب - رواه الترمذی و ابو داؤد و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما

او چہ نماز یا فلہ مثل اجرہ۔ روایت ست از زید بن خالد کہ از مشاہیر صحابہ است گفت آن حضرت کسیکہ روزہ کشایاند
روزہ دار یرا یا سازد ساماں خود کند او را پس مراو راست مانند اجر وی بجہت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن۔
رواہ البیہقی فی شعب الایمان ومحی السنۃ فی شرح السنۃ وقال صحیح۔ وگفتہ است محی السنۃ کہ این حدیث صحیح ست و ترمذی
ونسائی وابن ماجہ وابن خزیمہ وابن حبان نیز روایت کردہ وحکم بصحت آن کردہ اند وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا افطر قال۔ ابن عمر روایت می کند کہ بود آن حضرت وقتی کہ افطار میکرد میگفت ذہب الظماء
وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء اللہ تعالی۔ رفت تشنگی وتر شد رگہای وثابت شد اجر وثواب اگر خواستہ است
خدا۔ ظما مہموز ست ممدود ومقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت۔ رواہ ابوداؤد وعن معاذ بن زہرۃ بفتح زامی وسکون
ہا از ثقات تابعین ست۔ قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد
میگفت۔ اللہم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزہ داشتہ ام۔ وعلی رزقک افطرت۔ وبر روزی تو کہ رسانیدی
کشادم روزہ را۔ رواہ ابوداؤد مرسلا

الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الدین ظاہرا ما عجل
الناس الفطر ہمیشہ است دین غالب مادامی کہ شتابی کنند مردم افطار را لان الیہود والنصاری یؤخرون
زیرا کہ یہود ونصاری تاخیر می کنند در افطار پس در خلاف ایشان در ہم شتابی اہل اسلام غلبہ وشوکت ست
در دین ودر دین کلام اشارت ست کہ دوام دین وغلبہ آن در مخالفت اعدای دین ست۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجہ
وعن ابی عطیۃ رضی اللہ عنہ تابعی ست از قرای مسروق۔ قال گفت۔ دخلت انا ومسروق علی عائشۃ۔
درآمدم من ومسروق بر عائشہ۔ فقلنا پس گفتیم ما۔ یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد دو مرد اند از یاران محمد
صلی اللہ علیہ وسلم۔ احدہما یعجل الافطار ویعجل الصلوۃ یکی از آن دو مرد شتابی می کند در روزہ کشادن وشتابی
میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب۔ والآخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوۃ ودیگر از آن دو مرد تاخیر می کند افطار را
وتاخیر میکند نماز را۔ قالت۔ گفت عائشہ ایہما یعجل الافطار ویعجل الصلوۃ۔ کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند در افطار
وتعجیل میکند نماز را۔ قلنا عبد اللہ بن مسعود گفتیم ما آن مرد کہ تعجیل میکند عبد اللہ بن مسعود ست رضی اللہ عنہ
قالت ہکذا صنع رسول اللہ۔ گفت عائشہ ہمچنین کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والآخر ابو موسی۔ ومرد دیگر
کہ تاخیر میکند ابو موسی اشعری ست رضی اللہ عنہ پس ابن مسعود عمل بعزیمت می کردہ وابو موسی برخصت وابن مسعود
اعلم وافقہ است در احکام واقدم ست در اتباع اسلام وابو موسی نیز از کبار صحابہ است واو نیز سندی یافتہ
خواہد بود وشاید گاہ گاہے میکردہ باشد واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن العرباض بن ساریۃ صحابیست
از اہل صفہ واز آن گریندگان کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم آلایۃ قال دعانی رسول اللہ

مر صائم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر ست از ان و بعضی گفته اند که بوسه اثر نی اجر میکند
تا لفظ پیر انتهی و مذهب ما نند ما آن ست که باک نیست به بوسه اگر ایمن باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر ایمن نباشد
زیرا که بوسه لذاته مفطر نیست ولیکن ممکن ست که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات وی
و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن خود را از ان افضل ست و این
قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل ست در ظاهر روایت و مکروه ست مباشرت
فاحشه از جهت غلبۂ خوف فتنه در ان و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب نهی میکرد از
تقبیل و میگفت که نبود از عصمت مر هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان
و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل می کرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه
از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه
مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید بو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از ان و گفت ایشان دانا ترانند از
من در این امر این را قصه الیست که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما بر ینند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه
نفل درست است ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر انند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه
را و قول اول صحیح تر ست بعد از ان بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر
آنحضرت و الا فائده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آنحضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان ست و در
مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح اینست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد باحتلام در حدیث
رؤیه انزال ست بی دیدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه بنا بر قید عدم جواز ست یعنی می بود غسل
وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی فافهم ـ وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم ـ گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه
وی محرم بود و پیدا محرم را حجامت جائز ست که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد
چنانکه در باب احرام بیاید ـ واحتجم وهو صائم ـ و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن
صوم را باطل نمیگرداند نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیگرداند نزد اکثر و نزد امام احمد
که باطل میگرداند صوم حاجم و محجوم هر دو را و واجب میگرداند و بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگرداند صوم را و واجب میگرداند
بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در احتجام صائم و در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه ـ وعن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم ... مر روزه خود را

وسے روزہ دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید کہ تمام کند روزۂ خود را کہ باطل نیگردد۔ فانما اطعمہ اللہ وسقاہ
زیرا کہ خورانیدہ است او را ونوشانیدہ او را مگر خدای تعالی۔ متفق علیہ۔ واین حکم عام ست در ہر روزہ فرض باشد
یا نفل نزد ہمہ مگر مالک کہ میگوید لازم ست قضا در روزہ رمضان وقیاس ہمین ست وحکایت کردہ است امام محمد
از امام ابی حنیفہ کہ می گفت اگر نمی بود اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ائمہ این حدیث را قائل میشدم
بقضا ودر ہدایہ گفتہ است کہ چون ثابت شد این حکم در اکل وشرب ثابت شد در جماع از جہت استوا در رکنیت۔ وعنہ
قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ جاءہ رجل فقال۔ در اثنای آنکہ نشستہ ایم ما نزد آن حضرت ناگاہ
آمد او را مردی پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ہلکت۔ ہلاک شدم من یعنی بافتادم در گناہ ودر روایتے زیادہ کرد
واہلکت وہلاک کردم یعنی زن خود را بافگندن او را در گناہ۔ قال مالک۔ گفت آن حضرت چہ شدہ است وچہ کردہ
تو کہ این را میگوئی قال۔ گفت آن مرد۔ وقعت علی امرأتی وانا صائم۔ افتادم بر زن خود وحال آنکہ من روزہ دارم ودر
روایتے بجای وانا صائم فی نہار رمضان واقع شدہ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔
ہل تجد رقبۃ تعتقہا۔ آیا می یابی بندہ را کہ آزاد کنی آن را۔ قال لا۔ گفت نمی یابم۔ قال۔ گفت آن حضرت فہل تستطیع
ان تصوم شہرین متتابعین۔ پس آیا می توانی کہ روزہ داری دو ماہ پیاپی۔ قال لا۔ گفت نمی توانم۔ قال۔ گفت
آنحضرت۔ ہل تجد اطعام ستین مسکینا۔ آیا می یابی طعام شصت مسکین کہ بخورانی ایشان را۔ قال لا۔ گفت نمی یابم قال
گفت آن حضرت۔ اجلس بنشین ومکث النبی۔ ودرنگ کرد وانتظار برد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تا چیزے بیاید از
طعام وبوی دہد تا کفارت وی شود ومکث بضم کاف وفتح ہر دو روا است۔ فبینا نحن علی ذلک اتی النبی پس در اثنای
آنکہ ما برین حال بودیم آوردہ شدہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بعرق فیہ تمر۔ بزنبیلی بافتہ شدہ از برگ خرما وعرق بفتح
عین وراء بسکون نیز آمدہ والعرق المکتل الضخم۔ زنبیل سطبر کہ در وی پانزدہ صاع تا بیست صاع گنجد وپانزدہ
صاع شصت مد است۔ قال این السائل۔ گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل وکیست۔ قال انا۔ گفت منم اینجا حاضر
قال۔ گفت آن حضرت۔ خذ ہذا فتصدق بہ۔ بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا از کفارت خود۔ فقال الرجل
اعلی افقر منی۔ پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود۔ یا رسول اللہ یعنی من خود فقیرتر از ہمہ ام بر فقرا چہ
تصدق کنم۔ فواللہ ما بین لابتیہا۔ پس بخدا سوگند کہ نیست میان دو سنگستان مدینہ۔ یرید الحرتین۔ میخواہد بلابتین
سنگستان دو حرہ وحرہ زمین سنگ لاخ سوختہ ومدینہ مطہرہ در میان دو سنگ لاخ واقع شدہ۔ اہل بیت افقر من اہل بیتی
نیست اہل خانہ فقیرتر از اہل خانہ من فضحک النبی پس خندہ کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حتی بدت انیابہ۔ تا آنکہ پیدا آمد نابہای
آن حضرت وناب دندان پیشین ودر نہایت دندان نیشک میگویند وآن دندانہاست متصل برباعیات ودر روایات
بدت نواجذہ نیز آمدہ وآن دندانہاست در نہایت دہان کہ آنرا ضرس العقل وضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ

او کمال عقل بر آنند و بسیار از ین آنها نخندند ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر
کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس گفت آن حضرت بآن مرد بخور آن تمر را اهل خانه خود را چون دید آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج ست فرمود بخور کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت
و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد ست
و بعضی گفته اند که منسوخ ست و قول قدیم همان ست که گفته شد والله اعلم ۔ متفق علیه ۔

الفصل الثانی ۔ عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم ۔ روایت می کند عائشه رضی الله
عنها که آن حضرت بوسه می کرد او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود ۔ و یمص لسانها ۔ و می مکید آن حضرت زبان
عائشه را و مص مکیدن و گفته اند بعضی محققین این مثل مفسد صحیح نیست لیکن حمل بطرف زبان بیاشد و نجمه بتمام دهان شیک
نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو برد ۔ رواه ابو داود ۔ و گفته اند که سند این حدیث ضعیف ست
یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس ست و هر دو ضعیف اند والله اعلم ۔ و عن ابی هریرة
ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم ۔ ابو هریره روایت می کند که مردی پرسید آن حضرت را از
مباشرت صائم یعنی مباشرت لمس مرد و زن ست یکدیگر را و ملاقات بشره به بشره در غیر فرج ۔ فرخص له
پس رخصت کرد آن حضرت مر او را و مباح گردانید ۔ فاتاه آخر فسأله ۔ و آمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از
مباشرت ۔ فنهاه ۔ پس نهی کرد او را و منع فرمود ۔ فاذا الذی رخص له شیخ ۔ پس ناگاه آن کسی که رخصت کرد مر او را پیر بود ۔
و اذا الذی نهاه شاب ۔ و آن کسی که نهی کرد او را جوان ست پس معلوم شد که پیر را درست ست و جوان را نه ۔ قال
یعنی و خوف ست در غالب به سبب آن پیر است و جوانی ست ۔ رواه ابو داود ۔ و عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء ۔ کسی که سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بر وی قضا یعنی باطل
روزه نمیشود ۔ ومن استقاء عمدا فلیقض ۔ و کسیکه قی کند بقصد باید که قضا کند که باطل شده ست اما کفارت نیست نزد
اکثر و این هر دو صورت مطلق ست برابر ست که قی پر دهن باشد یا کمتر از آن و این ست مذهب ائمه ثلثه و امام
محمد و مذهب ما پیش امام محمد موافق ست ائمه را در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید میگرداند
بملء فم یعنی در ظاهر اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر نکرده است در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را
و بعضی شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی ست از ابی حنیفه گفتم سن و بخند توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است
و همین ست قول ابی حنیفه ۔ رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من
حدیث عیسی ۔ گفت ترمذی این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد یعنی البخاری
لا اراه محفوظا ۔ و گفته است محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ ست و محفوظ مقابل شاذ ست

و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شده — وعن معدان — بفتح میم و سکون مهمله — بن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد
از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان — ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت
می کند معدان که ابو الدرداء حدیث کرد او را که آن حضرت قی کرد پس افطار کرد — قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق —
گفت معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق — فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم — پس گفتم من که ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر صلی الله علیه — قاء فافطر قی کرد پس افطار کرد — فقال صدق
گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء — وانا صببت له وضوءه — و من ریخته بودم برای آن حضرت آب وضوی او را
و ثوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه وسلم — رواه ابو داود والترمذی والدارمی — ظاهر این حدیث دلالت
دارد که قی ناقض وضوست و تقریر حدیث سابق استقاء یعنی قی عمدی مفطر صوم بود — و دارمی بکر و کذا قالوا
و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرده
شافعی و آنانکه قائل نیستند بنقض قی وضو را بشستن دهان و روی یا بر استحباب و الله اعلم — وعن عامر بن ربیعة
صحابیست قدیم الاسلام حاضر شده بدر و جمیع مشاهد را — قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی یتسوک و هو صائم
گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شمار نمی توانم کرد مسواک می کرد و حال آنکه وی روزه دار بود — رواه الترمذی و ابو داود
و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما را اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جائز میدارند
خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده به آب و خواه قبل از زوال بود یا بعد از آن و ابو یوسف گفته مکروه است رطب
و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که بوی دهن از آن خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است
در آخر نهار پس از آنکه روزه دار است سنت می دارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء — وعن انس
قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت عینی — گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت شکایت
کردم من از درد چشم خود را یعنی درد چشم من پدید آمده گویند شکایت کرد فلان عضو خود را یعنی که بدرد آمد عضو
یا چشم من گاهی چنین میگویند شکایت کرد فلان او یعنی درد مند شده و بیمار شده و اصل شکایت بمعنی گله است و اینجا
نیز ازین باب است — افاکتحل و انا صائم — گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من
روزه دارم — قال نعم — گفت آن حضرت آری سرمه بکش یعنی سرمه کشیدن روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش
رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی — روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست
اسناد وی قوی — وابو عاتکة الراوی یضعف — و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود و حکم
کرده میشود بضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث ابی رافع نیز آمده است و حدیث ابی رافع نیز
اسناد وی قوی نیست و صحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف

کرده اند اهل علم واین پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق ست و رخصت کرده اند بعضی
و این قول شافعی ست انتهی و قول امام ابوحنیفه نیز رخصت ست و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک
بروایت ابوداؤد آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله
علیه وسلم باید که پرهیز کند از آن و هر دو حدیث ضعیف ست والله اعلم - وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رایت النبی
صلی الله علیه وسلم بالعرج - گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی ست میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند
موضعی بمدینه - یصب علی راسه الماء - میریخت آن حضرت بر سر خود آب را - وهو صائم - در حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
من العطش - میریخت آب را از جهت تشنگی - او من الحر - یا از جهت گرمی شک راویست - رواه مالک و ابو داؤد -
وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله - بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را
دیدار و صحبت اوست - ان رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - اتی رجلا بالبقیع - آمد مردی را
ببقیع که مقبره مدینه مطهره است - وهو یحتجم - و آن مرد حجامت میکرد - وهو آخذ بیدی - و آن حضرت گیرنده بود دست
مرا - لثمانی عشرة خلت من رمضان - وقتی که هجده شب گذشته بود از رمضان - فقال - پس گفت آن حضرت -
افطر الحاجم والمحجوم - روزه کشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو - رواه ابو داؤد
و ابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله علیه وتاوله بعض من رخص فی الحجامة - تاویل کرده است این حدیث
را که ظاهرش در فساد صوم ست بحجامت بعضی از کسانیکه رخصت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بحجامت نمی شکند
و میگویند بقول خود ای - تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند از حاجم و محجوم برای افطار روزه یک سبب که اشکنند روزه
ایشان - المحجوم للضعف - اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک
است که ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود - والحاجم لانه لا یامن من ان یصل شیئ الی جوفه - واما حجامت
کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی - بمص الملازم - بمکیدن شیشه های حجامت و در
عرب باین طریق خون کم می کنند که بر موضع خون شیشها مینهند و به شاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع
نهاده بهوا می کشند و می مکند پس جای آن دارد که خون در دهن درآید و از دهن درون شکم رود و ملازم جمع
ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میگردد در وی خون حاصل آنکه جمهور علما برانند که حجامت نمی شکند روزه را و مکروه
نیست مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی ست و همین ست مروی از فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر
و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبدالله بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور
بر آنکه حجامت مفطر ست صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث ست و واجب ست قضا و تقیید بکرده عطا

وکفارت را نیز واجب گردانیده و بقول احمد قائل شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل
کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بود و
روایت کرده است نیز که افطر الحاجم والمحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمی‌دانم پس اگر اجتناب کند
صائم حجامت را باشد تنزه و من محبوب‌تر دارم اگر کند حجامت نمی‌گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود
منع می‌کرد آن حضرت و چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفته که بود شافعی که می‌گفت حدیث ابن عباس
در احتجام آنحضرت امثل وارجح است از حیثیت اسناد و باوجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می‌آید چیزی از داخل و خارج و در نمی‌آید چیزی از خارج
بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه چنین است لیکن
ثابت شده است اجتناب از آن بنص مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم بعدم افطار
بحجامت است و قوی می‌گویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت خطر یا ضعف و خوف هلاک و
علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم [illegible] آن [illegible] معقول و
منقول گفته اند که [illegible] از صحابه روایت کرده اند [illegible] درین باب جمهور تاویل می‌کنند آن را که مراد افطار
[illegible] است [illegible] بیان کرده است [illegible]
این قول [illegible]
حجامت [illegible] گفته اند [illegible]
بحاجم و محجوم گذشت و این قول [illegible] بیان [illegible] صاحب ایشان [illegible] کرده اند که حجامت
کرده اند [illegible]

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض
کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری یا مرض — لم یقضه عنه صوم الدهر کله
قضا نکند از وی روزه تمام عمر — وان صامه — اگرچه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است
و مراد آنست که فضیلت روزه فرض در رمضان مشهور است که روزه نفل [illegible] آن یافت اگرچه بمدت عمر بود والا قضا یک روز
دو ماه کفایت می‌کند — رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب
و روایت کرده آن را بخاری [illegible] ترجمه باب [illegible] چنانچه احادیث صحیح بخاری است
وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری — و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را یقول — می‌گفت
بخاری — ابو المطوس — بضم میم و فتح طای و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله — الراوی — که راوی این حدیث

لا اعرف له غیر هذا الحدیث ۔ نمی شناسم مراو را جز این حدیث و گفته است گمان نمی برم پسر او را که شنیده باشد آنرا از ابی هریره و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف ست احتجاج کرده نمی شود بمثل وی کذا فی شرح الشیخ

وعنه ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ ۔ بسیار روزه دار که نیست مراو را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارند و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی پرهیز نمی دارد ۔ وکم

من قائم لیس له من قیامه الا السهر ۔ و بسا شب خیز نمازگزار نیست مراو را حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد

و لا بتحقیق مقصود و مقصود تشنگی یا تشنگی سخت ۔ رواه الدارمی و ذکر حدیث لقیط ۔ و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف ۔ ابن صبرة بفتح صاد و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق ست مر صائم را

فی باب سنن الوضوء ۔ اگرچه در مصابیح اینجا ذکر کرده ست ۔

الفصل الثالث ۔ عن ابی سعید ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث لا یفطرن الصائم ۔ سه خصلت است که روزه نمی شکنند مر روزه دار را ۔ الحجامة والقیء والاحتلام ۔ مراد بقیء آن ست که بسبقت کند

و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر ست چنانکه گذشت ۔ رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ ۔ و گفته است که

این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ ست ۔ و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث ۔ و گفته اند که روایت

کرده است آن را دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابو داود و غیر وی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم

و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته اصح است ۔ و عن ثابت البنانی ۔ بضم

موحده و تخفیف نون از کبار تابعین ست روایت می کند از انس ۔ قال ۔ گفت ۔ سئل انس بن مالک ۔ پرسیده

شد از انس پسر مالک ۔ کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله ۔ آیا بودید شما که مکروه میداشتید

حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا ۔ گفت انس که نمی داشتیم حجامت را ۔ الا من اجل

الضعف ۔ مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را یا کراهیت در آن ۔

رواه البخاری ۔ و عن البخاری تعلیقا ۔ و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه

معلوم شد ۔ قال ۔ گفت بخاری ۔ کان ابن عمر یحتجم وهو صائم ۔ بود ابن عمر که حجامت میکرد در حالی که صائم ست

یعنی حجامت میکرد در روزه ۔ ثم ترکه ۔ بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روزه ۔ فکان یحتجم باللیل ۔

پس بود که حجامت می کرد در شب ۔ و عن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض ۔ گفت عطاء که از تابعین ست

اگر آب در دهان گرداند ۔ ثم افرغ ما فی فیه من الماء ۔ پس ریخت آنچه بود در دهن وی از آب ۔ لا یضیره ان

[illegible] و ریق ضرر نمی کند او را که فرو برد بلع آب دهان خود را ۔ و ما بقی فی فیه و فروبرد چیزی را که باقی مانده است

ودر دهن او وبعضی گفته اند ما نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن وی وگفته اند که اصل عبارت ماذا بقی است
ذا از قلم ناسخ افتاده ومعنی آن است که وچه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمانده است بعد از ریختن
آب از دهن بمبالغه وشیخ ابن حجر گفته است ودر روایات دیگر ماذا بصریح آمده واشتباه نشد به - ولا یمضغ العلک
ونخاید علک را بکسر عین مهمله وسکون لام معروف است مثل مصطکی وآن را علک رومی میگویند که برای قوت دندان
میخایند وعلک بمعنی لبنج وچسپان مثل سریشم نیز آید وعلک بفتح بمعنی خاییدن نیز می آید - فان ازدرد ریق العلک
لا اقول انه یفطر - پس اگر بگلو فرو برد آب دهن را که بخاییدن علک پیدا می گردد نمی گویم که وی افطار میکند زیرا که
از وی چیزی جدا نمی گردد که بشکم وی رود تا روزه بشکند - ولکن نهی عنه - ولیکن نهی کرده شود از فرو بردن و
مکروه است واحتیاط نیست ودر بعضی نسخ ولا یمضغ العلک بی کلمه لا وگفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم - رواه الترمذی

فی ترجمة باب

باب صوم المسافر

چون آنکه احادیث وارده در صوم مسافر وافطار وی مختلف اند بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض بآنکه صیام
یا افطار افضل است وبعضی وارد شده بتخییر میان صیام وافطار وبعضی در جواز افطار وذم صیام نظر در تفاوت
احوال واوقات واتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار وصیام هر دو جائز اند واختلاف دارند در آنکه کدام
یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابر اند ابو حنیفه ومالک وشافعی وثوری وجز ایشان برآنند که صوم افضل است
کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه وآسان بودن او بموافقت مسلمانان ومشکل بودن قضای بعد از
مضی رمضان وفعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در روزه داشتن صالح حجت است مر ایشان را ونزد احمد
واسحق واوزاعی وسعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا وبعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز
نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر وباحادیثی که وارد شده است در ذم
صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر بعدم جواز صوم در سفر رفته وگفته اند که اگر روزه دارد قضا کند وگفتیم همان است
وبعضی علما بدان رفته اند که هرچه آسان تر است همان افضل است وبعضی برآنند که هر دو برابر است وتخییر است
در آن والله اعلم

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه وسلم
اصوم فی السفر - گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آن حضرت را آیا روزه دارم در سفر
وکان کثیر الصیام - وبود این مرد بسیار روزه دارنده - فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر - پس گفت
مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر میخواهی روزه دار واگر میخواهی افطار کن یعنی اختیار است ترا بجای آوردن روزه وافطار هر دو برابر بود

از مدینه و هم رمضان بود و در آمدن بمکه در فتح آن ستم۔ وکان ابن عباس یقول۔ و بود ابن عباس که میگفت۔ قد صام رسول الله بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر یا درین سفر۔ وافطر۔ و افطار کرده است یعنی بهر دو وجه عمل فرموده اند۔ فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند یعنی هر دو جایز است و مقید نیست۔ متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر۔ و در روایتی مر مسلم را از جابر این چنین آمده است انه شرب بعد العصر که آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی عن انس بن مالک الکعبی صحابی ست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه بیست و دو کس اند که نام ایشان انس ست از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث ست در صوم مسافر و حامل و مرضع۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة۔ بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آن را از ذمه وی نصف نماز را که چهارگانی را دوگانه آورده۔ والصوم عن المسافر۔ و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی۔ و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن بار دار و افطار مرضع و حبلی با جتهاد است تحقیق که اگر ترسان شوند بر ایشان یا نفس ایشان را ضرر او بر مرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است اما ام بر وی ارضاع لازم نیست اگر امتناع آرد و جبر نتوان آورد مگر آنکه پدر وی فقیر باشد یا مرضع نیابد چنین ست بیان۔ رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه وعن سلمة بن محبق بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید موحده مفتوحه و در آخر قاف و کسیر با نیز گفته اند ولیکن محدثان فتح با میخوانند صحابی ست و حسن البصری از وی روایت میکند و پسر وی سنان بن سلمه که از دلیران و پهلوانان بود و غزوه چند کرده نیز صحابی ست۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تاوی الی شبع کسیکه باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی و حموله بفتح حا چیزیست که بر داشته شود با بر وی شتر یا خر یا غیر آن یعنی مرکب۔ فلیصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم می شود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب ست و الا افطار جایز است در سفر اگرچه مشقت نبود باجماع و درین حدیث سخن ست بجهت ضعف بعضی رجال که اسناد کرده اند ذکره الشیخ

ابن حجر۔ رواه ابو داود

الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان۔ روایت است از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان۔ فصام۔ پس روزه داشت در راه حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف و تخفیف را و فتح غین معجمه تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک به عسفان بر سه میل از و

فصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بالقدح من ماء - پس طلبید قدحی از آب - فرفعه - پس برداشت قدح را
حتی نظر الناس الیه - تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح - ثم شرب - پس نوشید آب را - فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس
قد صام - پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند و افطار
نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئک العصاة اولئک العصاة -
آن کسانند بی فرمانی کنندگان آن کسانند بی فرمانی کنندگان مکرر فرمود از برای تاکید و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول الله صلی الله
علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز وجل و وارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی
را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود عزیمتهای او و مراد ازین جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه
طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد فتدبر - رواه مسلم -

وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر
کالمفطر فی الحضر - روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر از ین حدیث معلوم میشود منع
از صوم در سفر بجهت منع افطار در حضر و این محمول بر تقصیر خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشبیه
در تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت - رواه ابن ماجه - وعن حمزة بن عمرو الاسلمی
انه قال - گفت - یا رسول الله انی اجد بی قوة علی الصیام فی السفر - در مییابم در خود قوت بروزه
داشتن در سفر فهل علی جناح - پس آیا هست بر من گناه - قال - گفت - هی رخصة من الله - این افطار رخصت
است از خدای عز وجل - فمن اخذ بها فحسن - پس کسیکه اخذ کند برخصت و عمل کند بدان پس نیک است
نظر بقبول تیسیر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه - و کسیکه
دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت است باولویت افطار - رواه مسلم -

باب القضاء

ظاهر آنست که مراد بقضای صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عام تر باشد نیز صورت دارد و فطر صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد قضا است
و نه کفارت و اگر متعمدا باشد بعید کفارت است و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در اینجا قضا است

الفصل الاول - عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان - گفت عائشه بود شان که می بود بر ذمه من
روزه از رمضان که بعذر خورده بودم - فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم
مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت یحیی بن سعید یعنی الشغل من النبی او بالنبی
صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا ساختن ماهها دیگر مشغولی که حاصل شده از جانب آنحضرت
از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بجهت مشغول بودن در خدمت آنحضرت

در شعبان و در اکثری بلکه کل وی روزه میداشت و درین میان عائشه فرصت می یافت در روزه قضای کرد۔ متفق علیه

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه۔ روا نیست
مر زن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضرست مگر بدستوری شوهر و این شامل ست ابتدای صوم را
و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بمذهب ابی حنیفه و هرکه موافق ست با وی در قضای صوم نفل
بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم ست وجوبا
یا ندبا پس موافق باشد بمذهب شافعی و هرکه با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم۔ ولا تأذن في بيته الا باذنه
و اذن نکند زن هیچ یکی را به آمدن خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد۔ رواه مسلم۔ وعن معاذة العدوية
انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة۔ روایت ست از معاذه عدویه که تابعیه ثقه است
و کنیت ام الصهباست که وی گفت مر عائشه را که چیست حال حائضه که قضای کند روزه را که در ایام حیض
خورده است و قضای نکند نماز را باوجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده ادای آن بعذر حیض۔ قالت عائشة كان
يصيبنا ذلك۔ گفت عائشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض۔ فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم
ولا نؤمر بقضاء الصلوة۔ و امر کرده نمی شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بدان حکم کرده است علت
آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که بگوید در قضای نماز حرج و مشقت تمام ست باین سبب قضای
آن واجب نشد اما عائشه را دانسته گفتگو نشاید که وی میگفت ما را هیچ نیست و مشقت نفی و اشارت کرد که
در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع ست هرچه فرماید باید کرد۔ رواه مسلم۔ وعن عائشة
رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صوم صام عنه وليه۔ کسیکه بمیرد و بر وی صومی ست
که قضا نکرده آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی۔ متفق علیه۔ بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه بمیرد و بر وی صوم
واجب بود و قومی بدان رفته اند که جائزست که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قائل ست امام احمد و شافعی
در قولی و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیرست ولی میان
صوم و اطعام و جمهور علما برآنند که جائز نیست و متعین ست اطعام که آنرا فدیه میگویند و باین قائل شده امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین وی و اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود
از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه
مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعیدست مگر آنکه ثابت شود به دلائل دیگر که فدیه واجب ست
و صوم درست نه۔ متفق علیه

الفصل الثاني عن نافع عن ابن عمر۔ ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام رمضان

فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا ۔ کسیکه بمیرد و بروی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی
بجای هر روزی یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور ست و غالباً این ناسخ اول ست یا اول مأول ست بمعنی چنانکه
گفته شد ۔ رواه الترمذی وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر ۔ و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف ست بر ابن
عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بے سماع از شارع درست نباشد

الفصل الثالث ۔ عن مالک ۔ بلغه ان ابن عمر کان یسأل ۔ روایت ست از امام مالک رسیده است
او را که ابن عمر بود که پرسیده میشد ۔ هل یصوم احد عن احد ویصلی احد عن احد ۔ آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری
و نماز گزارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد پس گفت ابن عمر رضی الله عنهما که روزه ندارد یکی از
دیگری و نماز گزارد یکی از دیگری که ابرای ذمه وی شود اما در روزه و نماز گزاردن و ثواب آن را به دیگری بخشیدن اختلاف ست
و صحیح جواز ست ۔ رواه فی الموطا ۔

باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توریشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد
آوردن و عبادت ۔ و اهل التطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت می کند بے آنکه
شارع او را تکلیف کند ۔

الفصل الاول ۔ عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر و یفطر
حتی نقول لا یصوم ۔ گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد
تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بتاء فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه می گفتی تو ای
مخاطب و مقصود آن ست که عادت شریف آن حضرت در روزه نفل دوام و استمرار نبود گاهی چندان متصل
روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار می کرد که گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت ۔ و هم عائشه میگوید ۔ و ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان
و ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را ۔ و ما رأیته فی شهر
اکثر منه صیاما فی شعبان ۔ و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان
روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت ۔ و فی روایة قالت ۔ و در روایتی این چنین آمده است که گفت
عائشه ۔ کان یصوم شعبان کله ۔ بود آنحضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون در بیشتر مبالغه بود یا باعتبار
اقامت اکثر بمقام کل داد و ان اکثر را حکم کل گفت ۔ کان یصوم شعبان الا قلیلا ۔ بود آنحضرت که روزه می داشت
شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این ست که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت و گاهی اکثر آن را

و این معنی شهرت خصوصاً به تقدیر روایت و کان یواو در ثانی فافهم متفق علیه - وعن عبد الله بن شقیق - از کبار
تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشة اکان النبی - گفت گفتم مر عائشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یصوم شهرا کله - روزه می داشت هیچ ماهی را همه ماه - قالت ما علمته صام شهرا کله الا رمضان - گفت عائشه نمی دانم من
آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را - ولا افطر کله حتی یصوم منه - و نمیدانم آن حضرت
را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمی داشت و هیچ
ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت - حتی مضی لسبیله - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت و اشارت
بآنکه بودن آن حضرت در دنیا و توقف در وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه
آخرت و توجه بآن عالم بود که تمام کرده رگذشت - رواه مسلم - وعن عمران ابن حصین بضم حا و فتح صاد و
مسلمین صحابی مشهور است تا سی سال به بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بر وی سلام می کردند آورده اند
که یکبار سر داغ سوخت پس از دیدن ملائکه محجوب گشت - عن النبی - روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
انه سأله - که آن حضرت سؤال کرد عمران را - او سأل رجلا وعمران یسمع - یا سؤال کرد مردی را و عمران می شنید
وارد در صورت حال بر تقدیر سؤال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است - فقال یا ابا فلان - پس گفت ای ابو فلان
کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او را نگفتند چنانکه اکثر خطاب می کنند و میگویند ای فلان
یا فلان کس یا او کنیت نداشت او را ابو فلان علی الاطلاق به کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر
کرده باشد راوی فراموش کرده والله اعلم - اما صمت من سرر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان
قال لا - گفت نداشته ام - قال - گفت آن حضرت - فاذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان
فصم یومین - پس روزه دار دو روز را گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن
از آخر ماه و چون شنیده نهی از تقدیم رمضان بصوم یک دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤیة الهلال گذشت
باز گرفته خود را از آن نذر و معتاد پس بیان کرد آن حضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت
و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و راء و بکسر سین و بعضی بضم نیز گفته اند و بفتح اصح یعنی اول ماه و اوسط
و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا بمعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر
شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که سرر و سرار گفته می شود مر دو روز آخر ماه که قمر در شب آنها
مستتر و پوشیده می شود و توجیهش آن است که گفته شد - متفق علیه - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم - فاضل ترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه
خداست که محرم است یعنی بگزیده که ماه ها محرم روزه ها شود است که جزای وی اعظم است و مزید آن است حدیث

آینده و اضافت ابن عباس را اضافت برای تشریف ست نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد داشته باشند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند در محرم جواب داده می شود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شده یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا می شد — وافضل الصلوٰة بعد الفريضة صلوٰة الليل — و فاضلترین نماز ها بعد از نماز فرض نماز شب ست که نماز تہجد ست افضلیت آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص دارا فضیلت سنن رواتب باشد یعنی که در آنہاست چنانکہ در مذہب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات بآن ندارد و بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت تفصیلا در شرح مذکور ست — رواه مسلم — وعن ابن عباس قال مارأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء — گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که روز عاشورا ست — وهذا الشهر — و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چیزیست که احری ست یعنی سزاوار تر ست در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم ست و بعضی توهم کرده که نام روز نهم ست و این خطاست و بعضی توهم و تخطیه مرد و در شرح مذکور ست و گفته اند که نهایت روز عاشورا یعنی بر علم ابن عباس ست که وی از حال و مقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این چنین فهمیده و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا ست بلکه از سائر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف ست و تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه برابر دو سال ست متفق علیه — وعنه قال صام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عاشوراء وامر بصيامه — وهم از ابن عباس که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را به روزه داشتن روز عاشورا — قالوا گفتند اصحاب — يا رسول الله انه يوم يعظمه اليهود والنصارى — بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن التاسع — اگر باقی مانم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر ترست از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جهت صحت عزم آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن ست که روزه دارد روز نهم و دهم و یازدهم همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم نهم و دهم سوم دهم تنها رواه مسلم

وعن ام الفضل بنت الحارث — روایت ست از ام الفضل بنت الحارث که امرأة عباس ست و نام او لبابه است و خواهر ام المومنین میمونه است و ام عبدالله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده

وکنیت یافت بآن - ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند نزد
عرفه در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه هست یا نه - فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که
آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست ام الفضل میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن - پس فرستادم
نزد حضرت قدح شیر را - وهو واقف علی بعیره بعرفة - و آن حضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود - فشربه -
پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ابن عمر
گفت روزه نگاه داشتم من و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت
یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر اختلاف می شود باختلاف
احوال در قوت و ضعف و بتحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیر می کند گناهان سال گذشته
و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج - متفق علیه - وعن عائشة
رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط - گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را
روزه دارنده در ماه ذی الحجه هرگز - رواه مسلم - بدانکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین
ایام و فضیلت مطلق عمل درین عشره و در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضلتر از عشره ذی الحجه و آن حضرت
نیز دران روزه داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته
که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد بران یا آنحضرت
روزه دران اوقات مانع شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن - وعن ابی قتادة رضی الله عنه - ان رجلا
اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم - روایت است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی
آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو - فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله - پس در خشم شد
آنحضرت ازین گفتن آن مرد و پرسیدن وے از حضرت وے که چگونه روزه میداری زیرا که حق سوال آن بود که سوال
میکرد از حال خود که چگونه روزه داریم تا جواب میکرد آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند و در فعل
آنحضرت در قلت و کثرت اسرار و مصالح است که بحال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان
و حقوق ازواج و اضیاف - فلما رأی عمر غضبه قال - پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت - رضینا بالله ربا - راضی شدیم به خدا
که پروردگار ماست - وبالاسلام دینا - و راضی شدیم باسلام که دین ماست - وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا - و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ما
است شرح این کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد - نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله - پناه می جوئیم بخدا از غضب خدا و
رسول خدا - فجعل عمر یردد هذا الکلام - پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه - تا آنکه آرام
یافت غضب آن حضرت بعد ازان سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مرد می پرسید بتفصیل بوجه ادب و نیاز - فقال -

و روز عاشورا را چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از وی ست و گفته اند که سر آن و فضیلت صوم عرفه را بر صوم
عاشورا جهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد ست صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام
رواه مسلم۔ وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین۔ و هم از ابی قتاده است که پرسیده
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه۔ فقال فیه ولدت۔ پس گفت آن حضرت در روز دوشنبه
زائیده شده ام من۔ وفیه انزل علی۔ و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است وحی بر من احتمال دارد
که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه را از سبب استحباب روزه داشتن ست
درین روز جواب فرمود بسبب آن شکر الله نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست۔ رواه مسلم۔
وعن معاذة العدویة انها سالت عائشة اكان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام
روایت است از معاذه که وی پرسید عائشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم
گفت عائشه آری میگوید معاذه فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم۔ پس گفتم من عائشه را از کدام روزهای
ماه سه روزه میداشت۔ قالت۔ گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم۔ نبود آن حضرت که باک میداشت
از کدام روزهای ماه روزه میداشت۔ رواه مسلم۔ ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه داشتن از هر ماه
در هر سه روز که باشد کفایت میکند و مقید به سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست و لیکن اکثر احادیث و آثار دران
واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طرق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول ست
مجموع اقوال ده است در شرح آنها بیان کرده ام۔ رواه مسلم۔ وعن ابی ایوب الانصاری۔ صحابی
بزرگ ست و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل وی بوده از وی آمده است
انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این ست۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال۔ گفت آن حضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند
آن را شش روزه را از شوال۔ کان کصیام الدهر۔ باشد چو روزه روزگار همیشه۔ رواه مسلم۔ وعن
ابی سعید الخدری۔ قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر۔ نهی کرد آنحضرت
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان ست این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان
نذر بغیر روا نیست و نزد ما نذر جائز ست و قضا کرده شود در روز دیگر۔ متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی۔ نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر روز عید اضحی
که عید نحر ست و در حقیقت نذر روزه درین روز روزه داشتن درین نیست و تحقیقه فی اصول الفقه۔ متفق علیه
وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه۔ الهذلی۔ بضم ها و فتح دال معجمه منسوب بهذیله

بن مدرکه ابن الیاس صحابی ست و ابن نبیشة الخیر میگویند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام
اکل وشرب - روزهای تشریق که سه روزست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و
نوشیدن است و آنها را ایام ضیافة الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت ست که درین ایام میکنند
ونیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب می کنند - وذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرمود اذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین ایام تفسیر کرده اند به تکبیر تشریق بعد از
نماز فرض و نیز و ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید - رواه مسلم - وعن ابی هریرة -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شما روز جمعه - الا ان یصوم
قبله او یصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد
بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر ست - متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی - مخصوص نگردانید
شب جمعه را به شب خیزی از میان شبها - ولا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام - و مخصوص نگردانید
روز جمعه را به روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم - مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه می دارد یکی از شما نذر یا عادت چنانکه روز دهم یا پانزدهم مثلا عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقا روز
جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه مسلم - بدانکه در نهی از صیام
یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال ست و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن
کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست به یهود و نصاری که
که روزی معین را تعظیم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم
الاحد را و آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت ست و در صوم آن معنی نیست اما ما را از
پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا و گفته بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آن ست که بنده را باید که
در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات الهی عز اسمه باشد و وقتی را مخصوص ساختن
و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر ست کما لا یخفی
علی المتفطن الفهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم
و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز
جمعه تنها روزه می داشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است بعد از آنکه
در رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است نهی از آن

یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح دران پس متعین ست قائل شدن بدان و مالک معذورست که او را این حدیث نرسیده و داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد ست و در فصل سوم با جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید این ست انچه از ابو هریره آمده در آخر باب و مراد بخریف سال ست و در عرب ابتدای سال بخریف کنند متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار و تقوم اللیل ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیدار می باشی تمام شب و درین کلام تهدید یست و سلطنتی ست که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم من بلی یا رسول الله چنین ست که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر چنین ست مکن صم وافطر هم روزه دار و هم افطار کن وقم ونم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدک علیک حقا بدرستیکه مرتن ترا بر تو حق ست که بسیار در تعب نینداز تا بیمار نشوی و هلاک نگردی وان لعینک علیک حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق ست و گاهی خواب هم کنی و چشم را آرام دهی وان لزوجک علیک حقا بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق ست و زوج بمعنی زن بغیر تا اطلاق می کنند و زوجه بتا نیز وان لزورک علیک حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق ست که بپیش تو بیایند که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زائر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه وجه این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار ست همه صم کل شهر ثلثة ایام روزه دار در هر ماه سه روز واقرأ القرآن فی کل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه قلت انی اطیق اکثر من ذلک گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن قال گفت آن حضرت صم افضل الصوم صوم داؤد روزه دار فاضل ترین روزه که روزه داؤد ست علیه السلام صیام یوم وافطار یوم روزه یک روز و افطار یک روز واقرأ فی کل سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار ولا تزد علی ذلک و زیاده مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه و ترمذی و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین

والخمیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی والنسائی - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان
در درگاه عزت یا نویسندگان اعمال از آنکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را که در هر روز و شب می برند شاید که
عرض در این دو روز یکجا باشد یا هر روز عرض میکنند و در این دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگذرانیده
باشند جهت مزید از جهت شرف که حق سبحانه و تعالی نهاده اند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل
این گفته اند فاحب ان یعرض عملی وانا صائم - پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من
روزه دار باشم - سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر نیز ورد
فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد گفته اند که اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست
که در کدام ساعت بیگذرانند و صوم سبب نهار است یا از جهت آنکه وی مجتمع میشود با دیگر عملها - رواه الترمذی
وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام - ای ابوذر چون
خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز فصم ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة - پس روزه دار سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه
دارد روا است ولیکن درین سه روز افضل است و روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها
که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی
والنسائی - وعن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام
بود آنحضرت که روزه می داشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز - وقلما کان یفطر یوم الجمعة - و اندکی بود که فطر
میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم - رواه الترمذی
والنسائی ورواه ابوداؤد الی ثلثة ایام - روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد
آن را ابوداؤد تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد - وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین - گفت
عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - ومن الشهر
الآخر الثلثاء والاربعاء والخمیس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه تا شمار درست و متفق تا تمم آن روا
اکثرست و ارجح مثلثه بالبار المعدود - رواه الترمذی وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یأمرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز
از هر ماه - اولها الاثنین والخمیس - اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثاء و اربعاء یوم الخمیس بود یا

جهت است و در روایتے او الخمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده و معنی این چنین باشد که ظهر سید است که ابتدا
به دوشنبه کند یا بپنجشنبه که هر دو متبرک اند و در روایت کتاب انکه به واو ست نیز همین معنی محمل میتوان کرد فافهم - رواه ابوداؤد
والنسائی - وعن مسلم القرشی صحابی ست ابوعبدالله مسلم و بعضی گفته اند عبدالله ابومسلم - قال سألت او سئل رسول الله - گفت پرسیدم
من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر - از حکم روزه دهر - فقال ان لاهلک علیک
حقا - پس گفت آن حضرت بدرستیکه مر زنان ترا بر تو حق ست و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور
در اداء آن حق ست - صم رمضان والذی یلیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل ست برمضان که مراد بآن
سته شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان مراد ست این چنین ست در شرح ...
و روزه دار هر چهار شنبه و پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کله - پس ...
را ازین حدیث معلوم می شود که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شامل ...
صوم دهر میسر خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم - رواه ابوداؤد والترمذی - وعن ابی هریرة ان رسول
روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة - نهی کرد از روزه داشتن
روز عرفه در عرفات از جهت ضعیف شدن از ادای وظائف آن چنانکه گذشت و گویند که نهی تنزیهی ست
نه تحریمی - رواه ابوداؤد - وعن عبدالله بن بسر بضم موحده وسکون سین مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد مهمله
و تشدید میم و بمد آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از عبدالله بن بسر مازنی که صحابی
و پدر او که بسر ست و مادر وے که عطیه نام دارد و خواهرش که او صما نام دارد و همه صحابی اند روایت می کند از
خواهر خود صما که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه ندارید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما افترض
علیکم - مگر در چیزے که فرض کرده شده است بر شما اگرچه بنذر افتراض شده باشد - فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة
پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و مهمله - او عود شجرة - یا نیابد مگر چوب درخت -
فلیمضغه - پس باید که بخاید آن را یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بخاید
پوست انگور و یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم سبت بصوم و در تعظیم وی تشبه است بیهود
و اگرچه ایشان روزه نمی دارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه
بیاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند روز را
بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتیکه ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم ایشان لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل - رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله - کسیکه روزه دارد یک روز

در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا - میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی - کما بین السماء
والارض - بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین ست مقصود مبالغه است و این ابلغ ست ازانچه در حدیث
ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر بکنند ضرب کنند
رواه الترمذی - وعن عامر بن مسعود - اختلاف کرده شده در صحبت وی بعضی او را از صحابه ذکر کرده اند بعضی از
تابعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباردة الصوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن
در زمستان غنیمت بارده است کنایت ست از حصول وی بی تعب و مشقت - رواه احمد والترمذی وقال هذا
حدیث مرسل و گفته است ترمذی این حدیث مرسل ست این قول ترمذی بنابر بودن وی تابعی نه صحابی -
وذکر حدیث ابی هریرة - وذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول اوست این لفظ - ما من ایام احب
الی الله فی باب الاضحیة - در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در آن -
الفصل الثالث عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما
یوم عاشوراء - گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد مدینه پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشوراء -
فقال لهم رسول الله - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه - چیست این
روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند این روزیست بزرگ ست - انجی الله فیه موسی وقومه
رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام وقوم او را - وغرق فرعون وقومه - وغرق
کرده است فرعون را وقوم او را غرّق بفتح راء مشدده وبکسر را مخففه نیز روایت ست و برین وجه فرعون
مرفوع ست یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکرا - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت
فنحن نصومه - پس ما روزه میداریم بمتابعت موسی در شکر - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فنحن احق واولی بموسی منکم - پس ما سزاوار تر و نزدیک تریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت ست بآنکه
ما که روزه میداریم بجهت موافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله - پس روزه داشت روز عاشورا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بصیامه - وامر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آید
که خبر یهود در دیانات غیر مقبول ست پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شد
صدق این خبر بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
سلام وغیره وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان - متفق علیه - وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت ویوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میدا
روز شنبه ویکشنبه را - اکثر ما یصوم من الایام - بیشتر ازانچه روزه می داشت از روزهای دیگر - ویقول -

و می گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این دو روز انهما یوما عید للمشرکین - بدرستیکه این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مر مشرکان را
فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند نگویند که
بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود ظاهر و مشخص بود و چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس
در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبد الله بن بسر گذشت - رواه احمد - وعن جابر
بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا بصیام یوم عاشوراء - روایت ست از جابر بن سمره که صحابی ست و خواهرزاده
سعد بن ابی وقاص ست گفت بود آن حضرت که امر میکرد ما را بروزه داشتن روز عاشوراء - ویحثنا علیه - و می برانگیخت ما را بران - ویتعاهدنا
عنده - و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را یعنی تفقد میکرد و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشورا نزد حضور این وقت
فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم ینهنا عنه - پس وقتی که فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را
ازان - ولم یتعاهدنا عنده - و تعاهد نمیکرد ما را نزد حضور این روز - رواه مسلم - وعن حفصة قالت اربع
لم یکن یدعهن النبی - گفت حفصه چهار خصلت است که نبود که ترک دهد آن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن
موکده اند صیام عاشوراء - روزه عاشورا - والعشر - روزه دهه ذی الحجه یعنی نه روز ازان - وثلثة ایام من
کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - و رکعتان قبل الفجر - و دو رکعت سنت پیش نماز بامداد و سنت فجر چه مقدار
موکده است روزه این روزها را نیز قرین آن ساخت تا معلوم گردد قوت تاکید آن - رواه النسائی - وعن
ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر - بود آن حضرت
که افطار نمی کرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تاکید این روزها
دارد - رواه النسائی - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة - مر هر چیز را
زکوتی ست مانند زکوة که سبب شکر نعمت و پاکی [illegible] در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال - وزکوة الجسد الصوم
و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف می کند چیزی را
از بدن بسوی درگاه عزت وی چنانکه از مال صرف می کند و میدهد - رواه ابن ماجه - وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم الاثنین والخمیس - هم از ابی هریره روایت ست که آن حضرت بود
که روزه می داشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد - یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس
بدرستی که تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را - فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله فیهما لکل مسلم پس گفت
آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه می دارم بسبب
خجستگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه - الا ذا هاجرین - می بخشد همه را مگر دو قطع کنندگان
سلام را و [illegible] است - یقول دعهما حتی یصطلحا - میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را

و سلک و بشر بگذارد ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث آمده که او و در بعضے انظروا و انظار بمعنی امهال بلفظ جمع آمده - رواه احمد و ابن ماجه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما ابتغاء وجه الله یعنی که روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی بعد الله من جهنم - دور گرداند او را خدای تعالی از دوزخ که بعد غراب طائر - مانند دوری پرواز کلاغ بچه تا پیر شده فرخ - در حالی که آن کلاغ بچه باشد حتی مات هرما - تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر کلاغ دراز است و تمام عمر که پرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد - رواه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة

بن قیس صحابی است از اهل کوفه

باب در ضمنات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی - گفت عائشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم - روزی فقال هل عندکم شیء - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام - فقلنا لا - پس گفتیم نیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذا صائم - پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و مذهب امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب رؤیة الهلال - ثم اتانا یوما آخر - پس آمد آن حضرت نزد ما روز دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله اهدی لنا حیس - فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله و آن طعامیست که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاه بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج است - فقال ارینیه - پس گفت آن حضرت بعائشه بنما مرا حیس را که بکجا نهاده و در روایتی قربیه نزدیک گردان آنرا - فلقد اصبحت صائما - پس هر آئینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی بر خاسته ام بر نیت روزه - فاکل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و بدین اند اکثر علما و امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عملی که شروع کرده شده است لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن و در روایتی جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف است پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است و نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه مشروح کرده رواه مسلم

وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی - در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم - بر ام سلیم بضم سین که مادر انس ست فاتته بتمر وسمن پس آورد ام سلیم نزد آنحضرت خرما و روغن - فقال اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بود و روغن و عسل را در آنجا اکثر در مشک می اندازند - وتمرکم فی وعائه - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما - فانی صائم - زیرا که بدرستیکه من روزه دارم اینجا نخوردند که عذر بود و در سابق ظاهر عذری نبود و نخوردند که بر اثر دال باشد بر آنکه جائز ست و عدم وطلب ثواب بدان ... ثم قام الی ناحیة من البیت پس ایستاد در گوشهٔ از خانه فصلی غیر المکتوبة پس گزارد نماز غیر فریضه را - فدعا لام سلیم واهل بیتها پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعا از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخوردند و نیز عادت شریفه بود که چون در خانه کسی می رفت نماز می گزارد و دعا می کرد - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم - چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی در حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نه کند و گفتن این سخن بیان کلامی ست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم - وفی روایة - و در روایتی اینچنین آمده است که قال - گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب - وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت را - فان کان صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز کند یا دعا کند - وان کان مفطرا فلیطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم

الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح - گفت ام هانی وقتیکه شد روز فتح یعنی فتح مکه - جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله - آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه - و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت - فجاءت الولیدة باناء فیه شراب - پس آورد خانه زاد و آورد ظرفی که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا جز آن - فناولته - پس داد ولیده آن را آن حضرت را فشرب منه پس نوشید آن حضرت از آن شراب - ثم ناوله ام هانی - پس داد آن حضرت آن را بام هانی - فشربت منه - پس نوشید ام هانی از آن شراب - فقالت - پس گفت ام هانی - یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة - بتحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام هانی - اکنت تقضین شیئا - آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزهٔ قضا بود از رمضان یا نه - قالت لا - گفت ام هانی قضا نمی کردم چیزی را - قال فلا یضرک - گفت آنحضرت پس زیان نمی کند ترا - ان کان تطوعا اگر بود روزهٔ تو روزهٔ نفل - رواه ابو داود والترمذی - والدارمی وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه - و در روایت احمد

[illegible]

و ترمذی یا مانند این آمده که در لفظ اختلافست و فیه و در روی این عبارتست. فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله
اما انی کنت صائمة. آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار. فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آنحضرت
که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست. ان شاء صام و ان شاء افطر
اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند. و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی. و تورپشتی گفته
که تاویلش این است که سزاوار است مر او را که افطار کند بنظر مصلحتی که ظاهر شود او را از امور که اسیر و امین ساخته شده است
بران چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا فرود می آید بقومی و می بیند که در ترک افطار و روزه داشتن انداختن
صاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بانچه سبب انس و الفت گردد و فی صحیح و شفقت
پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث امر
بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم. باید دانست که در کتب سیر باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان
بود و بدین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند. و ترمذی گفته است
که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان
نسائی انتهی. و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد
از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت است مستمر تا انقضای آن ضعیف است و در بعض
نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که انقضا می گشت که فتح بعد از
رمضان باشد والله اعلم. وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کنت انا و حفصة صائمتین. گفت
عائشه بودم من و حفصه روزه دار. فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی
که خواهش داشتیم ما آن را. فاکلنا منه پس خوردیم ما از این طعام. فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین
فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شده
برای ما طعامی که خواهش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام. قال. گفت آنحضرت. اقضیا یوما آخر مکانه
قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید. این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که
ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و نزد
ایشان آن است که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیت کرده
بعذر خورد واجب است قضا و همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقا و نفل لازم می گردد
بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه. رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا
و لم یذکروا فیه عن عروة و هذا اصح. روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرده ترمذی جماعتی از حفاظ

حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند زهری عروه را که در روایت سابق
واسطه بود میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی این که ذکر کرده است عروه را اصح است و ارسال اینجا
بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اطلاقی ست و مشهور آن ست که مرسل حدیث تابعی ست
بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح ست - رواه ابوداود - وعن زمیل مولی عروة - و روایت کرد
ابو داود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است - عن عروة عن عائشة -
از عروه از عائشه و درین حدیث سخن کرده اند - وعن ام عمارة - بضم عین و تخفیف میم - بنت کعب - یعنی کعب بن
عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبه را و حاضر شده
غزوه احد را همراه زوج خود عاصم بن زید و پسر ... بود یازده جراحت و حاضر شده بیعة الرضوان را و بعد از آن
حاضر شده یمامه مشاهده را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت
می کند - ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها - که آن حضرت درآمد بروی - فدعت له بطعام - پس طلبید
وی برای حضرت طعامی را - فقال لها کلی - پس گفت آنحضرت مر او را بخور - فقالت انی صائمة - پس گفت وی
که من روزه دارم - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم - ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة
حتی یفرغوا - بدرستیکه روزه دار چون خورده می شود نزد وی دعا می کنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار
فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بنا خوردن تقریر کرد و ثنا کرد و بشارت داد و امر
اباحت بود فافهم - رواه احمد والترمذی وابن ماجه والدارمی -

الفصل الثالث - عن بریدة - بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی سهمی مساعی جمیله دارد
در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین و بوده در حرب جمل وصفین با علی
مرتضی و قبر وی که بمرو مشهور است زیارتگاه و متبرک به - قال - گفت بریده - دخل بلال علی رسول الله - درآمد بلال
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی - و آنحضرت طعام چاشت میخورد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال - حاضر شو بطعام ای بلال غداء بفتح غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت - قال انی
صائم - گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة - میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت ست - اشعرت یا بلال ان الصائم
تسبح عظامه - آیا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح می کند استخوانهای وی - وتستغفر له الملائکة
و آمرزش میخواهند او را فرشتگان - ما اکل عنده - مادام که خورده شود نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از ان رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست
و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه
در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیارست اکثر احادیث دلالت کند که در رمضان ست خصوصا
در اوتار عشرهٔ اخیره خصوصا در شب بیست و هفتم و در قولی وی دائرست در تمام سال و منتقل و متحول میشود و شیخ
ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه
این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان مرویست انتهی
و شیخ ابن الهمام رحمه الله گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست
لیکن در یافته نمیشود که در کدام شب ست پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و نزد صاحبین منقول ست از صاحبین
و لیکن متعین ست نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه
آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابوحنیفه از ادلهٔ
دالّه بر بودن او در عشرهٔ اخیره از رمضان بآنکه مراد رمضانی ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
او را در ان جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند و کسیکه تامل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا
برین معنی اهتدی گفت کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقربست بتطبیق
اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جد می و اجتهاد می کنند در طاعت و اذکار و [illegible]
[illegible] بیداران و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یک سال تمام دریابد آنرا ان شاء الله تعالی و درین معنی
گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا علامات و امارات
است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و در یافته اند بعضی از آنها ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار
آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بوی چیزی از عالم ملکوت و بعضی از
قومی نقل کرده است که درختان در ان شب سجده کنند و بر زمین افتند باز بنابت خود باز گردند و سجده کردن
در روی هر چیزی و بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
در ان شب شیرین گردد و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث ست از طریق [illegible] روایت
نموده و در ان شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک روشن میشود و سلام و خطاب از
ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهدهٔ این امور بسا کسیکه دریابد آن شب را

وعتاب کنند از این امور چیزی روا است که دو کس در یکجا باشند و آن شب را مهجور و دریابند و برای یکی از این
چیزها کشف گردد و نه دیگری را و احسن آنچه حاصل گردد و روی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق
و حضور و اخلاص ست و این اشیای کرامات ست بلی شبهه و مشاهده خوارق عادات محل خطر ست و جای اشتباه ست
و بتحقیق وارد شده است در احادیث تحریض و ترغیب بر زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای
اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن نشود که مکروه گردد و افضل
و اکمل ست و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد بقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعی و کان سعیه مشکورا رزقنا الله

الفصل الاول — عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر
من العشر الاواخر من رمضان — طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر از
رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم ست که از یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه
مبهم ست — رواه البخاری — وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
اروا لیلة القدر فی المنام — روایت ست از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شدند شب
قدر را در خواب — فی السبع الاواخر — در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین
اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر ست والله اعلم — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اری رؤیاکم قد تواطأت — و در بعضی نسخ تواطأت — فی السبع الاواخر — من می بینم خوابهای
شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر — فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر — پس کسی که جوینده است
طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر از اینجا معلوم میشود که رویای صالح را اعتبار است
در امور وجودیه و حق ست خصوصا که منضم شد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد — متفق علیه — وعن ابن
عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر —
روایت ست از ابن عباس که آن حضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر
را — فی تاسعة تبقی — در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم ست — فی سابعة تبقی — در شب هفتم
که باقی می ماند و مراد شب بیست و هفتم ست — فی خامسة تبقی — در بیست و پنجم که باقی می ماند و این موافق ست بحدیث
عبادة بن الصامت که بیاید یا مراد بتاسعه و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکره است پس مقید
در اوتاری ست که واقع می شوند در نه روز باقیه از عشره اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم
و بیست و هفتم و بیست و نهم ست یا در اوتاری که واقع میشوند در هفت روز و آن سه شب ست و دو
دو تا واقع در پنج روز و آن دو شب ست فافهم — رواه البخاری — وعن ابی سعید الخدری رضی الله

عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان - روایت ست از ابی سعید کہ آن حضرت اعتکاف
کرد وبود در شب نخستین از رمضان - ثم اعتکف العشر الاوسط - پس اعتکاف کرد دہ شب میانہ را - فی قبۃ ترکیۃ -
در خیمہ ترکی کہ نوعی ست از خیمہ کہ خرد میباشد از نمد و گفتہ میشود آن را بفارسی خرگاہ - ثم اطلع - بفتح ہمزہ وسکون
طا بتخفیف راسہ - پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبہ - فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس ہذہ اللیلۃ -
پس گفت آن حضرت بدرستیکہ من اعتکاف کردم عشرہ اول را در حالی کہ التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را
ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم عشرہ اوسط را یعنی برای التماس این شب - ثم اتیت فقیل لی انہا فی العشر
الاواخر - پس آوردہ شدم من یعنی آمد مرا آیندہ از فرشتگان پس گفتہ شد مرا کہ آن شب در دہ شب پسین ست
فمن کان اعتکف معی - پس کسیکہ بود کہ اعتکاف کردہ بود با من بطلب این شب - فلیعتکف العشر الاواخر - پس
باید کہ اعتکاف کند دہ شب آخر را تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنہا کہ اعتکاف کردہ وطلب نمودہ بودند برای
آن ست کہ چون طالب ومتفتش آن بودند در یافتند یا اعتکاف می کنند تا دریابند - آنہا کہ طالب نیستند علم آن
نمی شنیدند یا نشنیدند - فقد اریت ہذہ اللیلۃ - پس بتحقیق نمودہ شدم من این شب را یعنی معین در خواب در
عشرہ اخیر - ثم انسیتہا - پس فراموش گردانیدہ شدم آنرا - وقد رأیتنی اسجد فی ماء وطین من صبیحتہا - و
تحقیق دیدم خود را در خواب کہ سجدہ میکنم در آب وگل در وقت صبح آن شب کہ در خواب دیدم او را - فالتمسوہا
فی العشر الاواخر - پس طلب کنید آن شب را در دہ شب آخر - والتمسوہا فی کل وتر - وطلب کنید او را در ہر
طاق این شب کہ بیرون از بیست ست - قال - گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلۃ - پس بارید آسمان در آن
شب - وکان المسجد علی عریش - وبود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخہای درختان وعریش بفتح عین مہملہ و
کسر را وسکون یا چیزیست کہ از شاخ وبرگ درختان ساختہ شود چنانکہ برای تاکہا سازند وعریش ہر چیز کہ در سایہ آن نشینند وسقف
مسجد در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از شاخ وبرگ درخت خرما بود - فوکف المسجد - پس چکید سقف مسجد وکف چکیدن سقف
خانہ از باران - فبصرت عینای رسول اللہ - پس دید ہر دو چشم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم وعلی جبہتہ اثر الماء والطین - و
آنکہ بر پیشانی آن حضرت اثر آب وگل بود - من صبیحۃ احدی وعشرین - در صبح بیست ویکم - این روایت ثابت است کہ
شب قدر بیست ویکم باشد - متفق علیہ فی المعنی واللفظ لمسلم - این حدیث متفق علیہ ست در معنی کہ بخاری ومسلم ہر دو روایت
کردہ اند ولفظ مسلم راست - الی قولہ تا قول وی کہ این ست فقیل لی انہا فی العشر الاواخر والباقی للبخاری - وباقی حدیث
مر بخاری راست واین روایت ابی سعید خدری بود - وفی روایۃ عبد اللہ بن انیس - بضم ہمزہ وفتح نون وسکون تحتانیہ کہ
صحابی انصاری بزرگ ست - قال - گفت ست - لیلۃ ثلث وعشرین - صبح شب بیست وسوم - رواہ مسلم - وعن زر بضم زا وتشدید را ابن حبیش بضم حا وفتح موحدہ وسکون تحتانیہ تابعی ثقہ است کہ جاہلیت را دریافتہ وشصت سال در جاہلیت

گذرانیده و نشست در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر
علمای قرائت بوده از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از غریبیت می پرسید
و ابی بن کعب بوی میگفت ای زر تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه بپرسی مرا از آن - قال سألت
ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن
مسعود می گوید - من یقم الحول یصب لیلة القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام و می یابد شب قدر را - فقال
پس گفت ابی بن کعب رحمه الله - رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یتکل الناس - منحوا ابن مسعود
غرض وی ازین گفتن آن ست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند
و باقی سال با آرام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند - اما انه قد علم انها فی رمضان - آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان ست - و انها فی العشر الاواخر - و تحقیق دانسته است که شب
قدر در ده اخیر ست - و انها لیلة سبع و عشرین - و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست و هفتم ست - ثم حلف
لا یستثنی پس قسم خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمی کند یعنی ان شاء الله نمی گوید بلکه جزم میکند که - انها لیلة
سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم ست - زر بن حبیش میگوید که فقلت - پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای
شیء تقول ذلک - بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا المنذر - کنیت ابی بن کعب ست - قال بالعلامة التی
اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت به نشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - او بالآیة - شک راویست که
بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو بیک معنی ست - انها تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت این ست که آفتاب در صبح
آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مر او را - رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند
طشت و ازینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشان گفت نه بنص و اگر این نشان در غیر این شب
یافته شود نیز ممکن ست آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را و پرسید
ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر ست پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم
یا گمان می برم که آن شب هفتم ست که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا
گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا
کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند بر هفت و طواف را ذکر کرد و جمار را هم
و چیزهای دیگر را که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند
که خدای تعالی ذکر کرد لیلة القدر را در سوره انا انزلناه در سه جا و این نه حرف ست مجموع آن بیست و هفت
حرف ست و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچ کس را یقین حاصل نیست در ان و اگر

آن حضرت بود و اذن کرده نشد بتعیین هر صحابه را و اگر کسی ازان صحابه باشد که اعلام کرده شده او را وی نیز ممنوع بود از
اظهار آن بجهت حکمتی که مقتضای آن ست والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی سوال کرد
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آمد آن حضرت پس
فرمود اگر اذن میکرد مرا خدای تعالی که خبر میدهم بدان خبر میدادم شما را اگر گوئید پس سوگند خوردن ابی بن کعب
بی استثنا و جزم کردن وی بدان چه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن و سوگند
خوردن بر غلبه ظن جائز ست و مواخذه نیست بران و همچنین هر که گفته است بتعیینه ظنی و اجتهادا گفته و الحقیقة مخفی بر ما
والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد
فی غیره - گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه نمی نمود در
غیر عشر اواخر - رواه مسلم - وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره - بود
آن حضرت چون می در آمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت
یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان - واحیی لیله - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و
احیاء لیل که می گویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست که حیات وقت و تازگی وی بعبادت کردن
است در ان یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در ان شب که حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت
و خواب در حکم موت ست و بیکاری حکم مرده دارد - وایقظ اهله - و بیدار می گردانید اهل خانه خود را تا ایشان نیز
عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند - متفق علیه

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت - گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت
ای لیلة القدر ما اقول فیها - خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب ست شب قدر چه گویم در آن یا چه گویم از ذکر و دعوات
قال قولی - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی - خدایا بدرستیکه تو عفو کننده
و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد وابن ماجه والترمذی وصححه وعن ابی بکرة قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها - روایت ست از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب
کنید آنرا یعنی لیلة القدر را - فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین - در نه شب که باقی میمانند که عبارت
است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب ست یا در پنج شبی که باقی میمانند و آن دو شب ست چنانکه در حدیث
ابن عباس ذکر کردیم - او ثلث اواخر لیلة - یا بجوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم ست یا شب
بیست و نهم ست که شب اخیر از رمضان ست که عمل انجا تمام شده و چند [illegible] بعضی گفته اند که فی تسع
یبقین محمول ست بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس [illegible] بیست و ششم و ثلث بیست

بیستم و آخر لیل بیست و نهم و بعضی گفته اند به سلخ فقد بر۔ رواه الترمذی۔ وعن ابن عمر قال سئل رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر۔ فقال ہی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت
آن شب در کل رمضان ست و این در دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در ہر رمضان ست مخصوص برمضانی دون رمضانی
نیست دوم آنکه در ہمہ ایام رمضان ست مخصوص بعشره اواخر نیست کذا قال الطیبی۔ رواه ابو داود وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحق۔ و گفت ابو داود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبہ از ابی اسحق کہ از
اکابر تابعین ست۔ موقوفا علی ابن عمر۔ موقوف بر ابن عمر و رفع نکرده به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ وعن عبد اللہ
بن انیس قال قلت گفتم من۔ یا رسول اللہ ان لی بادیة اکون فیہا مرا بادیہ ایست کہ میباشم دران
وانا اصلی فیہا و من نماز میگزارم دران بادیہ۔ فمرنی بلیلة انزلہا الی ہذا المسجد پس امر کن به شبی کہ فرود آیم
دران شب بسوی این مسجد اشارت کرد به مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود
فقال پس گفت آن حضرت۔ انزل لیلة ثلث وعشرین۔ فرود آی شب بیست و سوم۔ قیل لابنہ کیف کان ابوک
یصنع گفته شد مر پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد۔ قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی
بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گزارد نماز عصر۔ فلا یخرج منہ لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد برای
کاری که منافی باعتکاف باشد۔ و در بعضی اصول۔ الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد بلکه برای حاجت ضروری
چنانچه حاجت بشری که معتکف مضطر ست بدان۔ حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابتہ علی باب المسجد پس
چون میگذارد صبح را می یافت چاروای خود را بر در مسجد۔ فجلس علیہا پس می نشست بر دابه۔ ولحق
بادیتہ۔ و می پیوست بادیہ خود را۔ رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عبادة۔ ابن الصامت قال خرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیخبرنا بلیلة القدر۔ گفت
عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه در وقتیکه نمودند وی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر
فتلاحی رجلان من المسلمین۔ پس نزاع نمودند و خصومت کردند بیک دیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت
آن حضرت۔ خرجت لاخبرکم بلیلة القدر۔ بیرون آمدم تا خبر دہم شما را به شب قدر که کدام شب است فتلاحی
پس نزاع کردند فلان و فلان فرفعت پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین
آن فی شرح نزاع انہا از ینجا معلوم میشود که نزاع و خصومت بیک دیگر شنیع ست و سبب حرمان از برکات
و خیرات و خیالبا نزاع ایشان بناحق بود یا متجاوز از حد اعتدال۔ وعسی ان یکون خیرا لکم۔ شاید که بہتر
باشد که این بر داشتن از خاطر تعیین آن و مبہم گردانیدن آن بہتر شما را که سبب جد و اجتہاد و تکثیر
در عبادت گردد۔ فالتمسوہا فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید آنرا در بیست و نہم و بیست و ہفتم

و بیست و نهم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بود شمرده بود در میان این سه شب باشد یا در میان این سه شب
نعاید تعین کرده والله اعلم - رواه البخاری - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر
نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة - چون باشد شب قدر فرود می آید جبرئیل در جماعت از فرشتگان و کبکبه بضم
و فتح جماعت - یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله - دعا می کنند و استغفار مینمایند و درود می فرستند
بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدا را عزوجل - فاذا کان یوم عیدهم پس وقتیکه باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان - باهی بهم ملائکته - مفاخرت می کند خدای تعالی و می نازد
به بندگان خود بر فرشتگان خود اگرچه طعنه میزدند به ایشان به عصیان - فیقول - پس میگوید - یا ملائکتی ما جزاء اجیر
وفی عمله - ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را - قالوا جزاؤه ان یوفی اجره
گویند فرشتگان ای پروردگار ما این است پاداش او که تمام داده شود اجرت وی - قال ملائکتی عبیدی
و امائی قضوا فریضتی علیهم - پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من بندگان من و اماء من گزاردند طاعت
مرا که فرض کرده ام بر ایشان که روزه رمضان است - ثم خرجوا یعجون الی الدعاء - پس بیرون آمدند در حالی که
بر میدارند آواز خود را به دعا یعجون بکسر عین و فتح آن - وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی - سوگند
بغلبه و قدرت و بزرگی و جود و بلندی قدر و بلندی مرتبه من - لاجیبنهم - هر آینه اجابت میکنم و قبول میکنم دعای
ایشان را - فیقول ارجعوا قد غفرت لکم - پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق آمرزیدم مر شما را - و بدلت
سیئاتکم حسنات - و تبدیل میکنم بدیهای شما را به نیکیها یعنی بدیها را محو میکنم آثار گناهان را و بجای آنها
حسنه میدهم و ثابت میگردانم ثواب طاعات را یا تبدیل میکنم که معصیت را از نفس ... طاعات بلکه میدهیم
بدل هر معصیت طاعت و ثابت می کردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را
بیارند فرمان آید که عرض کنید بر وی گناهان صغیره او را و نهان دارید گناهان کبیره او را و گفته میشود مر او را
کردی تو روز چنین و چنین پس شده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر نمیشود و می ترسد از گناهان کبیره
که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهند بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناهان بسیار
کرده ام نمی بینم آنها را اینجا الحدیث - قال فیرجعون مغفورا لهم - گفت آنحضرت پس برمیگردند بندگان درحالیکه آمرزیده
شده است مر ایشان را - رواه البیهقی فی شعب الایمان -

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجائی و لازم بودن چیزی را و در ...
بودن بجائی و در شرع درنگ کردن در مسجد و لزوم وی به وجه مخصوص و اعتکاف در ...

حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه
در صحیحین از حدیث عایشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت
عمل میکرد و نبود قبل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یکسال
نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره بنشست زیرا که دأب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود
که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتکاف کند
باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود
بجهت کمال شوق و تیار و استعداد بوصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نذر است
که پیوسته کرده بدان و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو قسم
مستحب است و حنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی ست که جدا کرده میشود برای
نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز اعتکاف زنان است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین ست و نقل
کرده شده بعضی از اصحاب مالک که اعتکاف مرد و زن در مسجد خانه خود جائز است و همین قایل ست امام احمد و تقریر
دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل ست بر آن و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید
بعد ازان و امام ابو حنیفه و امام احمد تخصیص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا ترک اعتکاف
سبب ترک جماعت که موکده تر از ان است نگردد و باعث بر خروج پنج وقت نشود با امکان احتراز ازان
و در شرح ابن همام آورده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جایز است در وی اگرچه اقامت
کرده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت
و اما اعتکاف نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین ست و در جدید و
که در مذهب شافعی ست گفته که جامع اولی ست و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد بشرط آنکه اکثر است
اعتکاف را حد معین نه اگر نیت مدت معین کند روا است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف ست که چیست نزد
بعضی اقل آن ساعت ست و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب
آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن ست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف
یکروز ست و مختار در مذهب ما آن ست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است
و تحقیق آن ست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس امام اگر یک شب
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آن ست که چون نیت اعتکاف شب کند
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
رمضان حتی توفاه الله - گفت عائشه بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید
او را خدا و این بعد از آن که در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را دریافت و ارائه نمودند که شب قدر
در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق گذشت - ثم اعتکف ازواجه من بعده - پس معتکف شدند ازواج مطهرات
آن حضرت بعد از وی یعنی در عشرهٔ اخیره و این حدیث دلیل است بر مواظبت آن حضرت بر اعتکاف و بودن
آن سنت مؤکده چنانکه مذکور شد - متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اجود الناس بالخیر - بود آنحضرت جوادترین یا جیدترین مردم به نیکی در جمیع اوقات - وکان اجود ما یکون
فی رمضان - و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات است بفعل خیر -
کان جبریل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبریل که ملاقات میکرد آن حضرت را در هر شب در رمضان
یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن - عرض میکرد بر جبریل آن حضرت قرآن را و بشنوانید وی [illegible]
فاذا لقیه جبریل کان اجود بالخیر من الریح المرسلة - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبریل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر
و بسیارتر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارت است بقول حق
سبحانه - هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته - پس باد برانگیزد سحاب را و فرود آید باران اسباب
شود برای ارزاق و برکات [illegible] جود شریف بی نهایت [illegible] خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین
اوقات و درین [illegible] اشارت است بآنکه آدمی را در اوقات فاضله و صحبت اهل [illegible] بیشتر و فعل خیر بیشتر
باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آن حضرت در رمضان معتکف می بود - متفق علیه
وعن ابی هریرة - قال کان یعرض علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده میشد
بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبریل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را
بر جبریل چنانکه مدلول حدیث اول است و میان عرض جبریل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که
نخست جبریل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبریل چنانکه در سماع از شیخ و قرائت
بر وی میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق
[illegible] است چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند - فعرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیه - پس عرض
کرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد در وی - وکان یعتکف کل عام عشرا - و بود
آنحضرت که اعتکاف میکرد هر سالی یک عشر - فاعتکف عشرین - پس اعتکاف کرد آن حضرت دو عشره یعنی
بیست [illegible] خوانده اند [illegible] هر دو عبارت یکیست - فی العام الذی قبض فیه - در سالی که قبض کرده شد [illegible]

از جهت کمال شوق تهیا و استعداد وصول درگاه بیت و عده وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیزتر گردد +

وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف ادنى الي راسه وهو في المسجد

گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف میکردند نزدیک من میکرد و انید سر مبارک خود را در حال آنکه وی در مسجد

می بود فارجّله پس شانه میکردم من آنحضرت را ترجیل شانه کردن و موی فرو هشتن ازینجا معلوم شد

که باکی نیست بیرون کردن معتکف سر خود را از مسجد وكان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان - و بود آنحضرت

که نمی آمد از مسجد بخانه مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد

بسبب جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صحیح در آن از اصول ما یافته نشد آنکه و شیخ ابن حجر گفته

که بیرون می آید برای غسل فرض باشد یا نفل متفق علیه - وعن ابن عمر رضي الله عنه ان عمر سال النبي

روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلى الله عليه وسلم قال كنت نذرت في الجاهلية ان اعتكف

ليلة في المسجد الحرام - گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم یک شبی در مسجد حرام

قال فاوف بنذرك گفت آن حضرت پس وفا کن نذر خود را که نذر کرده بودی متفق علیه - و باین حدیث

استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر

صوم شرط بودی امر نکردی بوفای این نذر جواب ازین استدلال آنست که در روایتی صحیح آمده که گفت عمر

نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی پس روایتی که در وی لیل واقع شده است شب با روز مراد است چنانکه از یوم

روز با شب مراد است و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و تمسک

ایشان حدیث عائشه است که لا اعتكاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف

الفصل الثاني عن انس - قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يعتكف في العشر الاواخر من رمضان گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف

میکرد در ده شب آخر رمضان فلم يعتكف عاما پس اعتکاف نکرد یک سال - فلما كان العام المقبل اعتكف عشرين پس چون بود

سال آینده اعتکاف کرد بیست شب قضا کرد و این بظاهر علامت وجوب است لیکن قضای سنت موکده نیز آمده است چنانکه

سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت - رواه الترمذي ورواه ابو داود وابن ماجه عن ابي بن كعب

وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يعتكف صلى الفجر - بود آنحضرت چون میخواست که

اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را ثم دخل في معتكفه پس درمی آمد در جای اعتکاف خود - رواه ابو داود وابن ماجه - و گفته اند که این

حدیث را مسلم نیز روایت کرده اند باقی اصحاب کتب سته نیز روایت کرده اند و استدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است

که ابتدا کند اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه

و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله برآنند که [illegible]

شتران در عرب فربه‌ترین و نفیس‌ترین فیأتی بناقتین کوماوین - پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان را بفتح کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان
فی غیر اثم ولا قطع رحم - بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجبست پیوند بدان
و این تخصیص بجهت تعمیم ست که از اشد انواع معصیت ست - فقلنا پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نحب ذلک
همه ما دوست میداریم آنرا و در روایتی نحب بتحتانیه - قال - گفت آن حضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد - آیا پس
بامداد نمی کند یکی از شما بسوی مسجد - فیعلم - پس تعلیم کند و بداند - او یقرأ آیتین من کتاب الله - یا بخواند دو آیت
از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم بتخفیف از علم و برین تقدیر کلمهٔ او برای شک یا تنویع ست - خیر له من ناقتین
این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهترست مر او را از دو ناقه - و ثلث خیر له من ثلث - و سه آیت بهترست مر او را از
سه ناقه - و اربع خیر له من اربع - و چهار آیت بهترست از چهار ناقه - و من اعدادهن من الابل - و عددهای اینها بهتر
از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهترست از پنج و شش علی هذا القیاس و ابل اسم جنس است
شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة
گویند اگر گویند که آیتی از قرآن بهترست از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر دارند که بر آنها تفضیل
دهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آن ست که حقیقت مراد آن ست که اشتغال بامر دین بهترست
از آنچه محنت و مشقت می کشند مردان از طلب رزق نهایت آنکه بیان کرد آن را بمثال خاص و مخصوص کرد
بناقه کوماء از جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آن ست که تعلم قرآن و اشتغال بامر دین و امر معاش
نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت ست و بهتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست بحکم و من یتق الله یجعل له مخرجا
و یرزقه من حیث لا یحتسب و در امر معاد خود چه گویند که تمامه دنیا و مافیها در جنب او محو و متلاشی ست فافهم
و بالله التوفیق - رواه مسلم - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایحب احدکم اذا رجع الی اهله ان یجد فیه ثلث خلفات عظام سمان - گفت آن حضرت آیا دوست میدارد یکی از شما
چون بازگردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلفه بفتح خا و کسر
لام ناقه آبستن - قلنا نعم گفتیم ما آری دوست میداریم آنرا - قال - گفت آن حضرت - فثلث آیات یقرأ بهن
احدکم فی صلوته خیر له من ثلث خلفات عظام سمان - پس سه آیت که بخواند آنها یکی از شما در نماز خود بهترست مر او را
از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول ست - رواه مسلم - وعن عائشة
رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة - زیرک و نیکو دریابنده و دانسته در قرآن بحفظ و تجوید
با ملائکه و انبیاست که سفره گانند و نیکوکاران یعنی در دنیا عامل ست بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان ست
و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن [illegible]

ملائکه اند که انتساخ می کنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی بشوند میان خدا و رسل و حی یا انبیا اند که انتساخ می نمایند
وحی را و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان
کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان بنویسند و کرام جمع کریم و بررة جمع بار بمعنی نیکوکار - والذی یقرء القرآن ویتتعتع
فیه وهو علیه شاق له اجران - وآن کسیکه میخواند قرآن را و در میماند و تعتع اندر آن قرآن و خوب نمیرود زبان او در آن
و میرود بمشقت زبان او بخواندن قرآن بر وی دشوار است مراو را دو اجرست یکی اجرت قرارت و دوم اجر مشقت
اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تشویق
طالب است بمشقت و ریاضت فافهم متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا حسد الا علی اثنین - نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس - رجل آتاه الله القرآن - یکی مردی که داده است
او را خدای تعالی قرآن را فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار - پس آن مرد بر میخیزد بقرآن و میخواند آن را در
ساعات شب و ساعات روز - ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار - دوم مردی که داده است
او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز - متفق علیه - ودر
کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق آن همه وجهی است چه علم قرآن است و علوم احکام
همه مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم
وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن
مثل الاترجة - صفت و حال مسلمانی که میخواند قرآن را همچو حال اترجه است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم
و اترج با تا و جیم و ترنج نیز میگویند و ترنجه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب طعم و طیب
رائحه چنانچه فرمود ریحها طیب وطعمها طیب - بوی وی خوش و مزه وی خوش است همچنین مومن که میخواند قرآن
اندرون میکند ... و از وی اشعه انوار قدس در دل ها می یابند دیگران - ومثل المؤمن
الذی لا یقرء القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو - و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را همچو حال خرما است
که نیست بوی مراو را مزه وی شیرین است - ومثل المنافق الذی لا یقرء القرآن کمثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر
و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حنظل است که نیست مراو را بوی و مزه وی تلخ است - ومثل المنافق الذی
یقرء القرآن مثل الریحانة ریحها طیب وطعمها مر - و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوی
وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق علیه وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است - المؤمن
الذی یقرء القرآن ویعمل به کالاترجة والمؤمن الذی لا یقرء القرآن ویعمل به کالتمرة - و درین روایت ویعمل
به زیادت کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مومن نموده که مستلزم عمل است و احتمال دارد که علم کنایت

از اعتقادے کہ مومن در دل دارد داشته باشد. وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به آخرین. بدرستیکه خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند
باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آورده اند بوی وعمل کرده اند بدان وتلاوت می کنند آنرا از اخلاص و زاری
دران وپست می گرداند بوی گروهی دیگر را که بر خلاف آن باشند. رواه مسلم. وعن ابی سعید الخدری رضی
ان اسید بضم همزه وفتح سین مهمله. بن حضیر بضم حاء مهمله وفتح ضاد معجمه صحابی انصاری ست از نقبای انصار
کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازهٔ او را ونماز گزارد بروی ودفن کرده شد به بقیع بسال
سنه عشرین وقیل احدی وعشرین. قال. گفت. بینما هو یقرء من اللیل سورة البقرة. درانثنائی آنکه وی میخواند
در شب سورهٔ بقره را. وفرسه مربوطة عنده. واسپ وی بسته شده بود نزد وی. اذ جالت الفرس. ناگاه جهید
اسپ فی الانصراح جولان گرد بر آمدن. فسکت. پس خاموش گشت اسید وترک کرد خواندن را. فسکنت
پس ساکن شد اسپ وآرام گرفت از جولان. فقرء پس باز خواند اسید. فجالت پس باز جولان کرد اسپ
فسکت فسکنت. پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسپ. ثم قرأ پس باز خواند. فجالت الفرس پس جولان
کرد اسپ سه بار چنین واقع شد. فانصرف. پس برگشت اسید از قراءت وگذاشت قراءت را. وکان ابنه
یحیی قریبا منها. وبود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک باسپ. فاشفق ان تصیبه. پس ترسید اسید
بر سید اسپ پسرش را وآزار رساند او را. فلما اخره رفع راسه الی السماء. وچون پس انداخت اسید پسرش
ودور افگند از اسپ برداشت سر خود را بجانب آسمان. فاذا مثل الظلة. پس ناگاه چیزی بود مانند سایبان
فیها امثال المصابیح. دران ظله امثال چیزها است مانند چراغها. فلما اصبح حدث النبی. پس چون صبح کرد اسید
خبر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت مکرر دو بار. اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن
حضیر بخوان ای پسر حضیر ومراد دوام واستمرار است بر قراءت. قال. گفت اسید بن حضیر بجهت عذر از
از انصراف وگذاشتن قراءت. فاشفقت پس ترسیدم من. یا رسول الله. ودر نسخه اشفقت بی. ان تطأ
از آنکه پامال کند اسپ یحیی را. وکان منها قریبا. وبود یحیی از اسپ نزدیک. فانصرفت الیه. پس برگشتم بوی
بسوی یحیی. ورفعت راسی الی السماء. وبرداشتم سر خود را بسوی آسمان. فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح
پس ناگاه دیدم مانند سایبان ست که دروی مانند چراغها ست. فخرجت حتی لا اراها. پس بیرون آمدم من از جای
خود تا آنکه نبینم من آنها را. قال. گفت آنحضرت. وتدری ما ذاک. ومیدانی که چیست آنچه می بینی مانند
ظله ومصابیح. قال لا. گفت اسید نمی یابم که چیست آن. قال. گفت آنحضرت. تلک الملائکة دنت لصوتک
آن فرشتگان اند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی. ولو قرأت لاصبحت ینظر الناس الیها

میخواندی تمام شب هر آئینه صبح می کردند آن فرشتگان در حالی که نظر می کردند مردم بسوی آنها و هم میدیدند
لا تتواری منهم - پوشیده نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه و اللفظ للبخاری و فی مسلم - و در صحیح
مسلم واقع شده است لفظ عرجت فی الجو - بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو
میان آسمان و زمین و کشادگی وادی - بدل فخرجت علی صیغة المتکلم - بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم که در روایت
اولی واقع شده است - وعن البراء - قال کان رجل یقرأ سورة الکهف - و گفت براء ابن عازب که از
مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سورهٔ کهف را - والی جانبه حصان - و در پهلوی وی اسپی بود و حصان
بکسر حاء مهمله نر اصیل - مربوط بشطنین - بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه و طای مهمله هر دو
مفتوح رسن یا رسن دراز را گویند - فتغشته سحابة - پس پوشید آن اسپ را ابری - بالای وی ابری - فجعلت تدنو و تدنو
پس گشت آن ابر که نزدیک شد وی می آید و می آید - وجعل فرسه ینفر - و گشت اسپ وی که می گریزد و نفرت یابد یا
هر دو روایت ست تنفر و ینفر بمذکر و مونث هر دو آمده - فلما اصبح اتی النبی - پس چون صبح کرد آمد آن مرد نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له - پس ذکر کرد آن واقعه را برای آنحضرت - فقال تلک السکینة - پس گفت
آنحضرت که آن سکینه است - تنزلت بالقرآن - که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آهستگی
و بمعنی رحمت آمده و آنچه حاصل گردد بوی آرام و سکون و صفای قلب و دفع ظلمت نفسانیت و فرود آرد
ضیای روحانیت و سرور و ذوق و غیبت و گاهی صورت گیرد بصورتی ابد و مانند آن و کلام در وی در فصل
اول از کتاب العلم زیاده برین گذشته است متفق علیه - وعن ابی سعید بن معلی - معلی بضم میم و
فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری مدنی ست - قال کنت اصلی فی المسجد - گفت بودم من که نماز میگزاردم
در مسجد - فدعانی النبی - پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت - پس جواب ندادم من آنحضرت
را تا آنکه نماز گزاردم - ثم اتیته - پس آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز - فقلت - پس گفتم بقصد اعتذار از
نادادن جواب - یا رسول الله انی کنت اصلی - بدرستیکه من بودم که نماز میگزاردم باین سبب جواب ندادم - قال
گفت آنحضرت الم یقل الله - آیا نگفته است خدای تعالی - استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم - پاسخ دهید مر خدا را
و رسول را وقتیکه بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق ست و طاعت
او طاعت حق - ثم قال - پس گفت آن حضرت - الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن - آیا تعلیم نکنم و بدانانم ترا
بزرگترین سوره که در قرآن ست - قبل ان تخرج من المسجد - پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد - فاخذ بیدی
پس گرفت دست مرا - فلما اردنا ان نخرج - پس هنگامی که خواستیم که بیرون آئیم - قلت - گفتم یا رسول الله
انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القرآن - بدرستیکه تو گفتی که هر آئینه بدانانم ترا بزرگترین سوره از قرآن

قال گفت آنحضرت اعظم سورہ از قرآن - الحمد للہ رب العالمین ہی السبع المثانی - این سورہ سبع مثانی ست
والقرآن العظیم الذی اوتیتہ - و این سورہ قرآن عظیم ست کہ دادہ شدہ است مرا اشارت ست بقول حق سبحانہ
و تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد ہفت آیت کہ مکرر میشود در نماز قرائت
وے یا ثنا کردہ شدہ است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا گویندہ است بخدا بچیزے کہ وی سبحانہ اہل آنست
کہ مراد بدان فاتحہ است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحہ است و مبالغہ فرمود کہ قرآن عظیم ہمین ست
و جزو اعظم قرآن ست و تحقیقہ فی کتب التفسیر - رواہ البخاری - و در حدیث ترمذی از ابی ہریرہ آمدہ است
کہ این قصہ نسبت بابی بن کعب ست - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجعلوا
بیوتکم مقابر - نگردانید خانہای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرہا کہ مانند مردہ در وی افتادہ باشند
بیدان ذکر کرد چیزے کہ افضل و انفع ست مر بیت و اہل آنرا کہ تلاوت قرآن ست و فرمود - ان الشیطان
ینفر من البیت الذی یقرء فیہ سورۃ البقرۃ - بدرستیکہ شیطان میگریزد از خانہ کہ خواندہ میشود در وی سورۂ
بقرہ - رواہ مسلم - وعن ابی امامۃ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اقرؤا القرآن - گفت
ابو امامہ شنیدم کہ می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را - فانہ یاتی یوم القیمۃ شفیعا لاصحابہ - پس بدرستیکہ
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کنندہ مر تلاوت کنندگان خود را کہ ملازمت می کنند بران - اقرءوا
الزہراوین - بخوانید دو سورۂ روشن و تابان تر و تازہ را - البقرۃ و سورۃ آل عمران - آن دو سورہ کہ اسم اند
سورۂ بقرہ و سورۂ آل عمران فانہما تاتیان یوم القیمۃ کانہما غمامتان - پس بدرستیکہ آن دو سورہ می آیند
روز قیامت گویا کہ آن دو سورہ دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفتہ غمام ابر سفید - او غیایتان - یا دو سایہ
تحتانیہ ہر چہ سایہ کند بالاے سر ابر و غیر آن - او فرقان من طیر - یا دو جماعت از طیر اند صواف - صف زدہ
فرق بکسر فا و سکون را در اصل گلہ گوسفند مراد تشبیہ بیکی ازین سہ چیز ست - تحاجان عن اصحابہما - در حالیکہ
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد بفضل سورۂ بقرہ و فرمود -
اقرءوا سورۃ البقرۃ - بخوانید سورۂ بقرہ را - فان اخذہا برکۃ - پس بدرستیکہ گرفتن این سورہ برکت و سبب
مزید نعمت و سعادت ست - و ترکہا حسرۃ - و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی ست - ولا یستطیعہا البطلۃ
و توانائی ندارند اخذ آنرا اہل بطالت و کسالت و گاہی بطلہ ساحران فاجران نیز مراد می افتد - رواہ مسلم
وعن النواس - بفتح نون و تشدید واو - بن سمعان - بفتح سین مہملہ و کسر آن صحابی ست ساکن شام -
قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم القیمۃ واہلہ - گفت شنیدم آنحضرت را کہ می گفت
آوردہ میشود قرآن روز قیامت و اہل قرآن - الذین کانوا یعملون بہ - آن کسانیکہ بودند کہ عمل میکردند بآن کلام

قرآن - تقدمه بضم دال - سورة البقرة وآل عمران - پیشوائی کند قرآن را سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران - کانهما غمامتان
گویا این دو سوره دو ابرند - او ظلتان سوداوان - یا دو سایبان سیاه و صف سیاهی از جهت ازدحام و تراکم
و بهم نشستن بعضی بر بعضی ست - بینهما شرق - در میان این دو سوره فرجه و فرق ست از جهت فصل و تمیز تسمیه
و شرق در اصل شگافتن گوشت گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است
او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم - وعن ابی بن کعب - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب ست - اتدری ای آیة من
کتاب الله معک اعظم - می دریابی کدام آیت ست از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت گفتم - الله ورسوله اعلم -
خدا و رسول خدا داناتر ست - قال - باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم
قلت - این بار گفتم بزرگتر آیتی از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی - قال - گفت ابی بن
کعب - فضرب فی صدری - پس زد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده صریح مذکور ست - وقال لیهنک
العلم - و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم - یا ابا المنذر - مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگترین
آیة الکرسی ست اگرچه آن دریافت بتصرف و القای آنحضرت بود یهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون و در بعضی نسخ
لیهناک بهمزه و اصل همین ست و یهنک تخفیف آن ست - رواه مسلم - وعن ابی هریرة - قال وکلنی رسول الله
گفت ابو هریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقهٔ فطر ست که بو
یعنی آنحضرت سپرده تا دست دیگر میان فقرا بخش کنند - فاتانی آت - پس آمد مرا آینده یعنی شخصی آمد فجعل یحثو من الطعام پس شروع
کرد آن شخص آینده که می گرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود - فاخذته - پس گرفتم من آن شخص را و قلت لارفعنک الی
رسول الله و گفتم هر آینه می برم ترا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص
انی محتاج و علی عیال - بدرستیکه من فقیرم و بر گردن من بار عیال ست - ولی حاجة شدیدة - و مرا حاجتی سخت ست - قال -
گفت ابو هریره فخلیت عنه - پس رها کردم او را - فاصبحت - پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم - فقال النبی
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة - چه کرد بندی دی شب تو - قلت
گفتم - یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا - گله کرد حاجت سخت را و عیال را - فرحمته و خلیت عنه پس مهربانی
کردم او را و رها کردم او را - قال اما انه قد کذبک - گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است
ترا در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - وسیعود - و نزدیک ست که باز آید فعرفت
انه سیعود - پس دانستم من که وی بار دیگر باز می آید - لقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه سیعود که وی بار دیگر باز می آید - فرصدته - پس منتظر نشستم او را - فجاء یحثو من الطعام - پس آمد در حالی که

می گیرد طعام بهر دو کف دست خود - فاخذته پس گرفتم او را - فقلت لارفعنک الی رسول اللہ پس گفتم من ہر آئینہ
می برد ارم ترا بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال ولا اعود - گفت بگذار
مرا بدرستیکه من محتاجم و برمن بار عیال ست باز نمی آیم - فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا ابا ہریرہ ما فعل اسیرک البارحۃ قلت یا رسول اللہ شکی حاجۃ شدیدۃ وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبک
دروغ گفت در دعوی احتیاج و عیال و باز خواهد آمد - وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک
الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وهذا آخر ثلث مرات - و این آخر سه بار است که می آئی - انک تزعم لا تعود ثم تعود -
بدرستیکه تو میگوئی که باز نمی آئی تو پس باز می آئی - قال - گفت - دعنی - بگذار مرا - اعلمک کلمات ینفعک اللہ بها -
تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات - اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی - چون پناه گیری
و بیائی تو بسوی جامه خواب خود پس بخوان آیة الکرسی که - اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم حتی تختم الآیۃ تا ختم میکنی آیت را یعنی العظیم و این
آیة الکرسی از آن گویند که در وے ذکر لفظ کرسی ست - فانک لن یزال علیک من اللہ حافظ پس بدرستیکه
همیشه می باشد بر تو از جناب خدا نگاهبانی - ولا یقربک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن و انس
حتی تصبح تا آنکه صبح میکنی - فخلیت سبیله - پس رها کردم او را و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ابی ہریرہ امر نفرموده
بود که او را رها نمی کنی و البته پیش آن می آری پس رها کرد او را و میگوید ابوہریرہ - فاصبحت - پس صبح کردم و
نزد آنحضرت آمدم - فقال لی رسول اللہ پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما فعل اسیرک - چه شد
اسیر تو - قلت گفتم - زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی اللہ بها - گفت که وی تعلیم می کند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی
بسبب آن کلمات - قال - گفت آنحضرت - اما انه قد صدقک - آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته
است از خاصیت آیة الکرسی و همچنین ست خاصیت این آیت که وی خبر داده - وهو کذوب - و وی دروغگوست در سایر
اقوال خود دروغ گوست - تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال - میدانی تو اے ابوہریرہ با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی
درین مدت سه شب - قلت لا - گفتم نمی دانم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطانی از شیاطین ست که برای تفتیش
صدقات و اخلال بمحل خیر آمده بود - رواه البخاری - وعن ابن عباس رضی اللہ عنهما قال بینما جبرئیل
قاعد عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم - در اثنای آنکه جبرئیل علیه السلام نشسته است نزد آنحضرت - اذ سمع نقیضا من فوقه -
ناگاه شنید جبرئیل علیه السلام با آنحضرت آوازی را از بالاے خود نقیض بقاف و ضاد معجمه آواز مانند آواز که در محمل
و پالان شود اول مناسب تر است بفتح - فرفع رأسه - پس بر داشت جبرئیل علیه السلام یا آن حضرت سر خود را فقال -
پس گفت جبرئیل علیه السلام - هذا باب من السماء فتح الیوم - این دری ست از آسمان کشاده شده امروز - ولم یفتح قط
الا الیوم - و کشاده نشده آن در هرگز مگر امروز - فنزل منه ملک - پس فرود آمد از راه آن در فرشته و این کلام راوی

فقال. پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا الیوم - این فرشته ایست که فرود آمده است بسوی
زمین هرگز فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم - پس سلام گفت آن فرشته - فقال ابشر بنورین اوتیتهما - پس گفت فرشته
بآنحضرت شاد شو بدو نوری که داده شده و قسمت آن دو نور - لم یوتهما نبی قبلک - داده نشده آن دو نور هیچ پیغمبری
پیش از تو - فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة - دو نور کدام است یکی سورة الحمد دیگر دو آیت که در آخر سورهٔ بقره از
آمن الرسول تا آخر سوره - لن تقرأ بحرف منهما الا اعطیته - هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب وخواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شود
ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعاهای که در آن است یعنی این عمل البته مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند
و مراد بحرف کلامها است که در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تواخذنا و ربنا و لا تحملنا و جز آن به تقدیر معنی اول اگر حروف
که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجری و ثوابی است

رواه مسلم - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان من آخر سورة البقرة
روایت است از ابی مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت آنحضرت دو آیت است
از آخر سوره بقره - من قرأ بهما فی لیلة - کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی - کفتاه - کفایت میکنند خواننده را
یعنی دفع میکنند از وی شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت
است متفق علیه - وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آیات
من اول سورة الکهف - کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف - عصم من الدجال - نگاهداشته شود
از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان بر آید و مردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب ملبس و دجل در لغت
کذب و خیانت و خداع و تلبیس است رواه مسلم - و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است
چنانکه در فصل ثانی بیاید - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایعجز احدکم ان یقرأ فی لیلة ثلث القرآن - آیا
ناتوانی میکند یکی از شما از آن که بخواند در شبی سه یک قرآن را - قالوا - گفتند صحابه - کیف یقرأ ثلث القرآن - چگونه
خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از عسرتی نیست خصوصاً اگر هر شب میخواند با وجود اوراد دیگر و ادای
حق نفس و زوجه که امر است برعایت آن - قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن - فرمود این سوره برابر است
ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آن را برتبه
اصل ثواب قرائت ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل
بر توحید - رواه مسلم ورواه البخاری عن ابی سعید - وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
بعث رجلا علی سریة - روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و تخفیف
راء مکسوره و تشدید یاء طائفه ایست از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند از لشکر عظیم - وکان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله

و بود آن مرد که چون امامت میکرد و میخواند قرآن مریاران خود را در نماز که با ایشان می گذارد۔ ویختم میکرد قراءت را بہ قل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحہ قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر و ان چنانچہ تمام قرآن کہ فاتحہ و سورہ است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در ہر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود کہ بعد از فاتحہ قل هو الله احد میخواند پس از وی سورۂ میخواند پس گفتند اصحاب وے باوی کہ تو افتتاح میکنی باین سورہ و بان اکتفا نمیکنی باین تا آنکہ سورۂ دیگر نیز میخوانی یا ہمین سورہ را بخوان یا این را بگذار و سورۂ دیگر بخوان گفت من این سورہ را ترک نمی کنم اگر شما دوست میدارید کہ امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکروہ می دارید می گذارم شما را و او را از فضل قوم می دانستند و مکروہ می داشتند کہ غیر وے امامت کند ایشان را۔ فلما جاءوا ذکروا ذلک للنبی۔ پس چون بازآمدند از لشکر ذکر کردند آن قصہ مر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ سلوہ لای شئی یصنع ذلک بپرسید او را از برائے چہ می کند آنرا یعنی التزام سورہ قل هو الله احد را۔ فسألوہ پس پرسیدند او را کہ برائے چہ میکنی۔ فقال۔ پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن۔ از برائے آن میکنم کہ این سورہ صفت خدائے تعالی ست۔ وانا احب ان اقرأ بها۔ و من دوست می دارم کہ بخوانم او را۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخبروہ ان اللہ یحبہ۔ خبر دہید او را کہ خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمدہ است کہ آنحضرت از وے پرسید کہ چہ منع کرد ترا از آنکہ نکنی آنچہ امر مے کردند ترا یاران تو و چہ داشت ترا بالتزام این سورہ در ہر رکعت گفت بدرستیکہ من دوست می دارم این سورہ را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد ترا در بہشت متفق علیہ۔ و عن انس۔ ان رجلا قال۔ روایت ست از انس کہ مردے گفت یا رسول اللہ انی احب ہذہ السورۃ۔ بدرستیکہ من دوست می دارم این سورہ را قل هو الله احد۔ بیان سورہ است قال۔ گفت آنحضرت۔ ان حبک ایاہا ادخلک الجنۃ۔ بدرستیکہ دوست داشتن تو این سورہ را در آورد ترا در بہشت و مستحق آن گرداند۔ رواہ الترمذی و روی البخاری معناہ۔ روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکہ ذکر کردیم۔ و عن عقبۃ بن عامر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الم تر آیات انزلت اللیلۃ۔ آیا نمی بینی و نمی شناسی آیتہا را کہ فرود فرستادہ شدہ است امشب مقصود تعجب و تعجیب ست از ان لم یر مثلہن قط۔ دیدہ و دانستہ نشدہ است مانند این آیات ہرگز در باب تعوذ زیرا کہ در ان پناہ میجوید از مکارہ ظاہر و باطن جسمانی و روحانی بکمال مبالغہ و تاکید۔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این ست کہ این دو سورہ متضمن آن ست۔ رواہ مسلم

و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اوی الی فراشہ کل لیلۃ۔ بود آنحضرت وقتیکہ می آمد بسوئے جامۂ خواب خود ہر شب۔ جمع کفیہ ثم نفث فیہما۔ جمع می آورد ہر دو کف دست خود را پس در می دمید در ہر دو کف دست نفخ و نفث بتقل دم کردن صرف بی آنکہ از آب دہن چیزے با وے باشد و تفل دمیدن

یا چیزے از آب دہن و نفث کسے از تفل فقرا فیہما پس میخواند آنحضرت در ہر دو کف دست قل ہو اللہ احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و بدیول کلمہ فا در فقرأ اقتضائے آن می کند کہ قرارت بعد از نفث باشد و ظاہر آنست کہ بعکس باشد اول خواندن
باشد پس اندو ے نفث پس بعضی میگویند کہ مراد بہ نفث ارادۂ نفث ست و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو ست
و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحرۂ بطلہ است و نیز گفتہ اند کہ آن از سہو راوی یا کاتب
است واللہ اعلم۔ ثم یمسح بہما ما استطاع من جسدہ۔ پس مسح می کرد آنحضرت بہر دو کف دست چیزے را کہ
میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا کہ دست می رسید۔ یبدأ بہما علی رأسہ و وجہہ آغاز می کرد بگذرانیدن
ہر دو کف دست بسر خود و روے مبارک خود۔ وما اقبل من جسدہ۔ و بچیزے کہ پیش ست از جسد شریف
و بعد از وے بجانب دیگر۔ یفعل ذلک ثلث مرات۔ می کرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سہ بار
و ہم در روایت عائشہ آمدہ است کہ آنحضرت در مرض اخیر گرفت ہر دو دست عائشہ را و خواند و دمید
در دستہاے عائشہ و امر کرد بامرار ہر دو دست وی بر جسد شریف خود۔ متفق علیہ وسنذکر حدیث ابن مسعود
و سر انجام ست کہ ذکر کنیم حدیث عبد اللہ بن مسعود را کہ اولش این ست۔ لما اسری برسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم۔ و در وے ذکر عطای خواتیم سورۂ بقرہ است۔ فی باب المعراج ان شاء اللہ۔ در باب معراج
کہ انسب ست بدان باب و در مصابیح در باب فضل القرآن مذکور ست

الفصل الثانی۔ عن عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ثلثۃ
تحت العرش یوم القیمۃ۔ سہ چیز زیر عرش آمدہ روز قیامت کنایت ست از اختصاص این سہ بکمال قرب و علو
در درگاہ عزت بحیثیتی کہ ضائع نمی گرداند وی سبحانہ حق آنہا را و اجر کسی را کہ محافظت میکند بدان و ترک نمی کند
مجازات عاملان آنہا را چنانکہ حال مقربان درگاہ سلاطین ست۔ القرآن۔ یکی از آن سہ چیز قرآن ست
یحاج العباد۔ کہ حجت میکند بندگان را گاہے حجت می کند برائے نفع ایشان بجہت محافظت ایشان حقوق
آن را و گاہی بر ضرر ایشان در آنچہ ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی۔ لہ ظہر و بطن مر قرآن را ظاہریست و باطنی
ہمہ مردمان شریک اند در فہم آن و عمل بدان و باطنی آنچہ بفہم خواص بدان نمی رسد اشارت ست بآنکہ ہر کس مطالب خود را
موافق ہمت بقدر آنچہ رسیدہ است علم و فہم وی از قرآن عظیم۔ والامانۃ۔ دوم امانت ست و مراد بدان حفظ حقوق ناس ست و اموال
و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال دارند کہ ودائع ست و تبادر فہم از ذکر امانت آن ست و الامانۃ کہ در قول
حق سبحانہ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض اشارت بدان واقع شدہ شامل تمامہ تکالیف و احکام ست۔ والرحم تنادی
الا من وصلنی۔ سوم رحم ست آواز میدہد و فریاد می کند رحم و میگوید آگاہ باشید کسیکہ بپیوندد مرا و رعایت کند حق مرا
وصلہ اللہ۔ بپیوندد او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را۔ ومن قطعنی قطعہ اللہ۔ و کسیکہ ببرد مرا و پیوند نہ کند

در رعایت نکند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و بر اندازد او را از درگاه رحمت و ندا را مخصوص به جرم گردانید
اشارت ست بغایت اهتمام و اعتنا بوی۔ رواه فی شرح السنة۔ وعن عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب القرآن اقرأ وارتق۔ گفته شود مر صاحب قرآن را و ملازم
او را بتلاوت و عمل بخوان و بر رو بر درجات جنت بقدر آنچه بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
باقصی درجات جنت برآید که آماده کرده شده است برای او و لائق ست بحال او پس امر شامل ست جمیع
اصحاب قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علماء و سائر صالحین بقدر درجات ایشان۔ ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا
و بترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل میکردی در دنیا۔ فی الصراح ترتیل هموار و آرمیده و پیدا خواندن
ترتل بفتحتین سخن هموار۔ فان منزلک عند آخر آیة تقرأها پس بدرستیکه منزل تو نزد آخر آیتی ست که میخوانی آنرا۔
رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی۔ وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستیکه آن کسی که نیست در درون
وی چیزی از قرآن همچو خانه ویران ست که آدمی درون وی نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاهر
آن ست که مراد حفظ قرآن ست زیاده بر آنچه یجوز به الصلوة و بعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا والله اعلم۔
رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک وتعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسئلتی کسیکه باز می دارد
او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآن ست۔ اعطیته افضل ما اعطی السائلین۔ میدهم او را
بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آن ست که گفته شود ذکر کنندگان ولیکن همچنین نگفت و
اکتفا نمود بسوال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا ست ولیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم
ثناے وی در معنی سوال و طلب ست و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال
من میدهم او را بهتر از آنچه میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا
چه وی از قرآن ست و قرآن کل الکل ست و آنکه بعضی از درویشان مریدان را که مشغول میدارند و تلاوت
قرآن را چند گاه موقوف گذارند مصلحت در وی آنست که تلبس اشد و ذکر اسرع و اظهر ست و حصول آن
در قرآن بطی ست اما بعد از حصول اتم و اکمل ست که زوال پذیر نیست بلکه باشد نتیجه ذکر زود می آید و زود میرود
مگر آنکه بسر حد ملکه برسد و بفناے تمام کشد که الفانی لا یرد الی اوصافه و در قرآن دیر آید و دیر پاینده
کذا ذکر الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب بقرآن و تلاوت آن
در نماز و غیر نماز بهر آرزوی که درین راه دارد و برسد۔ وفضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه

و فضل کلام خدا بر باقی کلامها بر خلق همچو فضل خداست بر خلق وی۔ رواه الترمذی والدارمی والبیهقی
فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها۔ کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس
مر او راست نیکی ست و مقرر ست که هر نیکی جزا داده میشود ده مانند او و اقل این ست و اکثر را حدی نیست اگر گویند این
هر دو در همه حال نیکی یاست فضل قرآن چیست جوابش آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن ست که بر هر جزو
وی ثوابی مرتب ست و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی ست نه که هر پاره از وی نیکی دیگر باشد هم عملی هست که مرکب
از چند عمل ست آنجا هر عمل که جزو عمل ست نیز نیکی ست فافهم بعد ازان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ نمیگویم
الم حرف ست۔ الف حرف۔ الف تنها حرف ست همچنین۔ لام حرف۔ و میم حرف۔ مراد باین کلام نفی حرفی ست
از الم که مرکب از سه حرف ست و مفتتح سوره است و اثبات مر اسامی حروف را بلکه مراد نفی از اسامی ست و اثبات
مر مسمیات را که بسائط حروف اند پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سوره بقره است مثلاً نود باشد۔ و آنکه در الم
سی ست نه فافهم۔ رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا۔ وعن
الحارث الاعور۔ تابعی کوفی ست مشهور بصحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه۔ قال مررت فی المسجد
گفت گذشتم در مسجد ظاهر آن ست که مسجد کوفه مراد ست۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم
در آمده اند در سخنان خوض یعنی در آمدن در آب و در آمدن در سخن و در آمدن و بکار بردن۔ فدخلت علی علی۔ پس در آمدم
بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه۔ فاخبرته پس خبر دادم او را باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی الله عنه
او قد فعلوها۔ ایا این چنین ست که تو گفتی و بتحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض کردند در اباطیل۔ قلت نعم
گفتم آری کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما انی سمعت رسول الله۔ آگاه باش بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انها ستکون فتنة۔ آگاه باشید بدرستیکه قصه این ست که نزدیک ست که پیدا شود
فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا۔ قلت ما المخرج منها۔ گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات
یافتن ازان فتنه۔ یا رسول الله قال کتاب الله۔ گفت آنحضرت مخرج کتاب خداست که قرآن ست۔
فیه نبأ ما قبلکم۔ در آن قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده اند از احوال امم ماضی و وقائع ایشان۔ وخبر ما بعدکم
و خبر چیزیست که پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت۔ وحکم ما بینکم۔ و در قرآن ست حکم احکام
معاملات و وقائع که میان شما ست۔ هو الفصل۔ اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
که نیست در وی اشتباه و ابهام۔ لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و ناراست خلاف جد اشارت ست
بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل۔ من ترکه من جبار قصمه الله۔ کسیکه بگذارد او را و انقیاد نورزد

از

بوسد و مستبد و مستقل گردد بعقل و رای خود از سر تکبر کنندهٔ ستمگار معاند حق بشکند و پاره پاره کند او را

خدای تعالی۔ ومن ابتغی الھدی فی غیرہ اضلہ اللہ۔ و کسیکہ طلب کند راه راست را در غیر قرآن گمراه ساند او را

خدای تعالی۔ وھو حبل اللہ المتین۔ و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را می کشد بدان بدرگاه قرب

خود و ایشان میرسند بآن درگاه بتعلق و تمسک بدان۔ وھو الذکر الحکیم۔ و اوست ذکر مشتمل بر بیان سعادت

و کمال مبدا و معاد و ظاہر و باطن۔ وھو الصراط المستقیم۔ و اوست راه راست کہ رونده را رساند بمنزل مقصود و ساند

وھو الذی لا تزیغ بہ الاھواء۔ و قرآن آن چیزی ست کہ میل نمیکند بسبب وی ہواہای نفس از حق بباطل مگر آنکہ

اتباع کند متشابہات را و ترک کند محکمات او را۔ ولا تلتبس بہ الالسنۃ۔ و آمیختہ نمی گردد بوی زبانہا یعنی مشتبہ و مختلط

نمی گردد بغیر خود از جہت غایت امتیاز و انفراد وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آن ست کہ دشوار نمی آید و تنگ

نمی گردد بروی زبانہا از جہت انشراح و لہاہت تلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیختہ شدن تاریکی

با روشنائی۔ ولا یشبع منہ العلماء۔ و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطہ نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان مانند

ایستادن کسی کہ سیر میشود از طعام و فارغ می گردد از ان و یا سیر نمیگردد از تلاوت وی کسیکہ بداند و حاضر گردد

از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن۔ ولا یخلق عن کثرۃ التردد۔ و کہنہ نمی گردد از بسیاری تردد و تکرار و نمیرود

رونق و رواج وی و لذت قرائت و استماع وی و یخلق بفتح یا و بضم لام و بضم یا و کسر لام نیز روایت ست۔

ولا تنقضی عجائبہ و تمام نمیشود و بپرداختہ نمی گردد کارہای شگفت وی و تمام نمی گردد معانی و معارف وی و ازین جہت

ست کہ سیر نمیشوند از وی علما و کہنہ نمی گردد از تکرار۔ ھو الذی لم تنتہ الجن اذ سمعتہ حتی قالوا۔ و قرآن چیزیست

کہ باز نیایند جن وقتیکہ شنیدند آنرا یعنی باز نیایند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکہ

گفتند بسبیل بداہت و استعجال۔ انا سمعنا قرآنا عجبا۔ بدرستیکہ ما شنیدیم قرآن شگفت را۔ یھدی الی الرشد۔

کہ راه می نماید بسوی صلاح کار رشد و بره شدن و براه بودن و مراشد یا راستہا۔ فامنا بہ۔ پس ایمان آوردیم

بقرآن این نیز قول جن و تتمہ آیت ست۔ من قال بہ صدق۔ کسیکہ قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود۔

ومن عمل بہ اجر۔ و کسیکہ عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شد۔ ومن حکم بہ عدل۔ و کسیکہ حکم کند بوی

بہ نصرت وی کرده و عدالت کند۔ ومن دعا الیہ ھدی الی صراط مستقیم۔ و کسیکہ دعوت کند و خواند مردم را بسوی

قرآن راه نموده شود بسوی راه راست۔ رواه الترمذی والدارمی و قال الترمذی ھذا حدیث اسناده مجہول

و گفتہ ترمذی این حدیثی ست کہ اسناد وی مجہول ست یعنی بعضی رجال اسناد وی مجہول اند۔ و فی الحارث

مقال۔ و در حارث اعور کہ منتہای اسناد ست سخن ست نسائی گفتہ کہ قوی نیست و در قولی گفتہ لا باس بہ

و شعبی گفتہ کہ کذاب ست و ابن معین گفتہ کہ ضعیف ست و بعضی گفتہ اند ثقہ است۔ وعن معاذ الجھنی۔ ابن نعیم و جعفی

از ثقات تابعین ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه - کسیکه بخواند قرآن را
وعمل کند بچیزے که در قرآن ست - البس والداه تاجا یوم القیمة - پوشانیده شود پدر و مادر او را افسرے روز قیامت
ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم - روشنائی آن تاج نیکوتر و تیزتر از روشنائی آفتاب باشد
در خانهاے دنیا اگر بود آفتاب در خانهاے شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وے و بعضی
گفته اند که الباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت - فما ظنکم بالذی عمل بهذا - پس چیست گمانهاے شما بآن کسیکه
بخواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وے این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود وے
را چه مقدار خواهد بود - رواه احمد و ابو داؤد - وعن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لو جعل القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق - اگر گردانیده شود قرآن را در پوستی پس انداخته شود
در آتش نسوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد ولیکن ظهور
این کرامت بدست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزه قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم
و متحقق بود و بعضی گفته اند که مراد نار آخرت ست که ممیز ست میان حق و باطل و خبر بحق کارگر نشود و بعضی گفته اند
که مراد آن ست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باهاب پوست آدمی و بدن اوست
و اهاب بکسر همزه جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر یست که فساد و احتراق بجرم غیر مدبوغ زود سرایت می کند
رواه احمد و ابو داؤد والدارمی - وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن
هر که خواند قرآن را - فاستظهره - پس یاد کرد آنرا - فاحل حلاله وحرم حرامه - پس حلال گرداند حلال او را و حرام
گرداند حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان - ادخله الله الجنة - می در آرد او را خداے تعالی در بهشت - وشفعه
فی عشرة من اهل بیته - و قبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وے - کلهم قد وجبت لهم النار - همه
اهل بیت وے که بتحقیق واجب شده است مر آنها را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند
رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان الراوی لیس هو بالقوی
یضعف فی الحدیث - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة
گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که چگونه قرات میکنی در نماز یعنی چه میخوانی در نماز - فقرأ ام القرآن - پس خواند
ابی بن کعب فاتحه را - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة ولا فی الانجیل
ولا فی الزبور - فرمود بخدا سوگند که فرو فرستاده نشده است در توریت و نه در انجیل و نه در زبور - ولا فی
القرآن مثلها - و نه در قرآن که از همه فاضل تر ست مانند ام القرآن - وانها سبع من المثانی والقرآن العظیم
الذی اعطیته - و ام القرآن سبع المثانی ست و قرآن عظیم که داده شده است مرا تفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن المعلی گذشت - رواه الترمذی وروی الدارمی من قوله - وروایت کرده است دارمی از قول
وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب - وذکر نکرده است ابی بن کعب را وسوال وجواب او را با وی گفته است وعن
ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت فی التورٰة ولا فی الانجیل والزبور - والقرآن مثلها یعنی مثل ام
القرآن الحدیث - وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا القرآن
فاقرؤه - بیاموزید قرآن را پس بخوانید او را - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام به - بدرستیکه حال قرآن
مر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را وقیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا - همچو حال انبانی ست پر کرده شده
از مشک - تفوح ریحه کل مکان - میدمد بوی وی در هر جای فوح دمیدن بوی خوش - ومثل من تعلمه
فرقد وهو فی جوفه - وحال کسیکه آموخت قرآن را پس خواب کرد وقیام لیل نکرد وحال آنکه قرآن در شکم اوست
کمثل جراب اوکی علی مسک - همچو حال انبان مشک ست که بسته شده است سر وی پوشیده نماند که ظاهر
حدیث آنست که مراد بقیام شب برخاستن وخواندن قرآن باشد در شب بقرینه مقابلت وی برقود که بمعنی
خواب ست ومعنی آنکه قیام بقرآن عمل بدان مراد باشد ورقود را کنایت از غفلت وترک عمل دانند رواه
النسائی وابن ماجه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر - کسیکه بخواند سوره حم را که اول
سوره مؤمن ست میگویند تا قول وی والیه المصیر قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب
ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی - وبخواند آیة الکرسی را حین یصبح - هنگامی که صبح کند حفظ بهما حتی یمسی نگاهداشته
میشود به برکت این دو آیت از آفات وبلاهای ظاهر وباطن تا آنکه شام کند - ومن قرأ بهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح - وکسیکه بخواند
آن دو آیت را هنگامی که شام کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب -
وعن النعمان بن بشیر - ولادت وی بعد از چهارده ماه است از هجرت واو اول مولودی ست که زائیده شد انصار را بعد از
هجرت واو ووالدین او را صحبت ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض
بالفی عام - بدرستیکه خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد قلم را بنوشتن آن پیش از آنکه بیافریند آسمان
وزمین را به دو هزار سال - انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة - فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن
دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب وکتابت وی باین مدت در شرح ذکر کرده شده است - ولا تقرأن
فی دار ثلث لیال فیقربها شیطان - وخوانده نشوند این دو آیت در هیچ سرای سه شب پس نزدیک شود
آن سرای را شیطان - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی الدرداء
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف عصم من فتنة الدجال - کسیکه بخواند
سه آیت را از اول سوره کهف نگاهداشته میشود از فتنه دجال چنانکه نگاهداشته شدند اصحاب کهف از شر جبار -

که نام او دقیانوس بود و در فصل اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از اول
سوره کهف نگاه داشته شود از شر دجال و تواند که اول به ده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد از آن
توسیع و تفضل نموده به سه آیت ساختند تا در حفظ و قرائت فرق نهند والله اعلم. رواه الترمذي وقال هذا حديث
حسن صحيح. وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل شيء قلبا وقلب القرآن يس. بدرستیکه
هر چیزی را دلی است و دل قرآن سوره یس است و گفته اند که دل هر چیزی خلاصه و زبده اوست و این سوره
نیز مشتمل است بر مقاصد قرآن بر وجه اتم و اکمل با قصر نظم و صغر حجم آن والله اعلم. ومن قرأ يس كتب الله له
بقراءتها قراءة القرآن عشر مرات. و کسیکه بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای او بسبب خواندن این سوره
ثواب خواندن قرآن ده بار. رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث غريب. وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى قرأ طه ويس قبل ان يخلق السموات والارض
بالف عام. روایت است از ابی هریره گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستیکه خدای تعالی خواند یعنی
اظهار کرد سوره طه و یس را پیش از آنکه بیافریند آسمانها را و زمین را بهزار سال. فلما سمعت الملائكة القرآن
پس هنگامیکه شنیدند فرشتگان قرائت طه و یس را. و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرائت بعد از آن اطلاق
کرده شد بر مقروء و اینجا این معنی نیز درست است پس یا تمام قرآن مراد باشد که طه و یس جزء وی اند یا همین طه و یس
مراد باشد که قرآن نام جزء و کل هر دو است. قالت. گفتند فرشتگان طوبى لامة ينزل هذا عليها. خیر و خوبی
امتی را باد که فرو فرستاده شود این قرآن که عبارت از این دو سوره است بر آن امت. وطوبى لاجواف تحمل هذا
و خوبی باد شکمها و درونها را که یاد دارند این را یعنی حفظ آن کنند. وطوبى لالسنة تتكلم بهذا. و خوشی باد زبانها را که
تکلم کنند یعنی بخوانند این را. رواه الدارمي. وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان
في ليلة. کسیکه بخواند حم را که اول سوره دخان است بگوید در شبی. اصبح يستغفر له سبعون الف ملك. صبح می کند در حالی
که آمرزش می خواهند او را هفتاد هزار فرشته. رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وعمر بن ابي خثعم يضعف.
خثعم بسکون ثاء مثلثه و فتح عین. الراوی که در سند این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث
وقال محمد يعني البخاري هو منكر الحديث. و گفته است محمد یعنی بخاری که عمر منکر الحدیث است. وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان في ليلة الجمعة غفر له. کسیکه بخواند سوره دخان را در شب جمعه آمرزیده شود
مراد از شب در این حدیث تخصیص به شب جمعه واقع شده و در حدیث سابق هر شب که خواند شب جمعه یا غیر شب جمعه
پس خواندن در شب جمعه اولی است تا حاصل گردد فضیلت یقینا. رواه الترمذي وقال هذا حديث ضعيف.
این حدیث غریب ضعیف. وهشام ابو المقدام الراوي يضعف. وعن العرباض بن سارية ان النبي

ازانہا کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ - ان النبی ؐ روایت می کنند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از انکہ خواب کند و مسبحات بکسر بای موحدہ سورتہائے کہ در اول
آنہا سبحان یا سبح یا یسبح ست کذا قال الطیبی - یقول ان فیہن آیۃ خیر من الف آیۃ - می گفت آنحضرت کہ درین سورتہا
آیتی ست کہ بہتر ست از ہزار آیت و طیبی گفت کہ آن آیت مبہم ست چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ واللہ اعلم
و تواند کہ آخر آیت سورۂ حشر مراد باشد و وے مذکور و مشہور ست در ادعیۂ ماثورہ و اول سورۂ حدید تا علیم
بذات الصدور نیز مذکور ست و شمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال ست واللہ اعلم - رواہ الترمذی
وابو داؤد و رواہ الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مہملہ مرسلا - بطریق ارسال زیرا کہ خالد
تابعی ست - وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان سورۃ فی القرآن ثلثون آیۃ شفعت لرجل حتی غفر لہ - گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت ست
شفاعت کرد مردے را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را - وہی و آن سورہ - تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد
والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجہ وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی - گفت ابن عباس
کہ زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - خباءہ علی قبر خیمہ خود را بر قبرے و خباء بکسر خاء بجیم ممدودہ خیمہ
و در بعضی نسخ خباۃ بتاء در آخر - وہو لا یحسب انہ قبر - و وے گمان نمی برد کہ آن قبر ست - فاذا فیہ انسان یقرأ
پس ناگاہ در آن قبر آدمی ست کہ میخواند سورۂ تبارک الذی بیدہ الملک حتی ختمہا - تا آنکہ ختم کرد این سورہ را
فاتی النبی - پس آمد آن صحابی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ - پس خبر داد آنحضرت را - فقال النبی - پس گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ہی المانعۃ - این سورہ مانع ست یعنی منع کنندہ و بازدارندہ است عذاب را از خوانندہ
خود ہی المنجیۃ - این سورہ رستگاری دہندہ است خوانندہ خود را تنجیہ من عذاب اللہ رستگاری میدہد او را
از عذاب خدا - رواہ الترمذی وقال - و گفت ترمذی - ہذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان لا ینام حتی یقرأ - روایت ست از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ میخواند - الم تنزیل و تبارک الذی
بیدہ الملک رواہ احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی - و گفت ترمذی - ہذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنۃ
ہمچنین گفتہ محی السنۃ در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح ست - وفی المصابیح غریب - و در مصابیح گفتہ کہ این حدیث
غریب ست مکرر گفتہ ایم کہ غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکہ مراد بغریب شاذ باشد - وعن ابن عباس وانس
بن مالک قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن - گفت ابن عباس و انس
کہ گفت آنحضرت سورۂ اذا زلزلت الارض برابر ست نصف قرآن را و ثواب قرأت وے ثواب قرأت
نصف قرآن ست - وقل ہو اللہ احد تعدل ثلث القرآن - وقل ہو اللہ احد برابرست ثلث قرآن

قل یا ایہا الکافرون تعدل ربع القرآن ہم آن بجا بہ ربع قرآن را و وجہ بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفتہ اند کہ قرآن بیان مبدأ و معاد می کند
و دریں سورہ بیان معاد ست و وجہ بودن قل ہو اللہ احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجہ بودن قل یا ایہا
الکافرون ربع قرآن آنست کہ قرآن مشتمل ست بر تقریر توحید و نبوت و احکام و قصص و این سورہ محتوی ست
بر اول زیرا کہ براءت از شرک اثبات توحید ست واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی۔ وعن معقل بفتح میم و سکون
عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیہ و تخفیف مہملہ صحابیست از اہل بیعۃ الرضوان روایت می کند از وے
حسن بصری و غیر وے۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات۔ گفت آنحضرت ہر کہ
بگوید ہنگامے کہ صبح کند سہ بار۔ اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورۃ
الحشر۔ پس بخواند سہ آیت از آخر سورۂ حشر از قول وے سبحانہ ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو تا آخر سورہ۔
وکل اللہ بہ سبعین الف ملک۔ وکیل گرداند خدائے تعالیٰ بوے ہفتاد ہزار فرشتہ را توکیل وکیل گردانیدن
و گذاشتن کار را بکسی۔ یصلون علیہ حتی یمسی۔ درود می فرستند این ہفتاد ہزار فرشتہ بروے و دعا می کنند
و آمرزش میخواہند مر او را تا آنکہ شام کند۔ وان مات فی ذلک الیوم مات شہیدا۔ و اگر بمیرد آن کس دران روز بمیرد
شہید و می یابد ثواب شہیدان۔ ومن قالہا حین یمسی کان بتلک المنزلۃ۔ و کسیکہ بگوید این آیات را ہنگامے
کہ شام می کند باشد بہمان منزلت کہ در صباح ذکر کردہ شد از توکیل ہفتاد ہزار فرشتہ و صلوات ایشان بروے
و شہید مردن اگر بمیرد دران شب۔ رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب۔
وعن انس من قرأ کل یوم مائتی مرۃ کسیکہ بخواند ہر روز دویست بار۔ قل ہو اللہ احد محی عنہ ذنوب خمسین
سنۃ محو کردہ شود از وے گناہان پنجاہ سال محو پاک کردن نوشتہ و نقش از لوح۔ الا ان یکون علیہ
دین۔ مگر آنکہ باشد بروے وامے۔ رواہ الترمذی والدارمی وفی روایتہ خمسین مرۃ۔ و در روایت دارمی
خواندن وے پنجاہ بار واقع شدہ۔ ولم یذکر الا ان یکون علیہ دین۔ و ذکر نکردہ است دارمی این استثنا
و این استثنا در معنی دو احتمال دارد یکی آنکہ این گناہ کہ دین ست محو کردہ نمیشود و دین را گناہ گفت بجہت تغلیظ
و تشدید دیگر آنکہ بتقدیر دین دیگر گناہان محو کردہ نمیشود و قرأت این سورہ تاثیر نمی کند واللہ اعلم۔ وعنہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشہ فنام علی یمینہ۔ کسیکہ خواہد کہ خواب کند بر جامہ خود
پس خواب کند بر جانب راست خود۔ ثم قرأ مائۃ مرۃ۔ پس بخواند صد بار قل ہو اللہ احد اذا کان یوم القیمۃ یقول
لہ الرب۔ چون قیامت باشد روز قیامت گوید مر او را پروردگار۔ یا عبدی ادخل علی یمینک الجنۃ۔ ای بندۂ من
در آی بجانب راست خود بہشت را۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ وعن ابی ہریرۃ ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقرأ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید مردیرا کہ

می‌خواند۔ قل هو الله احد فقال پس گفت آنحضرت وجبت۔ واجب گشت۔ قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد
قال الجنة۔ گفت آنحضرت بهشت واجب شد۔ رواه مالک والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فا
وسکون را تابعی ست وبعضی گفته اند که مر او را صحبت ست عن ابیه۔ روایت می‌کند از پدرش نوفل که صحابی ست
انه قال۔ که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی۔ بیاموزان مرا چیزی که بگویم آن را وقتی که
پناه آرم بسوے جامهٔ خواب خود یعنی بخوابم و در وقت خواب رفتن۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ اقرأ بخوان
قل یا ایها الکافرون فانها براءة من الشرک۔ زیرا که این سوره بیزاری ست از شرک یعنی شرک عبادت آنچه عبادت
می‌کنند کافران پس در خواب روے بر سے شوے از شرک و پاک از آلائش آن و اگر بمیرے بر توحید بمیرے
رواه الترمذی و ابو داود والدارمی۔ وعن عقبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
در اثنائے آنکه من سیر می‌کنم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة۔ میان جحفه بضم جیم وسکون حاء مهمله وفا
والابواء۔ و میان ابواء بفتح همزه وسکون موحده و بکسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله
شرفا و تکریما۔ اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة۔ ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ۔ که پناه می‌جوید۔ باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس۔ و در بعضی از روایات
فقهیه آمده که ترک قل از این دو سوره جائز ست و این حدیث سند وے می‌تواند بود و یقول۔ و می‌گوید آنحضرت
یا عقبة تعوذ بهما۔ اے عقبه پناه جو باین دو سوره۔ فما تعوذ متعوذ بمثلهما۔ پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده
باشد این دو سوره در تعوذ بے مانند۔ رواه ابو داود۔ وعن عبد الله بن خبیب بضم خاے معجمه و فتح موحده
صحابی ست مدنی حلیف انصار۔ قال گفت۔ خرجنا فی لیلة مطر وظلمة شدیدة۔ بیرون آمدیم در شب باران
و تاریکی سخت نطلب رسول الله۔ در حالے که می‌جوییم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فادرکناه پس دریافتیم
آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت پس گفتم من۔ ما اقول۔ چه گویم یعنی
چه خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل هو الله احد والمعوذتین۔ و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو
مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست حین تصبح وحین تمسی۔ در هنگامی که صبح کنی
و هنگامے که شبانگاه کنی۔ ثلث مرات۔ سه بار۔ تکفیک من کل شیء۔ بسنده می‌کند ترا از هر چیزے یعنی دفع می‌کند
هر آفت و بلا را۔ رواه الترمذی و ابو داود والنسائی۔ وعن عقبة بن عامر قال قلت۔ گفت گفتم
یا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة یوسف۔ آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع
بدے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقرأ شیئا ابلغ عند الله۔ هرگز نخوانی تو چیزے را آسان تر و تمامتر
در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق که در وے تعوذ ست از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا

رواہ احمد والنسائی والدارمی

الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعربوا القرآن ۔ اعراب کنید
قرآن را یعنی بیان کنید و اظہار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظہار آید و حرکات و سکنات را کہ نحویان
اعراب مے گویند ہم بجہت آن مے گویند کہ ظاہر و مبین مے گردد بآن معنی و دریں شریک ست ہر کہ زبان عرب را
مے داند مبادا نان بیان فرمود آنچہ مخصوص ست باہل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا غرائبہ ۔
و پیروی کنید غرائب قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود ۔ وغرائبہ فرائضہ وحدودہ ۔ وغرائب
قرآن فرائض ست یعنی احکام واجبہ و حدود او ست یعنی سنن و آداب و تسمیۂ اینہا بغرائب بجہت آن
باشد کہ مخصوص ست باہل دین و از جہت آنکہ ایمان غریب ست پس احکام وے نیز غریب باشد و طیبی گفتہ کہ مراد
بفرائض مقدرات مواریث ست و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچہ واجب ست بر مکلف اتباع آن و بحدود
اسرار و رموز چنانکہ لکل آیۃ ظہر وبطن انتہی ۔ وعن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قراءۃ القرآن
فی الصلوٰۃ افضل من قراءۃ القرآن فی غیر الصلوٰۃ ۔ خواندن قرآن در نماز بہتر ست از خواندن آن در غیر نماز
و افضل حالات قرأت قرآن خواندن او ست در نماز ایستادہ بعد ازان نشستہ ۔ وقراءۃ القرآن فی غیر الصلوٰۃ
افضل من التسبیح والتکبیر ۔ و خواندن قرآن در غیر نماز بہتر ست از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچہ در نماز باشند
زیرا کہ تسبیح و تکبیر و تحمید و تہلیل ہمہ جزو قرآن اند و لہذا افضل دادہ اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجہت اشتمال
قیام بر قرأت قرآن ۔ والتسبیح افضل من الصدقۃ ۔ و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر ست از صدقہ و صرف
مال در راہ خدا و مشہور آن ست کہ عبادت متعدی کہ نفع آن بغیر رسد فاضلتر ست از عبادت لازم کہ
نفع آن مخصوص بفاعل باشد و لیکن این حکم باید کہ مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر ازان مستثنی بود و ذکر خدا
اکبر و بزرگتر ست از ہمہ چنانکہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ ذکر بہتر و فاضلتر ست از انفاق ذہب و فضہ در راہ
خدا و احادیث درین باب بسیار ست و آنحدیث کہ در کتاب مذکور ست یکی ازانہاست فتدبر ۔ والصدقۃ افضل
من الصوم ۔ و صدقہ دادن در راہ خدا و مال صرف کردن بہتر ست از روزہ داشتن و امساک کردن در مال
و گفتہ اند کہ در صوم امساک مال ست از نفس بعد ازان صرف کردن مال بدان و در صدقہ صرف کردن مال ست
بر غیر چنانچہ گفتہ است بیت دگر نہ چہ حاجت کہ زحمت بری ۔ ز خود باز گیری و ہم خود خوری ۔ و جہت
افضلیت صوم کہ اشارت کردہ شدہ بآن بجہت نتیجہ کہ در کتاب صوم گذشت کہ ہر عمل بنی آدم یکی بدہ است مگر روزہ
کہ آن برائے من ست و من جزا میدہم بدان باقی ست و شک نیست کہ اختلاف جہات و حیثیات معتبر ست
و در مثال این مسائل باین اشارت کرد بقول خود ۔ والصوم جنۃ من النار ۔ و روزہ داشتن سپر ست از آتش

دوزخ وسبب حفظ ونگاه داشتن ست از آفات شهوات وکید شیطان که سبب دخول نار اند. گفت طیبی که چون نظر
کرده شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد وصدقه از صوم وچون نظر کنند بترتب سبب اشد بخاصیت آن
صوم افضل بود انتهى. وعن عثمان ابن عبد الله بن اوس. بفتح همزه وسکون واو. الثقفي بفتح مثلثه وقاف
عن جده. روایت میکند عثمان از جد خود که اوس ست وعثمان تابعی ست واوس صحابی قال. گفت اوس
قال رسول الله. گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة. ثواب خواندن
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد. وقراءته في المصحف تضعف على ذلك الى الفي
درجة. وثواب خواندن وے در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت
زیادت ثواب نظر کردن در مصحف ومساس کردن وبرداشتن آن وتحقیق وارد شده است که نظر کردن
در مصحف عبادت ست وبسیارے از صحابه وسلف در مصحف میخواندند وآورده اند که عثمان را رضی الله عنه دو مصحف
پاره شد از جهت کثرت قرأت وے در آن وتوربشتی گفته که این حکم علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد
خواندن تدبر وتفکر وجمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد واگر
برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود وطیبی گفته که تمکن وقدرت بر تفکر واستنباط معانی در صورت
قرأت از مصحف بیشتر ست ودر کلیت این سخن نظر ست. وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان هذه القلوب تصدأ كما يصدأ الحديد. بدرستیکه این دلهاے مردم زنگ میگیرد وتیره میگردد
چنانکه زنگ میگیرد آهن. اذا اصابه الماء. وقتیکه برسد آهن را آب. قيل. گفته شد. يا رسول الله وما جلاؤها
چیست سبب روشنی دل وصقالت وے. قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن. گفت آنحضرت. وجب جلاے
قلوب بسیار یاد کردن مرگ وتلاوت قرآن ست تلاوت بر فوقست ودر خبر روایت کرده اند وجه تقدیم اول مراد
وصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن. روى البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب الايمان. وعن ايفع
بفتح همزه وسکون تحتانیه وفا. بن عبد الكلاعي. بفتح کاف [illegible] منسوب بذے الکلاع که قبیله ایست
از یمن صحابی ست رئیس قوم خود بود تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ادراک نکرد در طلب پس هجرت کرد وسلطان
قال. گفت ایفع که. قال رجل. گفت مردے. يا رسول الله اي سورة القرآن اعظم. کدام سوره قرآن
بزرگتر ست. قال. گفت آنحضرت. قل هو الله احد. این سوره بزرگتر ست وسابقا گذشت که اعظم سوره
قرآن فاتحة الكتاب ست ودر تعیین وجهات وحیثیات ست چنانکه گفتیم. قال. گفت آن مرد. فاي آية
اعظم في القرآن. پس کدام آیت در قرآن بزرگتر ست. قال آية الكرسي. فرمود آیة الکرسی که بزرگتر ست
که الله لا اله الا هو الحي القيوم. است. قال فاي آية يا نبي الله تحب ان تصيبك وامتك. گفت آن

پس کدام آیت است که پیغمبر خدا دوست دارد که برسد خیر و برکت و دعاے او ترا و امت ترا – ختم
سورة البقرة فانهما من خزائن رحمة الله – زیرا که آن از خزینهاے رحمت خداے تعالی ست من تحت عرشه
از زیر عرش وے تعالی – اعطانیهما الله یعنی داده است خداے تعالی آنرا باین امت مرحومه – لم تترکا خیرا
من خیر الدنیا والآخرة نگذاشته این خاتمه هیچ خیرے را از خیر دنیا و آخرت – الا اشتملت علیه – مگر آنکه مشتمل ست
بر وے و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وے آمن الرسول اشارت ست بایمان و تصدیق و سمعنا
و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و الیک المصیر بجزاے عمل در آخرت و لا یکلف الله نفسا الی آخره بمنافع دنیویه
و اخرویه – رواه الدارمی – وعن عبد الملک بن عمیر بضم عین مهمله و فتح میم – مرسلا بطریق ارسال
زیرا که وے تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی – قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتحة الکتاب
شفاء من کل داء سورهٔ فاتحه شفا ست از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند – رواه الدارمی
والبیهقی فی شعب الایمان وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر
سورهٔ آل عمران از قول وے تعالی ان فی خلق السموات والارض تا آخر فی لیلة – در شبی – کتب له قیام
لیلة نوشته شود برای آن کس را ثواب بیدار ماندن شبے تمام کردن در وے یعنی ثواب تهجد و خواندن این
آیات بعد از بر خاستن از خواب براے تهجد مشهور و مذکور ست در احادیث وعن مکحول – روایت ست
از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین ست – قال گفت – من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة
الی اللیل کسیکه بخواند سورهٔ آل عمران را روز جمعه درود میفرستند بر آنکس و استغفار کنند براے او فرشتگان
تا شب – رواهما الدارمی – روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی – وعن جبیر بضم جیم و فتح موحده و سکون
تحتانیه – بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا در آخر را از ثقات تابعین شام ست و از مخضرمین جاهلیت
و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله – روایت می کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال – گفت – ان الله
ختم سورة البقرة بآیتین – بدرستیکه خداے تعالی ختم کرد سورهٔ بقره را بدو آیت – اعطیتهما من کنزه الذی
تحت العرش – داده شده ام مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش ست فتعلموهن پس بیاموزید آن
کلمات را که در آن دو آیت اند وعلموهن نساءکم – و بیاموزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را – فانها صلوة
زیرا که آن کلمات که در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه درود ملائکه آمده – وقربان بضم قاف و کسر آن سبب
قرب الی الله تعالی بسبب آنکه ذکر اند – و دعاء و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت – رواه الدارمی مرسلا
وعن کعب – روایت ست از کعب بن مالک که صحابی مشهور ست – ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اقرؤا سورة هود یوم الجمعة بخوانید سورهٔ هود را روز جمعه ذکر خیرا از خوبی آن نکرد از جهت ظهور آن

یا اشارت بکثرت و دوام اتصال آن - رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من
قرأ سورة الکہف فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الجمعتین - روایت ست از ابی سعید خدری کہ آنحضرت
گفت کسیکہ بخواند سورۂ کہف را در روز جمعہ روشن می گردد برائے وے نور ایمان و ہدایت در میان
میان دو جمعہ است - رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر وعن خالد بن معدان - بفتح میم و سکون عین از ثقات
تابعین شام ست کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافتہ - قال - گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
اقرءوا المنجیة - بخوانید سورۂ راکہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت - وہی الم تنزیل - و آن سورہ
الم تنزیل ست کہ در وے آیت سجدہ است - فانہ بلغنی ان رجلا کان یقرأها - زیرا کہ بدرستی مرا رسیدہ است
کہ مردے بود کہ میخواند آنرا - ما یقرأ شیئا غیرها - نمیخواند ہیچ چیز را غیر این سورہ یعنی نگردانیدہ بود برائے خود
در ورد خود جز این سورہ - وکان کثیر الخطایا - و بود آن مرد بسیار گناہگار - فنشرت جناحها علیہ - پس پہن کرد
گرد این سورہ بال خود را بر آن مرد یعنی آمد بر وے انداخت و در پناہ خود گرفت کنایت از ظہور ثواب
خواندن آن - قالت رب اغفر له - پس شفاعت کرد این سورہ و گفت اے پروردگار من بیامرز این مرد را
فانہ کان یکثر قراءتی - پس بدرستیکہ آن مرد بود کہ بسیار میکرد خواندن مرا - فشفعها الرب
تعالی فیہ - پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد - وقال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة
و گفت پروردگار بفرشتگان بنویسید برائے این مرد بہر بدی نیکی یعنی بدیہائے او را بیامرزید و نیکیہا
را بنویسید بلکہ بدیہا بدل بہ نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب - وارفعوا له درجة - و بعفو
گناہان اکتفا نکنید بلکہ بلند گردانید برائے وے درجہ - وقال ایضا - و گفت نیز
انها تجادل عن صاحبها فی القبر - بدرستیکہ این سورہ خصومت میکند در قبر از جانب خوانندہ خود کہ از وے مداومت
میکرد خواندن آن را - جدال انچنین میکند کہ میگوید - اللہم ان کنت من کتابک فشفعنی فیہ - خداوندا اگر ہستم
من سورہ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وے - وان لم اکن من کتابک فامحنی عنہ - و اگر نیستم
من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب - وانها تکون کالطیر - و بدرستیکہ این سورہ میگردد مانند مرغ
تجعل جناحها علیہ - می گرداند بال خود را بر وے یعنی سایہ می اندازد بر خوانندہ خود - فتشفع له - پس
شفاعت میکند مر او را - فتمنعه من عذاب القبر - پس منع میکند مر او را از عذاب گور - وقال فی تبارک مثله
و گفت در سورۂ تبارک الذی بیدہ الملک مانند این - وکان خالد لا یبیت حتی یقرأهما - و بود خالد
کہ راوی این حدیث ست شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکہ میخواند این دو سورہ را - وقال طاؤس
و گفت طاؤس یمانی کہ از مشاہیر تابعین ست - فضلتا علی کل سورة فی القرآن - افضل دادہ شدہ اند این دو سورہ

به هر سوره که در قرآن است - بستین حسنة - بشصت نیکی - رواه الدارمی - روایت کرد این را دارمی و این
دو حدیث است که دارمی روایت کرده مؤلف آنرا جمع کرده و قول طاوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آنرا روایت
کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث رسول خدا
چنانکه در اول حدیث اشارت کردیم بآن - وعن عطاء بن رباح - بفتح را و تخفیف بای موحده تابعی است
از اعلام علما و اجله فقها و ثقه کثیر الحدیث است امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را افضل تر
از عطاء بن رباح و بود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنیده حدیث از ابن
عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عایشه رضی الله عنهم هشتاد و هشت سال عمر یافت در سنه صد
و پانزده از عالم رفت - قال بلغنی ان رسول الله - گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ
یس فی صدر النهار قضیت حوائجه - گفت کسیکه بخواند سوره یس را در اول روز پرداخته شود حاجتهای وی
رواه الدارمی مرسلا - وعن معقل - بفتح میم و سکون مهمله و کسر قاف - بن یسار - بفتح تحتانیه و سین مهمله -
المزنی - بضم میم و فتح زا و بنون نسبت بمزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان روایت کرده
از وی حسن بصری و غیر وی - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجه الله تعالی - کسیکه
بخواند سوره یس را از برای طلب رضای خدای تعالی - غفرله ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود مر او را آنچه
که پیش رفته است از گناهان وی - فاقرؤها عند موتاکم - پس بخوانید آنرا نزد مرده های خود یعنی آنها که نزدیک
موت اند تا بشنوانید ایشان را و بگذرانید معانی آنرا بر دلهای ایشان پس گردد در حکم قرأت دیگر سبب
مغفرت ذنوب و احتمال دارد که مر خواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسیکه مشرف
باشد بموت و خوانده شود نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن عبد الله بن مسعود انه قال
روایت است از ابن مسعود که وی گفت - ان لکل شیء سناما - بدرستیکه مر هر چیزی را رفعت و بلندی است
و سنام القرآن سورة البقرة - و بلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان
شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را و سنام زمین وسط است بعد از آن استعاره
کرده شده برای رفعت و بلندی - وان لکل شیء لبابا - و بدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است - وان
لباب القرآن المفصل - و بدرستیکه خلاصه قرآن مفصل است و آن اول از حجرات تا آخر قرآن بقول مشهور
و دیگر اقوال است که در باب القرأت از کتاب الصلوة گذشت - رواه الدارمی - وعن علی رضی الله عنه
انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن - روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت مر هر چیز را عروس است

عروس

و عروس قرآن سورۂ الرحمن ست عروس بالفتح زن و مرد نو خواستہ یکدیگر را و مراد اینجا حسن و جمال ست کہ لازمہ عروس ست و آن تنکیر قول اوست تعالی فباے آلاء ربکما تکذبان کہ حسن و جمال خاص مے بخشد و مراد از شئی چیزی ست کہ مناسب ست کہ اضافت کردہ شود بسوے عروس۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورۃ الواقعۃ فی کل لیلۃ لم تصبہ فاقۃ ابدا۔ کسیکہ بخواند سورۂ اذا وقعت الواقعۃ را در ہر شب نرسد او را فاقۃ فی الصحاح فاقہ درویشی و حاجتمند شدن۔ وکان ابن مسعود یامر بناتہ یقرأن بہا فی کل لیلۃ۔ و بود ابن مسعود کہ می فرمود دختران خود را کہ بخوانند این سورہ را در ہر شب بدانکہ شارع ترغیب کردہ ببعضے عبادات کہ مؤثر و نافع اند در امور دنیویہ نیز کہ حصول آنہا مرد معین ست در دین تا بر تقدیر مشغول باشند بعبادت بہر وجہ کہ باشد و این در شئ محبت ست با آن عبادات و محبت آن بعضی ست محبت کسیکہ آوردہ است آنہا را یا کہ بجہت تمیلی ست و از نہ جہت ست امتنان وے تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون نزدیع را بندگان۔ رواہما البیہقی روایت کرد این دو حدیث را بیہقی فی شعب الایمان وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب ہذہ السورۃ۔ بود آنحضرت کہ دوست میداشت این سورہ را کہ سبح اسم ربک الاعلی ست گفتہ اند کہ دوست میداشت از جہت قول حق سبحانہ است ان ہذا لفی الصحف الاولی صحف ابراہیم و موسی کہ شہادت ست بحقانیت قرآن در دست پیشوایان داہل کتاب رواہ احمد وعن عبد اللہ بن عمرو قال اتی رجل النبی۔ گفت آمد مردے پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال اقرئنی پس گفت آنمرد بخوان مرا یا رسول اللہ فقال پس گفت آنحضرت۔ اقرأ ثلاثا من ذوات الر بخوان سہ سورہ از سورتہا کہ صاحب ست بالراء آن پنج سورہ اند و در تحت دیگر ذوات الر یعنی لفظ ثلاثا نیست یعنی از آن سورتہا کہ مصدر اند بالرا و پنجا الم را نیز داخل می شود۔ فقال پس گفت آنمرد اعتذار از عدم قرات این سورہ کبرت سنی بزرگ شد سال عمر من۔ واشتد قلبی و سخت شد دل من کہ نگاہ نمیتوانم داشت وغلظ لسانی۔ و درشت و سطبر شد زبان من۔ قال فاقرأ ثلاثا من ذوات حم۔ پس گفت آنحضرت بخوان سہ سورہ از آن کہ حم ست در اول وے۔ فقال مثل مقالتہ پس گفت آنمرد مانند سخن خود کہ گفتہ بود در اعتذار قبال الرجل گفت آنمرد۔ یا رسول اللہ اقرئنی سورۃ جامعۃ۔ بخوان مرا سورہ را کہ فراہم آرندہ است ہمہ مطالب دنیا و آخرت را و ثواب و عقاب را باختصار۔ فاقرأہ رسول اللہ صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منہا۔ پس خوانانید آنمرد را آنحضرت سورۂ اذا زلزلت الارض تا آنکہ فارغ شد از آن یعنی تا آخر وے خواند فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ ومن یعمل مثقال ذرۃ شرا یرہ و جامعیت آنمرد ہمین است و ہمین است فقال الرجل والذی بعثک بالحق لا ازید علیہا ابدا۔ پس گفت آنمرد سوگند بآن خدائی کہ فرستادہ است ترا براستی زیادہ نکنم برین مقرر ہیچ چیزی را ہمیشہ در

الفاظ و نصیحت و عمل تمام او بر الرجل - پیشتر پشت داد و رفت آن مرد فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم افلح الرویجل مرتین - رستگار شد و فیروزی یافت این شخص دو بار و رویجل بضم را و فتح جیم و کسر
تصغیر رجل ست یعنی پیاده یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم ست یا تعطف رواه احمد وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیة فی کل یوم - آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند
هزار آیت در هر روز و التزام کند بران با وجود موانع و اشغال دیگر یعنی از هر کس نمی آید - قالوا ومن یستطیع ان یقرأ
الف آیة فی کل یوم - گفتند صحابه کیست که بتواند که بخواند هزار آیت در هر روز - قال - گفت آنحضرت اما یستطیع
احدکم ان یقرأ الهکم التکاثر - گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سوره الهکم التکاثر را یعنی اگر این سوره
را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع ست و همچنین سر اعداد که در احکام شرع
وارد ست حقیقت آن را جز شارع کسی نداند - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن سعید بن المسیب مرسلا روایت از سعید بن المسیب که
از کبار تابعین ست مرسلا بطریق ارسال عن النبی - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت من قرأ - کسیکه بخواند
قل هو الله احد عشر مرات - ده بار - بنی له قصر فی الجنة - بنا کرده شود برای وی کوشکی در بهشت ومن قرأها عشرین مرة بنی له قصران
فی الجنة - و کسیکه بخواند آن را بیست بار بنا کرده شود برای وی دو کوشک در بهشت - ومن قرأها ثلثین مرة بنی له
ثلثة قصور فی الجنة - و کسیکه بخواند آن را سی بار بنا کرده شود برای وی سه قصر در بهشت - فقال - پس گفت - عمر
بن الخطاب والله یا رسول الله اذا لنکثرن قصورنا - اکنون چون ثواب خواندن این سوره اینچنین ست
هر آینه بسیار بخوانیم این سوره را و بسیار میگردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود را - فقال رسول الله - پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الله اوسع من ذلک - خدا فراختر ست ازان یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل
او واسع است پس تعجب مکن و دور مپندار آن را کذا قال الطیبی و ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار نشاط
و رغبت و تکثیر این ثواب جزیل باین عمل قلیل ست نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا لنکثرن
دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر ازان ست پس رغبت کنید
و براه تعجب شدن و تعظیم در نفس آدمی نیز تعجبی ازان هست و جواب نفی آن را نیز متضمن ست اما اقتصار بران و فهم
استبعاد بران چنانکه طیبی گفته خوب نیست و پوشیده نماند که عبارت مطلق ست که یکبار در عمر بخواند یا هر روز
و در ساند والله اعلم و فضله اوسع - رواه الدارمی - وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال - روایت ست از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت - من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلک اللیلة
کسیکه بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن دران شب یعنی قرآن خصم نشود مر کسی را
که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس این قدر که صد آیت ست دفع خصومت قرآن و ادای حق وی

آن نیست اگر چه بیشک قرآن سخت تر ست در گریختن و بیرون آمدن از سینه‌هاے مردان از چهارپایهاے که اگر نه بندند و محافظت
نکنند بگریزند و بیابانی روند. متفق علیه. وزاد و مسلم بعقلها. و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها را و معنی آن معلوم شد
وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة. نیست
حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپاے بند. ان عاهد
علیها امسکها. اگر محافظت کند بر آن نگاه دارد آنرا. وان اطلقها ذهبت. و اگر رها کند شتران را بسیر زند آن شتران
و می گریزند. متفق علیه. وعن جندب بضم دال و فتح آن. بن عبد الله صحابی ست و گاهی جندب بن سفیان
نیز می گویند نسبت بجد بجلی و علقی بفتح عین و لام و بقاف نیز می گویند بکوفه بود و پس از آن انتقال کرده ببصره آمد
روایت می کند از وے حسن و ابن سیرین. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا القرآن ما ائتلفت علیه
قلوبکم. بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد بر قرآن دلهاے شما و ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل باشد
فاذا اختلفتم. پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب. فقوموا عنه. پس برخیزید
از خواندن قرآن و ملالت و بیهوده مخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جهد نماید بنفس
را ریاضت فرماید تا بکثرت قرأت ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاملان و آسوده دلان که انبیاء و اولیاء اند
ملول شوند کی باشند که قرأت بروے از قرآن ملول گردد و یکے ده ختم بروز و شب خواند چنانکه اسلاف
ملالت راه نیابد و بالله التوفیق و معنی این اختلاف بقیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور ست. متفق علیه
وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی. روایت ست از قتاده که از مشاهیر تابعین ست که پرسیده
شد انس را که چگونه بود قراءت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا. گفت انس بود قراءت آنحضرت خداوند
مد است یعنی مد و ممدود است. کانت مدا بلفظ مصدر آن نیز بیک معنی ست و در صحیح البخاری کان یمد مدا بود
که آنحضرت مد میکرد. ثم قرأ. پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم. یمد. در حالی که مد میکند. بسم الله
یعنی در لفظ الله. و یمد. و مد میکند. بالرحمن. یعنی در میم وے. و یمد بالرحیم. یعنی در حاے وے. مراد
به آنکه مراد با اینجا اصلی ست که آنرا طبعی گویند از جهت بودن وے لازم ذوات حروف مد طبائع وے چنانکه الف
و واو و یا را ادا کرده قبل و اصل میشود و این مد با تمام حرکات یا چیزے از اشباع مقدار الف یا کمتر از آن زیرا که اگر
اینچنین خوانده نشود تمام نمیشود نطق باین حروف و متعارف که بحث کرده شود از آن نزد ارباب صناعت مد فرعیست
و او را دو سبب ست سکون و همزه که بعد از این حروف واقع شود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و ولا الضالین
یا بے ادغام چنانچه در حروف مد واقع ست در اوائل سور مثل الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت
وقف عارض میگردد مثل نستعین و یعلمون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه مانند السماء و السوء و جیء

احب ان اسمعہ من غیری ۔ گفت آنحضرت من دوست می دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گویا حکمت دران ست کہ در
استماع از غیر فہم معانی و ملاحظہ آن و تدبر دران اتم و اکمل ست و گویا از غیب می آید بمثال نزول کلام از شجرہ
موسیٰ واللہ اعلم ابن مسعود می گوید فقرأت سورۃ النساء پس شروع کردم در خواندن سورۂ نساء حتی اتیت ہذہ الایۃ
تا آنکہ آمدم و رسیدم باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید وجئنا بک علی ہؤلاء شہیدا یعنی آیت این ست
کہ پروردگار عالم میفرماید پس چگونہ باشد حال این کافران وقتیکہ بیاریم از ہر امتی گواہی را کہ گواہی دہد یعنی پیغمبران
بر ایشان بفساد عقائد و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا اے محمد گواہ این پیغمبران کہ گواہی دہی بصدق ایشان
درین گواہی یا گواہی دہی بر امت خود کہ ایشان گواہی خواہند داد بر امتان دیگر مقصود تصویر روز قیامت ست
کہ عجب روزی سخت ست کہ امتان را خواہند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواہی خواہند داد و ابن مسعود میگوید
چون این آیت بر خواندم ۔ قال ۔ گفت آنحضرت حسبک الآن ۔ بس ست ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر
مخوان ۔ فالتفت الیہ ۔ پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم ۔ فاذا عیناہ تذرفان ۔ پس ناگاہ ہر دو چشم
آنحضرت اشک میریختند و روان بود گریستن آنحضرت از تصور ہول قیامت و سختی احوال مردم بود
بجہت نہایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم ۔ متفق علیہ ۔ وعن انس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب ۔ گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی
بود و یکی از آن شش تن بود کہ یاد گرفتہ بودند قرآن را در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرأ صحابہ بود و او را
سید القراء گفتندی و آنحضرت او را سید الانصار گفت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین می نامید پس آنحضرت گفت کہ ان اللہ امرنی
ان اقرأ علیک القرآن ۔ بدرستیکہ خدای تعالی امر کردہ است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن ۔ قال ۔ گفت ابی بن کعب
اللہ سمانی لک ۔ آیا خدا نام برد مرا یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من آنجا مذکور شد ابی از
جہت شکست نفس و گمانی خود گفت تعجبا و استغرابا کہ من کجا لائق این مقام ام یا از نہایت شوق و لذت
گفت کہ این چہ تشریف و اکرام ست کہ میکنی ۔ قال نعم ۔ گفت آنحضرت آری نام ترا برد و ترا بنام خواند ۔ قال ۔ باز
گفت ابی بن کعب بطلب زیادتی تعجب یا استقرار و تحقیق یا استلذاذ حال خود ۔ وقد ذکرت عند رب العالمین ۔ آیا بتحقیق ذکر
کردہ شدم من نزد پروردگار جہانیان ۔ قال نعم ۔ گفت آنحضرت آری ذکر کردہ شدی تو نزد پروردگار ۔
فذرفت عیناہ ۔ پس اشک ریخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی ست کہ نزد
اطلاع محبوب و حصول وصال می آید و بحقیقت نم از راہ چشم بیرون میرود ۔ وفی روایۃ ۔ و در روایتی اینچنین آمدہ
کہ چون سورۂ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آنحضرت با ابی بن کعب گفت کہ ۔ ان اللہ امرنی ان اقرأ
علیک ۔ بدرستیکہ خدای تعالی امر کرد مرا کہ بخوانم بر تو ۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی ۔ وقد سمانی ۔ آیا بتحقیق

تمام بر دو سر اضدادست. قال نعم. گفت آنحضرت آرے. فبکی متفق علیه. و در حدیث استحباب قرائت ست بر حذاق و اہل علم
فضل اگرچه قاری افضل باشد از مقرو علیه و تحقیق قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ابی قرائت تعلیم و املا بود
کہ تا یاد گیرد آنرا از دہن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قراے صحابه رضی الله عنهم و آنحضرت صلعم اقرؤکم ابی
در تحقیق اقرأ کرده اند و سبب تخصیص این سوره گفته اند که این سوره باوجازت
جامع ست مر قواعد کثیره را از اصول دین و مہمات آنرا در وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کذا قال الطیبی والله اعلم
بالاسرار. وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو. نهی کرد آنحضرت
از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوے زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان
آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شده. جوابش آن ست اگرچه تمام قرآن در مصحف نوشته نشده
بود لیکن آنچه نازل میشد هر کس براے خود در صحیفه می نوشت و نگاه میداشت یا این اخبار بغیب ست از آنچه بعد از
زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآن ست که هر کس از صحابه یاد داشت
و نهی از رفتن آن جماعت ست که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضائع نگردد آن قدر
از قرآن که نزد او ست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن از صحابه میرفتند بغزو با وجود نهی چه
وارد رفتن ایشان جوابش آن ست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و همراهی جماعت کثیر نه بسته باشد
ایشان والله اعلم. متفق علیه. وفی روایة لمسلم. و در روایتے مر مسلم را چنین آمده که لا تسافروا بالقرآن. سفر نکنید
بقرآن. فانی لا آمن ان یناله العدو. پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اہانت کنند
بدان و ضائع سازند آن را

الفصل الثانی. عن ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین. گفت ابو سعید
خدری نشستم من در جماعت از ضعفاے و فقیران مہاجران. و عصابه بکسر و عصبه گروه از مردم ما بین عشره تا چهل
وان بعضهم لیستتر ببعض من العری. و بدرستیکه بعضی از ایشان هر آئینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی و تنگی
و عری بضم عین و سکون را برهنگی. و در بیان فقر و احتیاج ایشان ست که جامه درست برتن نداشتند و باین جهت
بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل شد. وقارئ یقرأ علینا. و قارئے میخواند قرآن را بر ما. اذ جاء رسول
ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقام علینا. پس ایستاد آنحضرت بر سر ما. فلما قام رسول الله پس چون ایستاد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری. خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم. پس چون خاموش گشت قاری
آنحضرت سلام کرد از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه ست چنانکه در فقه مذکورست و گفته اند اگر کسے
جواب آن لازم نیست. قال ما کنتم تصنعون. گفت آنحضرت چه میکردید شما

نشیند استفہام بر حقیقت خود ست و الا مقصود توطیہ و تمہید بشارت ست کہ با ایشان داد۔ قلنا گفتیم ما۔ کنا نستمع
الی کتاب اللہ تعالی۔ بودیم ما کہ گوش مینہاد اشتیم بسوے کتاب خداے تعالی۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ الحمد للہ الذی
جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معہم۔ حمد خدای راست کہ پیدا کرد از امت من کسی را کہ امر کردہ شدہ ام من کہ صبر فرمایم
نفس خود را با ایشان و بنشینم در ایشان اشارت ست بقول خداوند تعالے واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم الآیۃ
گفت ابو سعید خدرے فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما وسط لیکون بین میان ما بحیث یکسان لیعدل
بنفسہ فینا۔ تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما۔ ثم قال بیدہ ہکذا۔ پس اشارت کرد بدست
مبارک خود کہ ہمچنین نشینید یعنی حلقہ زدہ نشینید فتحلقوا۔ پس حلقہ زدہ نشستند صحابہ۔ و برزت وجوہہم لہ و بیرون
آمد از صف و ظاہر گشت روہای ایشان مر آنحضرت را۔ فقال ابشروا یا معاشر صعالیک المہاجرین پس گفت
آنحضرت شاد و خوش باشید اے گروہ فقراے مہاجرین صعالیک جمع صعلوک یعنی فقیر کہ مال ندارد چنانکہ
ممالیک جمع مملوک۔ بالنور التام یوم القیمۃ۔ بشارت باد مر شما را بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح ست بقول حق
سبحانہ نورہم یسعی بین ایدیہم و بایمانہم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا۔ تدخلون الجنۃ قبل اغنیاء الناس بنصف یوم
می درآئید شما بہشت را پیش از مردم توانگر بنیم روز۔ و ذلک خمسمائۃ عام۔ و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا ست
چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و ان یوما عند ربک کالف سنۃ مما تعدون۔ و مراد اغنیاے شاکر و فقراے صابر اند
یعنی اغنیا فرضاً اگرچہ فاضل تر و بیشتر باشند در ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود
آن این سبقت فقرا را حاصل ست و ظاہر این حدیث دران ست کہ این فضیلت و سبقت مخصوص بفقراے
مہاجرین باشد و لیکن چون علت فقر ست و آن مشترک ست میان سائر فقرا حکم ہمہ یکی باشد و در حدیثے بلفظ
اطلاق نیز آمدہ است کہ یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام درین در باب فضل فقراء بیاید ان شاء اللہ تعالے
رواہ ابو داود۔ و عن البراء بن عازب۔ صحابی مشہور ست اول مشاہد او خندق ست و پیش از وے صغیر
بودے از تابعان امیر المومنین علی رض است حاضر شد با وے در جمل و صفین و نہروان و مات فی زمن مصعب
بن الزبیر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زینوا القرآن باصواتکم۔ بیارائید قرائت قرآن را بخوشی
آوازہاے خود زیرا کہ این جاری کنندہ تر ست در دل و سخت تر ست از روے تاثیر دران و رقت پیدا کنندہ
ست شنوندگان را بعضی مشائخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل ست و لیکن می آراید حق را و چون در نفس
مریدان در بدایت حال حق بتنگی و ضرور در مے آید با غنا مزج میکنند تا بآسانی و برغبت در آید بمثال دارو ے
تلخ نافع کہ آن را با قند در ہم گردانیدہ در باطن در آرند و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب ست و بعضی گفتہ اند
کہ این عبارت محمول بر قلب ست و اصل این ست کہ زینوا اصواتکم بالقرآن و گویا قائل این سخن ادب نگاہداشتہ

از آنکه اصوات بندگان را مزین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات ست و این معنی اصل ست مزین شئ تابع شئ باشد
چنانکه حلی نسبت بعروس گویا قرآن صاحب جمال ست که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوری ست که حسن دیگر بران
می افزاید و در فصل ثالث از حدیث براء بیاید که صریح ست درین معنی و مراد اینجا قرارت قرآن ست که فعل بنده ست
نه ذات قرآن که صفت باری تعالی ست جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه احمد و ابو داود
وابن ماجه والدارمی - وعن سعد بن عبادة بضم عین وتخفیف موحده از نقبای دوازده گانه انصار ست و مهتر
قوم خود و رایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود از مناقب بسیار ست رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ یقرأ القرآن ثم ینساه نیست هیچ مردی که بخواند قرآن را پس
فراموش میگرداند آنرا - الا لقی الله یوم القیامة اجذم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا را [illegible] روز قیامت مقطوع
الاعضاء - جذم بمعنی قطع و اجذم هر دیگر بریده اعضاء او [illegible] جذام [illegible] گفته اند که [illegible]
الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده
محبوس یا بی معنی یعنی بی حجت و بی زبان و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبائر شمرده اند و وعید
درین باب بسیار واقع ست و بعضی میگویند مراد بنسیان اینجا ترک عمل و قرارت اوست والله اعلم رواه ابو داود
والدارمی - وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یفقه من قرأ القرآن فی اقل من
ثلث - فهم و فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را و تامل و تدبر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب
رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی - بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدر مدتی که در آن ختم می کردند
قرآن را ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند [illegible]
زیاده [illegible] و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و [illegible] آن ست که این مختلف می گردد باختلاف
اشخاص پس کسیکه ظاهر میگردد مر او را بتدقیق فکر لطائف و معارف [illegible] کند بر آن قدر که حاصل گردد کمال
فهم آنچه بخواند و هر که مشغول ست بنشر علم بتدریس و تصنیف یا بفصل خصومات و مواقع [illegible]
کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب [illegible]
صحابی ست والی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة - جهر کننده بقرآن [illegible]
[illegible] فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقة [illegible]
خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که افضل [illegible]
و این در صدقه نفل ست و در جائیکه [illegible] خواندن قرآن [illegible]

وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن صہیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت صہیب رومی کہ از فقرائے صحابہ وعظمائے ایشان ست ومناقب او بسیارست گفت آن حضرت۔ ما آمن بالقرآن من استحل محارمہ۔ ایمان نیاوردہ بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامہائے قرآن را یعنی ارتکاب محرمات ومناہیے آن کرد حق ایمان آوردن آن ست کہ عمل کند چنانکہ حق محبت آن ست کہ متابعت کند۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت این حدیثی ست کہ نیست اسناد آن قوی از جہت ضعف بعضی رواۃ وے۔ وعن اللیث بن سعد۔ روایت ست از لیث بن سعد کہ فقیہ تابعی ست وامام اہل مصر۔ عن ابن ابی ملیکۃ۔ بضم میم وفتح لام وسکون تحتانیہ کہ تابعی ثقہ است واز مشاہیر علمائے تابعین ست رسی صحابہ را دریافتہ وقاضی مکہ بود در عہد عبد اللہ بن الزبیر۔ عن یعلی۔ بفتح تحتانیہ وسکون مہملہ وفتح لام۔ بن مملک۔ بفتح میم اولے وسکون ثانیہ وفتح لام وکاف در آخر وے نیز تابعی ثقہ است۔ انہ سأل ام سلمۃ عن قراءۃ النبی۔ کہ وے پرسید ام سلمہ را از قرأت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بچہ کیفیت میخواند۔ فاذا ہی تنعت قراءۃ مفسرۃ۔ پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند وبیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا وکشادہ وروشن۔ حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا۔ رواہ الترمذی وابو داود والنسائی۔ وعن ابن جریج۔ بضم جیم اولے وفتح را نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج از ائمہ دین واعلام علماست واز تبع تابعین ست وپدرش از تابعین ووے اعلم واوثق از پدرست۔ عن ابن ابی ملیکۃ عن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ۔ گفت ام سلمہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقطع قراءتہ۔ تقطیع می کرد قرأت خود را وتقطیع پارہ پارہ کردن مراد اینجا جدا جدا ساختن حروف وکلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل ست ووقف کردن بر سر آیات اگرچہ تعلقی بما قبل داشتہ باشد۔ یقول۔ میگفت ومیخواند آنحضرت۔ الحمد للہ رب العالمین ثم یقف۔ پس تر وقف میکرد ومے ایستاد۔ ثم یقول۔ پس تر میگفت۔ الرحمن الرحیم ثم یقف۔ پس تر وقف میکرد ومیگفت۔ مالک یوم الدین۔ تا آخر سورہ وبتقواعد مقررہ در باب قرأت در امثال این آیات کہ متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح ست ولیکن اگر بر وے ایسی باشد وقف واتباع بسنت ست۔ رواہ الترمذی وقال اسنادہ لیس بمتصل۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت اسناد این حدیث نیست متصل لان اللیث روی الحدیث عن ابن ابی ملیکۃ عن یعلی بن مملک عن ام سلمۃ۔ چنانکہ در اثنائے حدیث سابق گذشت وابن ابی ملیکہ از ام سلمہ بیواسطہ سماع ندارد۔ وحدیث اللیث اصح۔ وحدیث لیث کہ متصل ست صحیح تر ست

الفصل الثالث عن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن۔ گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت وحال آنکہ ما میخواندیم قرآن را۔ وفینا الاعرابی والعجمی۔ ودر میان

مانده یا ان عرب اقحاح و عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرائت ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرائت
عربان فصیح نبوده و با وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرده و تقریر و تحسین نموده۔ فقال پس گفت۔ اقرؤا فکل
بخوانید قرآن را پس همه نیکوست یعنی هر یکی که از شما بخواند خواه عرب و عجم مقصود وے صلی الله علیه وسلم
رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصاے رعایت تجوید بمرتبه غایت ست و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص در عمل و توجه الیه
و تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایه کوشند زیرا که استقصا در
اهتمام ثانی با مسابله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا ثانی با مسابله در اول ضرر ندارد چنانکه
فرموده۔ وسیجئ اقوام یقیمونه۔ و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست گردانند قرآن را
برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح۔ چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف و سکون دال
تیر ناتراشیده و بی پر و پیکان۔ یتعجلونه۔ زود میطلبند اجرت آنرا درین جهان۔ ولا یتأجلونه۔ و
بمهلت نمی طلبند ثواب آن را در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا می فروشند۔ رواه ابوداود
والبیهقی فی شعب الایمان۔ وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن بلحون
العرب واصواتها۔ روایت ست از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلعم ست و نیز داند اسماے
منافقان ست گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهاے عرب و خوش آوازی ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز
گردانیدن و لحن در قرائت طرب کردن بدان فلان الحن ست نیکوتر ست از روے خواندن بدان و مراد بلحون
عرب تحسین صوت و تطریب اوست بے تکلف در رعایت قوانین موسیقی بامانت طبیعت چنانکه از قرائت ایشان
مشاهده مے افتد۔ وایاکم ولحون اهل العشق ولحون اهل الکتابین۔ و دور دارید خود را از لحنهاے اهل عشق و لحنهاے
اهل دو کتاب که توریت و انجیل ست و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در مغانی که فساق و مجاون ایشان در اشعار
از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند یهود و نصارے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن
بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف ست و صحیح نیست۔ وسیجئ بعدی قوم یرجعون
بالقرآن ترجیع الغناء والنوح۔ و زود باشد که بیایند پس از من گروهے که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود
و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح نوحه در ماتم کردن۔ لا یجاوز حناجرهم۔ نمیگذرد قرآن از
گلوهاے ایشان یعنی بالا نمیرود و مقبول نمی رسد۔ مفتونة قلوبهم۔ در فتنه و بلا انداخته شده است
دلهاے ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را۔ وقلوب الذین یعجبهم شأنهم۔ مفتون و مبتلاست دلهاے
آن کسانے که خوش مے آید ایشان را حال ایشان۔ رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه۔
وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ـ

میگفت حسنوا القرآن باصواتکم - نیکو گردانید قرآن را بآوازهای خود - فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا - زیرا که آواز خوب زیاده میکند قرآن را حسن - رواه الدارمی - وعن طاؤس مرسلا - روایت ست از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین ست و در صحبت ابن عباس بود بطریق ارسال - قال - گفت - سئل النبی - پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن - کدام یکی از آدمیان خوش آوازترست به قرآن - قال - گفت آنحضرت - من اذا سمعته یقرأ - خوش آوازترین مردم بقرآن کسی ست که چون بشنوی او را که میخواند قرآن را - اریت انه یخشی الله - پنداری و گمان بری که وی می ترسد و هیبت دارد از خدا - قال طاؤس وکان طلق کذلک - گفت طاؤس و بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین ست همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود - رواه الدارمی - وعن عبیدة - بفتح عین و کسر موحده - الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه و الملوکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده و شامی ست - وکانت له صحبة مع رسول الله - و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت ست و در بعضی نسخ بجای کلمه مع - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - و بر این نسخه این حدیث مرفوع ست و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته - یا اهل القرآن لا توسدوا القرآن - ای اهل قرآن نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بدان کنایت ست از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوق آن - واتلوه حق تلاوته من آناء اللیل والنهار - و بخوانید قرآن را و در ساعات شب و روز و افشوه - و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گردد میان مردم - وتغنوه - و تغنی کنید بقرآن بمعنی که گذشت - وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون - و تامل کنید در معانی آن و بر وید در دنبال انچه در وست از معانی و احکام بتامل و تعمل باهید آنکه رستگار شوید و بهره ور باشید - ولا تعجلوا ثوابه - و شتاب نه طلبید در دنیا پاداش آنرا و مگردانید او را از حظوظ این جهان - فان له ثوابا - زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم ست در آن جهان - رواه البیهقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده لیکن در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی مرفوع -

باب

این نیز بابی ست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن - و ظاهر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد

الفصل الاول - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام ابن حکیم بن حزام - بکسر حای مهمله و تخفیف زای - صحابی ست اسلام آورد روز فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر

برادر زادہ ام المومنین خدیجہ است رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب شنیدم ہشام بن حکیم را یقرأ سورۃ الفرقان۔
میخواند سورۂ فرقان را علی غیر ما اقرؤہا بر وجہ مغایر آنچہ میخواندم من آن سورہ را۔ وکان رسول اللہ۔ و بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم اقرانیہا۔ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فکدت ان اعجل علیہ۔ پس چون آنچہ من میخواندم آنحضرت
خوانانیدہ بود و وے مخالف آن میخواند نزدیک بودم من کہ شتابی کنم بر وے و در انتقام وے و غضب کنم بر وے
ثم امہلتہ۔ پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف۔ تا آنکہ برگشت وے از قراءت و تمام کرد
ثم لببتہ بردائہ۔ پس از انکہ ختم کرد رداے او را در گردن او کشیدم ازرا التصراخ لبیب گریبان گرفتن و کشیدن
در خصومت و لبب و لبہ بکسر پیش سینہ کہ آنجا ذبح می کنند فجئت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من او را نزد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ انی سمعت ہذا یقرأ سورۃ الفرقان علی غیر ما اقرأتنیہا۔ بدرستیکہ
من شنیدم این را کہ میخواند سورۂ فرقان را بر غیر وجہی کہ خوانانیدۂ تو مرا آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آنحضرت۔ ارسلہ۔ بہل او را باز بہشام فرمود۔ اقرأ۔ بخوان۔ فقرأ القراءۃ
التی سمعتہ یقرأ۔ پس خواند ہشام آن قراءت را کہ شنیدہ بودم من او را کہ میخواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ہکذا انزلت۔ پس گفت آنحضرت ہمچنین فرستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقرأ۔
پس گفت آنحضرت مرا بخوان۔ فقرأت۔ پس خواندم من چنانکہ یاد داشتم۔ فقال ہکذا انزلت پس اینجا
نیز گفت ہمچنین فرو فرستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ ہکذا انزلت گفت۔ ان ہذا القرآن
انزلت علی سبعۃ احرف۔ بدرستیکہ این قرآن فرو فرستادہ شدہ است بر ہفت حرف مراد ہفت قراءت یا ہفت
لغت است و تحقیق این در کتاب اللمعات گذشتہ تفصیلہ۔ فاقرؤا ما تیسر منہ۔ پس بخوانید ہرچہ آسان باشد از قرآن
و ہرچہ خوش آید شما را متفق علیہ واللفظ لمسلم۔ وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ۔ گفت عبد اللہ بن مسعود
شنیدم مرد را کہ خواند یعنی آیتے را۔ وسمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ خلافہا۔ و شنیدم آنحضرت را کہ
میخواند مخالف آن قراءت را کہ خواند آن مرد فجئت بہ النبی۔ پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فاخبرتہ۔ پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجہہ الکراہۃ۔ پس شناختم من در روے مبارک
آنحضرت ناخوشی را از جہت جدال و خلاف۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت کلاکما محسن۔ ہر دو شما نیکو خوانندہ اید
فلا تختلفوا۔ پس مختلف نشوید۔ فان من کان قبلکم اختلفوا فہلکوا۔ پس بدرستیکہ کسانیکہ بودند پیش از شما اختلاف کردند
پس ہلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوہ قراءت ست کہ فرو فرستادہ شدہ است قرآن بر آن و قراءت
ہمہ حق اند ہیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنہا انکار کند انکار از قرآن کردہ باشد ولیکن قراءت بعضی متواتر
اند و بعضے آحاد و چنانکہ آحادیث متواتر ہست ہفت قراءت ست کہ میخوانند بعضی در دہ قراءت اداکنا تواتر اند

وتخصیص بہر قرأتے بقارے مخصوص بجہت اختیار او اشتہار او بدین قرأت است بر وی ائمہ رضی اللہ عنہم۔ و عن
ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس درآمد مردے در
حالی کہ نماز می گذارد فقرأ قراءۃ انکرتہا علیہ پس خواند قرأتی را کہ انکار کردم من آن قرأت را بروی ثم
دخل آخر فقرأ قراءۃ سوی قراءۃ صاحبہ پس درآمد مردے دیگر پس خواند قرأتی را غیر قرأت آن یار خود زیرا کہ این
قرأت نزد ابی شنیدہ نبود لہٰذا انکار کرد وانکار را بروے۔ فلما قضینا الصلوۃ دخلنا جمیعا علی رسول اللہ پس وقتیکہ
تمام کردیم نماز را درآمدیم ہمہ بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و در بعض نسخ فلما قضینا بلفظ تثنیہ یعنی وقتیکہ تمام کردند
آن دو مرد نماز را۔ فقلت ان ہذا قرأ قراءۃ انکرتہا علیہ پس گفتم من کہ این مرد خواند قرأتی را کہ انکار کردم آنرا بروے
ودخل آخر فقرأ سوی قراءۃ صاحبہ۔ و درآمد مردے دیگر پس خواند غیر قرأت یار خود۔ فامرہما النبی پس فرمود آن
دو مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز بخوانید۔ فقرأ پس خواندند آن دو مرد فحسن شأنہما پس تحسین کرد
آن حضرت حال آن ہر دو مرد را و مقرر داشت قرأت ہر دو را۔ فسقط فی نفسی من التکذیب پس افتاد در دل
من از تکذیب وانکار از جہت تحسین و تقریر آنحضرت ہر دو قرأت را بگمان آنکہ کلام خدا باید کہ بر یک وجہ باشد
ہر کسی ہر طور یکہ خواند چون روا باشد۔ ولا اذ کنت فی الجاہلیۃ۔ و نبود این تکذیب وانکار وقتیکہ بودم در جاہلیت
این مبالغہ است از جہت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود و عظیم نمی نمود
بعد از حصول الیقین و معرفت عظیم نمود۔ فلما رأی رسول اللہ پس ہنگامی کہ دید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ما قد غشینی چیزیکہ پوشید و در گرفت مرا از وسواس شیطانی کہ سبب تکذیب وانکار آورد۔ ضرب فی صدری
زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینہ من بجہت تصرف کردن و دور ازالہ وسواس وانکار۔ ففضت عرقا
پس روان شد از من خوے و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گردد و نضنضت یکسر بیکون ضاد۔ وکانما انظر الی اللہ
فرقا و چنان شدم گویا کہ می بینم بسوے خدا از خوف فرق بفتح فا و را ترسیدن۔ فقال لی پس گفت آنحضرت مرا
یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن علی حرف۔ فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالیٰ وحی بسوے من کہ بخوانم یا کہ بخوان
قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجہول ومعلوم ہر دو روایت است و اقرا بلفظ متکلم وامر ہر دو آمدہ کہ قرأت
را بر یک حرف تنگ خواہند بود۔ فرددت الیہ ان ہون علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاہ حق سبحانہ کہ آسان
گردان کار قرأت را بر امت من و توسعہ کن بر ایشان۔ فرد پس رد کرد و نمود حق تعالیٰ و جواب داد و
فرستاد الی الثانیۃ بسوے من بار دوم کہ اقرأ علی حرفین۔ بخوان قرآن را بر دو حرف۔ فرددت الیہ
پس مراجعت کردم بسوے وے تعالیٰ دیگر بار ان ہون علی امتی کہ آسان گردان بر امت من و بفرما
توسعہ کن۔ فرد الی الثالثۃ پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانہ تعالیٰ بسوے من بجواب و وحی فرستاد بسوے من

که مراد اند بحروف متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال - گفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرتؐ جبرئیل را پس گفت - یا جبرئیل انی بعثت الی امة امیین - بدرستیکه من فرستاده شده ام بسوی امتی که ناخوانندگانند وخواندن ونوشتن نیاموخته اند منهم العجوز الکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال ست عجوز زن مسن را گویند ودر قاموس گفته عجوز مرد وپیرزن پیر وعجوزه تبا نیامده واگر آمده لغت ردی غیر فصیح ست - والشیخ الکبیر - وبعضی از ایشان پیر مردی کلان سال ست والغلام والجاریة وبعضی از ایشان کودکانند ودختر انند غلام وجاریه در اصل معنی کودک ودختر ست وبر غلامان وزنان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشان ست چنانکه فتا وفتاة میگویند زیرا که با ایشان معامله پیران نمی کنند وتوقیر وتعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم یقرأ کتابا قط - وبعضی از ایشان مردی ست که نخوانده است کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد وعلم آن داشته باشد - قال - گفت جبرئیل - یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف - بدرستیکه قرآن فرود فرستاده شده واست بر هفت لغت وهفت قرأت - رواه الترمذی وفی روایة لاحمد ولابی داؤد - ودر روایتی مر احمد وابی داؤد را این زیادت آمده که - قال - گفت جبرئیل - لیس منها الا شاف کاف - نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی ست مر بیماری را که در سینه هاست از کفر وجهل وکافی ست در اعجاز وحجت بر صدق نبی وحقانیت دین والزام منکران ومعاندان - وفی روایة للنسائی - ودر روایتی مر نسائی را چنین آمده - قال - گفت آنحضرت - ان جبرئیل ومیکائیل اتیانی - آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من - ومیکائیل عن یساری - ونشست میکائیل از چپ من - فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبرئیل ای محمد بخوان قرآن را در حالی که بود قرأت بر یک حرف قال میکائیل - گفت میکائیل مر آنحضرت را - استزده - طلب زیادتی کن جبرئیل را یعنی بگو باوی که بر حرف دیگر هم بخوانم حتی بلغ سبعة احرف - تا رسید قرآن یا جبرئیل هفت حرف را - وکل حرف شاف وکاف - وهر حرف شافی وکافی ست وچون توسیع شد وتنگی رفت در امر قرأت تسهیل وتیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شدند بتوانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد وبر یک حرف میماند فافهم - وعن عمران بن حصین - صحابی مشهور ست که ملائکه را می دید وبروی سلام میکردند وسی سال صاحب فراش بود - انه مر علی قاص یقرأ ثم یسال - روایت می کند که وی گذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند وپس از مردم سوال میکرد وقص بمعنی اعلام واخبار ست وقاص کسیکه اخبار وقصص میآرد وقصاص بر وعاظ نیز اطلاق میکنند - فاسترجع - پس استرجاع کرد عمران وگفت انا لله وانا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن وسوال کردن بران مصیبتی ست که بدان قاص رسیده وبدان مبتلا گشته یا ابتلای عمران بمشاهده این حالت شنیعه مصیبتی ست بدان که بوی رسیده - ثم قال سمعت رسول الله

پیشتر گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - من قرأ القرآن فلیسأل اللہ بہ - کسیکہ بخواند قرآن را
پس باید کہ سوال کند خدا را بقرآن و بخواہد حاجت دنیویہ و دینیہ خود را از وے تعالیٰ چنانکہ اگر بآیت رحمت برسد
بایدکہ جنت آید بطلبد از وے تعالیٰ آنرا و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناہ جوید بخدا ازان یا مراد آن ست کہ دعا
کند بعد از فراغ قرأت بدعوات ماثورہ - فانہ سیجیٔ اقوام یقرؤن القرآن یسألون بہ الناس - پس بدرستیکہ
شان این ست زود باشد کہ بیایند گروہہائے کہ بخوانند قرآن را و سوال کنند بآن از مردم و گدائے کنند از ایشان

روا‌ہ احمد والترمذی

الفصل الثالث عن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از بریدۂ اسلمی بضم موحدہ
کہ از مشاہیر صحابہ و ازاسائے جمیلہ است از حضرت نبوت و خلفائے راشدین کہ گفت گفت آن حضرت - من
قرأ القرآن یتأکل بہ الناس - کسیکہ بخواند قرآن را در حالیکہ طلب اکل میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیلہ
حطام دنیا میگرداند - جاء یوم القیمۃ و وجہہ عظم لیس علیہ لحم - بیاید آن کس روز قیامت در حال آنکہ روئے وے
استخوان ست کہ نیست بروے گوشت یعنی زار و نزار و خوار و بے عزت باشد - رواہ البیہقی فی شعب الایمان
وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یعرف فصل السورۃ - بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن
و فرق نہادن میان دو سورہ - حتی ینزل علیہ - تا آنکہ فرود می آمد بروے بسم اللہ الرحمن الرحیم - و ظاہر حدیث
دلالت دارد بر آنکہ بسم اللہ آیتی ست از قرآن نازل برائے فصل میان دو سورہ چنانکہ مذہب ماست - رواہ ابوداؤد
وعن علقمۃ قال کنا بحمص - روایت ست از علقمہ کہ از کبار تابعین و اصحاب عبد اللہ بن مسعود ست گفت بودیم
ما بحمص بکسر حا و سکون میم کہ از بلاد شام ست - فقرأ ابن مسعود سورۃ یوسف - پس خواند عبد اللہ بن مسعود
سورۂ یوسف را - فقال رجل ما ہکذا انزلت - پس گفت مردے نہ اینچنین فرو فرستادہ شدہ است - فقال
عبد اللہ واللہ لقد قرأتہا علی عہد رسول اللہ - پس گفت ابن مسعود و قسم یاد میکنم بخدا بتحقیق خواندہ ام من آنرا در زمان
پیغمبر خدا و در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی - فبینما ہو یکلمہ
پس در اثنائے آنکہ آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را اذ وجد منہ ریح الخمر یافتہ شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد بوے
می و جد بلفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت ست فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب الخمر و تکذب بالکتاب آیا می نوشی شراب
را و تکذیب میکنی بکتاب خدا - فضربہ الحد - پس زد ابن مسعود او را حد اگر گفتہ شود کہ آنچہ ابن مسعود خواندہ از قرأت
مشہورہ بود و یقیناً از کتاب اللہ بود و تکذیب و انکار او کفر ست قطعاً و اگر غیر مشہور بود و قرأت شاذ
شاذ بود و اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاہر آن ست ولیکن احکام [illegible]
کرد بجہت شرب خمر متفق علیہ - وعن زید بن ثابت - ارسل الی ابوبکر - فرستاد بسوئے من ابوبکر صدیق [illegible]

قال ارسل الیّ ابوبکر مقتل اهل الیمامة - گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بسوی من ابوبکر صدیق و طلبید مرا هنگام
کشته شدن اهل یمامه و این قتل بنی حنیفه بود که کشته شدند در حرب مسیلمه کذاب لعنة الله علیه در خلافت صدیق
چنانکه در کتاب الزکوٰة گذشت و در وی بسیاری از قراء قرآن کشته شدند پس رفتم من نزد ابی بکر فاذا عمر
بن الخطاب عنده - پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضی الله عنهما - قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال - گفت ابوبکر که عمر آمد
نزد من پس گفت - ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن - بدرستیکه کشتن بتحقیق سخت و بسیار شد و گرم
شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و ضرب کار سخت را حار گویند و گفته اند که بسیار کشته شدند
از قراء هفتصد بود و انی اخشی ان استحر القتل بالقراء بالمواطن - و بدرستیکه من می ترسم که اگر
سخت شود قتل بقراء در جاهای جنگ - فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هیچ کس چیزی از آن
یاد ندارند و انی اری ان تامر بجمع القرآن - و من می بینم مصلحتی که امر کنی به جمع کردن قرآن
در مصحف - قلت لعمر کیف نفعل شیئا لم یفعله رسول الله - ابوبکر میگوید گفتم من بعمر چگونه میکنی تو و در روایتی
کیف نفعل چگونه می کنیم ما چیزی را که نکرده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال عمر هذا والله خیر
پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بهتر است و بدعت حسنه است و بعضی بدعتها است که واجب است کردن
آن مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت - فلم یزل عمر یراجعنی
پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد و مکرر می گفت که میباید کرد حتی شرح الله صدری لذلک - تا آنکه کشاد
خدا تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا رای عمر و رایت فی ذلک الذی رای عمر
و دیدم من خیر و مصلحت در آن باب آنچه خیر و مصلحت دید عمر و رای زدم من در باب آنچه رای زد عمر - قال زید قال
ابوبکر انک رجل شاب عاقل - گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو مرد جوان عاقلی - لا نتهمک - تهمت نمی کنیم
ترا بدروغ و خیانت - وقد کنت تکتب الوحی لرسول الله - و بتحقیق بودی تو که می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن واجمعه - پس طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی
و بجستن پی در پی - گفت زید بن ثابت - فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال - پس بخدا سوگند اگر تکلیف می دادند
و تکلیف می کردند مرا مردم از جایی بجایی نقل کردن کوهی را از کوهها - ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن
نمی بود این تکلیف گرانتر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نه باندازه طاقت کار
فرمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در آن - قال - گفت زید بن ثابت - قلت لابی بکر کیف تفعلون
را - کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله - چگونه می کنید شما چیزی را که نکرد آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال هو والله خیر - گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است - فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری

بود که فرستاد آنها را بمکه و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه. قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن
زید بن ثابت. گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علماے تابعین و یکی
از فقهاے سبعه مدینه مطهره است. انه سمع زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست. قال که گفت
زید بن ثابت. فقدت آیة من الاحزاب گم کردم آیتی را از سورهٔ احزاب حین نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم
مصحف را. ظاهر آنست که این وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن غیر باتفاق صحابه بود
اگرچه نصب نوشتن آن زید بن ثابت بود. قد کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ بها به تحقیق بودم
که میشنیدم من آنحضرت را که میخواند آن آیت را. فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم
ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این ست. من المؤمنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس لاحق گردانیدیم ما آن آیت را در سورهٔ وی که سورهٔ
احزاب ست در مصحف. و مثل این کلام در آیت سورهٔ توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن ست که نوشته
نزد وی یافتیم چنانکه معلوم میشود. رواه البخاری. تنبیه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف واحد و مرتبهٔ ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان
علی مرتضی ست رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله عنه که وی گفت عظیم ترین مردم در مصحف از روے
اجر و ثواب ابوبکر ست رحمت کند خداے تعالی ابوبکر را و وے اول کسی ست که جمع کرد کتاب خدا را عزوجل
و ثالث جمع عثمان ست جمع کرد صحابه را و نوشتند در مصاحف بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن
در [illegible] و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگوئید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وے
آنچه کرد [illegible] جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگوئید در شان این قراءت بتحقیق رسیده است
بمن که [illegible] قراءت من بهتر از قراءت تست و این نزدیک ست که کفر باشد گفتیم پس چه رای ست [illegible]
[illegible] گفت آن ست که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در میانه افتراق و اختلاف
[illegible] گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میبود [illegible] عثمان آنچه کرد هر آینه میکردم من مثل آنچه
[illegible] فرق در میان جمع ابی بکر و عثمان رضی الله عنهما آن ست که جمع ابی بکر [illegible] ابوبکر [illegible] القرآن
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] میان اهل عراق و اهل شام [illegible]
[illegible] قرآن بجهت تیسیر و تسهیل [illegible] بیان حاجت نماند [illegible]

آسان شد و آورد همه را بر یک لغت که اصل نزول بر آن بود اما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و در آخر امیرالمؤمنین
علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف موجود بودی و مشهور گشتی
علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و دانا گروهی که رضی الله عنه ترتیب ... آنها
بروی کار نیاورده اند همه عالم بر یک وجه و بر یک نسخ باشند والله اعلم وعن ابن عباس قال قلت لعثمان
ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال - چه چیز برداشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال - وهی من المثانی
و حال آنکه این سوره از مثانی ست نزد شما یعنی از سبع مثانی بقول آنکه مراد از آن سبع طوال است که در اول
قرآن ست - والی براءة - و قصد کردید بسوی سوره براءت - وهی من المئین - و حال آنکه این سوره از
مئین ست نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد نام آن سورتها ست که هر یک از آنها صد آیت باشد یا سوره از
زیاده بر صد آیت ست یا نزدیک بآن و بعد از مئین توالی ست و آن سوره کم از صد آیت باشد ... که قوارع
و نوابع مئین اند و مئین اوائل اینها اند ... از جهت آنکه اینها تثنیه دیگر ساخته میشوند ... بعد از آن مثانی
این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کذا ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت انفال را
داخل مثانی که نام سور سبع طوال است و براءت را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال ... مئین ست
و بر تقدیر ... که چنین گردانید و تقسیم میان آنها نوشتید چنانکه گذشت - فقرنتم بینهما - پس نزدیک کردید میان
این دو سوره - ولم تکتبوا سطر - و ننوشتید سطر بسم الله الرحمن الرحیم را - و وضعتموها فی السبع الطول -
و نهادید آنرا یعنی سوره انفال یا براءت را در هفت سوره دراز - ما حملکم علی ذلک - چه حامل و باعث شد شما را برآن
و در بعضی نسخ ذلکم پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان ... آنچه حاصلش آن ست که در امر این
دو سوره اشتباه ست بوجهی که هر دو یکسوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طول ... در میان آنها ... فاصله
و بوجه دیگر دو سوره اند بنابراین وجه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت - فقال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس
کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یاتی علیه الزمان - از آن بار که می آمد بروی زمان - وهو ینزل علیه السور
ذوات العدد - و حال آنکه آنحضرت فرود می آمد یا فرو فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتهای که در وی آیات
متعدده است - وکان اذا انزل علیه الشیء - و بود آنحضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیت - دعا بعض من کان یکتب
میخواند و می طلبید بعضی کسان را که می نوشتند وحی را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت و غیره - فیقول - پس میگفت آنحضرت
ضعوا هولاء الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا - بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین
و چنین - فاذا انزلت علیه الآیة فیقول ضعوا هذه الآیة فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا - پس چون فرود آمدی
بروی یک آیت پس میخواند آن کسان را و می گفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره

چنین و چنین این دو فقره بظاهر مکرر مینماید و فرق نیست میان هر دو دیگر چنین که در اوسطِ آیات مذکور ست و در ثانی
آیتے مقصود و تقریبے تکریر ست۔ وکانت الانفال من اوائل ما انزلت بالمدینة۔ و بود سورۂ انفال از جمله اوائل
سورتها که نازل شده بمدینه که در وے ذکر قصه بدر ست۔ وکانت براءة من آخر القرآن نزولا۔ و بود سورۂ براءة
از آخر قرآن در نزول که در وے ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین و مسجد حرام ست۔ وکانت قصتها
شبيهة بقصتها۔ و بود قصۂ انفال مانند قصۂ براءت در اعلاے کلمۂ دین و نگونسارے اعدا از مشرکین و منافقین
فقبض رسول الله۔ پس قبض کرده شد۔ و برداشته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولم يبين لنا انها منها
و بیان نکرد آنحضرت برائے ما که این سوره جزوے از آن سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره
علیحده۔ فمن اجل ذلک قرنت بينهما پس ازین جهت نزدیکی کردیم میان هر دو سوره۔ ولم اكتب سطر ونوشتیم
سطر بسم الله الرحمن الرحيم و وضعتها في السبع الطول۔ و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن
فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نه کردند آنکه
مذکور صریحا در سوال ابن عباس قران سورتین و نه نوشتن تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین
یک سوال باشد و ذکر قول وے وهي من المثاني وهي من المئين تقریبا یا بیان واقع باشد نه سوال
از تقدیم و تاخیر انفال۔ رواه احمد والترمذي وابوداود۔ تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله
و توفیقه و تعالے ست ادرا

کتاب الدعوات

باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع ست و ظاهر آن ست که این امر برائے اباحت یا استحباب
نه وجوب و دعا نزد نزول بلا یا نزد خوف مسنون و ماثور ست از انبیا صلوات الله علیهم۔ و اتباع ایشان
رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آمده است مثل قول خلیل
صلوات الله و سلامه علیه حسبي عن سؤالي علمه بحالي شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید
بسا که ساده نهاد ایشان را ادب ترک طلب بجهت اعتماد بقسمت و اشتغال بذکر از مسئلت و امام ابوالقاسم
قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل ست یا سکوت و رضا بعضے گویند که دعا در حد ذات خود
عبادت ست۔ قال النبي صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة و اتیان بعبادت اولی ست از ترک آن پس آن حق
خدا ست اگر اجابت نه شد و بنده بحظ النفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه عبودیت ست
را ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر ست بر من از محروم شدن من از اجابت
و طائفه بر آن رفته اند که سکوت و خمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل ست و رضا بسابقه تقدیر حق عز و علا اولی

و افضل و وسطی گفته که چنانچه نفحه هست و ازان بهتر است از دعا مقدور وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد
ذکر من از سوال از من بدهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد
بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد. و امام قشیری میگوید اولی آن است که گفته شود اوقات و
احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از
دعا است و ادب همان است و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل
خود اشارت یابد بدعا پس دعا افضل بود و اگر اشارتی به سکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست
که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خویش باید که رعایت
کند حال خود را پس اگر بیابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیابد
در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعاست درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو
برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت
معرفت و حال است سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ است یا مر حق سبحانه را
حق است دعا اولی است و آنچه در وی نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا می کند
و خدای تعالی او را دوست می دارد پس می گوید وی تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده
مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید
یا جبرئیل برآر حاجت او را که من ناخوش میدارم آواز او را انتهی کلام القشیری و در رسالۂ تسلیة المصاب کلام درین
باب بسیط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت

در ضمن شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر
پیغمبرے را دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی برآن جاری است که اذن میکند هر پیغمبرے را بدعا در حق امت
خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و مستجاب میکند آن دعا را وجوباً فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد در
جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت در دنیا اجابت آن را - و انی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة - و
بدرستیکه من پوشیده و پنهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را در روز قیامت
فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا پس آن دعوت رسیدنی است اگر خواسته است
خدا کسی را که مرده است از امت من در حالی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفته اگرچه
گناهگار بوده باشد و دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده در غضب شدم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث
آمده است والله اعلم - رواه مسلم وللبخاری معناه مختصرا - روایت کرد این حدیث را بعبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه‌تر ازین
عبارت ست - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت - اللهم انی اتخذت
عندک عهدا لن تخلفنیه - خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه
در مطلب و قبول ست و تحقیق رجا ست گویا عهدی ست که هرگز شکسته نشود و وعده‌ای ست که خلاف کرده نشود
فانما انا بشر - پس نیستم من مگر آدمی که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاهداشته شده است حصه از آن
در من برای مصلحتی که تقاضا میکند آنرا - فای المؤمنین آذیته شتمته لعنته جلدته - پس هرکدام از مسلمانان که
رنجانم او را دشنام کنم او را لعنت کنم او را بزنم او را - جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست - فاجعلها له صلوة و زکوة
وقربة - پس بگردان آن مذکورات را برای آن مؤمن رحمت و طهارت و سبب قربت بخود - تقربه بها الیک یوم القیمة
نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود روز قیامت - و این کمال شفقت و مهربانی ست از آن حضرت
صلی الله علیه وسلم - در باب امت مرحومه خود بسیار گناهکاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان
آن همه باشند و این اتم و ابلغ ست در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت
باشد والله اعلم - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی
ان شئت - و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز
مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی - ارزقنی ان شئت - خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی
یعنی در دعا طلب را بتعلیق شک و تردد نکنند و معلق بمشیت نگردانند - ولیعزم مسئلته و باید که جزم کنند
طلب و سوال خود را نه اصرار جزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراد
فعله و قطع کردن بدان - انه یفعل ما یشاء لا مکره له - بدرستیکه خدای تعالی میکند هرچه میخواهد نیست اکراه کننده
مر او را اکراه بنا خواست کسی را بر کاری داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هرچه میخواهد میکند
چه حاجت که تعلیق کنید بمشیت - و ذکر آن خوب نیست و وی تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است
پس باید که بدان الیقین کند بجای یقین انشراح میشود سینه وی و نور میگیرد قلب وی رشک
... ست - رواه البخاری - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل
اللهم اغفرلی ان شئت و لکن لیعزم و لیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و رغبت خود را - فان الله
لا یتعاظمه شیء اعطاه - زیرا که بزرگ نمی‌آید خدای تعالی را هیچ چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را یعنی باید
... که بدهد مطلوب وی که عظیم بود و خواهد بسیار در رغبت را و طلب مطالب عظیمه - رواه مسلم - وعنه قال

لاخیه بظهر الغیب مستجابة - دعای مرد مسلمان غائبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب ست - عند رأسه ملک
موکل نزد سر دعاکننده فرشته است گماشته شده - کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین - هر گاه که دعا میکند
مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بدان آمین - ولک بمثل - و مر تراست مانند آن و بازآمده
مثل بکسر میم و فتح مثلثه نیز روایت است و بر تقدیر مثل در حدیث تنوین ست و بتثنیه نیز روایت آمده با ضمیر به لفظ
تثنیه نیز آمده است - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدعوا علی انفسکم - دعای
بد مکنید بر ذاتهای خود - ولا تدعوا علی اولادکم - و دعای بد مکنید بر فرزندان خود - ولا تدعوا علی اموالکم - و دعای بد مکنید
بر مالهای خود - لا توافقوا من الله ساعة یسأل فیها عطاء فیستجیب لکم - تا موافق نیفتید از خدا ساعتی را که سوال کرده شود
از خدا در ان ساعت چیزی پس اجابت کند حق تعالی برای شما یعنی یک ساعت ست که هر چه در ان ساعت خواسته
میاید پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود و بر اموال خود مکنید مبادا با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس
پشیمان شوید این نهی مرحمت از نادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست
و احتمال زیان دارد - رواه مسلم وذکر حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این
لفظ ست - اتق دعوة المظلوم - بپرهیز کن دعای مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا ذکر رسته

الفصل الثانی عن النعمان - بضم نون و سکون عین - بن بشیر - بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است
و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت ست یعنی مبالغه فرمود که عبادت همین دعاست که او را عبادت توان نام
کرد زیرا که بنده در دعا روی آرنده است بحق سبحانه و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و
امیدوار بوی و ترسنده از وی و در دعا اخلاص و حمد و شکر و سوال و توحید و نسبت و مناجات و تضرع
و تذلل و استعانت و استغاثه - ثم قرأ - پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت
این آیت را که - وقال ربکم ادعونی استجب لکم - و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم
شد که دعا مأمور به است و مترتب میگردد بر وی اجر و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت ست و در
آخر این آیت نیز دلیل ست بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین - بدرستیکه آن کسانی که بزرگی مینمایند از خود و گردن کشی میکنند از عبادت من سرانجام ست
که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعاست و لحوق وعید ناظر در وجوب ست ولیکن دعا
واجب نیست یا مباح ست یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار ست فافهم - رواه احمد والترمذی و ابوداود
والنسائی و ابن ماجه - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة - دعا مغز و خلاصه عبادت ست

کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد
از جهت جنس نعما مستحب ست که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب
آسمان کند و کلام درین باب در باب استسقا گذشت — و عن ابن عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه
بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا بمالید کفهای دست را بر روی
خود از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیده اند آن را به دست که اشرف اعضاء و اقرب آنها اولیست
رواه ابوداود — وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی
من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا — بدرستیکه پروردگار شما شرمناک و جواد است شرم دارد از بنده
خود چون بردارد بنده هر دو دست خود را بسوی وی که باز گرداند آن دو دست را تهی و خالی صفر بکسر صاد و
سکون فا خالی و اصفار تهی ست و وصف شدن او بحیا دانسته که اطلاق حیا و مانند آن از صفات
بر حق سبحانه باعتبار آثار و افعال ست نه مبادی که از قبیل انفعالات ست — رواه الترمذی وابوداود
والبیهقی فی الدعوات الکبیر — وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه
فی الدعاء — بود آنحضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرود
نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی خود را — رواه الترمذی — وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء — بود آنحضرت که دوست
میداشت دعاها را که جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت باشد ویدع ما سوی ذلک — و ترک میداد دعاها
را که نه جوامع بودند — رواه ابوداود — وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب — بدرستیکه شتابنده ترین دعاها از روی اجابت دعای غائب
مر غائب راست از جهت وجود صدق و اخلاص بحقیقت در آن و دوری از شوب تکلف و ریا — رواه الترمذی وابوداود
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال استأذنت النبی — گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی العمرة — از برای برآوردن عمره — فاذن لی — پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد
مرا — وقال — و گفت — اشرکنا یا اخی فی دعائک — شریک گردان ما را ای برادرک در دعای خود و تصغیر درینجا
برای تعطف و تلطف ست — ولا تنسنا — و فراموش مکن ما را در وقت دعا — فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا
پس گفت آنحضرت سخنی را که شادی نگرداند مرا بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد مرا — سخن شاید که همین سخن
باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر غایت آمیز زیاده برین سخن گفته باشد — رواه ابوداود والترمذی و انتهت
روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آنحضرت ولا تنسنا و این عبارت فقال کلمة الخ

در روایت اوفیست - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترد دعوتہم - سہ کس اند کہ
رد کردہ نمیشود دعاے ایشان - الصائم حین یفطر - یکی ازان سہ کس روزہ دارست در ہنگامی کہ افطار میکند
والامام العادل - دوم بادشاہ دادگستر - ودعوۃ المظلوم - سوم ازان دعا ہا کہ رد کردہ نمیشود دعاے ستمدیدہ است
ظاہر عبارت آن بود کہ گوید والمظلوم یعنی سوم ازانہا کہ رد کردہ نمیشود دعاے آنہا مظلوم ست ولیکن باین اسلوب
فرمود از براے اہتمام بشان دعاے مظلوم فافہم - یرفعہا اللہ فوق الغمام - برمیدارد دعوت مظلوم را خداے
تعالے بالاے ابر کنایت ست از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول واجابت و در بعضی روایات آمدہ است
کہ حق تعالے پیدا کردہ است غمام فوق سما چنانکہ فرمود یوم تشقق السماء بالغمام - ویفتح لہا ابواب السماء -
وکشادہ میشود براے دعوت مظلوم درہاے آسمان ویفتح بتخفیف یا وابواب بنصب نیز روایت ست یعنی میکشاید
خداے تعالے براے دعوت مظلوم درہاے آسمان را - ویقول الرب - ومیگوید پروردگار تعالی -
وعزتی لانصرنک - بہ بزرگی من سوگند ہر آئینہ یارے میدہم ترا - ولو بعد حین - واگرچہ باشد پس از روزگار
خطاب بمظلوم ست وبکسر کاف تصحیح کردہ اند خطاب بدعوت مظلوم واصل فتح ست - رواہ الترمذی - وعنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات - سہ دعا مستجابند - لاشک فیہن - نیست شک
در استجابت این سہ دعا - دعوۃ الوالد - یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواہ دعاے نیک یا دعاے بد و دعا
والدہ بطریق اولی از جہت وفور شفقت ومہربانی - ودعوۃ المسافر - دوم دعاے مسافر براے خود یا براے
غیر - ودعوۃ المظلوم - سوم دعاے مظلوم - رواہ الترمذی وابوداود وابن ماجہ -

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیسأل احدکم ربہ حاجتہ کلہا - باید کہ
بخواہد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را ہمہ - حتی یسألہ شسع نعلہ اذا انقطع - تا آنکہ بخواہد ازوے دوال نعل
خود را چون گسستہ گردد شسع بکسر شین وسکون عین دوال نعل - زاد فی روایۃ عن ثابت البنانی مرسلا - زیادہ
کردہ است راوے در روایتے از ثابت بنانی کہ بضم موحدہ کہ از تابعین ست بطریق ارسال - حتی یسألہ الملح -
تا آنکہ سوال کند از خدا نمک دیگر را - وحتی یسألہ شسعہ اذا انقطع - ابو علی دقاق گفتہ کہ از نشانہاے معرفت است
کہ سوال نکنی حوائج خود را کم باشد یا بیش مگر از خدا چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق برویت شد گفت رب ارنی
انظر الیک وچون محتاج بنانے شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر - رواہ الترمذی - وعنہ قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع یدیہ فی الدعاء - بود آنحضرت کہ برمیداشت ہر دو دست خود را در دعا -
حتی یرے بیاض ابطیہ - تا آنکہ دیدہ میشد سفیدی ہر دو بغل وے یعنی در بعضے احیان و در بعضے کمتر ازان
برمیداشت ابط بکسر ہمزہ وسکون با و بکسر نیز آمدہ - وعن سہل بن سعد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم - روایت است

از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور ست و آخر صحابه است که در مدینه فوت شد. قال کان یجعل اصبعیه حذاء منکبیه ویدعو. گفت بود آنحضرت
که می گردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دوشهای خود و دعا می کرد و این مرتبه توسط و اقتصاد ست در رفع یدین. وعن السائب
بن یزید عن ابیه. سائب بن یزید که صحابی مشهور صغیر ست و در سال دوم از هجرت زائیده شد و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش
روایت میکند از پدر خود. ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع یدیه مسح وجهه بیدیه. بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس
برمیداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بدو دست در صورتی بود که دستها را
برمیداشت و چون برنمیداشت مسح نمیکرد ولیکن برداشتن دستها از آداب دعاست. روی البیهقی الاحادیث
الثلثة. روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب. فی الدعوات الکبیر
وعن عکرمة عن ابن عباس قال المسألة ان ترفع یدیک حذو منکبیک. گفت ابن عباس ادب سوال
و دعا این ست که بردارے هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود. او نحوهما. یا نزدیک بجانب آنها زیرا که عادت
درشان کسیکه سوال کند چیزے را و بطلبد آن ست که فراخ کند کفهاے دو دست بجانب مدعو الیه. والاستغفار
ان تشیر باصبع واحدة. و ادب استغفار و طلب آمرزش آن ست که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود
سب نفس اماره و شیطان رجیم ست و پناه جستن از شر ایشان بسوے خدا کذا قالوا. والابتهال ان تمد یدیک
جمیعا. و ادب ابتهال آن ست که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص
گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال
دراز کردن هر دو دست و اصل وے تضرع ست و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته شاید که مراد از ابتهال دعا برای
دفع چیزیست که متصور ست از مقابله عذاب پس میگرداند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه. وفی روایة قال
و در روایتے این چنین آمده که گفت. والابتهال هکذا. ابتهال این چنین ست. ورفع یدیه. و برداشت هر دو دست را
وجعل ظهورهما مما یلی وجهه. و گردانید پشتهاے دست را در جانبی که متصل ست روے او را. رواه ابوداود.
وعن ابن عمر انه یقول. و روایت ست از ابن عمر که وے می گفت. ان رفعکم ایدیکم بدعة. برداشتن شما
دستهاے خود را یعنی بر وجهی که برمیدارید بدعت ست و ایشان تا بالاے سینه برمیداشتند. مازاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا. زیاده نکرده است آنحضرت برداشتن دستها را برین مقدار یعنی الی الصدر
یعنی تا سینه این تفسیر ست از راوے مر آن چیزے را که کرد ابن عمر و اشارت کرد بآن بقول خود هذا یعنی سنت
برداشتن دستهاست تا سینه نه بالاے سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان ست
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که براے امرے تا سینه برداشته و بالاے سینه تا دوشها
امرے دیگر و بالاے دوشها براے امرے دیگر فافهم. رواه احمد. وعن ابی بن کعب قال کان

صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه - بود آنحضرت چون یاد می کرد یکی را پس دعا می کرد او را آغاز می کرد
بدعا برای خود چنانکه گفت اللهم اغفر لی ولفلان و ظاهر حدیث دران ست که ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت
نیست بلکه در هر دعا نخست برای خود می کرد پس ازان برای وی - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
صحیح - وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة
رحم نیست هیچ مسلمانی که دعا کند بدعائی که نیست دران دعا گناه و نه بریدن خویشی - الا اعطاه الله بها احدی
ثلث - مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت - اما ان یعجل له دعوته - یا آنکه شتابی میکند
برای وی اجابت دعای او را یعنی درین جهان میدهد - واما ان یدخرها له فی الآخرة - ویا آنکه نگاه میدارد
دعوت او را و ذخیره می کند برای وی تا دهد در آخرت - واما ان یصرف عنه من السوء مثلها - ویا آنکه بر میگرداند
از وی از بدی مانند دعائی که کرده است - قالوا اذا نکثر - گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجاب ست
بیکی ازین سه طریق اکثار مینمائیم و بسیار میکنیم دعا را - قال - گفت آنحضرت - الله تعالی اکثر - فضل خدا و ثواب وی
بیشتر ست به بسیاری دعای شما تنگی کمی نمی آرد در ثواب وی و در خزانه فضل وی - بلکه بیشتر ازانکه میخواهید
رواه احمد - وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن -
گفت پنج دعاست که قبول کرده میشود آنها را - دعوة المظلوم - یکی دعای ستمدیده حتی ینتصر - تا آنکه انتقام میکشد
حق تعالی از ستم کننده - ودعوة الحاج حتی یصدر - دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل
خود - ودعوة المجاهد - سوم دعای کارزار کننده بکافران و برآینده از خانه برای آن حتی یفقد - بفا و قاف تا آنکه
گم می کند اسباب و آلات آنرا یعنی فارغ میگردد از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین تا آنکه می نشیند از کارزار و در
بعضی یقفل بقاف و فا تا آنکه باز می آید بخانه و قفول بمعنی رجوع ست - ودعوة المریض حتی یبرأ - وچهارم دعای بیمار
تا آنکه به شود - ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب و پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غائبانه - ثم قال
پس گفت آنحضرت - واسرع هذه الدعوات اجابة - وشتابنده ترین این دعاها از روی اجابت - دعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب

رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر الله عز وجل والتقرب الیه

بدانکه ذکر بدل میباشد و بزبان و افضل آن ست که بزبان و بدل هر دو باشد و اگر بیکی باشد پس
بدل تنها افضل ست این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع ست ذکر قلب و
ذکر لسان باز ذکر قلب دو نوع ست که یکی از دیگری ارفع و اجل و آن تفکر در عظمت خدا ست و جلال وی
در جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی

دوم ذکر وے بقلب نزد امر ونهی وے تعالی واقتصار انتهی وبعضی فقها گویند که ذکر نباشد مگر بزبان و ادنی مرتبهٔ وے
آن ست که بشنواند خود را بقول مختار و بی آن جهر نیست چنانکه در قراءت و طلاق و عتاق وانچه بدل ست آن فعل
قلب ست از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قراءت نیست و ذکر نام چیزی ست که فعل لسان ست و معلوم نیست
که مقصود ایشان چیست اگر مراد آن ست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزے ست
که در کتب لغت ست در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان ست و این خود فعل قلب ست نه هم انچه فعل
لسان ست آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید
واذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی ست پس چرا ذکر نیز
قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل
لسان ثابت نیست مر چیزے را که فعل قلب ست و مترتب نیست بران این نیز قولی بی دلیل ست و چرا نباشد بعد
ازانکه ذکر نام وے باشد و اگر مراد آن ست که افضل آن ست که بزبان باشد با مواطات قلب آن سخن دیگرست
و نزاع دران نیست و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع ست قلبی و لسانی و اشد قلبی اقوی و اعظم
و اکثر از ذکر لسانی ست بلکه بحقیقت ذکر قلبی ست و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوی الله ست و قیاس
بر قراءت و عتاق فاسد ست زیرا که در شرع صریحاً ثابت شده است که اینها فعل لسان اند و مترتب نمیشود احکام
بران بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن ست که معتبر در اذکار وارده که در شرع
وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان ست و مترتب نمیگردد ثواب
بران مگر بفعل لسان چنانکه در قراءت در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزری در اول حصن حصین نظر در سیاق
کلام انکه یاد کردن بدل اصلا ذکر نگویند و یاد خدا ندانند و ثواب و نتیجه بران مترتب نیست محل نظر ست والله اعلم
دیگر بدانکه جهر بذکر مشروع ست بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکرنی فی ملأ مقابل من ذکرنی فی نفسه و ادل
آن ست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم و ابن عباس میگوید شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم مگر بذکر رواه البخاری وغیره و جهر در تکبیرات عید و در ادبار صلوة مشهور ست و اسفار و حجت آن
نیز پیدا ان ست تا آنکه فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بلند کردند صحابه آوازها ے خود را بذکر و فرمود
بلند آوازها یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا فرموده اے مردمان نرمے و آسانی کنید بر نفسهای
خود زیرا که شما نمیخوانید کر و غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت ست نه از جهت عدم
جواز و بتحقیق جهر کرده است آنحضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت
برائے مسجد و جز آن و همچنین انچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر

خود در آمدند جماعتی دیگر بے شوق ونشاط بحال خود ماندند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید وتیز روید
که منازل نزدیک رسید مفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعت وما المفردون وچیستند مفردان ای
یا رسول اللہ ظاہر آن بود که می گفتند کیستند مفردان وچه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان
وماہیت کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که پیشتر تیز رفتند نیستند آنها خود
معلوم اند که چه کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون اللہ کثیرا والذاکرات
فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار وآن زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص
جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا وخلوت گزیده اند بذکر وے تنها از مردم وگوشه گرفته اند از خلق
ومنقطع شده از ماسواے حق وترک داده اند صحبت دوستان را وترک کرده اند اسباب وشهوات را ومشغول شده اند
بذکر وے تعالی ودرین مقام تفرد است که اشارت میکند بوے قول تعالی وتبتل الیه تبتیلا وبعضی گفته اند که مفردون
موحدانند که غیر خدا را نمیدانند. ودر دیگر بدیده شهود نمی بینند یکی میگویند یکی می بینند وخالص شده اند از سواے
ذکر حق بکلیت خود ودر مشارق مے گوید که فرد الرجل میگویند وقتیکه تفقه کند وپس از آن گوشه گیرد از مردم وخلوت
گزیند بعبادت خدا ومراعات امر ونہی کند واشتغال بذکر وے نماند ودر قاموس نیز مثل این گفته رواه مسلم
ودر روایت ترمذی اینچنین آمده المستهترون یعنی الذین اهتروا فی ذکر اللہ آن کسانیکه شیفته وحریص شده اند
در یاد خدا ومستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی وبچیزی که سخن نمیکند مگر بذکر او یضع الذکر
عنهم اثقالهم فرو می نهد ذکر از ایشان بارهاے گناه ایشان را فیاتون یوم القیامۃ خفافا پس می آیند روز قیامت
سبکبار وبی تعلق انتهی ودر حدیث آمده است که فقرا در قیامت ومحشر با سلطه خود بروند وگویند بار
چه انجا نگاه داشته اید وچه چیز ... از حساب وکتاب ما را امر کنید که برویم در بهشت در آییم وانجا
بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقراء بیاید. وعن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی
یذکر ربه والذی لا یذکر مثل الحی والمیت روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت آنحضرت حال وقصه
آن کسی که یاد میکند پروردگار خود را وآن کسیکه یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده ومرده است
ذاکر زنده حقیقی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت وذوق وشوق ومحبت مانند ظهور آثار وافعال جسمانیت
در زنده وغیر ذاکر برعکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتیکه مراست + زنده آنست که با دوست وصالی دارد
متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہ تعالی انا عند ظن عبدی بی
گفت آنحضرت میگوید خداے تعالی من نزد گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی مے آمرزم گناه او را چون طلب
آمرزش کند وقبول میکنم توبه او را چون توبه کند وباز آید از گناهان واجابت میکنم وقتیکه دعا کند وکفایت میکنم

ساختن او وقتیکہ طلب کند کذا قیل واصح آنست کہ مراد باین رجاست وامید واری عفو وکرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم واگر عقوبت گمان مے برد عقوبت میکنم اشارت ست بترجیح جانب رجا وگفتہ اند کہ حقیقت رجا آنست
کہ عمل کند وخدمت بجا آرد وامید قبول دارد وآنکہ ہیچ عمل نکند وعصیان وتمرد ورزد واستغفار نیارد وتوبہ
نکند وچشم نیکی دارد آن آرزوئے محض ست وآن ہمہ وکوفتن ست بہر تقدیر از لطف وکرم خدا ناامید
نباید بود بیت: ناامید اند ز لطف تو کجا باید رفت + تو چنان ست کہ درگاہ ترا ثانی نیست + وبعضی گفتہ اند
کہ مراد بظن اینجا علم یقینی ست یعنی من نزد یقین بندہ ام وعلم وے آنکہ بازگشت وے بسوی من ست وحساب
وے بر من وانچہ تقدیر کردہ ام من برائے وے از خیر وشر البتہ شدنی ورسیدنی ست یعنی چون متمکن گردد
بندہ در مقام توحید قریب گردد بمن چنانکہ ہرچہ دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم اوست بآنکہ من با ویم
چون یاد میکند مرا یا آنکہ من خبر دارم ویم او را بر عمل او نہان یا آشکارا وباین معنی مابعد وے تفصیل وتفسیر
میشود مر او را چنانکہ فرمود وانا معہ اذا ذکرنی ومن با بندہ ام وقریب اویم بتوفیق معونت ورسانیدن
نور حضور وشہود در دل وے وقتیکہ یاد می کند مرا فان ذکرنی فی نفسہ پس اگر یاد کند وے مرا در ذات
خود یعنی نہان ذکرتہ فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی نہان میدہم ثواب او را ومتولی میشوم
بذات خود اثبات آنرا چنانکہ نمیداند آنرا ہیچکس نہ فرشتہ ونہ غیر وے کذا قالوا وان ذکرنی فی ملأ منہم
ذکرتہ فی ملأ خیر منہم واگر یاد کند مرا در جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بہتر ازان جماعت کہ جماعت
ملائکہ مقربین باشند وملأ بمعنی جمع ملأ اشراف قوم ورؤسائے ایشان را گویند وشک نیست کہ مرحق سبحانہ
را کلام ست نفسی ولفظی چنانکہ در جائے خود تحقیق کردہ شدہ است پس ذکر میکند بندہ خود را بہر دو کلام
والا مخدور نیز ثواب لازم ذکر اوست سبحانہ واشاء آن ست وقاضی عیاض گفتہ کہ محتمل ست بودن ذکر محمول
بر ظاہر بجہت اکرام وتشریف وے سبحانہ بندہ خود را ودرین حدیث دلیل ست بر جواز ذکر جہر چنانکہ گذشتہ اند
آنکہ باین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکہ از بشر طیبی گفتہ کہ مراد از ملأ ملائکہ مقربین وارواح مرسلین اند
نہ ملائکہ فقط پوشیدہ نماند کہ ہنوز اشکال باقی ست بلکہ در مجلس شریف صلی اللہ علیہ وسلم مگر آنکہ گویند کہ روح
مقدس آنحضرت در ملائکہ در اوقات بودہ است وبہمین سبب آن ملأ خیر شد واثر خیر نامیدہ اند ولازم نیست
کہ در وقت ذکر آنجا باشد فافہم واحسن آن ست کہ گفتہ شود کہ خیریت از جہت نزاہت وتقدس وقرب و
علو ثابت ست مر ملأ اعلی را واین منافات ندارد افضلیت بشر را از جہت کثرت ثواب بجہت تعب با وجود موانع
وعوارض جسمانی وتعب باین ست انچہ بعضی گفتہ کہ خیریت بجہت بودن ایشان ست نزد خدا عز وجل وبودن
وے تعالی با ایشان چنانکہ قول وے تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون وقول وے سبحانہ انی معکم عند

عبدی یتقرب الی بالنوافل وهمیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی بعبادتیکه واجب نیستند
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست
میدارم اورا میباشم من شنوائی وی که میشنود بآن وبصره الذی یبصر به ومیباشم بینائی وی که می بیند
بآن ویده التی یبطش بها ومیباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن وسخت گرفتن است
ومراد اینجا مطلق گرفتن است ورجله التی یمشی بها ومی باشم پای وی که راه میرود بآن ودر بعضی روایات
وفؤاده الذی یعقل به ومیباشم دل وی که ادراک میکند بآن ولسانه الذی یتکلم به وزبان وی که سخن میکند
بآن ودر آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع پس بمن میشنود وبی یبصر وبمن می بیند
وبی یبطش وبمن میگیرد وبی یمشی وبمن میرود یعنی نمیشنود ونمی بیند ونمی گیرد ونمی رود بسوی چیزی مگر آنکه
ملحوظ ومقصود وی رضای حق وطاعت اوست ومنظور ومشهود وی ذات مقدس من است واول این مرتبه
عمل است از جهت امتثال امر وی ونیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی وآخر وی فنا در توحید ودر این کلام
ابیاتی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است ودر شرح نیز چیزی ازان مذکور است وچون بنده باین
مرتبه رسید مستجاب الدعوة باشد وی البته از جهت فنای وی در ارادت [illegible] محبوبیت چنانکه فرمود وان سألنی
لاعطینه واگر سوال کند ومطلبی این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب ومسئول او را ولئن استعاذنی
بنون واگر پناه جوید آن بنده از شر چیزی که باشد ودر روایتی استعاذ بی بباء واین اظهرست از روی معنی اگرچه
اول اشهرست از جهت روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را چون پناه وافتتاح کلام بذکر ولایت و
محبت بوی ختم کرد باچیزی ناظر درین معنی است وگفت وما ترددت عن شیء انا فاعله ومتردد نمیشوم وتوقف
نمی کنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مؤمن
یکره الموت که ناخوش میدارد مؤمن مرگ را بحکم طبیعت وانا اکره مساءته ومن ناخوش میدارم اندوهگین کردن
او را ودر بعضی نسخ ولابد له منه وچاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش میآید او را اما از مرگ چاره نیست والبته باید مرد وآن نیز موصل است بکرامات
ودرجات عالی که حضور جناب قرب ورضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی وتقدس جائز نیست زیراکه آن عبارت است از تعارض دو رای وترادف دو خاطر متعلق بفعل وترک
واطلاق آن بروی تعالی باعتبار غایت ومنتهاست که توقف وتانی است وهمچنین سائر صفات مخلوقین که اسناد آن
بدرگاه عزت میکنند مثل غضب وحیاء ومکر وخدع آن ومعنی آن است که من تاخیر میکنم وتوقف مینمایم درامر وی
مثل درنگ وتوقف شخص متردد در کاری مگر در قبض روح بنده مؤمن که توقف میکنم دران تا آسان گردد

موت نیز محبوب وے گردد ودل وی بآن مشتاق گردد بدان سبب محظوظ گردد بدان در سلک مقربین وجاے گیرد در اعلی علیین
وتوربشتی گفته که مراد بتردد ازآن کراهت موت ست از بندهٔ مؤمن بلطائف که پیدا می کنند وے تعالی و ظاهر میگرداند
بران بنده تا برود کراهتی که در نفس اوست بجهت آنکه متحقق میگردد نزد وے از بشارت برضوان حق و کرامت
وے و متقدم میشود این حال را از احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه و درماندگی و شدت بلا که آسان میگرداند
بروے مفارقت دنیا را و قطع میکنند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وے و امیدوار می گردد آنچه نزد
خداست و مشتاق می گردد بدار کرامت و نعیم باقی تشبیه کرد استعاره به تردد کرده پس وے تعالی تعبیر کرد ازین نقل خود
به تردد فافهم - وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله ملائكة يطوفون في الطرق - بدرستیکه مر خداے
تعالی را فرشتگانند که میگردند در راهها گرد خانه ها یلتمسون اهل الذکر - میجویند اهل ذکر را - فاذا وجدوا
قوما یذکرون الله تنادوا - پس چون می یابند گروهے را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر
را و میگویند - هلموا الی حاجتکم - بیائید بسوے حاجت خود که می جستید - قال - گفت آنحضرت - فیحفونهم باجنحتهم
الی السماء الدنیا - پس گرد اگرد می گیرند اهل ذکر را ببالهاے خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر ست - قال -
گفت آنحضرت که چون میروند فرشتگان بدرگاه عزت - فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم - پس می پرسد فرشتگان را پروردگار
ایشان و حال آنکه وے تعالی داناترست بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و
تقدیس ایشان ست و تعریض بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند
می پرسد پروردگار تعالی - ما یقول عبادی - چه میگویند و چه میکنند بندگان من - قال - گفت آنحضرت یقولون
میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت یسبحونک ویکبرونک ویحمدونک ویمجدونک - بپاکی و بزرگی و ثنا
و عظمت یاد میکنند ترا - قال - گفت آنحضرت فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - هل رأونی - آیا دیده اند
ایشان مرا - قال - گفت آنحضرت - فیقولون - پس میگویند فرشتگان - لا والله ما رأوك - نه دیده اند ترا سوگند
قال فیقول - گفت آنحضرت پس میگوید خداے تعالی - کیف لو رأونی - چگونه بود حال ایشان اگر ببینند مرا -
قال - فیقولون - گفت آنحضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوك كانوا اشد لك عبادة - اگر ببینند ترا
میبودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا واشد لک تمجیدا - و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا -
واکثر لک تسبیحا - و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا - قال - گفت آنحضرت - فیقول - پس میگوید الله تعالی -
فما یسألون - پس چه چیز میخواهند - قالوا میگویند فرشتگان - یسألونک الجنة - میخواهند از تو بهشت را - قال یقول
گفت آنحضرت میگوید حق تعالی - وهل رأوها - آیا دیده اند بهشت را - فیقولون لا والله یا رب ما رأوها - پس میگویند
فرشتگان نه سوگند ست اے پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب ست و با وجود

بر یقین ثابت اند بخلاف ملائکہ کہ ایمان ایشان عیانی ست - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید وے تعالی - فکیف
لو رأوہا - پس چگونہ بود حال ایشان اگر بہ بینند بہشت را - قال یقولون لو انہم رأوہا کانوا اشد علیہا حرصا - گفت
آنحضرت میگویند فرشتگان اگر ببینند بہشت را بیوند سخت تر از روے حرص کردن بران - واشد لہا طلبا
و بیوند سخت تر از روے طلب مر آن را - واعظم فیہا رغبۃ - و بیوند بزرگتر از روے رغبت کردن دران -
قال فمم یتعوذون - گفت آنحضرت پس از چہ چیز پناہ میجویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان پناہ میجویند از آتش دوزخ - قال یقول فہل رأوہا - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیدہ اند آتش را
قال یقولون - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان - لا واللہ یا رب ما رأوہا - نہ دیدہ اند آتش را - قال یقول فکیف
لو رأوہا - گفت آنحضرت میگوید وے تعالی پس چگونہ بود حال ایشان اگر بیوند کہ ببینند آتش را - قال
یقولون لو رأوہا - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر بیوند کہ ببینند آتش را - کانوا اشد منہا فرارا - بیوند سخت تر از روے
گریختن از آتش - واشد لہا مخافۃ - و بیوند سخت تر از روے ترسیدن از آتش را - قال - گفت آنحضرت
فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فاشہدکم انی قد غفرت لہم - پس گواہ میگیرم شمارا کہ بدرستیکہ من بتحقیق
آمرزیدم ایشان را - قال فیقول ملک من الملائکۃ - گفت آنحضرت پس میگوید فرشتہ از فرشتگان - فیہم فلان
لیس منہم - در ایشان فلان ست کہ نیست از ایشان ونیست ذکر کنندہ - انما جاء لحاجۃ - جز این نیست آمدہ آن فلان
مگر در حاجتی بکاریکہ احتیاج بران داشت - قال ہم الجلساء لا یشقی جلیسہم - میگوید حق سبحانہ تعالی ایشان کہ این
قوم ہمنشینان اند کہ بدبخت نمیشود ہمنشین ایشان اگرچہ برائے کار دیگر باید و ہم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم
و اورا نیز ہم از برکت ہمنشینی اولیا چون کیمیا ست * کیمیائی خود باین خوبی کجاست * رواہ البخاری
وفی روایۃ مسلم قال ان للہ ملائکۃ سیارۃ - گفت آنحضرت بدرستیکہ مر خدای را فرشتگانند سیر کنندہ و گردندہ
در زمین - فضلاء - بضم فا وسکون ضاد وضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلاء بوزن فقہاء و علما گفتہ اند کہ اگرچہ در [illegible]
ذات خود این لفظ فصیح ست الا انجا وہم ست - یبتغون مجالس الذکر - طلب میکنند مجلسہائے ذکر را - فاذا وجدوا
مجلسا فیہ ذکر قعدوا معہم - پس چون مے یابند مجلسی را کہ در وے ذکر ست می نشینند با ذکر کنندگان - وحف بعضہم
بعضا - و گرد میگیرند بعضی فرشتگان بعضی را ببالہائے خود - حتی یملأوا ما بینہم وبین السماء الدنیا - تا آنکہ پر میکنند
فضائے کہ میان ایشان و میان آسمان پایان تر ست - فاذا تفرقوا - پس وقتیکہ پراگندہ شوند [illegible]
ذکر کنندگان - عرجوا - بالا میروند فرشتگان - وصعدوا الی السماء - و میرسند تا آسمان - قال - گفت آنحضرت
فیسألہم اللہ - پس مے پرسد فرشتگان را خدائے تعالی - وہو اعلم بہم - و حال آنکہ وے تعالی داناتر ست
بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالہم - من این جئتم - از کجا می آئید - فیقولون - پس میگویند فرشتگان

جئنا من عند عبادک فی الارض - می آئیم ما از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک ویکبرونک ویهللونک ویحمدونک و در بعضی نسخ یحمدونک ویذکرونک
میکنند ترا بانواع اذکار - ویسألونک - و دعا و سوال میکنند ترا - قال میگوید پروردگار تعالی و تقدس - ماذا یسألونی - چه چیز
سوال میکنند مرا - قالوا یسألونک جنتک - میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا - قال میگوید حق تعالی - هل رأوا جنتی
آیا دیده اند بهشت مرا - قالوا لا ای رب - میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من - قال فکیف لو رأوا جنتی - میگوید پروردگار
چگونه بود حال ایشان اگر ببینند بهشت مرا - قالوا ویستجیرونک - میگویند فرشتگان طلب امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو - قال میگوید
پروردگار و مما یستجیرونی - و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون شده و در بعضی نسخ بدون نون ست - قالوا من
نارک - میگویند فرشتگان طلب امن و پناه می کنند از آتش تو و عذاب تو - قال میگوید پروردگار -
وهل رأوا ناری - آیا دیده اند آتش مرا - قالوا لا - گویند فرشتگان ندیده اند - قال فکیف لو رأوا ناری -
میگوید حق سبحانه تعالی چگونه بود حال ایشان اگر ببینند آتش مرا - قالوا ویستغفرونک - میگویند فرشتگان
و طلب آمرزش می کنند از تو - قال - گفت آن حضرت - فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فقد غفرت لهم
پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را - فاعطیتهم ما سألوا - پس دادم ایشان را چیزے که سوال کردند ایشان
یعنی بهشت - واجرتهم مما استجاروا - و امان دادم ایشان را از چیزے که امان جستند ایشان یعنی آتش - قال
گفت آنحضرت - یقولون - میگویند فرشتگان - رب فیهم فلان عبد خطاء - اے پروردگار در میان ایشان
فلان بنده است گناهگار بسیار کار - انما مر فجلس معهم - نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت ازان ایشان پس نشست
در ایشان بے آنکه ذکر کند - قال - گفت آنحضرت - فیقول - پس میگوید پروردگار - وله غفرت - مر او را
هم آمرزیدم - هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم - ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمیباشد بسبب
ایشان و مصاحبت ایشان همنشین ایشان - و قال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه
شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم - ریب الزمان و لا یری ما یرهب - وعن حنظلة بن الربیع -
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده - الاسیدی - بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون
یا نیز گفته اند منسوب با سید بن عمرو بن تمیم صحابی ست کاتب وحی بود و از سادات عرب و عقلاے ایشان بود عمر طویل
یافته بود و در اول امارت معاویه بعالم رفته - قال - گفت حنظله - لقینی - ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلة - پیش
آمد مرا ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونه تو و چیست حال تو در یقین ایمان اے حنظله - قلت نافق حنظلة - گفتم منافق
شد حنظله - قال سبحان الله ما تقول - گفت ابوبکر چه میگوئی و با این خلوص ایمان که تو را ست چگونه نسبت
نفاق بخود میکنی - قلت - گفتم - نکون عند رسول الله - می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار
والجنة - تذکیر میکند و پند میگوید آنحضرت ما را با آتش و بهشت - کانا رأی عین - گویا که ما می بینیم

ودوزخ را دیدن بچشم۔ فاذا خرجنا من عند رسول اللہ۔ پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
عافسنا الازواج والاولاد والضیعات۔ مخالطت میکنیم زنان را وفرزندان را وزمینها را وباغها را۔ نسینا کثیرا۔ فراموش
میکنیم بسیارے ازان چیز کہ یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری میگردد کہ آن حالت کہ داشتیم نمیماند
معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت مر چیزے کہ معاش وے بوی بود چنانکہ تجارت و زراعت
و غیر آن و بمعنی حرفت نیز آید و در قاموس گفتہ کہ ضیعت زمینی کہ حاصل داشتہ باشد۔ قال ابوبکر فو اللہ انا لنلقی مثل ہذا
گفت ابوبکر پس بخدا سوگند بدرستیکہ ما ہر آئینہ پیش می آئیم مانند این حالت را کہ تو میگوئی یعنی ما را نیز ہمچنین حالت ست
کہ بجہت غیبت و حضور تفاوتے در حال پیدا میشود اگرچہ یقین ایمانے بر حال خود ست حنظلہ میگوید۔ فانطلقت
انا وابوبکر حتی دخلنا علی رسول اللہ۔ پس رفتیم من وابوبکر تا کہ در آمدیم بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقلت نافق
حنظلة۔ پس گفتم من یا رسول اللہ منافق شد حنظلہ یعنی من کہ ظاہر و باطن در ہمہ احوال موافق ندارم۔ قال
رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک۔ چیست این سخن کہ نسبت نفاق میکنی بخود۔ قلت گفتم
من یا رسول اللہ نکون عندک تذکرنا بالنار والجنة کانا رأی عین فاذا خرجنا من عندک عافسنا الازواج
والاولاد والضیعات نسینا کثیرا۔ ترجمہ این عبارت سابق ظاہر شد جز آنکہ آنجا بلفظ غائب بود و اینجا بلفظ حاضر۔
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ۔ پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکہ بقاے ذات
من در دست قدرت اوست۔ لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر ان حال کہ میباشید
نزد من۔ وفی الذکر۔ و باشید ہمیشہ بر ان حال کہ میباشید نزد من در حالت ذکر۔ لصافحتکم الملائکة علی
فرشکم۔ ہر آئینہ مصافحہ کنند شما را فرشتگان بر جامہ ہاے خوابہاے شما۔ وفی طرقکم۔ و بیش آیند و مصافحہ کنند
در راہہاے شما یعنی دائم در اوقات متضادہ و احوال متباینہ ملائکہ را در یابید۔ ولکن یا حنظلة ساعة وساعة۔
و در مصابیح سہ بار یعنی ساعتے در حضور کہ ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتے در غیبت کہ قضا کنید
حقوق نفسہاے خود را و صبر آدمی و ثبات وے بر حق صرف و جد محض دشوار ست بیت اگر درویش بر حالی بماند
سر دست از دو عالم بر فشاندے + گہی بر طارم اعلی نشینم۔ گہی بر پشت پاے خود نہ بینم + ثلاث مرات۔ سہ بار
فرمود و ظاہر آن ست کہ مقصود تکرار این عبارت ست کہ یا حنظلة ساعة وساعة و تواند کہ مراد تکرار ساعت باشد
یعنی ساعتے در ذکر و اداے حق پروردگار۔ و ساعتی در قضاے حاجت نفس و ساعتی در اداے حقا
اہل و عیال واللہ اعلم۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انبئکم بخیر
اعمالکم۔ گفت آنحضرت آیا نہ آگاہ کنم و خبر دہم شما را بہترین عملہای شما۔ وازکاہا عند ملیککم و بہ پاکیزہ تر و گوارا ترین

عملہائے شما نزد پادشاہ شما۔ وارفعہا فی درجاتکم۔ وبلندترین آنہا در پایہ ہا و مرتبہ ہائے شما۔ وخیر لکم
من انفاق الذہب والورق۔ و عملی کہ بہتر ست شمارا از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثہ و بہ وزن کتف
درجل دراہم مضروبہ۔ وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقہم ویضربوا اعناقکم۔ و بہتر ست مر شمارا از آنکہ
پیش آئید دشمنان خود را یعنے کافران را پس بزنید شما گردنہائے ایشان را و بزنند ایشان گردنہائے شمارا
یعنی قتال کردن با کفار۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ بلی بیاگاہان مرا و خبر دہ با ینچنین عملی کہ وصف کردے۔ قال
ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت آنچنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم مے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست
واز تصدق وجہاد وقتال در راہ خدا نیز فاضلتر ست پس آنکہ گویند عبادت متعدیہ فاضلتر از لازم ست کلیہ نیست
ومخصوص ست بغیر ذکر۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابن ماجۃ الا ان مالکا وقفہ علی ابی الدرداء۔ لیکن
این قدر ہست کہ مالک وقف کردہ این را بر ابی الدرداء و رفع نکردہ بحضرت مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم وموقوف
قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن عبد اللہ بن بسر بضم موحدہ وسکون مہملہ صحابی ست
پسر و برادر وے کہ عطیہ نام دارد و خواہر او را کہ صماء نام ست صحبت ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخانہ ایشان
آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کردہ [illegible] آخر صحابی ست کہ در شام وفات یافت بقول
مشہور۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ جاء اعرابی الی رسول اللہ۔ آمد بادیہ نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فقال ای الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر ست۔ قال۔ و در بعضی نسخ فقال
پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمرہ۔ خوشی باد مر کسی را کہ دراز شدہ عمر وے۔ وحسن عملہ۔ و نیک شد کردار
او یعنی بہترین مردمان این چنین مردمی ست۔ قال۔ گفت آن اعرابی۔ یا رسول اللہ ای الاعمال افضل۔
کدام از عملہا فاضلتر و زیادہ تر ست ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا ولسانک رطب من ذکر اللہ۔ گفت
آنحضرت فاضلترین عملہا آن ست کہ جدا گنی دنیا را و بمیرے و حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت
از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از ضد آن ست یا کنایت ست از داومت بذکر
تا قریب بموت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نشدہ باشد کہ بمیرد۔ رواہ احمد والترمذی۔ وعن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم برياض الجنۃ فارتعوا۔ چون بگذرید بمرغزارہائے بہشت
پس بچرید۔ قالوا وما رياض الجنۃ۔ گفتند صحابہ چیست و کدام ست ریاض جنت۔ قال حلق الذکر۔ گفت
ریاض جنت حلقہ ہائے ذکر ست کہ مردم مجتمع شدہ ذکر [illegible] ریاض جنت ست یا ذوق [illegible]
کہ درین مجالس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت [illegible]
در دنیا ذوقی ست کہ از تملق مناجات وقت سحر حاصل [illegible]

بسکون لام مثل بدره وبدر وقصعه وقصع وحلق وحلقه هر دو بالفتح نیز گفته اند وحربی گفته که حلق وحلقه هر دو بسکون اند مثل تمر و
تمره ودرین حدیث دلیل ست بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع ست - رواه الترمذی - وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم یذکر الله فیه - کسیکه بنشیند در مجلسی که ذکر نه کند خدای را در آن
کانت علیه من الله ترة - باشد بروی از خدا حسرت ونقصان - ومن اضطجع مضطجعا لا یذکر الله فیه - وکسیکه بر پهلو
افتد در خوابگاهی که ذکر نکند خدای را در وی - کانت علیه من الله ترة - باشد بروی از خدا حسرت ونقصان
یعنی در همه حال در نشست وبرخاست ودر خواب وبیداری در شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که خالی
از ذکر بود موجب حسرت وندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم - به تسبیح تا صبح
شتاب آورم + وگر نیم شب سر برآرم ز خواب + ترا خوانم وریزم از دیده آب + وگر بامداد دست راهم به قسمت +
همه روز تا شب پناهم به تست - رواه ابو داود - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم
یقومون من مجلس لا یذکرون الله فیه - نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس وذکر نکنند خدا را در آن مجلس
الا قاموا عن مثل جیفة حمار - مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر - وکان لهم حسرة - وباشد آن مجلس بر ایشان
موجب حسرت وندامت - رواه احمد وابو داود - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم
مجلسا لم یذکروا الله فیه - نه نشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در آن مجلس - ولم یصلوا علی نبیهم - ودرود نفرستند
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة - مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت - فان شاء عذبهم وان شاء
غفر لهم - پس اگر خواهد خدای تعالی عذاب کند ایشان را بسبب ترک ذکر وصلوة یا بسبب آنچه گذشته است در مجلس
از آنچه موجب تره است واگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را - رواه الترمذی - وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له - هر سخن آدمی زیان ست بر وی
نه سود وی را - الا امر بمعروف او نهی عن منکر - مگر امر کردن کسی را بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع - او ذکر
الله - یا ذکر خدا - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب - وازین حدیث معلوم میشود
که مباح نیز زیان ست و این قسم بر وجه مبالغه است وغرض مباح آن ست که در وی خسارت ست و موجب
قساوت قلب. وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله - بسیار
نکنید سخن را بغیر ذکر خدا - فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب - زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر
خدا سبب سختی [illegible] دل اشارت کنایت ست از عدم قبول ذکر خدا وخوف ورجا وغیر آن از صفات
حمیده - وان ابعد الناس من الله القلب القاسی - وبدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت ست
رواه الترمذی وعن ثوبان - مولای آنحضرت ست در سفر وحضر ملازم درگاه بود - قال - گفت - لما نزلت

هرگاه فرود آمد این آیت - والذین یکنزون الذهب والفضة - که در ذم جمع کردن زر و سیم ست - کنا مع النبی
بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره - در بعضی سفرهای آنحضرت فقال بعض اصحابه - پس گفتند
بعضی از صحابه آنحضرت - نزلت فی الذهب والفضة - فرود آمده است این آیت در زر و سیم - لو علمنا ای
المال خیر - کاشکی میدانستیم که کدام مال خیر و بهتر ست - نتخذه - پس می گرفتیم آن مال را و می نهادیم و مستحق
ذم و وعید نمیشدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - افضله لسان ذاکر و قلب شاکر - بهترین مال زبان ذاکر و دل
شاکر ست - و زوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه - و زن مسلمان که اعانت کند و یاری دهد مرد را بر ایمان [illegible]
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - رواه احمد والترمذی و ابن ماجه [illegible]

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد - گفت ابو سعید خدری که بیرون
آمد معاویه رضی بر جماعتی که گرد گرد کرده نشسته بودند در مسجد - فقال ما اجلسکم ههنا - پس گفت معاویه چه چیز نشانیده
شما را درین جا و برای چه نشسته اید و چه کار می کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا نذکر الله - نشسته ایم که ذکر
میکنیم خدا را - قال - گفت معاویه - آلله ما اجلسکم الا ذلک - آیا بخدا سوگند نه نشانده است شما را و نه نشسته
اید مگر برای ذکر خدا - والله حرف قسم اندرو می محذوف ست و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید و همزه
حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته اند - قالوا آلله ما اجلسنا غیره - گفتند بخدا سوگند نه نشانده است ما را غیر ذکر او و ادخال
حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال ست - قال - گفت معاویه - اما انی لم استحلفکم تهمة لکم - آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را به دروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آنحضرت کردم که وی صلی الله علیه وسلم
نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از این حدیث را روایت
می کند و می گوید - وما کان احد بمنزلتی من رسول الله - و نبود هیچ یکی بمنزلت و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اقل عنه حدیثا منی - کمتر از روی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان و اتم ست یا اعلام بعدم نسیان ست
چه هر که بیشتر حدیث می کند احتمال نسیان دارد - وان رسول الله - و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خرج علی حلقة من اصحابه - بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود - فقال ما اجلسکم ههنا - پس گفت چه چیز نشانده است
شما را اینجا - قالوا جلسنا نذکر الله - گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر می کنیم خدا را - ونحمده علی ما هدانا للاسلام - و حمد میگوییم
خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام - ومن به علینا - و منت نهادن وی تعالی با اسلام بر ما - قال -
گفت آنحضرت - آلله ما اجلسکم الا ذلک قالوا آلله ما اجلسنا الا ذاک - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی
لم استحلفکم تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل - آمد مرا جبرئیل - فاخبرنی ان الله عزوجل یباهی بکم الملائکة - پس خبر داد مرا که
خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند و می نازد بشما فرشتگان را - رواه مسلم - و تحقیق معنی [illegible]

رجلا قال - روایت است از عبد اللہ بن بسر که شرح غریب ذکر وست در فصل ثانی گذشت که مردے گفت که یا رسول اللہ
ان شرائع الاسلام قد کثرت علی - بتحقیق شرعہاے اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شدہ بر من - فاخبرنی بشیء
اتشبث بہ - پس خبر دہ مارا بچیزے کہ چنگل در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر دہ مرا بعملی کہ مستجلب ثواب کثیر باشد
کہ لازم گیرم و ورد خود سازم آنرا بعد ادائے فرائض و مستغنی شوم بوے از سائر نوافل و اوراد چنین تفسیر
کردہ اند این کلام را - قال لایزال لسانک رطبا من ذکر اللہ - گفت آنحضرت باید کہ ہمیشہ باشد زبان تو تر از ذکر خدا
معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت - رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب -

وعن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل ای العباد افضل وارفع درجۃ عند اللہ یوم القیامۃ
روایت است از ابی سعید خدری کہ بدرستیکہ آنحضرت پرسیدہ شد کہ این بندہ از بندگان فاضلتر و بلند
پایہ تر است نزد خدا روز قیامت - قال الذاکرون اللہ کثیرا والذاکرات - گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر
کنندہ خدا را بسیار - قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ومن الغازی فی سبیل اللہ - و ذکر کنندگان خدا از
غزا کنندگان در راہ خدا نیز فاضلتر و بلند پایہ تر اند - قال - گفت آنحضرت - لو ضرب بسیفہ فی الکفار والمشرکین
غازی اگر بزند بشمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر ویختضب دما - تا آنکہ شکستہ گردد و رنگ گیرد بخون شمشیر
یا غازے - فان الذاکر للہ افضل منہ درجۃ - پس بدرستیکہ ذکر کنندہ مر خدا را فاضلتر است از وے از روی
درجہ یعنی و اگر غزا و کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذاکر فاضلتر است چہ جای مجرد جہاد و کارزار - رواہ احمد
والترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم - شیطان نشینندہ و چسپندہ است بر دل آدمی - فاذا ذکر اللہ خنس - پس
چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد شیطان - واذا غفل وسوس - و چون غافل شد وسوسہ میکند
از ذکر خدا وسواس میدہد جثوم سینہ بزمین نہادن مرغ و آدمی و مانند آن و چیزی آنچہ بزمین نہی
و خنوس پس ماندن و پس چیزے پنہان شدن و وسواس اندیشہ بد در دل افگندن - رواہ البخاری
تعلیقا - روایت کردہ است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق کہ یعنی حذف کردن اسناد است از اول
این قسم احادیث در تراجم ابواب آوردہ است چنانکہ در مقدمہ گذشت - وعن مالک قال بلغنی ان رسول اللہ
روایت کرد امام مالک گفت کہ رسیدہ مرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول - بود کہ میگفت - ذاکر اللہ
فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین - ذکر کنندہ خدا در میان غافلان مانند قتال کنندہ است از پس گریختگان
یعنی جماعت گریختہ از جنگ کہ بعد از ایشان قتال میکند و قتال با آنان ایشان فضل دارد
گریختہ جماعت - وذاکر اللہ فی الغافلین [illegible]

و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر - مانند درخت سبز است در میان درختان - وذاکر اللہ فی الغافلین
مثل المصباح فی بیت مظلم - مانند چراغیست در خانۂ تاریک - وذاکر اللہ فی الغافلین - و ذکر کنندۂ خدا در میان
غافلان - یریہ اللہ مقعدہ من الجنۃ وهو حی - می نماید او را خدای تعالیٰ جای نشست او را در بہشت در خواب یا در بیداری
یا القاء فی بخشد چنانکہ گویا می بیند - وذاکر اللہ فی الغافلین یغفر لہ بعدد کل فصیح واعجم - آمرزیده میشود او را گناہان
بہ شمار ہر گویا و ناگویا - والفصیح بنو آدم - و مراد بفصیح آدمیانند - والاعجم البہائم - و مراد باعجم چارپایان اند
رواه رزین - وعن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما عمل العبد عملا انجی لہ من عذاب اللہ من ذکر اللہ - گفت
معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ عمل نکرده بنده ہیچ عملی رستگاری دہنده تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا که از ہمہ عملہا نجات
دہنده تر است بنده را از عذاب - رواه مالک والترمذی وابن ماجہ - وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی - بدرستیکه خدای تعالیٰ میگوید من با بنده خودم
بجہت اعانت و توفیق وقتیکه ذکر میکند مرا - وتحرکت بی شفتاه - و بجنبید بذکر من ہر دو لب وے - مراد اجتماع
ذکر قلب و لسان است و آن افضل است نه آنکه تفسیر ذکر نفی است چنانکه بعضی فقہا میگویند که ذکر منحصر است در ذکر
لسان - رواه البخاری - وعن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول - آن حضرت بود
که میگفت لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر اللہ - مر ہر چیزی را از آنچه زنگ میگیرد زدودن است و زدودن دلہا
ذکر خداست صقالت زدودن شمشیر و آئینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر و مانند آن و صقالہ بکسر اسم آلت
زدودن کذا فی الصراح - وما من شیء انجی من عذاب اللہ من ذکر اللہ - و نیست ہیچ چیزے از اعمال نجات دہنده
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا - قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ - گفتند صحابہ نه کارزار کردن در راه خدا
با وجود آن محنت و مشقت که در آن است - قال - گفت آنحضرت - ولا ان یضرب بسیفہ حتی ینقطع - و نه آنکه بزند شمشیر
خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگرچه جہاد باین مرتبه رسد نیز ذکر نافع تر از آن است چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در
حصن حصین ولا ان یضرب بسیفہ حتی ینقطع سہ کرت آورده یعنی تیغ بزن و از اینجا معلوم میشود که این جہاد خاص است یعنی
در این مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگری یا قول بتوہم راوی از روات کی کذا فی شرح
مولانا حنفی یا گوئیم که مراد بجہاد مفضول جہادی است که خالی است از ذکر خدا و اگر در جہاد نیز ذکر باشد شک نیست
که وی افضل خواهد بود واللہ اعلم - رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر

کتاب اسماء اللہ تعالیٰ

بدانکه اسماء اللہ تعالیٰ توقیفی است یعنی [illegible] اطلاق [illegible]
[illegible] الا باذن [illegible] از پیش خود و متکلم مستقل نامی نباید نہاد اگرچه ہر دو اسم بیک معنی باشند

مثلا اللہ تعالیٰ را عالم گویند عاقل و جواد گویند نہ سخی و شافی گویند نہ طبیب و مختار امام محمد غزالی آن ست کہ اطلاق اسماء بعقل بہ طریق توصیف جائز ست اما بطریق تسمیہ روا نبود و این سخن بیانے دارد کہ در شرح آوردہ شدہ است و آنچہ میگویند کہ بندہ متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وے تعالیٰ میگردد معنی این سخن نہ آن ست کہ بندہ بعین صفات حق متصف گردد حاشا یا صفات بندہ مثل صفات وے سبحانہ شود و چہ مثل آنکہ گویند کہ بجمیع وجوہ مشارک بود وے تعالیٰ لیس کمثلہ شیء ست بلکہ مراد آن ست کہ بوجہی از وجوہ پرتوے از صفات حق مناسب حال بندہ بدان می افتد چنانکہ این اسم را بدان اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارکت نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت کہ صفات حق تعالیٰ اند حقیقت دیگر اند و آنچہ در بندہ پیدا می شود نہ مثل آن ست تعالیٰ اللہ عن ذلک و تعلق و نصیب اسم اللہ است از اسماء صفات و آنچہ تعلق در جمیع اسماء است کہ اعتقاد معانی آن کردہ بصدق ہمت متوجہ بآن باشند و حق عبودیت در آن ادا نمایند و با وجود آن تعلق و تحقق بدان شوند چنانکہ در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم اللہ تعالیٰ تعلق ست نہ تخلق

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ تسعۃ وتسعین اسما بدرستیکہ خدائے تعالیٰ را نود و نہ نام ست اگر گویند کہ بتحقیق ثابت شدہ از مذہب اہل سنت و جماعت کہ خدائے تعالیٰ را ہشت صفت ست پس این اسامی کثیرہ از کجا ست و نیز اسمائے تعالیٰ بیشتر از نود و نہ است پس وجہ تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکہ اگرچہ صفات ہشت ست و لیکن افعال بسیار ست پس کثرت اسماء از انجاست و فی الحقیقت راجع بیکی ازین دو قسم اند و از ثانی آنکہ تخصیص باین عدد و حصر دران باعتبار این صفت ست کہ مذکور ست من احصاہا دخل الجنۃ شاید کہ این خاصیت مخصوص باین اسماء ست چنانکہ بادشاہی کہ صد ہزار سوار دارد گوید کہ ہزار سوار ست کہ ہرجا کہ فرستم آنجا بدشمن فتح کنند اگرچہ سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین ہزار ست کذا قالوا و بعضی از متقدمین گفتہ اند کہ ہر نفسی را از نفوس انسانی نود و نہ خصلت مذموم ظلمانی ست پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نود و نہ اسم از اسماء الٰہی اختیار فرمود کہ از ہر اسمی نورے مناسب از الٰہ کدورت و ظلمت یکی ازان خصلتہا فائض گردد تا بانوار این اسماء ظلمات آن خصلتہا زائل گردد نور الانوار سبب واللہ اعلم۔ مائۃ الا واحدۃ۔ و در بعضے نسخ واحدا یعنی صد یک کم این تاکید ست نود و نہ را تا زیادہ و کم خیال نکنند و یا در کتابت اشتباہ نشود و تسعۃ و تسعین را سبعۃ و سبعین یا سبعۃ و تسعین یا تسعۃ و سبعین نخوانند من احصاہا دخل الجنۃ کسیکہ احصا کند آن اسماء در آید بہشت را با مقربان و سابقان و مراد باحصا حفظ ست بعضی گفتہ اند کہ علم بمعانی آن و ایمان بدان و تعظیم مسمائے آن و بعضے گفتہ اند کہ عمل بمقتضائے ہر اسمی بحسب طاقت کہ بعضی

تعلق تخلق ست - و فی روایة و در روایتی این عبارت را زیاده کرده - وهو وتر یحب الوتر - و وی تعالی وتر ست
و دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق ست چنانچه یکی و سه و پنج مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالی
بمعنی فرد ست در ذات غیر قابل تجزیه و انقسام و در صفات بمعنی لاشبیه له و لا مثل و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک
و عدد و فرد شاید سبب بودن وی تعالی در نفسه این معانی و محبت وتر بمعنی تو انبساط دادن بران و لهذا رعایت کرده شده است
عدد وتر در معانی کثیره در شرع متفق علیه —

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تسعة وتسعین اسما - بیشکه
خدای تعالی را نود و نه نام ست من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم - ظاهر اداء عبارت آنست
که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن مر حق سبحانه
را بوحدانیت و اخبار کردن از وی به صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصاء او ذکر کرد
اسما را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت توحید خداوند صفات وی را و اشعار
بآنکه الله اسم ذات ست و اینها صفات اویند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل میگردد و کلمه هو اشارت ست
بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت ست به مرتبه جامعه مر صفات را بجمله و الرحمن الرحیم تفاصیل صفات و اتصاف
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر ست و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب
و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب ست که نطاق بیان از آن تنگ ست اکنون شروع
کنیم بتوفیق الله در ذکر مر الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی ست و هر موجود وی که جز او ست
استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم ست و وجود وی از آنجهت ست که نسبت بوی دارد
و روی بآنجانب دارد و باین معنی راست آید که کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات
الا الله و الله علم ست مر ذات واجب الوجود را که معبود بحق ست و اله بمعنی معبود مطلق ست بحق یا باطل و در مفهوم
وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ ست و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر برای آحاد صفات و این اسم بر غیر وی
تعالی اطلاق نمیکنند نه بحقیقت نه بمجاز و اسماء دیگر را اطلاق میکنند اگرچه به مجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای
دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسما متصور ست که متصف شود بنده بآن و متخلق گردد بوجهی که
مذکور شد و این اسم برای تعلق ست نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم تاله ست که بتمام دل خود مستغرق
یاد وی گردد و التفات بماسوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده شهود
غیر او را نبیند بیت رفت از میان همین خدا ماند خدا + الفقر اذا تم هو الله اینست - الرحمن الرحیم
این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ ست که شامل رحمت دنیا و آخرت ست و مخصوص بحق

بذات مقدس وے تعالیٰ ورحمت افاضۂ خیر ست بر محتاجان وارادت آن برائے ایشان ورحمت حق عام ست
متناول نعم دنیا وآخرت وشامل ضرورات وحاجات ومزایا وخواص بمحض جود وعنایت بے شائبۂ غرض وعوض ونصیب
بنده ازین دو اسم آن ست کہ چون شناخت کہ منعم حقیقی وولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بروی کند
وہمہ کارہائے خود را بوے سپارد وبکلیت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد واز غیر وے مدد نجوید وبغیر
او سر فرو نیارد واین وجہ تعلق باین دو اسم ست وتخلق آن ست کہ رحمت کند بندگان خدا را وبہمہ نظر
بعین رحمت کند ودر ازالۂ منکر سعی کند وتا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت وارادت خیر
بے غرض وعوض اگرچہ حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد وبے غرض وعوض نباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ
ملک دو عالم در حیطۂ قدرت وتصرف اوست وبادشاہ حقیقی اوست وبر ہمہ اشیا غالب ست ودر ہمہ چیز
تصرف بایجاد واعدام واحیاء وامانت ومنع وعطا مر او راست ومستغنی ست در ذات وصفات خود از ہر موجود
ومحتاج ست بوے ہر موجود در ذات وصفات ووجود وبقاء وافعال وآثار پس ہر چیز کہ ماسوائے اوست
مملوک ومنقاد اوست ووے مستغنی ست از ہر چیز متفرد ست بتقدیر وتدبیر خود وہیچکس نیست رد کنندۂ حکم
او را وبرگشتنده از ارادت وے پس اوست بادشاہ وحاکم علی الاطلاق وملک اخص وابلغ ست از مالک
وہر ملک مالک ست وہر مالک ملک نہ وچون بنده شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق اوست بندۂ درگاہ وگدای کوے
او باشد وطلب عزت از آستان خدمت وطاعت وے کند وچون دانست کہ ہرچہ ماسوائے حق ست محتاج ست
بوے ومنقاد ومسخر ست حکم او را وقضائے او را واجب ست کہ تعلق کند بجناب قدرت وتصرف وی وبی نیاز
گردد از مردم بالکلیہ وظاہر نگرداند احتیاج خود را بایشان وبیم وامید ندارد از ایشان وتخلق باین اسم آن ست
کہ تصرف کند در مملکت نفس وقلب وقالب خود ومالک گردد جوارح وقوائے خود را ومسخر گرداند ایشان را
بطاعت حق وحکم شرع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد ودر طالبان ومرشدان نیز تصرف کند از بعضے مشائخ
وصیت خواستند فرمود بادشاہ دنیا وآخرت باش یعنی قطع کن حاجت وشہوت خود را از دنیا کہ بادشاہی
وملک آنی در آزادی وبے نیازی ست۔ القدوس۔ بغایت پاک ومنزه از سمات نقصان ولوازم حدوث
وامکان بلکہ منزه از ہر وصفی کہ دریابد آن را حس ویا تصور کند خیال ویا برسد بآن وہم یا احاطہ کند بدان عقل
چنانکہ گفتہ اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراء ذلک بیت ہرچہ اندیشی پذیرای فناست * وانچہ در اندیشہ
ناید آن خداست * ونصیب بنده ازین اسم آنست کہ بداند کہ ممکن نیست وصول بجناب قدس وے مگر بعد از
عروج از عالم حس وخیال وتخلص از حظوظ جسمانیت وتصفیۂ لوح قلب از نقوش اغیار وتنزیہ باطن از ہرچہ از ماسوای
حق ست گفت امام غزالی قدس سرہ تطہیر اوست علم خود را از تعلق متخیلات ومحسوسات وموہومات وارادات

خود را از حظوظ نفس بریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مر او را حظی مگر در رضای خداوند و نه شوقی مگر به لقای وی و نه شادی مگر
بقرب وی تعالی. السلام: اصل بمعنی سلامت ست و مراد اینجا بمعنی سالم ست یعنی کسی که سالم ست ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان
و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیری باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست مگر بعارض و بعضی فرق
در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند به پاک بودن از نقصی که بمقتضای ذات بود و سلام بری ست از نقصی که عارض
گردد و طاری شود و بعضی گفته اند که قدوس در ازل ست و سلامت در لایزال و این قریب باول ست و سلام بمعنی سلامت بخش هم
از آفات کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بیان دلالت
دارد و امام غزالی گفت سر عجیب ست که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ارادهٔ شر دل وی و سلامت ماند از جوارح و اعضای
وی و سلامت باشند از آثار گونی صفات و اخلاق وی و اوست سلام از بندگان حق متشرف بقرب از جناب
سلام تعالی و تقدس و مراد بواژگونی در صفات آن ست که عقل وی اسیر شهوت و غضب گردد و صواب آن ست
که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده شود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان
از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم. المؤمن: امان دهندهٔ خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات
آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده
از آفات آخرت بکلمهٔ توحید چنانکه فرموده لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن ست از آفات
دنیا و آخرت و این در جانداران ست و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان ست از هلاک و عدم
و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مؤمن مطلق
و از جمله افادهٔ امن ست که تلقین کرده است مؤمنان را از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین
برای حفظ ایمان و تایید نموده است و توفیق داده ست برای حفظ و عصمت از معاصی و مؤمن بمعنی مصدق
رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کنندهٔ خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق شهود این
که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبیده از
از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آن ست که امین دارد خلق را از شر خود و سبب [illegible]
و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیای ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مؤمن کسی ست که سبب [illegible]
گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیاست و [illegible]
سید انبیاست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و چنانکه [illegible]
تعالی مؤمن ست بخلق اسباب امن همچنین مخوف ست بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد
به بودن او مؤمن چنانکه بودن او مضر منافات ندارد به بودن او مذل و قابض و باسط و خافض و نافع و لیکن اطلاق

معروف در شرع نیامده و اسماء الله توقیفی ست چنانکه سابقا معلوم شد - المهیمن در لغت گواه و نگهبان و آنکه امین
کند دیگرے را از خوف که معنی رقیب ست بزیادت مبالغه در حفظ و مراقبه امام غزالی گفته که معنی وے در حق باری تعالی
آن ست که وے سبحانه قائم ست بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ ست
و هر که مشرف و مطلع ست بر کنه چیزے و مستولی ست بران و حافظ ست مر آنرا مهیمن ست و جمع نمیگردد این معانی
بر وجه اطلاق و کمال مگر در خدا عز و جل و بنده را باید که چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب ست بر احوال
ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وے که ناشایسته کند و در زبان قوم این را
مراقبه گویند و تخلق باین اسم آن ست که مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وے
و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد نظر به نفس خود و چون قیام
نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و رشاد حفظ وے از این صفت اوفر و اتم باشد - العزیز یعنی غالب
قوی و بے مانند آید و هر آنکه وصول باو و بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال بحضرت
پروردگار را تعالے شانه ثابت نباشد مگر آنکه وے تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان
یرید العزة فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین و کسیکه شناخت که اوست تعالی عزیز عزت از وے خواهد و عزت خود در
طاعت و خدمت وے نجوید و به هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وے عزت بخشیده و عزیز گردانیده
بیت عزیزے و خوارے تو بخشی و بس + عزیز تو خوارے نه بیند ز کس + و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود
غالب بود و قوت و صولت وے بر نفس و شیطان سخت بود و آبروے خود در طمع و سوال و ذلت بر در اهل دنیا
نریزد و اظهار احتیاج بغیر وے تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی را معرفت
کنه حال وے میسر نبود - الجبار - جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و جبر در غلبه بر کارے داشتن
کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخل جباره میگویند درخت خرما را که از بلندی دست بآن نرسد و جبار صیغه مبالغه
در جبر ست و تمام این معنی ثابت ست مر ذات پاک خداوند تعالی را بحقیقت و کمال مخصوص ست و وے ست که
جبر کننده شکسته ها و بصلاح آرنده و نیکو گرداننده کار خراب روزگار است و جمیع موجودات در تحت غلبه و قهر ان
مشیت اویند هیچکس را مجال خلاف وے نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل
و نیازمند بود تا نظر جناب وے باشد تا شکستگی او را بندی حاصل شود و حال وے رو بصلاح آورد و اگر
در اوامر احکام تشریعی و ارادی امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود [illegible] باشد و [illegible] اختیار
ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت [illegible] و وجه تخلق باین اسم آن ست که [illegible] نفس [illegible]
کمال [illegible]

مسلط و غالب بوده اند به ملازمت تقوی و مواظبت طاعات حاصل گردانند و برین قیاس نسبت بخلق خدا باید که مربی
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجراے امور شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبروت
و سطوت بلند دارد - **المتکبر** - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال
در کبریاست و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن بجز وے تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق اوست و هر که کبریاے حق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریائی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وے
نرم گرداند و در اوامر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آن ست که همه چیز را از وصول بجناب قدس وے
تعالے و آنچه اسباب وصول ست از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و بدنیا و اهل دنیا و جاه دنیا
و شهوات آن سر فرو نیارد و قدمے نزند نه از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تنعم نفس و تکبیر
ذات خود - **الخالق البارئ المصور** - این سه اسم در افادهٔ معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع کردن
یکی اند اما هر یکے معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن ست پیش از پیدا آوردن و برا بمعنی ایجاد و پیدا کردن
و تصویر بمعنی صورت کردن و هیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج ست اولا باندازه کردن پس ایجاد آن
و بعد وے صورت دادن به مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد ازان بوجود می آرد و بعد ازان صورت میکند اگر چه
در پیدا کردن حق سبحانه هر سه با بوجود مے آید و لیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگرے ست و هر چه از عالم علوی و سفلی
از عرش تا تحت الثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بتخلیق و تقدیر و ایجاد و تصویر
اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیع با رعایت حکم و مصالح در ایجاد و تصویر
خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت
که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تدبر و استبصار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسماء بسبیل مجاز [illegible]
چه خالق همه اشیاء پروردگار تعالی ست مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتے در افعال خود هست که بدان کسب اعمال صالحه
و اکتساب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتدبر و حضور بشرف لقا متلذذ
گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آن ست که وقتی که اراده ای وظائف عبادت پیدا کند [illegible] که
بدان وجه معیشتی براے خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاسبے که اثر آن بعد از موت وے باقی [illegible]
ماند - **الغفار** - مغفرت و غفران آمرزیدن و غفار حق تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان ست و غفار مبالغه است
در غافر و غفور سازان ببالغ تر ست چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده و ستر [illegible]
گناهان ست در دنیا و آخرت و ستر ساختن قبیح و مظهر جمیل ست و ذنوب از جمله قبائح ست و از جملهٔ ستر حق تعالی
بر بنده آن ست که قبائح ظاهر بدن او [illegible] مستور ساخته ست [illegible]

و خواطر مذمومہ و ارادات قبیحہ کہ در دل اوست از علم خلق پنہان داشتہ تا ہیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ باللہ
اگر آنچہ در دل آدمی ہست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحہ بر خلق ظاہر شدی دوست ترین خلق نزد وی
دشمن ترین ایشان بودی مر او را و ہمہ در دشمنی و ہلاک او کوشیدندی و آنچہ گفتہ شد معنی غفار و ستار یکی اند لیکن
درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج بہ بیان فرق درین دو اسم نہ و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب
حمل کردہ میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکہ در بعضی ادعیہ آمدہ کہ یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بندہ چون
بداند کہ وے سبحانہ غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وے نا امید نباشد و دست رد بر سینہ مجرم نزند و چون
دانست کہ ستار العیوب ہست از شکر این نعمت غافل و فارغ نباشد و لیکن باید کہ بدان مغرور نگردد و از توبہ
و انابت غافل نباشد و تاخیر دران جائز ندارد کہ بر عمر اعتماد نیست بیت لطف حق گرچہ مواساہا کند + لیک چون
از حد بگذرد رسوا کند + فنسأل اللہ العافیۃ و وجہ تخلق باین اسم ظاہر ست کہ از جرائم مردم درگذرد و عیبہای
ایشان را بپوشد + القہار - قہر غلبہ کردن و چیرہ شدن بر کسی و وے تعالیٰ غالب ست کہ شکستہ است پشت
جباران و متکبران را و خوار گردانیدہ و ہلاک کردہ است ایشان را و تمامہ مخلوقات در تحت صولت قہر وی مقہور
و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضہ قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردان اند در وادی قہر و جلال وے
لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار و ہر کہ شناخت قہاریت او را از مکر و قہر ناگہانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم وے گردد و قہار از بندگان آن ست کہ بسطوت سلطان عزت و قہرمان
جلال بر اعدائے دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیرہ باشد و مراد اہل ایشان بر روے وقت و حال
خود ببندد تا از طریق حق بر ایشان نیابند و از سلوک آن مانع نہ آیند و اعدائے عدو وے نفس ست کہ میان
دو پہلوے اوست کہ بنور ایمان مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل
بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بمالایعنی و بیہودہ تادیب و سیاست نماید و از جملہ
قہاران مردانند کہ ہر کہ با ایشان بمخالفت و مقاومت برآید مقہور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکیہ ہر یکی
از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این ست و ہو القاہر فوق عبادہ
الوہاب - وہب و ہبہ بخشیدن و عطا کردن موہبت بخشش و وے جل جلالہ بسیار نوالہ کثیر العطیۃ و دائم
العطا ست کہ بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و ہبہ حقیقی عطیہ ایست کہ خالی باشد از غرض و عوض
ہرچہ بطریق غرض و عوض کہ دہد بر اعطا چیزے می ستاند در حقیقت واہب نیست بلکہ بایع ست پس وہاب بمعنی جواد آمد
و اسم جواد درین روایت نیست و جود و ہبہ در حقیقت منحصر ست در ذات مقدس باری تعالیٰ اوست کہ می بخشد
ہر محتاج را ہر چہ احتیاج داشتہ باشد و بیشتر ازان و زیادہ بران بغیر غرض و بے عوض درین جہان و دران جہان موافق

حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق اوست تعالی همه از وے خواهد و از وی امید دارد و از غیر وی
طمع ببرد و در وی لغیر نیاید و توقع ندارد و خواهش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و در دعا این
بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتدای حال تعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظه ابتدا او
نوعی از تاویل استجابت پذیرست ان شاء الله تعالی و ما تخلق باین اسم آن ست که بذل کند هر چیز که در دست
اوست اگر چه جان وے باشد و در راه حق نه از اخذ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن نیت اگر چه بحقیقت
وهب وجود از آدمی نا دنیاید که ممکن نبود تا فعل نزد وی اولی از ترک نگردد و غرض و غایت در نظر نیاید اقدام
بآن نکند و اکمل افراد انسان در هبه وجود سید البشر ست صلی الله علیه وسلم که چندان عطا نمود و انعام
کرد باذن خدا که غرضی و عوضی را در آن مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و هم چنین همه انبیاء
و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع
و بهائم و سائر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم ست محسوس و معقول محسوس
ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون ست که بلطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل
تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از انجا
که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت
کرده اند برسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق اوست
انتظار رزق جز از وے نبرد و توقع از غیر وے ندارد و کار خود را بوے گذارد و توکل بر وے کند و چون دانست
که روزے مقدر ست از جهت روزی دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن ست
که دست خود را خزانه ارزاق ابدان و زبان را خزانه ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی
و بندگان او در وصول ارزاق جسمانیه و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و دعاء خیر و نیز از وجوه تخلق ست
که باهل و عیال و هر که در مؤنت اوست معیشت بگشاید و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن
مهمان روے ترش نکند که روزی خود بخوان تو میخورد بیت مرترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنکه میخورد
بخوان انعام تو نان خویشتن - الفتاح - فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشاینده در های
رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و کشف همه کارها اوست و فصل همه خصومتها از وے
در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بیواسطه و حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آمده چنانکه اذا جاء نصر الله و الفتح و انا
فتحنا لک فتحا مبینا در حقیقت گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

وحکم وفصل کرده است میان ایشان وکفار ونصرت داده است ایشان را وتابعان ایشان را بر اعدای
دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین وانهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون ووی تعالی کشاده است
بر دلهای مومنان درهای معرفت وکشاینده است بر عاصیان درهای مغفرت وفریاد رسنده ودهنده درماندگان وتنگ‌دستان
غمزدگان اوست وبالجمله فتاح اسم جامع ست مر فتح ابواب خیرات وافاضه انواع برکات را وچون بنده دانست
که اوست تعالی فتاح باید که بنشیند بر در کرم وی بامید فتح ونصر وانتظار حصول انفتاح بی ملال واستعجال با تسلیم
وسکون تحت جریان حکم بیت همه درها بگل بر خود فرو بند + در اوگیر ودائم دل در او بند + وتخلق بآن آن ست که سعی
کند که در بر روی طالبان خیر از مال وعلم بکشاید وفصل خصومت میان مردم بکند ومظلومان ودرماندگان را نصرت
دهد العلیم مبالغه عالم ست ووی تعالی عالم ست باشکارا ونهان وخطرات دل وانچه هنوز در دل خطور نکرده وعلم
وی محیط ست بکلیات وجزئیات ظواهر اشیا وبواطن آن وکنه حقائق آن وغیر متناهی ست معلومات وی
وچون دانسته شد که وی تعالی عالم ست بظواهر وسرائر ظاهر وباطن از هرچه نشاید ونباید پاک باید کرد وملاحظه
علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت وحظ عبد ازین اسم آن ست که تحصیل علوم دینیه وتکمیل آن وحقائق
ومعارف که سبب تکمیل نفس وباعث بر عبادت گردد وموجب صلاح حال ظاهر وباطن شود که علم نافع عبارت
ازان ست بجا آورد وپیوسته دلی بعلم مشغول ومشغوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی وتنگی وبسط فراخی
وگسترانیدن هر دو یکدیگراند ووی تعالی تنگ میکند روزی را بر هرکه میخواهد وفراخ میگرداند بر هرکه میخواهد روزی حسی
باشد یا معنوی وقبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت وبسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند
در نوم وبسط میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلها را بحزن وملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه وفراخ میکند
بفرح ومسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه وگفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا وبسط میکند آنرا لفقرا واین
قوم را در معنی قبض وبسط وآداب آنها کلام ست که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعض مشائخ عظام نقل
کرده شده است وچون بنده دانست که قابض وباسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر میکند وامیدوار میباشد
وبر بسط شکر میورزد وترسکار میباشد وهرجا قبض وبسط می بیند ازانجا میبیند وامام غزالی گفته که قابض وباسط
از بندگان آن ست که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف وانذار بجلال خدا وکبریائی او بعنوان عذاب وبلای
او وبسط میکند به بشارت دادن به لطف وعطای او وبعنوان آلا ونعمای او ویا قبض میکند وتنگی می آرد وبخل
می ورزد به حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن وافاضت ونشر میکند بر اهل انتهی وبعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم
آن ست که با نفس بدفرمائی وبا هرکه در تحت ضبط وسیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا تربیت بکمال
باشد هرگاه بسیار ملالت وسآمت بر ایشان رسد به بسط دفع کند وهرگاه بسیار جرأت کنند ودلیر شوند بقبض ضبط

ان نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول نکند
که طاعت با انبساط و نشاط اقرب بقبول نزدیکتر ست اما اگر میل بسوی هوس آرد و متابعت شیطان کند تدبیر سیاست
بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزو دست خود تمام + ورنه صد ابلیس زاید والسلام ॥ الخافض الرافع خفض
فرو داشتن رفع بر داشتن فرود می آرد کافران را ببدبختی و بر میدارد مومنان را بنیکبختی و بر میدارد دوستانرا
بنزدیک گردانیدن و فرود می آرد دشمنان را بدور گردانیدن و فرود می آرد کسی را که میخواهد باسفل سافلین طبیعت
و بر میدارد بعضی را باعلی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگری را بجنات نعیم و این وصفت
را مراتب و درجات بسیار ست و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع ست باید که پناه بوی برد از فرودی
مرتبه و مجاورت اشقیا و درخواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را و بهره وی بیان و تخلق باین دو اسم آن ست
که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعداء دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را
و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله ست و مرتبه نفس را که اعدا الاعادی ست خفض
کند و مقام دل و روح را رفع کند و رتبه برادران دین و مشائخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست
داند و خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت نه هنرمندی که ره دل یار سپرید + نه خود عیب و نه بیگانه هنر دید
حکیمانیکه دور اندیش بودند + دوای خلق و درد خویش بودند + المعز المذل + اعزاز عزیز گردانیدن اذلال
خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در
عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی
گفته است که میدهد ملک را بهر که خواهد و میگیرد ملک را از هر که خواهد معز و اذل و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس غلبه شهوت
و وصمت جهل ست پس کسیکه بر داشته شد حجاب از دل وی و مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شد
او را ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تایید و غالب شد بر صفات نفس پس بتحقیق عزت
داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دور کرد چشم او را بسوی خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید
بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بنفس و استدراج و ماند در تاریکی جهل به تحقیق خوار
گردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال حقیقی روحانی ست که امام ذکر کرد و اعزاز و اذلال
حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب
و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون
دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه به درگاه عزت وی
آرد و بداند که عزت در طاعت ست و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نگرداند

حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن کودک بدین
کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان
در گردن او کرد و میکشید شیخ موصلی و پیغمبر بود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی سگ با نخورشی نگشتی بیت
بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق * که بار محنت خود به که بار منت خلق * و تخلق آن ست که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی
عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طویت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت
نفس و جهالت و شهوات۔ السمیع البصیر این دو صفت ست مر حق تعالی را که منکشف میگردد بآنها مسموعات
و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این از کمال ست
زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی برابرست و شنیدن و دیدن چیزی او را
از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه ست و چون ثابت
شده است تنزیه وی تعالی از صفات چشم ثابت شد تنزیه وی ازان و قرآن مجید ناطق ست به ثبوت این
دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر ست و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر ست تکلم نمیکند مگر بانچه
راضی ست وی تعالی ازان و هر چه گوید با ادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و طعن
بر بیهوده بپرهیزد و نه بیند و نشنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه راضی ست حق تعالی بدان را از نظر حرام
دور کردن چشم بصیرت و بنا و زینت آن بپسندد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد ازان و لازم
گیرد دوام مراقبه و مطالبه نفس بمحاسبه و اشارت ست به سمیع و لی بصیر به بین ست۔ الحکم یعنی حاکم ست
وی تعالی حاکم علی الاطلاق ست بحکم تشریعی در اراده وی و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعده ظلم و دفع
طریق جفا و انصاف ستاننده مظلومان ست از ظالمان و در روز جزا و حکم کنند و بشقاوت و سعادت بر بندگان و
در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضاست و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی
اصل وضع اسباب را حکم ست که عبارت از امر ست و کلمح بالبصر ست و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان
و کواکب قضاست و ترتیب مسببات بر اسباب بلحظه تقدیر اوست و این را بیانیست که امام در شرح اسمای
حسنی گفته و ما آنرا در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم ست باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد
مر او را و راضی باشد بقضای او و او را حکم خود کند از حقوق و از خصومات خلق بپرهیزد باشد و اگر کسی را با
او خصومتی افتد بانصاف بگذارد تا در زمره ظالمان محشور نگردد و در روزی که وی تعالی حکم کند رسوا نشود
و باید که حکم ازلی را بر اسمان داند و نه این باشد و تخلق آن ست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف
دهد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین ست العدل

در اصل بمعنی داد دادن و داد و ستده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی
را بچیزی نیز می آید و وے تعالیٰ منزہ است از جور و ظلم چہ ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست
و ہمہ افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی چنانکہ باید و شاید ہمچنان است قولہ تعالیٰ
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وے تعالیٰ با ہر کسی معاملہ برابر عمل وے کند و سزا و جزا محبت و نعمت گرداند
و این از عدل باشد و گاہے عفو کند بلکہ سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بندہ دانست
کہ حاکم مطلق اوست و ہمہ بقضا و قدر اوست و در ہمہ افعال او را حکمتہا است باید کہ در افعال او و تدبیر حکمت
او اعتراض نکند بلکہ ہمہ حق و عدل داند و تخلق آنکہ در مردم عدالت ورزد خصوصاً در آنکہ رعیت اوست در مملکت
وجود وے است و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وے بر حد استقامت و
توسط و اعتدال بود بیت سہ یار است روان گوے سعادت ببرند * راستی کن کہ بمنزل نرود کج رفتار *
اللطیف ۔ لطف نرمے و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن بہ کسی و لطف خدا بہ بندہ توفیق طاعت و عصمت
از معصیت است و از جملہ لطف او بہ بندگان اعطاے وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن
بہ سعادت ابدی بسعی خفیف و در مدت قصیر کہ عمر است بلکہ در یک ساعت چنانکہ کسی ایمان آورد و گاہی مشقت
مجاہدت و کلفت در یافت بلطف و نرمے آسان میگرداند و اگر خواہد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بمنزل
مقصود میرساند و بقرب و قبول درگاہ خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات
امور و رسانیدن آن بمستصلح بسبیل رفق و نرمے نیز تفسیر کردہ اند و این ہر دو امر یعنی احاطۂ علم بجملہ
بدقائق و خفایا و رفق در افعال و لطف وے در آن از احاطۂ حصر و ضبط بیان بیرون است و تنبیہ کردہ
امام غزالی در بعضی امثلۂ آن و گفتہ چنانکہ لطف او در حق جنین تا آخر عمر در رسانیدن غذا چہ و تکلم چہ در حالت
رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و برآوردن جواہر نفیسہ از میان
احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم از کرم و در از صدف و عجیب تر از ہمہ پیدا کردن آدمی کہ مستودع
معرفت و حامل امانت و مشاہد ملکوت سموات و ارض و عارف بذات و صفات اوست و امثال این نیز او
از حد حصر و احصا بیرون است و ہر کہ دانست کہ وے تعالیٰ لطیف است و بعالم مکنونات ضمائر است و وصل حال
لہم باید کہ ظاہر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمہ نگاہ دارد و شکر نعمت وے گوید و توفیق
و طاعت از وے جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آن است کہ بہ بندگان خدا لطف
ورزد و نرمی کند چہ در اخلاق حسنہ دنیویہ و چہ در منافع روحانیہ دینیہ و دعوت الی اللہ و ارشاد ایشان بطریق حق
برفق و لطف و حکمت و موعظہ حسنہ و علم حقایق و فہم دقائق پوشیدہ با رفق و سہولت بدیشان بقدر فہم بیان [illegible]

الخبیر خبر آگاهی وخبیر آگاه ودانا ونیست هیچ شی در ملک وملکوت ومتحرک وساکن نمیشود در زمین وآسمان وذره مضطرب ومطمئن نمیگردد ودر کون ومکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد اوست تعالی شانه ازان خبر وباین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد مگر آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند ومعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم ست لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند وصاحب آنرا خبیر نامند انتهی وگاهی خبیر بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وے تعالی خبر دهنده است از گذشته وآینده بکلام خود وباین معنی راجع بصفت کلام گردد وخبرت واختبار بمعنی آزمودن نیز آمده وے تعالی آزماینده است بندگان را بامر ونهی وتکلیف شرعیه چنانکه فرموده لیبلوکم ایکم احسن عملا وبنده چون دانست که حق تعالی خبیر ست مراقبه علم او را از دست ندهد وتصدیق نماید انبیاء را در آنچه خبر داده اند وامر ونهی را بجا آرد وتخلق آنکه بکارهای دین دانا وباریک بین باشد واز آنچه در عالم قلب وقالب او میرود خداوند بصیرت وخبردار باشد واز مکائد نفس ومکر وخداع آن بر حذر بود وخبر دهنده باشد مردم را از آن ومنذر وداعی ایشان بود بطریق نجات ازان وآزماینده بود ایشان را بدان

الحلیم حلم آهستگی وبردباری وحلیم آنکه او را خشم از جا نبرد وباعث بر استعجال عقوبت بنده ومسارعت انتقام نگردد وباوجود اقتدار اگر توبه تدارک کند عفو فرماید واگر خواهد بے توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است وبنده گاہے استعجال نمیکند در عقوبت ولیکن بر عزم آن میباشد وکینه نگاه میدارد وتا [illegible] کینه را میکشد و وے سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن ست که از انتقام وے خائف باشد واز جهت حلم وے امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در مآل نیز مغفرت کند وباید که همچنین خدا را که باوجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد وعفو میکند ونعمت که داده است باز نمی ستاند تنگ گوید وشرم دارد که در نظر چنین کریمی بیفرمانی کند وتخلق آن ست که بهر ناپسندی که بیند از جا نه رود وتمکین ووقار ورزد ودر عقوبت زیردستان تعجیل ننماید وصفح وعفو شیمه خود سازد مگر در اجرائے حدود شریعت

العظیم تعظم و بزرگ شدن وعظمت گاہے در اجسام که مدرکات ابصار اند اطلاق یابد وگویند که این جسم عظیم ست وآن جسم عظیم تر ازوست وقتی که امتداد ومساحت وے در طول وعرض وعمق آن بیشتر ازین باشد باز این دو قسم ست یکی آنکه بصر میکند چشم او را محیط میگردد با همه جوانب آن چنانکه فیل وامثال آن ویکی دیگر ست که محیط نمیگردد بصر باطراف وے چنانکه زمین وآسمان واین اعظم ست از اول وگاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند وآنها نیز اقسام اند قسمی ست که محیط میشود بادراک کنه حقیقت آن عقل وقسمی ست که قاصر ست ازان اکثر عقول بالفعل وقسمی ست که متصور نیست ادراک عقل واحاطه وے بکنه حقیقت آن وعظیم مطلق اوست که عظیم تر از همه است ومتجاوز است از عقول وبیرون از دائره ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات وصفات وے نرسد وآن ذات حق

و همه مراتب پایان تر از مرتبهٔ اوست زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول می باشد و وی تعالی سبب و علت جمیع
سببات و معلولات ست و بذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی
فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بحیثیتی که منقسم ست بچیزی که او را خبر ادراک حسی نیست و آن بهیمه است
و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی ست منقسم ست بچیزی که معارض ست در وی معلولات
از شهوت و غضب و آن انسان ست و چیزی که سالم ست ادراک او از معارضه بکدرات و آن که سالم ست یا ممکن ست
که مبتلی و ممزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال ست در حق او ابتلاء و
امتزاج بدان و آن حق سبحانه تعالی است پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالی تر و کامل تر از آن رتبه نباشد و در
فهم عوام که در رتبه بهائم اند چیزی جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند با دراک بهائم علو معنوی را و مراتب آن را بر فوق
مراتب علو حسی نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجود
که منزه است از تحدید و تقدیر بحدود اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت
اوست از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آمده و وی تعالی غالب ست بر همه
چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات [illegible] در نه بیند و معنی و چگونگی
از راه معرفت بر دارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این ست و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود دانسته
در امتثال و تسلیم پیش آید و تخلق آن ست که بنده بکوشد در تحصیل علم و عمل چندان که از اشباه و ابنای خود فائق گردد و در کمالات
و معالی گردد و در مراتب کمالات [illegible] ولیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق هر مرتبه درجات انبیاست با تفاوت که در انجاست
و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم ست و اعلی مطلق خداست جل جلاله و تعالی
شانه و نیز از وجوه تخلق آنست [illegible] که نفس [illegible] ست باشد و از صحبت اهل دنیا استغنا ورزد و همت بغیر امر حق
فرو دنیا رد و مشائخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند
و همه از وی ترسند - الکبیر - بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت ست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود ست
و کمال وجود وی تعالی از [illegible] چیز ست یکی دوام وجود چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر السن ست
و چون طویل الوجود کبیر شد پس تام الوجود [illegible] ابدی ازلی واجب باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی نقص
وجودیست که صادر ست از وی هر موجودی پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات
رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی ست - الحفیظ - حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده
هر که و هر چه در عالم ست از آفات و ضیاع اوست تعالی شانه بابقاء و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنان که
عناصر را در موالید نگاه میدارد بترکیب و مزاج و تعدیل بواسطه آن نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات

و جوارح و ذرات آنها چنانکه شاخها و نابها و چنگلها و خارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت در حمایت سراست کردن آن در استعمال آن و پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهانند بقرب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و هم چنین و حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین ست حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد لباب او را بقشر و طراوت او را بر طوبت و بخارها که میروید از زمین و بخار مر صلاح نبات ست چنانکه شاخ و ناب و جنگل صلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی ست که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد تا آنجا میرسد مستقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق ست و مشاهده باطن ارباب بصائر بران دال ست و ایشان ایمان می آرند بدان به بصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیرست لا تعد و لا تحصی و از جمله حفظ اوست القاء ایمان مر مؤمنان را و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقود ایشان در توحید باقامت دلائل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین ست که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را دران قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم ست اصلا بخطور خاطر باعث و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت ست یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ او از سهو و نسیان چیزی که ضد آن نسیان و فراموش کردن ست نیز آمده و باین معنی نیز اطلاق آن صحیح و درست و کما قال تعالی صحیح ست که همه اشیا محفوظ ست در علم وی و ممکن نیست زوال آن از وی بسهو و نسیان نقل ست که یکی از صلحا را مال بسیار بمیراث رسید گفت الهی مرا باین در اهم محتاج آفریدی و محافظت این حضور قلب مرا تفرقه میرساند خداوند اتوخلیفه من باش و نگاهدار هرچه بود همه را بدرویشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوی میرسانید چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ ست باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد چنانکه هر کس بحفظ پناه آرد او را نگاهدارد و تخلق بدین است که حدود و احکام شرع را نگاهدارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد۔ **المقیت** خالق اقوات و رساننده آن با بدان و قوت خورش آن چیزی ست که بوی برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقامت خورش دادن و این قوت ابدان ست و قوت ارواح معرفت و ایمان ست و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آید قوله تعالی و کان الله علی کل شی مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت دل و قوت تن و جان از ذکر و علم وی اکتفا کند از معمل ستری بر سینه ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بمعنی این حکایت

کسی که از وی بپرسید که تو چه چیزی گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند
از چیزی می‌پرسیم که قوام جسد با آنست گفت قوام جسد با الله است اگر شما الله را می‌شناسید و تخلق آن است که گرسنگان را
طعام بدهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و به اصلاح حال خود اقتدار نماید - الحسیب - کافی
و بسنده در جمیع کارها و احساب بسنده آمدن چیزی احسبنی الشیء میگویند بمعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب
بمعنی محسب است و این معنی ست که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت
وجود و دوام وجود و کمال وجود است هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که او دست وجود
اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها داده است زیرا که آنها را ذاتی نیست و وجود اشیا و کمال آن همه متعلق از وی است پس
اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی
حساب میکند خلائق را روز قیامت و میداند همه انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب
بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که اکتفا
کند باو و بجز تدبیر وی توکل کند در جمیع امور به وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که
او را میشمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مراد او
شرف و کمال ظاهر گرداند بعد خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد بافعال خود و تخلق آن است
که بیند که کفایت حاجات حق بان کرده نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را
الجلیل الجلال و الجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و او سبحانه تعالی جلیل مطلق جامع نعوت
جلال و صفات کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات
و صفات هر دو منسوب با دراک بصیرت که احاطه آن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند
و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسماء الهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است
مر صورت ظاهره را آنچه حسن و ملاحت ملائم بود موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصورت باطنه که
مدرک به بصیرت گردد چنانکه گویند فلان جمیل خلق جمیل است جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست جل اسمه زیرا که
هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل
بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و در بزرگی قدر او و مقابله انوار جلال
و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را در زبان و گذارش نیارد و نیست مطلق گرداند تا
ظهور کند چنانکه گوید شعر تقی و غوثی - ازغنی عن ولیتی - اذا غبت بدا - وان بدا غیبنی - گم شدم در گم شدن
نیستی آئین ماست در گم شو که تجرید این بود - گم شدن گم کن که تفرید این بود ... و تخلق آن

که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل
گردد و خدا و خلق همه دوست دارند — الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را بوصف بکرم کردی همه صفات نیک را
اثبات کردی و گفته اند کریم آن ست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد
و هر که او بوی التجا آرد او را ضائع نگذارد و از جمع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی
مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معنی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال ست نقل ست که اعرابی از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله حساب با روز قیامت که کند رسول فرمود که خدا تعالی بخود
خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر
شود عفو کند و بنده را باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آن
کند و سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا همه آن بر آن وجه که لائق بشان
اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیاء علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریم تر و اوست اکرم الاکرمین بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علما رحمة
الله علیهم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم — الرقیب — فی الصراح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب
حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد از وی مثقال ذره در زمین و نه در آسمان امام
غزالی گفته رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد در محافظت کند او را ملاحظه لازم دائم
او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد ولیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که بعضی به
تفسیر رقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و تعلق
و تخلق ظاهر ست آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از تکدر و تغلب نگاه دارد و دائم در نظر حق [illegible]
باشد و از ناشایسته با پرهیز بود و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد اوست در هر حال ظاهر و باطن و بداند همیشه
که نفس و شیطان در کمین او نشسته و فرصت نگاه میدارند و باخت اند او را بغفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند
و کین خود بکشند پس همیشه پرحذر بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و سد کند راهها که از آن درآمد ایشان
معنی مراقبه این ست — المجیب — اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب و شنیده هر که او را خواند
و اجابت کننده بر دعا دعا کننده و هر سوال را اوست اجابت کننده دعا [illegible] بر زبان قال و حال
بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه طلبند و نه تنها اجابت اوست دعوت خلق و کفایت
او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بیافریند ایشان را بتهیه کردن اسباب از ذرات
و آلات و آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان او را [illegible]

در برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان
و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردن و همه را
فرا رسیدن وسعت را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم وے وسیع و محیط ست معلومات را و باحسان میکنند
و میگویند احسان وے وسیع و نعمت او بسیط ست و بقدرت و ملک و غنا میکنند و واسع مطلق در جمیع این صفات
الله تعالی ست و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی هم درست رسم هست بهمین علاقه است و حق ست هر کسی را که
شناخت خدا را در فراخی علم و قدرت و ملک و غناے او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد
از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگی پناه باو برد و تخلق آن ست که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جود
و سخاوت در زد و سینه را کشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بر وے از حوادث و ایذا
جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع کشاده باشد بیت نه ها بر دار گر خواهی
کشاده دست دل بکشا اگر خواهی مراد - الحکیم - حکمت عبارت ست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و
عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد نه بادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغهٔ حاکم ست و حکیم می گویند کسی را
که عالم باشد بحقائق اشیاء و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنها و کمال دین معنی خود خدا راند
غیر و جمل را نباشد و وے تعالی هر چه کند بمقتضاے حکمت و از روے دانش و بینش کند و کارهاے وی از
دہن و سستی منزه و مبرا است و داناست بحقائق و دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم ست
بر وے لازم بود که راضی گردد بحکم او و بداند که وے را در ان حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بر وے
پس اعتراض نکند و تفحص نگیرد بر وے و بداند که وے فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق ست یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
و باید که در فهم حقائق متوجه بفیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین
قوت عملیه و نیک داند دقائق علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو بپرهیزد
و هیچ کارے بی باعث حقانی و داعیهٔ ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل ست از ذوالنون مصری
قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور ست بزیارت وے شدم
چهل روز بر در خانه وے افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و نگهبان واله و حیران بازگشتی و بمن هیچ التفات
نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم اے جوان مرد مرا چهل روز ست که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمیکنی
و سخنی نمیگوئی آخر مرا پندے ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آرے اگر خدا توفیق دهد
گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار
و خواری را رفعت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرفت بین و توکل را معاش خود ساز

بیت از سینه محو کن همه نام و نشان غیر * الا که میدهد وے نشان ترا * الودود بضم و فتح و کسر و چهین واو و بکسر
ومودت دوست داشتن و بعضے گفته اند دوست داشتن قوی را گویند و وے تعالی دوست میدارد مومنان را
و دوست میدارند ایشان او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت
میدهد و احسان میکند با ایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم
میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را به اسم ودود مقدم داشت
تا عاصیان گناهگاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بعفو و مغفرت از
رخسار حال عاصیان می پرداخت ثم و پاک میکند و لاثم بعد از ان در دائره محبوبان و مودتان خود می درآرم
بیت از من گنه آید و من آنم * وز تو کرم آید و تو آنی * و وجه تعلق باین اسم ظاهر ست و تخلق آن ست که دوستدار
اهل دین باشد و انچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال
این اسم آن ست که منع نکند او را از ایثار و احسان و غضب و حقد واینکه پس به پیوند با هرکه ببرد از وے و عطا
کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند به هرکه ظلم کند بر وے و فرد اعلاے این آن ست که در محبت محبوبان حق
ثابت قدم باشد و در طریق محبان نیل محبوب نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیله عظمی شناسد
خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت و طاعت وی عین محبت
حق و طاعت اوست حکایت غریب ست یکی از دوستان آن حضرت را اعتقاد بود بسیار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موی از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موے را بخرید بیت جانی چنین دادم جان خریدم
بحمد الله عجب ارزان خریدم * و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت ست بحضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان اوست بیت دوستی را
دوست دار ای دوست تا دوستش را دوست دار * دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار * سگی دو سه روز
پی دوستان قدم زد صورت انسانی قویم یافت آدمی چون نا امید باشد * پیر من میرزا بید قدس الله
سره العزیز چون سنگ را راست و سگ را دیدار حبیب الله را با تو میدی میکارد * المجید مبالغه ماجد ست
فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجد نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجد سعت کرم
و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطاے او
و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثناے حق بجا
آرد و شکر نعمت و عطاے او فرو نگزارد و تخلق آن ست که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم
و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بجهاد و بذل این افاضه و افاده فاید الباعث لبعث برانگیختن بیت از

گور ها بیدار کردن نائم از خواب و فرستادن کسی را بجائے کارے و او تعالی برانگیزنده مرده هاست از قبور و بیدار کننده دلهائے غافلان ست از خواب غفلت و غرور و باعث رسل ست بسوئے خلق و بعضی گفته اند که برانگیزنده همت هاست بنیکو کار ہے پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از بفرمانی رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آن ست که دلهائے مرده را از گور جهل که موت اکبرست برانگیزد و علم که سبب حیوة ابدیست زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار ساند و از روح خود داعی خیر و حکم رسول دارد بسوئے جوارح و قواے خود بفرستد و بسوئے خلق بتعلیم و ارشاد و رسل و رسائل از سوال و ایداع متوجه سازد بخیرات و مبرات بگمارد۔ الشهید از شهود ست بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق بحقانه و از اطلاع ست بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله الا هو یا شاهد ست بر اخذ میثاق از پیغمبران با یمان و نصرت وادان هر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشان ست چنانچه قول وے تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الایة دال ست بران و بعضی گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وے تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام و دین اسلام را و شهید بمعنی شهود نیز گفته اند که انبیا خدا لیا دعلما و ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات وے اگرچه از ادراک کنه ذات و صفات عاجز و قاصر اند ابیات خطبه بنام تو خوانند این همه از تو جز نامی ندانند این همه گرچه توحید تو نخوانیم ما هم تو میدانی که ندانیم ما – و بنده را باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق بر شهادت وے بر اعمال غافل نباشد و گواه دهی بر حقی رسول و صدق وے و صدق وحدة احکام و دین اسلام بر تبیع و بر کمال ذات و صفات وے در معرفت و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خبیر ست و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بمیثاق انبیا گردد تا از خواص عباد و قدر باشد۔ الحق بمعنی ثابت و هست و در مقابل او ست باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی ست و سائر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز و نیستند که در حد ذات ایشان را وجودے و ثبوتے نیست چنانچه گفته است الا کل شیء ما خلا الله باطل – و تفصیل کلام آن ست که اینجا سه چیز ست حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس ممتنع بالذات باطل مطلق ست و ممکن لذاته حق ست بوجهی و باطل ست بوجهی و او را از جهت ذات خودش وجودے نیست اصلا پس باطل ست بذات و مستفید ست وجود را از غیر خود و از وجهی که بجانب مقید وجود دارد موجود ست پس وے باین وجه حق ست و این ست معنی قول وے سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی ست که بذات خود موجود ست و هر چیز وجود از وے میگیرد و آن خداست عز و جل

تعالی از تقدس و تحق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقادات بندهها را بدان وصف میکنند نیز می‌آید
بوجود حق را و باعتبار ثبوت از جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می‌آید و او ست تعالی سزاوار دوستی
و اقوال و افعال وی از شائبه بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق آن است که مستغرق گردد بنده در متابعت حق که
شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از آن نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود
الهی و ذکر وی و حضور وی تا متصف گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمه الله علیه رحمة واسعة اگر چه
حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بحق او بذات وی تعالی لیکن بنده بذات خود باطل است اگر
موجود و ساخته حق مراد و راضی پیش شد اگر کسی گفته انا الحق گفته یکی از این دو تاویل یکی آنکه این مراد وی
که وی حق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این خصوص بوی
نیست بلکه هر چه ما سوای او ست بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بجز
شهود گنجایش غیر نماند هر چه کلیت چیزی را فرا گرفت او را گیرد در وی مستغرق گردد میگویند بمبالغه میکنند
که او او ست و اینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام
الامام ای موجود حق را ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان
و نور شهود تو و منور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را چنانکه اسماً و صورةً عبد الحق است حقیقةً و معنی نیز گردد و از وجود
آن آگاهی و هوشیاری پیدا آید و از هستی و خودی نگاه دارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است
انه علی کل شیء قدیر الوکیل وکیل آنکه کار را بدو گذارند و نام تصرف در دست وی نهند و وی تعالی
خود بوجود کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده بامور عباد در معاش و معاد و تحصیل هر چه بدان محتاج اند کفایت
میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را بی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل کامل آنست که قدرت وی بامری که
وکیل است در آن و وکیل مطلق آن است که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و در ادای او وفا نماید
آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده را باید که همه کارهای خود را بحضرت وی سپارد و تدبیر وی با تدبیر خود
و بکلیت خود متوکل گردد بر وی و بنده گی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی چنانکه کار خود را بغیر او نگذارد
گفت نعم الوکیل از این معتبر کار است و حقیقت توکل تفویض است بعنایت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم و عام
و تخلق آن است که در کارهای ضعیفان و درماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش نماید و در انجاح آن
و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد و بنفس خود خصم نفس گردد در رعایت
حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی القوی المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت
دلالت میکند بر قدرت تامه کامله و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی

دارد و قوی ست و از ین حیثیت که شدید القوت ست متین گفته و قرآن مجید وصف کرده است خود را بذو القوة المتین
و مرجع این معنی قدرت ست و ذکر آن بیاید و حق تعالی از عجز و ماندگی و ضعف و درماندگی منزه و مبراست و بعضی گویند
قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت ست فعیل بمعنی مفعل پس همه را قوت و نصرت از وی خواهد و خود را و همه کس را
و همه چیز را مسخر و منقاد او داند و در وقت حیات و بلی ازل از قوت و قدرت او بر اسان باشد و تخلق آن ست
که بهواے نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام
شرع و دین سستی راه نه دهد و در رعایت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان نکند که دشمن ست او مر حق را [illegible]
کن آن مکن - الولی محب و ناصر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان ست و نصرت میدهد ایشان را و حق تعالی
دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و حق سبحانه تعالی امور بندگان
بلطف در اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلائق ست از آنچه محتاج
اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی قریب ست بمحسنان و اذا سألک عبادی عنی
فانی قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی حق سبحانه گرداند و همه کار را بدو و نصرت
از وی جوید و به تولیت محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل بغیر او نکند و تخلق آن ست
که دوست دارد دوستان او را و دشمن دارد دشمنان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای
حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود او را ولی الله و یکی از نشان ولایت
که وے تعالی دائم دارد توفیق و نصرت او را و مخذول و مطرود نگرداند او را اگر چه بمعصیت و گناهی [illegible]
و در آن [illegible] ناگاه [illegible] توبه و انابت [illegible] حدیث ست که اذا احب الله عبدا لم
یضره ذنب و از نشان ولایت ست که او را در دل دوستان خود جای دهد تا دلهای ایشان محل ارزاق [illegible]
چون او را [illegible] دوست [illegible] دل [illegible] ولی [illegible] وارد
اللهم ارزقنا [illegible] الحمید ستوده [illegible] ستوده شدن [illegible] ستایش کننده صفات
خود بکلام خود [illegible] آیات بینات و لا یزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل آن ست و ستایش
انبیا و اولیا و مقربان ست بصفت ایمان و احسان و عرفان ستوده شده است به ستایش خود و ستایش جمیع
آفرینش خود که و ان من شیء الا یسبح بحمده و یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد ست که موصوف بکل کمال و عطا کننده نوال
و مرحمت [illegible] ست و تخلق باین اسم آن ست که دائم حامد حق بود و در جمیع اوقات و احوال و سعی کند
که متصف گردد به تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد خدا و خلق و بندگان وی و محمود از بندگان کسی
که ستوده است [illegible] و اخلاق وی و شمائل وی و افعال وی و اقوال وی و احوال وی [illegible] نقصان

او ست وقادر حقیقی آن کسی ست که اختراع کند هر موجود را اختراعی یگانه شد بوی و مستقل باشد در آن از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله
واما عبد را قدرتی هست اما قادر گردانیدن حق مر او را بی اسباب یعنی اشیای بعضی احوال و قدرتی ناقص و مخترعات بنده تابع ست لقدرت خدا را
پس سزاوار ست که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز و تقییدی بنا بر حیثیت قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه لیس کسی که
شناخت که او ست علی الاطلاق قادر بکمال بر هرچه خواهد اگر خواهد هستی را هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند
همیشه مخالف باشد از غضب وی و امیدوار بود به بخشش وی تسلیم بود و تکیه نماید بر ارادت وی و چون دانست که مولی
قادر ست بر انتقام و ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرده باشد بر وی بنده را اخلاق از آنکه قدرت حق و تمام است بر وی
است و اتم ست از انتقام کشیدن او از وی برای نفس و تشفی و نصیب این اسم آن ست که قادر باشد به کشیدن نفس از مخالفات
و بر منع شیطان از اغوایات و باز داشتن طبع و هوا از میل به شهوات و لذات - المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا
تقدیم و پیش کردن و تاخیر و پس افگندن او ست عز و علا که پیش کرده دوستان خود را بنزدیک گردانیدن
از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افگندن دشمنان دین را به دور افگندن از لطف خود
و پس وی افگندن میان ایشان و میان شناخت خود کسی را که نزدیک گردانیده پیش کرد او را و کسی را که
دور گردانید پس افگند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی در شرف
و رتبه میباشد و رتبه هم از خداست آدم علیه السلام را در پیدایش تقدیم کرده و محمد را صلی الله علیه وسلم تاخیر در آن
جهان بعکس و در تقدیم جهان امم سابقه پیش است و مع هذا که درو گفتند نحن الآخرون السابقون در دیده قرآن مجید فرمود
والسابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود تبری
کرده و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بفضل و کرم حق منحصر گرداند تخلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بسابقت
و مسارعت بخیرات و قهر باشد و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی گفته اند که ملائکه خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر که را
خدای تعالی مقدم کرده و مقرب گردانیده و موخر و محقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرده و دور افگنده - الاول الآخر
اولیت ازلیت که وجود او را ابتدا است و هستی او را افتتاحی نیست و آخریت وی ابدیست که بقا است او را نهایتی
و دوام او را انقضایی یا سابق ست بر اشیا بوجود که کان الله و لم یکن معه شی و آخر ست باقی بعد فنای
خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک یا اول ست بوجود و آخر ست بسلوک و او ست مبدا اول و بسوی
او ست منتهی آخر یا اول ست باحسان و آخر ست بغفران یا اول ست که بهدایت و احسان عارفان را بیگانگی
خود شتاب شناسا گردانید و آخر ست که بکمال لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با ابتدا
عون و آخریت با کمال لطف پس کسی که بدایت کرد در ابتدا او ست که کفایت میکند در انتها - الظاهر الباطن
ظاهر ست که پیدا است وجود و هستی او به آیات باهره چون ارض و سما و باطن ست که محتجب ست کنه ذات مقدس از حجاب

جلال و کبریا یا ظاهر ست بنعمت و باطن ست برحمت ظاهر ست بقدرت باطن ست از حکمت ظاهر ست به بصائر
باطن ست از ابصار ظاهر ست بی اقتراب باطن ست بی حجاب چه خفای او از شدت ظهور اوست و ظهور او
سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست سبحان من خفی لشدة ظهوره واحتجب نوره نعم و بیان اوست ظاهری
کرده است ظاهر تر از وی و باطنی ست که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آن ست که اهتمام کند به شأن
خود فکر کند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آنرا بداند و دل
بدان ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا به شناخت صانع پی برد و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا
پسین و آخر بود و با احکام شریعت ظاهر بود و با اسرار حقیقت باطن و ظاهر با خلق و باطن با خدا گفته اند الصوفی
کائن بائن و این ست بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن * بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم . الولی
ولایت بالکسر تصرف کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت
بالفتح مصدر ست و بکسر اسم و والی کسی ست که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر ست به تدبیر
و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشود اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه متفرد ست
به تدبیر آن اولا و تنفیذ احکام ست و ابقا ثانیا و قایم ست بوی باو است و ابقا ثالثا و بنده باید که اطاعت امر
او نماید و ... تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت منضبط دارد و از
تغلب شیاطین و ... محفوظ کرده و بامر الهی و حکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد —
المتعالی بلند قدر به جمیع ذات و والا از سمات نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از عالی ست و معنی
تعالی و تخلق آنچه آنجا مذکور شد — البر بکسر با نیکوئی کردن و بفتح با نیکوئی کننده و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان
نماینده اوست جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا
و احسان وی به خلق از حد حصر و بیان بیرون ست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که شکر نعمت
و صبر بر نعمت بجا آرد و تخلق بخوی نیکی و احسان نماید خصوصاً با والدین و اقارب و همسایه و سائر اهل حقوق و تقاضا
بلکه به غیر مستحقان نیز احسان کند مختص بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مالی آورد از
غیر مال زکوة و گفت مستحق از نامستحق نمیدانم و تمیز میان ایشان نمیتوانم هر که فرمائی بهم فرمود به مستحق و غیر
مستحق را تا به خدای تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه — التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل
معنی توبه رجوع ست چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دانند و اگر به پروردگار نسبت کنند رجوع به رحمت
و توفیق اراده نماید و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میکند از
از خواب غفلت به تخویفات و تهدیدات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده به توبه و انابت

رجوع میکند وی سبحانه بفضل و کرم است پس بحقیقت توبهٔ حق سابق است بر توبهٔ بنده چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبوا
رجع التوبه کلیهم و لتکلیم توبه دهی و نکلیم + و بنده باید که دائم در امید باشند و در توبه سعی می نمایند و از جناب حق توبه طلب دارند
و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند. حکایت
عیسی ابن علی وزیر با کوکبه سواران میراند خلق را چنانکه عادت است میپرسیدند این کیست زنی سر بگذری نشسته
بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده در این بلا مبتلا گشته عیسی بن عیسی بشنید
و بمنزل خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مجاور گشت. و تخلق آن است که از زلات
بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت
صد بار بگوید اللهم اغفرلی وتب علی انک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند کذا جاء فی کتب الحدیث —
المنتقم — انتقام عقوبت و پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از
انذار و امهال اشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت در عقوبت حق سبحانه انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران را
و متمردان را بسبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده را باید
که از انتقام حق پرهیز باشد و از معاصی مجتنب رستگاری و تخلق آن است که در حفظ حدود شرع و احکام آن مسامحه
و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزاوار است از این است که چون
ارتکاب معصیت کند یا در عبادات تقصیر نماید انتقام از وی کشد و عقوبت کند بایزید بسطامی گفت که نفس من
تکاسل کرد در شبی از شبها اوراد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یک سال — العفو محو
کننده سیئات و درگذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است ولیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران منبی است از
ستر و کتمان است پس عفا یعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بمحو و اعدام است و بنده هر چند که گناه بود بعفو
پروردگار امیدوار بود پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم ننهاد و شاید که مولی کریم ببخشد با آنست حدود شرع
و حکم دین بلیغ و ملکن بر ارجحه وافی در ازل + نام او در نامهٔ نیکان بود + در رو بر جباست نیکان این گمان
بد تو در سر خبر تاوان بود. و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جملهٔ
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس درآید. الرؤف رافت شدت رحمت و غلبهٔ آن یعنی گفته اند رافت
احسانی است که مبدا آن شفقت محض است و رحمت احسانی است که مبدا آن حاجت کسی است که احسان کرده شود
و حق تعالی مهربان است بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت
الهی و گفته اند رافت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق
و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت — مالک الملک — نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی است

یا ایجاد و اعدام و ابقا و افنا و به تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت. ذو الجلال والاکرام. آنکه مر جلال و مر کمال راست مر او را و مر کرامت و مر کرمست صادر است از وے حق جلاله دلیل بر آنکه جلال صفت ذات اوست و کرامت فعل اوست که فایض است از وے بر بندگان وانواع اکرام او بندگان را خارج از دائره عد و شمار است و مجمل آن در ضمن قول وے ولقد کرمنا بنی آدم. وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و مر که جلال خدا شناخت تذلل نماید بدرگاه وے و مر که اکرام او را دید تضرع گوید مر او را پس خدمت کند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وے و تخلق آن است که تحصیل کند مر نفس خود را جلالے و تشرف به کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق و سزاوار است. المقسط. قسوط جور و بیداد و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف بگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آن است که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت. الجامع. جمع کردن و آوردن و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روے زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات همچو میان آسمانها و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و مر انها مختلف اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند و مر را و زمین جمع کرده و مر را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پے و رگ و مغز و سائر اجزاے حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده در انهای عام [illegible] جسد و تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه در وقت و سایط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهاے ایشان را به ذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کرده در بعضے از کمل او لیاء علم و سیادت و کرامت و معرفت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید البشر صلی الله علیه وسلم و اصحابه و اتباعه آمین. بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الٰهی و افعال غیر متناهی او و تخلق آن است که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظائف عبادات و اوراد و خیرات و مبرات و سائر فضائل و کمالات و سعی کند در جمعیت قلب و جمعیت مع الله بیت ادرجمعیت کوش تا جز ذات شوی + خرم که پراگنده شوی ات شوی — الغنی المغنی [illegible]

غنا فی نیاز شدن اغنا بی نیاز گردانیدن و وے تعالیٰ غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و بازچه آن بی نیاز گردانیده است دیگر اشیا از بندگان خود لیکن آنکه غنی گرداند باغنا بغیر غنی مطلق نخواهد بود زیرا اگر انها امثال خود غنی گرداند یعنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالیٰ و تقدس یا یهاالناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید. بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است بحضرت او بهره و چون دانست که بی نیاز گردانند و است طمع از همه قطع کند و سوال نکند از دیگرے و بے نیاز دیگر بود و تخلق او بی نیاز گردد

الٰہی چنان گناہ ہست کہ تو تعلیم فرمودی بخطاب باعتاب در رسید کہ آن کریم تو را بجناب ما کردی تشفعا داریم و این کرت
توجہ بہ گناہ کہ دیدی در از یاد گردانیدیم تا بدانی کہ تشفع بندہ ایم نہ گناہ و تخلق آن است کہ با امر الٰہی و حکم شریعت
ضرر رساند و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دہد دوستان را تا ہمتہا از ارادت و امر سپردہ عمل کند
کہ جمع میان حقیقت و شریعت این است النور ـ نور در عرف عام چیزی روشن است و نور در اسم الٰہی تعالی
بمعنی منور است تعالی روشن گرداننده سماوات است بکواکب و سیارات و روشن گرداننده زمین بانبیاء و اولیاء
و علماء و مؤمنین و مؤمنات بساتین و ریاحین و روشن گرداننده دلہای مؤمنان و عارفان است بنور ایمان
و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور سپیدی و قمر انور و سنن بیضاء و نیز و غیر آن نور عبارت است از چیزی
کہ ظاہر بود بخود و ظاہر کنندہ غیر خود را و بعنوان مقابلہ کرده شود وجود را بعدم پس ہر وجود را باشد و خفاء عدم را
ہیچ چیز تاریک تر از عدم نیست پس کسی کہ بری باشد از عدم بلکہ از امکان عدم و بیرون آرندہ باشد اشیاء را از
ظلمت عدم سزاوار تر است از غیر خود کہ نامیده شود او را نور و وجود نوری است کہ فائض است بر جمیع اشیاء و وجود ہمہ
از نور ذات وی است الله نور السماوات والارض و دیگر ہنگام مسالہ در تفسیر این آیہ بظہور آمده است کہ تکفل این
از اسرار و انوار او مرشد ما ست و باللہ التوفیق و بندہ باید کہ از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و متوجہ باشد
انوار از مشکات ہدایات و مصباح شریعت شود و نور علم و عمل نیک از سبب تمیز نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکا
و ہواجس [illegible] کہ گفتہ اند کہ ہر چہ کہ نتیجہ علم نباشد اگرچہ آن حال نخشیم باشد شرر است [illegible]
رعایت ظاہر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند حقیقت نور در دل او نیز نباید و تخلق آن است کہ منور باشد بنور [illegible]
و عرفان و [illegible] باشد احکام دین را و ریاضت و مجاہده و تزکیہ نفس و تصفیہ قلب و تجلیہ روح و ابتغاء در نور الانوار
فنای ظلمات بشریت نموده اقتباس الانوار حاصل کرده نور گردد اللهم اجعلنی نورا واعظم لی نورا واجعلنی نورا
الهادی ـ ہدایت راه نمودن و نیز ابلاغ مقصود رسانیدن راه نماست بہ راه روان او ست ہر کہ راه دنیا سپرد
راه نما او ست و آنکہ راه عقبی سپرد رہبر او ست و آنکہ راه وصول بحضرت قرب رسد سپرد ہادی جذبات عنایت او ست
بیت گر چراغ لطف تو راه نماید از کرم + تا قافلہائے شب روان بی خبر بمنزلی + و از انواع ہدایت ہدایت حیوانات
است حضرت الذی اعطی کل شیء خلقہ ثم ہدی چنانکہ طفل را بجهد و برآمدن از شکم بکشیدن پستان ہدایت کرد و جوجہ را بجهد
برآمدن از بیضہ بچیدن دانہ راه نمود و مگس شهد را بہ بنا نمودن خانہ بشکل مسدس کہ موافق ترین اشکال است برای
ہدایت فرمود و شرح این دور دراز است و افضل و اعظم ہدایت راه نمودن است بطریقی کہ موصل بجناب قدس
[illegible] وحدت وجہ کریم او ست و ابداع کردن در باطن خواص عباد انوار توفیق و اسرار تحقیق کہ سبب ہدایت است
بطاعت و معرفت و بہره مند ترین بندگان بہ تعلق و تخلق باین اسم انبیاء و اولیاء [illegible]

وطریق قویم خصوصاً سید انبیاء و ختم رسل صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ واصحابہ واتباعہ ہداۃ طریق الحق و محیی علوم الدین
اللہم وفقنا واہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین و ذوالنون مصری گفتہ قدس سرہ
چیست از اخلاق عارفان ست تنگدلی غمزدگان را بگشادگی آوردن و نعمتہاے حق تعالی را بفلان بیاد دادن
و بزبان توحید مسلمانان را بحق راہ نمودن یعنی بر دل ایشان از دنیا بدین و از معاش بمعاد آوردن. البدیع
بیمثل و مانند و ہر کہ در ذات و صفات و افعال بیمثل و مانند ست آن بدیع مطلق ست و آن جز باری تعالی کسی نیست
و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو پیدا آرندہ چیزہا نہ بر نمونہ تفسیر کردہ شدہ است قول وی سبحانہ تعالی بدیع السموات
والارض بندہ باید کہ در ہر چہ از بدائع صنائع نظر کند دل بجناب بیمثل و مانند کہ مبدع اوست سپرد و از بدعت
خود دوری جوید و تعظیم سنت [illegible] قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقت [illegible]
[illegible] معرفت ست و ہر بندہ کہ مخصوص ست بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجہ بیمثلی و بی نظیری
یا نو پیدا آرندہ است چیزی را از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع مخلوقات
محمد رسول اللہ ست صلی اللہ علیہ وسلم و اوست فرد کامل و واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسماے وی
تعالی علی الاطلاق کہ ہیچکس او را مثل و نظیر نیست اللہم صل وسلم علی محمد بعدد کل ذرۃ شعر منزہ عن شریک فی محاسنہ
فجوہر الحسن فیہ غیر منقسم علیہ من الصلوات افضلہا و من التحیات اتمہا و اکملہا. الباقی. دائم الوجود کہ ہرگز فنا
نپذیرد و بندہ باید کہ در پے تو فنا سے حق از خود و فانی شود و دل از تعلق بما سواے او نگاہ دارد و تخلق آن ست
کہ سعی کند در تحصیل کمالے کہ باقی ماند آثار آن در این جہان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات
ابدی. الوارث. مراد بوارث باقی بعد فناے موجودات کہ تمامہ املاک فانی ملاک بعد فناے مالک رجوع بوی گردد
یعنی رسد و این تعبیر بنا بر ست و الا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمامہ ملک و ملکوت
در او ست بے شریک و ہمتا و ہمہ ارباب لعبات پیش ندا سے لمن الملک الیوم قہر الواحد القہار بگوش ہوش
شنید جل جلالہ و عظم شانہ پس بندہ را باید کہ و بندہ مال و میراث نباشد و داند کہ ہمگی انتقی ست و از وے باز
داشتنی ست مو تو انبیاء ان تمو تو از شعار عارفان ست بیت. دل بر ین منزل فانی چہ نہی. رخت ببندکہ
ما بر تعلق این ست کہ تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد. الرشید. رشید در لغت ببایان
رسیدہ شدن بخلاف غی و رشید آنکہ اقوال او بنہج رشاد و افعال او بسنن صواب بود و احکام او بطرز اتقان
و احکام مختل و خلل ہیچ کار را در راہ نیابد و ہمہ تدبیرات او منساق بنہایات گردد بسنن سداد بی اشتباہ و بی اختیار
و گفتہ اند رشید اینجا بمعنی مرشد ست کہ بندگان را در مقاصد دین و دنیا رسیدہ است و بکتاب و شریعت بطریق
ارشاد و سداد رسانیدہ است و وجہ تعلق و تخلق ظاہر ست. الصبور. صبر در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکہ

و در گرفتن گناهگاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل ننماید و صبور نیز بمعنی حلیم ست و فرق میان آن ست
که صبور مشعر ست بآنکه اگرچه اکنون صبر کرده ولیکن در آخرت بگیرد و حلیم مطلق ست و بعضی گفته اند که در صبور خوف
عذاب غالب ست و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است و صبر دهنده مر بندگان را بر بلا و
مصیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادات
اوست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و محنتها و مشقتها صبر از وی خواهد و از بی قراری دور باشد حکایت
آورده اند که یکی از اکابر گفت که روزی سقا بودم و تشنه ای دیدم به مسجد حرام درآمد و طواف کرد ناگاه حبیب پیری دیدن
آورد و در وی می نگریست و میرفت روز دیگر همچنان کرد پس چند روز مراقب حال او بودم همچنان منوال بود
و میرفت روزی دیگر آمد و طواف کرد و دست و روی خود را بر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم رقعه را دیدم نوشته بود واصبر
لحکم ربک فانک باعیننا تحقق آن ست کرده بیچاره کار این بیت است که ناگاه کند و آرام و تمکین در زند در سر فراق یار و امید
وصال بر دو در داشت اشتیاق اینک حبیب دید تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا و
ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از
مشائخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی ای دوست صبر کنیم
تا کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند ما هیچ دم ست نفس در هوای او بکشیم تا آنکه لطف او کرم
او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث وارد شده رواه الترمذی روایت کرد این حدیث
را ترمذی در جامع خود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است
وقال الترمذی هذا حدیث غریب و گفته است ترمذی که این حدیث غریب است و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه
الاحد المنعم الرب المعطی یا بدل بعضی ازین اسما زیاده بران و ببعضی تبدیل یا بعضی تفسیر نموده میشود و تحقیق آن ست که اسما
الهی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار خصوصا
بمعنی که در حدیث مذکور ست چنانکه گفته شد والله اعلم — وعن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
سمع رجلا یقول — روایت است از بریده رضی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسألک بانک انت
الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خداوندا بدرستیکه من میطلبم از تو بسبب آنکه تو
خدایی یگانه که قصد کرده شود بسوی تو در تمام حوائج آن کسی که نزاید و نزاییده شده و نیست مر او را همتا
هیچ یکی فقال پس گفت آنحضرت لقد سأل الله باسمه الاعظم بتحقیق خواند آن مرد خدا را بنام بزرگترین اسمها
الذی اذا سئل به اعطی آن نامی که چون خواسته شود بآن نام بسبب وی خدا تعالی آن خواسته شده داده شود و اذا دعی به اجاب
و چون دعا کرده شود بآن نام قبول میکند دعا را و اینجا فرق نهاده در سوال و دعا سوال طلب ... و دعا ...

گوید اللهم اعطنی و اعطاء دادن آن در دعا خواندن و ندا کردن ست چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید
لبیک عبدی و سوال در دعا بمعنی یک دیگر نیز آمده - رواه الترمذی و ابو داود - و بدانکه بتحقیق وارد شده است
اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی برآنند
که اسمای الٰہی ہمہ اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضی از آنہا بر بعضی و نسبت کرده میشود این قول را به شیخ ابو الحسن
اشعری و قاضی ابو بکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد
باسم اعظم عظیم ست و طبرانی گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آن ست
که ہمہ اقوال صحیح اند زیرا که ہیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم ست و اسمی دیگر از وی اعظم نیست
و گویا که وی قائل ست که ہمہ اسما اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد
شده است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاری ست
که قرأت بعضی از آیات موجب مزید ثواب ست اگرچہ ہمہ در ذات عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین
آن در علم الٰہی ست خبر دار کسی نه اند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعه گفته اند و بعضی تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر
احادیثی که وارد شده است در آن یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح ست از
حیثیت سند از ہرچہ وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس ست که مؤلف گفته وعن انس قال کنت
جالسا مع النبی - گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی المسجد - در مسجد - و رجل یصلی - و حال آنکه
مردی نماز میگذارد - فقال - پس گفت آن مرد - اللهم انی اسالک بان لک الحمد - خدا وندا سوال میکنم من بوسیله
آنکه مر تراست ہمہ ستائشہا - لا اله الا انت - نیست ہیچ معبود بحق مگر تو - الحنان المنان - مهربان نعمت دهنده -
بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم - و معانی این اسما در ذکر اسما گذشت - اسالک - سوال میکنم ترا
فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی رواه الترمذی و ابو داود
والنسائی و ابن ماجه - دیگر حدیث اسما که مؤلف گفت - وعن اسماء بنت یزید - صحابیه جلیله انصاریه از خداوند ان
عقل و دین حاضر شد در تبوک و او کشته بود نه کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم
فی هاتین الآیتین - گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت ست - والٰهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم - و فاتحة آل عمران -
و در اول سورهٔ آل عمران که این ست - الم الله لا اله الا هو الحی القیوم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی
پس اسم اعظم بابن روایت الرحمن الرحیم و الحی القیوم باشد - وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
دعوة ذی النون اذ دعا ربه و هو فی بطن الحوت - دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتیکه دعا کرد و حال آنکه در شکم

ماہی بود و دعا این ست - لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء - دعا نکرد بوے ہیچ
مردے مسلمان در ہیچ چیزے - الا استجاب له - مگر آنکہ قبول کرد خداے تعالی دعای او را - رواه احمد والترمذی
پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ست اگرچہ درین حدیث تصریح نفرمود کہ اینست اسم اعظم
است ولیکن استجابت دعا ہمانا نشانی از خواص اسم اعظم ست با رعایت آداب و شروط کہ قرار یافتہ است و در بعضی

روایات صریح نیز آمده

الفصل الثالث - عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله - گفت بریده درآمدم با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء - مسجد را در وقت عشا - فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته - پس ناگاه مردے میخواند
و بلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله اتقول هذا مراء - آیا میگوئی تو کہ این مرد ریا کار ست
قال بل مؤمن منیب - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بخداے در دوست آرنده با وست - قال - گفت بریده
و ابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته - ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در حدیث
مذکور بود ابو موسی بود - فجعل رسول الله - پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یستمع لقراءته - می شنید قرات
او را و گوش می نهاد آنرا - ثم جلس ابو موسی یدعو - پس نشست ابو موسی اشعرے در حالیکہ دعا میکند - فقال -
پس گفت - اللهم انی اشهدک انک انت الله - خداوندا من گواه میگیرم ترا کہ توئی خدا - لا اله الا انت - نیست معبود
بحق مگر تو - احدا صمدا - بنصب و در روایت برفع آمده - لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله -
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی به اجاب قلت - گفت
بریده گفتم من - یا رسول الله اخبره بما سمعت منک - آیا خبر دہم من ابو موسی را بآنچہ شنیدم از تو - قال نعم - گفت
آنحضرت آرے خبر ده او را - فاخبرته بقول رسول الله - پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق - پس گفت ابو موسی مرا تو امروز مرا برادر دوستی - حدثتنی بحدیث رسول الله
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث کہ در وے بشارت ست استجابت دعا
باطلاق حدیث آورد و اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت تو بود تحدیث تو حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم ست رواه رزین
آنچہ مؤلف آورده از احادیث این ست و در ینجا اقوال دیگر ست یعنی بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی الله لا اله الا هو الحی القیوم
روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید یعنی ہو گفتہ یعنی [illegible] اسم الله الاعظم [illegible]
لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله عنه کہ وے سوال کرد از حضرت حق
کہ تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود در خواب کہ اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفتہ اند اسم اعظم مخفی ست
در اسماے حسنی و مؤید ست این قول را حدیث عائشہ کہ وے چون دعا کرد [illegible] باسماے حسنی فرمود آنحضرت [illegible]

اسم اعظم درین اسماست که دعا کردی بآن وبعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسماء ومثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند وبعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس وابن مسعود وبعضی گفته اند هر اسمی از اسماء الٰهی که بخوانند او را بنده بطریق حضور واستغراق چنانکه در باطن او دران حالت غیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او والبته واین قول از امام جعفر سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واز شیخ جنید وغیر وی رضی الله عنهم منقول ست وابن نعیم در حلیه از ابی یزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود نیست آن فراغ قلب است بوحدانیت حق وچون باین حال باشی قصد کن هر اسمیکه باشد میروی بشرق ومغرب واز ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتیکه بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا ورقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم ست واز ابی الربیع سائح آورده که پرسید از وی مردی که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا وگفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف صحیح کن ست از پروردگار تعالی وتقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر

تسبیح بپاکی تنزیه کردن وبپاکی یاد نمودن وتحمید حمد گفتن بسیار ومکرر وباین معنی ست اشتقاق محمد که محمود ست مکرر وتکبیر بزرگ گردانیدن وتهلیل لا اله الا الله گفتن ومراد بیان احادیثی ست که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وتهلیل مشتق از لا اله الا الله است وعرب چون بسیار گردد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمه دیگر مثل حمدله وحوقله وبسمله ومیگویند هلل الرجل وهلل وقتیکه گوید لا اله الا الله وحیعل وقتیکه گوید حی علی الفلاح

الفصل الاول عن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال وفتح آن صحابی مشهورست کنیه ایشان ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلتر وزیاده تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازان کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل ست وافاده میکند مقصود که جلال حق وکمال اوست وتقدیم وتاخیر دران تفاوت نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی تناسب ست زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد ازان متصف می یابد بنعم وکمالات ذات مقدس وی تعالی بعد ازان منکشف میگردد بروی توحید بعد ازان عاجز می یابد خود را از ثنا وتوحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی ومراد اجلیت ست بعد از کلام خدا وخود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمه رابع ودر روایتی آمده است افضل الذکر بعد از

رواه مسلم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر احب الی مما طلعت علیه الشمس - هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی
من از هر چیزی که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت ست از همه مخلوقات و مخصوص شدن
احبیت نسبت بنفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و اوجب ست از تمامه عالم - رواه مسلم - وعنه - وهم از ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه من قال - کسیکه بگوید - سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة - در روزی صد بار حطت
خطایاه - افگنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر - اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا متفق
علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی - کسی که بگوید در هنگامیکه
صبح کند و در هنگامی که شام کند یعنی در صبح و شام گوید - سبحان الله وبحمده مائة مرة - صد بار - لم یأت احد یوم القیمة
بافضل مما جاء به - نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر را از آنچه آورده است وی آن عمل را - الا احد قال مثل ما قال
او زاد علیه - مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه
اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه
آورده باشد نیز افضل از آن باشد و این ظاهر ست اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع در اعداد جائز نیست چنانکه
در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد - جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی
وی آن ست که نیارد مساوی آنچه وی آورده و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت وی آنچه گفت پس
وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه
زیادت بر تقدیر وقتی جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد
جواز آن معلوم شده پس این [illegible] پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت
رکعت آورده است و اگر تا سیزده و دوازده بگزارد نیز جائز ست بلکه افضل ست و تواند که مراد بما زاد اعمال خیر دیگر
باشد نه نفس تسبیح فافهم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن - دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان
آن دو کلمه کدام ست - سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه - وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آنحضرت
پس گفت آنحضرت - ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة - آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند هر روز
هزار نیکی - فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة - پس پرسید آنحضرت را پرسنده از هم نشینان
وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی را یعنی هر روز - قال یسبح مائة تسبیحة - گفت آنحضرت

تسبیح گوید صد بار۔ فیکتب له الف حسنة۔ پس نوشته میشود مراو را هزار نیکی بحساب آنکه هر نیکی را ده حسنه است۔
او یحط عنه الف خطیئة۔ یا افگنده میشود از وے هزار گناه این نیز حکم کتابت هزار حسنه وارد و از انچه تقدیر کرده شد ضمیر
یحط راجع بآنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث از وے مقصود نیست و توان که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این
قول راوی سعد بود و گویا کسی از هم نشینان وے اضطراب کرده بیش از تمام روایت حدیث از وے سوال کرد
فافهم۔ رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی الجهنی او یحط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح وے از موسی جهنی بضم جیم
وفتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برائے تردید چنانکه تقریر کرده شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابوبکر
برقانی بفتح با وضم و کسر آن نسبت به برقان که نام قریه ایست از خوارزم۔ رواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید القطان
عن موسی۔ روایت کرده اند این حدیث را این آئمه از موسی جهنی مذکور۔ فقالوا ویحط بغیر الف۔ پس گفته اند و
یحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکنند
سیئات را۔ هکذا فی کتاب الحمیدی۔ همچنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین۔ وعن ابی ذر قال
سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل۔ گفت ابوذر که پرسیده شد آنحضرت را که کدام کلام فاضلتر است
قال ما اصطفی الله لملائکته۔ گفت آنحضرت فاضلترین کلام کلامی ست که برگزیده و اختیار کرده است خدائے تعالی
مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند اورا بدان کلام و این مقتبس ست بقول حق سبحانه تعالی و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک زیرا که
این حکایت ست مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام ست سبحان الله وبحمده
رواه مسلم۔ وعن جویریة۔ بضم جیم و فتح راو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین ست۔ ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج من عندها بکرة۔ روایت ست از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد وے بامداد۔ حین صلی الصبح یعنی
گذارد آنحضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جائیکه نماز گذارده بود
نشسته ذکر و تسبیح میکرد و شاید که مراد مکانیست که ساخته بود در خانه خود برائے نماز گزاردن و آن را مسجد گاهی بکسر
جیم نیز میگویند۔ ثم رجع۔ پس باز گشت آنحضرت و بسر وے آمد۔ بعد ان اضحی۔ بعد از آنکه چاشت کرد آنحضرت یعنی در آمد
وقت چاشت۔ وهی جالسة۔ و حال آنکه جویریه نشسته بود۔ قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها۔ گفت آنحضرت
آیا همیشه هستی تو برحالتیکه جدا شدم از تو بران حال یعنی وقت از صبح تا الآن که وقت چاشت ست بر حال خود وے
نشسته ذکر میگوئی۔ قالت نعم۔ گفت جویریه آرے بر همان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات۔ هر آئینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار۔ لو وزنت
بما قلت منذ الیوم۔ همچنین کلمات اند که اگر بر سنجیده شوند و مقابل کرده شوند به چیزیکه گفته و خوانده تو امروز۔ لوزنتهن۔
هر آئینه برابر آئید این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو۔ سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه

و مداد کلماتہ - چہار کلمہ است کہ منبیہ مبالغہ و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک ست میان اینہا زائد بران نیست یعنی تسبیح
و تحمید میگوییم ترا بشمار مخلوقات تو کہ بیشمار و بی اندازہ اند و چندانکہ موجب رضاے تو شوند و بوزن عرش تو کہ عظیم ست
و بمقدار کلمات تو کہ مراد کلام اوست یا اسما و صفات او یا علم اوست - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کسیکہ بگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی
کل شیء قدیر مائۃ مرۃ - صد بار - کانت لہ عدل عشر رقاب - باشد مر او را ثواب برابر دہ بردہ کہ آزاد کند و عدل بکسر
عین و فتح آن ہر دو روایت ست بمعنی مثل و برابر چیزے و بعضی گفتہ اند بفتح برابر چیزے از غیر جنس وے بکسر از جنس
وکتب لہ مائۃ حسنۃ - و نوشتہ شود براے وی صد نیکی - ومحیت عنہ مائۃ سیئۃ - و محو کردہ شود از وے صد بدی اینحدیث
مؤید آن ست کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص ست و یحط بجاے ہا الف ست - وکانت لہ حرزا من الشیطان یومہ ذلک -
و باشند این کلمات مر او را پناہ از شیطان و شرے در ان روز کہ گفتہ است این کلمات را یعنی پسی تا آنکہ شبانگاہ
کند حرز بکسر حا استوار و تعویذ - ولم یات احد بافضل مما جاء بہ الا رجل عمل اکثر من ذلک - و نیارد ہیچ یکی عملی فاضلتر را
از آنچہ او وردہ است او مگر مردیکہ عمل کردہ بیشتر از آنچہ او کردہ از جنس ہمین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال
اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم ست - متفق علیہ - وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر - گفت ابو موسی اشعری بودیم با آنحضرت در سفرے - فجعل الناس یجہرون بالتکبیر - پس
در ایستادند مردم کہ آواز بلند میکنند بتکبیر - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس
اربعوا علی انفسکم - ای مردم نرمی کنید بر ذاتہاے خود و تعب مکشید بہ بلند کردن آواز درین اشارت ست کہ منع
از جہر براے آسانی و نرمی ست نہ از جہت نامشروعیت ذکر جہر و حق آن ست کہ ذکر جہر مشروع ست بے شبہہ
اگر بعارض اینہا در رسالہ اوراد اثبات نمودیم پس از ان تاکید کرد منع را بقول خود - انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستی کہ شما نمیخوانید کر را و نہ غائب را - انکم تدعون سمیعا بصیرا - بدرستی کہ شما میخوانید شنواے بینا را - وہو معکم
و او با شما ست بعلم و حضور - و زیادت بصیر با آنکہ حاجت بذکر او نیست بمناسبت سمیع ست کہ ہر دو در اکثر مواضع
معا مذکور اند - و با وجود آن اشارت ست با آنکہ وے می بیند شما را و می داند احوال شما را و میداند احوال شما را از
ہیئت شما و صورت شما و طیبی گفتہ کہ بہ جہت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر ادراک کنندہ تر ست از سمیع اعمی فافہم
والذی تدعونہ اقرب الی احدکم من عنق راحلتہ - و آن کسیکہ میخوانید شما او را نزدیکتر ست بیکی از شما از گردن شتر وی
قال ابو موسی وانا خلفہ گفت ابو موسی اشعری و من پس آنحضرت بودم بر شتر یا پیادہ - اقول - میگویم - لا حول ولا قوۃ
الا باللہ فی نفسی - در نفس خود آہستہ - فقال پس گفت آنحضرت - یا عبد اللہ بن قیس - اسم ابو موسی اشعری ست
الا ادلک علی کنز من کنوز الجنۃ - آیا راہ نمایم ترا بر گنجی از گنجہاے بہشت - فقلت بلی - پس گفتم من آرے نما -

یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - لا حول ولا قوة الا بالله - این گنج از گنجهاست بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن
این کلمه گوینده خود را اندر بهشت مثل گنجهاست در دنیا که گنجهاست در دنیا و نفاست آن لاشئ ست و مشائخ گفته اند
که [illegible] این کلمه نیست که معنی آن تبری است از حول و قوت خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس ست و در تشکیک
این فقیر این حدیث پیش از حضرت شیخ عبدالوهاب خوانده [illegible] در حقیقت این گنج بر سید [illegible] معلوم
نمی [illegible] متفق علیه -

الفصل الثانی - عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال - کسی که گوید سبحان الله العظیم
وبحمده غرست له نخلة فی الجنة - نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت - رواه الترمذی - وعن الزبیر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه - نیست هیچ صباحی که صبح میکنند
در وی بندگان - الا منادینادی - مگر آنکه آواز کننده آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند - سبحوا الملک القدوس
تسبیح و تنزیه کنید خدا را که بادشاه مالک الملک پاک از همه نقائص ست و بگوئید سبحان الملک القدوس -
رواه الترمذی - وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله
فاضلترین ذکر لا اله الا الله ست اگرچه ذکر اسما بسیار ست و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال
ذکر ست ولیکن این کلمه توحید ست و بیان نفی آن هیچ [illegible] اشتغال [illegible] این کلمه را خواص عجیب و اسرار
غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سر که موضوع ست در دل [illegible] اختیار کرده اند مشائخ آن را
در تربیت مریدان - وافضل الدعاء الحمد لله - و فاضلترین دعاها الحمد لله ست [illegible] مناسبت آن ست که ثنا
بر کریم در معنی دعا و سوال ست و افضل از جهت آنست که [illegible] حقیقی ست و در معنی شکر ست بلکه حمد
راس شکر ست [illegible] رواه الترمذی وابن ماجه - وعن عبدالله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد راس الشکر - حمد سر شکر ست [illegible] تعظیم منعم ست و فعل لسان اظهر و ادل ست
از فعل قلب [illegible] ست و دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم ست یا به محبت داشتن بدل یا ثنا کردن
بزبان یا خدمت کردن باعضاء و دلالت افعال جوارح [illegible] اشتباه است - ما شکر الله عبد لم یحمده - شکر کامل
نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را و درین کلام اشارت ست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند
و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء
والضراء - نخستین کسانیکه خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را
در خوشی و ناخوشی کنایت ست از جمیع احوال - رواهما البیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی سعید الخدری

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به - گفت آنحضرت
گفت موسی اے پروردگار من بیاموز مرا چیزے که ذکر کنم ترا بدان چیز - وادعوک به - یا بخوانم ترا بدان چیز نیک
اینست که اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ وادعوک به است بواو پس مطلوب ذکر و دعا است
فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا موسی قل - اے موسی بگو - لا اله الا الله فقال - پس گفت موسی
کل عبادک یقول هذا - اے پروردگار من هر بنده تو میگوید این را - انما ارید شیئا تخصنی به - میخواهم من
چیزے را که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکرے و دعاے خاص مرا که دیگران بدان شریک
نباشند - قال - گفت پروردگار تعالی - یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن غیری - اگر ثابت شود که هفت
آسمان و آباد دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه در استثنا ے حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز
اطلاع ست و عامر بمعنی اصلاح دهنده و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و برین معنی استثنا ے وے تعالی
بحقیقت ست - والارضین السبع - و هفت زمین و عامر آنها را ذکر و از جهت قلت یا اکتفا کردن بذکر عامر سموات
فی کفه - نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو - ولا اله الا الله فی کفه - و نهاده شود لا اله الا الله در پله
دیگر ترازو - لمالت بهن - هر آئینه میل میکند کفه لا اله الا الله - در آنچه می آید از آسمانها و زمینها و اهل آنها - رواه
فی شرح السنة - وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال -
کسی که بگوید - لا اله الا الله والله اکبر صدقه ربه - تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او - وقال -
و میگوید پروردگار - لا اله الا انا وانا اکبر - نیست اله مگر من و من بزرگترم - واذا قال - و چون میگوید بنده -
لا اله الا الله وحده لا شریک له - قال یقول الله - میگوید خداے تعالی - لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال - و چون
میگوید بنده - لا اله الا الله له الملک وله الحمد قال - میگوید خداے تعالی - لا اله الا انا لی الملک ولی الحمد واذا قال - و چون
میگوید - لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله قال - میگوید خداے تعالی لا اله الا انا لا حول ولا قوة الا بی یعنی تقریر میکند پروردگار تعالی
این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول میکند از وی و درین فضیلت ست مر این کلمات را - وکان یقول -
و بود آنحضرت که میگفت - من قالها فی مرضه - کسی که بگوید این کلمات را در بیماری خود - ثم مات - پس بمیرد در آن بیماری - لم تطعمه النار -
نمی خورد او را آتش دوزخ - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی
صلی الله علیه وسلم علی امرأة - روایت ست از سعد بن ابی وقاص که وے در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات
آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وے والله اعلم - وبین یدیها نوی - و پیش آن زن خسته ها
بود - او حصی - یا سنگریزه ها بود و شک از راوی ست - تسبح به - تسبیح میکرد آن زن بآن خسته ها یا باین سنگریزه ها تسبیح
باین وضع که الآن متعارف ست در زمان شریف نبود بلکه خسته ها یا سنگریزه ها نگاه میداشت و بآن شمار میکرد یعنی

و رشتہ ہا سے دانہا گرہ ہا می بستند انتہی کذا حققہ السیوطی فی رسالہ ۔ فقال الا اخبرک بما ہو ایسر علیک من ہذا و افضل
شک راوی ست پس گفت آنحضرت آیا خبر دہم ترا بسخن تسبیحی کہ آن آسان تر یا فاضلتر ست بر تو ازین تسبیح و این
نسبتہا ی بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر ست از روی کیفیت و آن تسبیح کدام ست سبحان اللہ عدد ما خلق فی السماء پاکی ست خدا را عدد مثل شمار
چیزے کہ پیدا کردہ ہست در آسمان ۔ وسبحان اللہ عدد ما خلق فی الارض ۔ و پاکی خدا شمار چیزے کہ پیدا کردہ ہست در زمین وسبحان اللہ عدد ما
بین ذلک و پاکی خدا را شمار چیزے کہ میان آسمان و زمین ست ۔ وسبحان اللہ عدد ما ہو خالق ۔ و پاکی خدا شمار ہر چیزے کہ پیدا کنندہ است
وے تعالیٰ تا ابد ۔ واللہ اکبر مثل ذلک یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء تا آخرہ و احتمال دارد کہ لفظ مثل ذلک را
گفتہ باشد بجاے عدد ما خلق فی السماء الی آخرہ واللہ اعلم ۔ والحمد للہ مثل ذلک ولا الہ الا اللہ مثل ذلک ولا حول ولا قوۃ
الا باللہ مثل ذلک رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی ہذا حدیث غریب ۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ
عن جدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سبح اللہ مائۃ مرۃ بالغداۃ ۔ کسیکہ بپاکی یاد کند خدا را و بگوید
سبحان اللہ صد بار در بامداد ۔ ومائۃ بالعشی ۔ وصد بار در شبانگاہ ۔ کان کمن حج مائۃ حجۃ ۔ باشد ہمچو کسیکہ گزاردہ است
صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میدارند از براے مبالغہ در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید کہ
تضاعیف این باصل ثواب آن برسد و باوجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل اللہ واسع ۔
ومن حمد اللہ مائۃ بالغداۃ ومائۃ بالعشی ۔ و کسی کہ حمد گوید خدا را و بگوید الحمد للہ صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاہ
کان کمن حمل علی مائۃ فرس فی سبیل اللہ ۔ باشد ہمچو کسیکہ سوار کردہ است مردم را بر صد اسپ در راہ خدا ۔ ومن
ہلل اللہ مائۃ بالغداۃ ومائۃ بالعشی ۔ و کسیکہ تہلیل کند یعنی بگوید لا الہ الا اللہ صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاہ ۔ کان کمن
اعتق مائۃ رقبۃ من ولد اسمعیل ۔ باشد مانند کسی کہ آزاد کرد صد بندہ را از اولاد اسمعیل علیہ السلام اختلاف ست علما را در استرقاق
عرب بعضی می گویند در مشرکان ایشان یا قتل ست یا ایمان و این حدیث مثبت قول اول ست یا تواند کہ کسی بظلم یا بلا ارادہ
اسیر ایشان را استرقاق کردہ باشد و بعضی گفتہ اند کہ این مبالغہ است ۔ ومن کبر اللہ مائۃ بالغداۃ ومائۃ بالعشی ۔ و کسی کہ
ببزرگی یاد کند خدا را و بگوید اللہ اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاہ ۔ لم یات فی ذلک الیوم احد باکثر مما اتے
بہ الا من قال مثل ذلک ۔ نیارد در ان روز ہیچ یکی عملی بیشتر از انکہ آوردہ است آن کس آن را مگر کسیکہ گفتہ است مثل آن ۔
او زاد علی ما قال ۔ یا زیادہ کردہ است بران و درین حدیث مثل آنچہ گذشت در فصل اول در حدیث ابی ہریرہ سخن ست
رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب ۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التسبیح
نصف المیزان ۔ سبحان اللہ گفتن نیم ترازوی اعمال ست یعنی تسبیح یکطرف و تمامہ اعمال طرف دیگر ۔ والحمد للہ یملاہ ۔
و الحمد للہ گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر ست از سبحان اللہ زیرا کہ الحمد للہ شکر ست
بر نعمتہاے خدا و شکر مستجلب مزید ست پس ثواب وے اکثر و اوفر باشد و تواند کہ مراد بآن آن باشد کہ وے معادل

و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این دیگر میزان پر میشود والله اعلم - و لا اله الا الله لیس لها حجاب
دون الله - نیست مر این کلمه را پرده و غیر وی از خدای تعالی - حتی تخلص الیه - تا آنکه میرسد بسوی خدا و در راه محجوب
و موقوف نمی ماند زیرا که این توحید حق است و توحید حق با حق است - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و لیس اسناده
بالقوی - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قال عبد - نگفت هیچ بنده —
لا اله الا الله مخلصا - بر وجه اخلاص و توحید قط - هرگز - الا فتحت له ابواب السماء - مگر آنکه گشاده میشود مر آن بنده
را درهای آسمان - حتی یفضی الی العرش - تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن
او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت - ما اجتنب الکبائر - مادام که پرهیز کند گناهان کبیره را و یکسو شود از آن
تقیید او باجتناب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است
قوله تعالی و العمل الصالح یرفعه - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم - گفت آنحضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را - لیلة اسری بی -
در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود - فقال یا محمد اقرأ امتک منی السلام - گفت
ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام اقرأ بفتح همزه و کسر راست از اقراء یعنی خوانانیدن و در بعضی
نسخ اقرأ بکسر همزه و فتح را از قرائت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در باب [illegible]
کرده شده است - و اخبرهم ان الجنة طیبة التربة - و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش است و [illegible] —
و عذبة الماء - و شیرین و خوش است آب او - و انها قیعان - و خبر ده که بهشت یعنی زمینهای او [illegible]
خالی از درختان که نیست نبات در وی - و ان غراسها - و خبر ده که درختان وی این کلمات است - سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر - یعنی درختان بجای اعمال مردم در آنجا نشانده میشود هر کلمه از کلمات مذکوره که
کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان بجای این کلمات اند گویا عین این کلمات
اند قیعان جمع قاع زمین هموار یعنی که بهشت هموار بنا شده و خوش و درخت نشاندن و غراس کردن [illegible] -
رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب اسنادا - وعن یسیرة - بضم تحتانیه و فتح سین و سکون تحتانیه و فتح راء مهمله
و بهمزه مضمومه بجای یا نیز میگویند صحابیه است - و کانت من المهاجرات - و بود از زنانی که
هجرت کرده بودند بمدینه و بعضی میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت - گفت یسیره
قال لنا رسول الله - گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس - بر شما باد ای
جماعه زنان که یاد کنید خدا را بپاکی و نیز [illegible] گفتن سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملک القدوس
یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا - و اعقدن بالانامل - و عقد کنید و گره بندید بسر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و [illegible]

حساب را عقدہ ہاست موضوع از برائے اعداد مشہور میان ایشان - فانہن مسئولات - زیرا کہ بدرستیکہ انامل یا اصابع
پرسیدہ میشوند روز قیامت از آنچہ کسب میکنند - مستنطقات - یعنی بطلب نطق کردہ شدہ گویا گردانیدہ میشوند چنانکہ
تمامہ اعضا و جوارح گویا میگردند و گواہی میدہند بر ایشان - فلا تغفلن فتنسین الرحمۃ - و غافل مباشید اے زنان از
ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وے پس فراموش کردہ میشوید و محروم گردانیدہ میشوید از رحمت و نسیان بلفظ معلوم نیز
روایت است یعنی در نیابید رحمت را - رواہ الترمذی و ابو داؤد -

الفصل الثالث - عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاء اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال - گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمد بادیہ نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما اقولہ - بیاموزان
مرا کلامے و ذکری و دعائے کہ میگفتہ باشم من آنرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ اکبر کبیرا والحمد للہ کثیرا سبحان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم - و در روایت العلی
العظیم - قال فہؤلاء لربی فما لی - گفت اعرابی این ذکرہا برائے خداست و حمد و ثنائے اوست پس چیست
برائے من کہ دعا کنم برائے خود و خیر خواہم برائے خود بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللہم اغفرلی
وارحمنی واہدنی وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی - شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست -
رواہ مسلم - وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرۃ یابسۃ الورق - آنحضرت
گذشت بر درخت خشک برگہا - فضربہا بعصاہ - پس آنحضرت صلعم زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود
فتناثر الورق - پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر لتساقط ذنوب العبد
پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلمات می افگند گناہان بندہ پس میریزد گناہان وے - کما تساقط ورق ہذہ الشجرۃ
چنانکہ میریزد برگہائے این درخت - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن مکحول عن ابی ہریرۃ
قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ - روایت کرد مکحول شامی کہ از مشاہیر
تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول ولا قوۃ الا باللہ زیرا کہ درین برائت است از
حیلۂ نفس و توانائی وے کہ مانع است از سلوک طریق فنا دانکی شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت صحبت
داشتم در سیاحت خود با مردے پس وصیت کرد مرا و گفت نیست اقوال چیزے معین تر و محمد تر بر افعال از قول
لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزے محمد و معین تر از گریختن بسوئے خدا و اعتصام بفضل وے ومن یعتصم
باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی - فانہا من کنز الجنۃ - پس بدرستیکہ این کلمہ گنجی از گنجہائے بہشت است - قال
مکحول فمن قال - گفت مکحول پس کسیکہ گوید - لا حول ولا قوۃ الا باللہ - نیست حیلت و باز گشتن از معصیت و قدرت
و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا - ولا منجا من اللہ الا الیہ - و نیست رستگاری اگر خیر از خدا مگر بسوئے او و در بعضی

روایات و دلالجا نیز روایت کرده اند و ثنیا مقصور ست و ثنیا ممدود - کشف الله عنه سبعین بابا من الشر ادناها الفقر -
کشاده کند و دور گرداند خدای تعالی ازان کس هفتاد در از گزند که کمترین آن هفتاد در فقر ست - رواه الترمذی -
وقال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل - و گفته است ترمذی این حدیثی ست که نیست اسناد وی متصل - ومکحول لم یسمع
من ابی هریرة - زیرا که مکحول نشنیده است از ابی هریرة و در کاشف ذهبی گفته که مکحول روایت میکند از عایشه رضی الله
عنها و از ابی هریرة بطریق ارسال - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لاحول ولا قوة الا بالله دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم - این کلمه دارو است از نود و نه درد که آسان ترین آن درد
اندوه ست مراد دردهای باطنی ست از گرفتاری نفس و بند غرور بینی و خودپرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاهر
وهذا اظهر و بحثه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة - و هم از ابی
هریره است که گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص کبریا و عظمت و قدرت
حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت ست و آن کلمه کدام ست - لاحول ولا قوة الا بالله یقول الله تعالی میگوید
خدای تعالی یعنی در وقتیکه میگوید بنده این کلمه را - اسلم عبدی - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من با
اخلاص - واستسلم - و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلم و استسلم [illegible]
و مقصود از تکرار تاکید و تقریر ست - رواهما البیهقی فی الدعوات الکبیر - روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در دعوات
کبیر - وعن ابن عمر - رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هی صلوة الخلائق -
این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان ست زیرا که خلائق همه تسبیح و تنزیه الهی قائل و ناطق اند چنانکه فرموده ان من شیء
الا یسبح بحمده و جای دیگر فرمود کل قد علم صلوته و تسبیحه خواه بلسان حال یا قال - والحمد لله کلمة الشکر - و الحمد لله کلمه
شکر ست که بر هر چیز و بر هر کس شکر نعمت الهی میگوید - ولا اله الا الله کلمة الاخلاص - ولا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید ست
والله اکبر تملأ ما بین السماء والارض - والله اکبر پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین ست زیرا که کبریا و عظمت
الهی را محیط و شامل ست و توان که ما بین السماء والارض کنایت از تمامه عالم باشد - واذا قال العبد - و وقتیکه
میگوید بنده - لاحول ولا قوة الا بالله قال الله تعالی - میگوید خدای تعالی - اسلم واستسلم - اسلام آورد و استسلام

کرد بنده من - رواه رزین

باب الاستغفار والتوبة

استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع و در شرع
رجوع از معصیت و پشیمان شدن ازان با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و توبه را گاهی اسناد کنند بحق تعالی و گویند
تاب الله علیه یعنی رجوع برحمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید به تخفیف یا از حظر با باحت - و از اسماء الله التواب

جنید بغدادی را پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنانکه حلاوت گناه از دل بیرون آید که بمنزلهٔ آن شود که نمی شناسد
گناه را و از سهل تستری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آن است که فراموش نکنی گناه را کذا فی التعرف و شیخ گفته
گفته که سهل اشارت کرده باحوال مریدان از جهت خوف عقوبت و ضبط مجاهدات ایشان و جنید اشارت به توبهٔ محققین کرده
که ذکر ذنوب نمیکنند بجهت غلبهٔ عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح ست و بعضی گفته اند
مراد بنسیان ترک اصرار ست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی لاستغفر الله
واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة سوگند میخورد آنحضرت بخدا سوگند هرآئینه بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم
بسوی خدای تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری **وعن الاغر** بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه
و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زا منسوب به مزینه که قبیله ایست مشهور از عرب صحابی ست معدود ست در اهل کوفه
و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستی که هرآئینه پرده کرده
میشود بر دل من و غین بغین معجمه ست بمعنی ابر و فی الصراح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند و انی لاستغفر
الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هرآئینه استغفار میکنم خدا را در روزی صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان
معنی این حدیث و دریافت این سر حیران اند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال
نیست هیچ یکی را که برسد بحقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میگردد بر آن و هر چه درین گفته اند و گویند همه
بظن و تخمین ست اگر چه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین تافتن از نور سینهٔ آنحضرت
پرتو افتد والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه امت بود در مبدا و معاد از آنچه مطلع شده بود وی
صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برای ایشان بود و لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق
گذشت ابا کند ازین معنی و وارد هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة
مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت
بدان از فکر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر رشد و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب
و محاربه با اعدای دین تا چنان می نمود که گویا شاغل ست از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم طاعت و اشرف
عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم به پروردگار و خلوص قلب
و همت وی از هر چه ما سوای اوست و این را گناه می دانست و از آن استغفار میکرد چنانکه گفته اند
حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت ست
بآنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات

بتوجهی ترقی میکرد و در هر آن و در هر تجلیات وی شمرد مرتبه تحت را ابعد از ترقی به جهت فوق حجابی و ذنبی که استغفار میکرد و شاید
انسان همچنین بود و حال قلب شریف وی دائم در انوار صفات بود حجاب ذات مانند غاشیه آنکه حجاب نورانی اند و این اشاره
بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور وظلمة و از فحوای کلام درین مقام قول اصمعی است
و در حکایت که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت اگر سائل از قلب دیگری می پرسید می گفتم و بیان میکردم
آنچه میدانستم اما از حال قلب شریف صلی الله علیه وسلم نمی توانم گفت که چیست و حال وی از جمله متشابهات است
که در آن تجاسر نتوان نمود و شیخ توربشتی میگوید رحمة الله علیه از غیرت یا از کمال ادب رعایت وی بر نهج
اجلال و اعظام وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرقان است آن است اعتبار ان میکند باین مسلک
سیر دیگر یکی آنکه گوئیم هر گاه قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم را که اتم قلوب و روشن ترین و صافترین است اما بود
و اقتدا و اهتمام داشت با وجود آن به بشریات و اساس خلقت ناچار بود از فرود آمدن به تنزل خصوص از اتفاقات
بعضی حظوظ نفس مستحسن بود با احکام بشریت و چون از تقلب میکرد و دیگر شد میدید در حیثیت از انبیا کرده که تا آن بود
از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چه بسته شد چنانکه حق تعالی بر صافی ترین شد بتاثیرات جهر و تطاهر شد و هیأت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر گاه چیزی از آن میدید آن را از جمله گناهان می شمرد و از آن استغفار میکرد و این سبب بود
استغفار وی نه به بیرون آمدن از شوق یا دیگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهت نقصان و کسالت دوم
آنکه گوئیم خدای تعالی چنانکه بر گزید ورا از عالمیان و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان
تا منتفع شوند بوی تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذاشته شدی بر آنچه
و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف عباد و تعلیم جاهل پس اتفاقا که از آن
الهیه که بگماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف وی تا مشغول گردد باین عالم تا متذکر گردد و منتفع
گردند مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این حاصل
کلام توربشتی است و وجه اول راجع بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز وجه است و لطیف ترین دو وجه
از افادات شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که توربشتی ذکر کرده
و در رساله مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نموده شده است و نزد این ضعیف توجیه اصمعی از همه
خوش تر است والله اعلم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله - ای آدمیان
توبه کنید و رجوع آرید بسوی خدا - فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة - پس بدرستیکه من توبه میکنم بسوی وی تعالی
در روز صد بار - رواه مسلم - و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما یروی
عن الله روایت است از ابی ذر گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال

کہ وے تعالی گفت - یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی - اے بندگان من بدرستیکہ من حرام گردانیدہ ام ظلم را بر نفس
خود یعنی سلب کردہ ام آنرا از ذات خود کنایت ست از تنزہ و تقدس وے تعالی و ذکر تحریم از جہت مشاکلت ست
بقول او کہ فرمود - وجعلتہ بینکم محرما و گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ - فلا تظالموا - پس ظلم مکنید بر یکدیگر
و تجاوز مکنید از حد اعتدال و انصاف - یا عبادی کلکم ضال الا من ھدیتہ - اے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر
آن کسی را کہ راہ نمودم من او را - فاستھدونی اھدکم - پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را - یا عبادی کلکم
جائع الا من اطعمتہ - اے بندگان من ہمہ شما گرسنہ اید مگر کسیکہ طعام بخورانم من او را - فاستطعمونی اطعمکم - پس طلب طعام
کنید از من تا طعام کنم شما را - یا عبادی کلکم عار الا من کسوتہ فاستکسونی اکسکم - اے بندگان من ہا شما برہنہ اید مگر کسی کہ
جامہ پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من ست چہ نعمت دینی کہ ہدایت ست
و چہ نعمت دنیا کہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص ست ببعضی و ثانی عام ست ہمہ را پس متوجہ نشود سوال
کہ چیست معنی استثنا در الا من اطعمتہ و الا من کسوتہ و حال آنکہ آن ہمہ را ثابت ست و ہیچکس محروم نیست از آن
و طیبی گفتہ است کہ مراد از اطعام و کسوت بسط در رزق و اغنا ست فافہم - یا عبادی انکم تخطئون - بدرستیکہ شما گناہ میکنید
کہ مراد بالیل والنہار - وانا اغفر الذنوب جمیعا - اے بندگان من بدرستیکہ شما گناہ میکنید شب و روز و من می آمرزم
گناہان را ہمہ - فاستغفرونی اغفر لکم - پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را - یا عبادی انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی - اے بندگان من بدرستیکہ شما ہرگز نمیرسید بہ گزند مرا تا گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر
گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع بالفتح مصدر ست و بضم اسم کذا فی القاموس و در مشارق گفتہ کہ ضر چون مقرون
بنفع شود گفتہ نشود مگر بضم - ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی - و ہرگز نمی رسید بسود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از
معصیت بندگان زیانی و نقصانی بدرگاہ صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودے و کمالے نہ بلکہ سود و زیان ایشان
یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم - اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما
کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم - باشند بر پرہیزگارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی
از شما کہ متقی ترین دلہا باشد و شما ہمہ برین صفت باشید - مازاد ذلک فی ملکی شیئا - زیادہ نمیکند آن در ملک بادشاہی
من چیزے را - یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا
اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بدکارترین دل کنندہ و گناہ کنندہ ترین دل یکی از
شما کم نکند آن از ملک من چیزے را - یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم قاموا فی صعید واحد - اے
بندگان من اگر باشند اینکہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک روے زمین - فسألونی
پس سوال کنند مرا و بخواہند ہرچہ بخواہند - فاعطیت کل انسان مسألتہ - پس بدہم ہر آدمی را خواست او را -

ذلک مما عندی - کم نگردد آنچه نزد من ست از نعمت - الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچہ کم میگرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم - ای بندگان من نیست آن
عملہا نیک و بد مگر عملہائے شما که میشمارم بر شما - ثم اوفیکم ایاها پس تمام میدہم شما را جزای اعمال را - فمن وجد
خیرا فلیحمد الله - پس کسی که بیابد نیکی یعنی در عملہائے خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای
خیر بران مترتب گردانید - ومن وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه - و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملہائے خود پس باید که نکوهش
نکند مگر نفس خود را که بشومی آن بجزائے بد رسید - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعین انسانا - بود در بنی اسرائیل مردی که کشته
بود نود و نه آدمی را - ثم خرج یسأل - پس بیرون آمد در حالی که می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت
را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الیق ست بقول وے تعالیٰ - فاتی راهبا فسأله فقال له - پس آمد راهبی را پس پرسید
او را آیا هست مر او را توبه و قبول می افتد از وے توبه - و در بعضی نسخ الی توبة آیا مر است توبه و این اگرچه بجهت معنی
ظاهر ست اما اول از حیثیت روایت صحیح تر ست - قال لا - گفت راهب نیست ترا توبه - فقتله - پس کشت آن مرد آن راهب را
وجعل یسأل - و در ایستاد که سوال میکند مردم را - فقال له رجل ائت قریة کذا و کذا - پس گفت مر او را مردے بیا قریه
چنین و چنین را که محل رحمت ست و در بعضی روایات آمده که در وے عالمی هست یعنی در بیے کسی ست که حل
مشکل تو خواهد کرد - فادرکه الموت - پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فناء بصدره
نحوها - پس میل کرد آن مرد بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بزمین کشیده
بآن جانب رفت و میل کردن و نگرانی بر خاستن - فاختصمت فیه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب - پس پیکار کردند
و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت میگفتند که وے مرحوم
و مغفور ست و فرشتگان عذاب بران بودند که وے مغضوب و معذب ست - فاوحی الله الی هذه ان تقربی - پس
فرستاد وحی خداے تعالیٰ بسوے این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو - واوحی الله الی هذه ان تباعدی
و وحی فرستاد بسوے این قریه ظالمه که وے از آن هجرت کرده بود که دور شو - فقال قیسوا ما بینهما - پس گفت
خداے تعالیٰ فرشتگان را اندازه کنید و بپیمائید مسافتے که میان دو قریه است تا ببینید که کدام از آنها
نزدیکتر ست بوے - فوجد الی هذه اقرب بشبر - پس یافته شد میت بسوے این قریه متوجه نزدیکتر یک
شبر - فغفر له - پس آمرزیده شد مر او را و در این حدیث کمال مبالغه است در سعة رحمت الهی در آمرزیدن
و مغفرت وے تعالیٰ و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار - متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم - سوگند بذاتے که [illegible]

گذشت و عن شداد بشین معجمه و تشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادرزاده
حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول
افضل استغفارها این است که بگوئی اللهم انت ربی خداوندا توئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق
مگر تو خلقتنی بیدا کردی تو مرا وانا عبدک و من بندهٔ توام وانا علی عهدک ووعدک و من ثابت و دایم بر عهد عبودیت
که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان
و طاعت کرده پس من مقیم و مستمرم به عهد تو و مصدقم بوعدهٔ تو و دل بسته بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه
باید از من نمی آید ما استطعت آن قدر که استطاعت دارم و میتوانم نه آن چنانکه لایق درگاه تو باشد و ادای حق
تو توانم کرد که آن متعذر بلکه متعسر نیست و از طاقت آدمی بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بد
آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و احسان خالی است و متضمن دعوی حول
و قوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من وابوء
بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دایم است بی انقطاع وجود
نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و
نعمت من بر تو نازل باشد و شر و کفران از تو بسوی من صادر گردد من محبت و تو دوستی کنم بسوی تو بآنکه
بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن به معصیت و بی فرمانی با آنکه محتاجی بمن فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر
الذنوب الا انت پس به درستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار
و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع معانی آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند
که همه را در حوایج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان
و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود را
که صلاحیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود
راضیم گر سبب علت عصیان نشود و قال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی ❊ وان نان نهم پیش سگی بزندانی
وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ بدان نان ننهد دندانی رحم الله قائله و اگر فرضا عملی خالص گردد و
حالی صحیح شود در وقتی که صافی گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و
مستحق ندانند پس بنده دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و در دیدن منت و فضل خداست و این از اجل
معارف و انفع و اسلم احوال است برای بنده و با وجود آن متمسک بوعدهٔ حق و مستوثق بعهد وی باشد و
علامت آن ثبات و استقامت است بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی لعبد ازان

فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند ومیگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار - وکسیکه بگوید این کلمات
را در جزوی از روز - موقنا بها - درحالیکه یقین دارنده واعتقاد آرنده است بآن - فمات من یومه - پس مرد در همان
روز - قبل ان یمسی - پیش از آنکه شام کند - فهو من اهل الجنة - پس آنکس از کسان بهشت ست - ومن قالها من اللیل وهو
موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة - وکسیکه بگوید آن را در جزوی از شب وحال آنکه وی یقین دارنده است
بدان پس بمیرد پیش از آنکه صبح کند پس وی از اهل بهشت ست - رواه البخاری -

الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم
انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک - گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستی که تو
مادام که دعا کنی مرا وآمرزیدن وامید داری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان - ولا ابالی - وباک ندارم
از اینکه گویند چرا گناهگاری را که سزاوار عقاب گناه بود بخشید - یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی
غفرت لک ولا ابالی - ای فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بر آسمان ونواحی آن واپس طلب آمرزش میکنی
تو مرا می آمرزم ترا وباک ندارم وعنان بفتح عین ابر واضافت ابر بآسمان برای مبالغه در علو وارتفاع اوست
وعنان بکسر عین نیز روایت ست یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون بر داری سر خود را بنگری بجانب آن
واعنان یعنی نواحی جمع عین نیز روایت ست - یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا - ای فرزند آدم
بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا - پس پیش آئی
مرا درحالیکه شریک نگردانی بمن چیزی را وکفر نورزی بمن - لاتیتک بقرابها مغفرة - هر آینه می آیم من ترا نزدیک
بپری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم قاف وکسر هم آمده
که قریب مقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب بپری زمین بود ومشارق گفته که قراب بکسر ظرفی ست مثل
انبان دراز که در وی شمشیر که با نیام وکاره دوتا باشد وما نند آن نگاه دارند وتوشه سوار که سبک باشد نیز دران نهند
وبضم یعنی قریب ودر حدیث بضم ست وبکسر نیز آمده است انتهی - رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی
ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی - روایت میکند ابن عباس
از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسی که دانست که بدرستی که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم
مر آنکس را وباک ندارم - مالم یشرک بی شیئا - مادام که شریک نگرداند بمن چیزی را نیز اگرچه میداند که وی تعالی قادر ست
بر آمرزیدن گناهان امید میدارد او را وبه کرم امید دارد کریم را که نیکو داند ما را باآنکه در ذکر قدرت ایمائی بجواز
تعذیب نیز ست پس خوف نیز دارد وهرکه بترسد قادر را رحم میکند او را ونیز این شخص مومن ست بخلاف صفات و

و همو مغفور ست پس ذکر و لم یصروا در حکم تاکید ست — رواه فی شرح السنة — وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسی که لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را
از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا — و میگرداند او را از هر اندوه کشادگی — ورزقه
من حیث لا یحتسب — و روزی میرساند او را از انجا که گمان ندارد و امید ندارد یعنی اگر کسی ملازمت کند استغفار
را آمرزیده میشود مراد به گناهان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این ست که ذکر کرده شد
رواه احمد وابوداود وابن ماجه — وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما اصر من استغفر — اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد — وان عاد فی الیوم سبعین مرة — واگرچه باز گردد به معصیت در روز
هفتاد بار اصرار دائم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم ست و اصرار بر صغیره کبیره است پس کسی فرماید
هر که استغفار کند از اصرار بیرون آید و سبب استغفار مصر نیست و بعضی گفته اند حد اصرار تکرار ذنب است چنانکه در
عدد بیاکی یا بیش با استغفار اصرار نبود — رواه الترمذی وابوداود — وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء — اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کنندگانند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت ست
فی الجمله یا برای مبالغه در خطا شد ثواب و اثم و گناه و هر کیست از آدمیان جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که
معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا شامل صغائر باشد بقول کسی که صدور صغیره را از ایشان جائز میدارد
انبیا نیز داخل این حکم باشند — وخیر الخطائین التوابون — و بهترین خطاکنندگان توبه کنندگانند — رواه الترمذی
وابن ماجه والدارمی — وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب
کانت نکتة سوداء فی قلبه — بدرستیکه مؤمن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکتة سوداء
بنصب نیز روایت ست یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه و نکته یعنی نقطه می آید در اصل اثر چوبی
که بدان زمین بکاوند — فان تاب واستغفر صقل قلبه — پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی
و میبرد سیاهی آن — وان زاد زادت — واگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه — تا آنکه بالا آید
دل او را و میگیرد تمام دل او را سیاه میگردد دل — فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی — پس آن زنگی ست که
ذکر کرده است خدای تعالی در قرآن مجید است — کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون — زنگ گرفته و غالب آمده
بر دلهای ایشان کارهای که میکردند — رواه احمد والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر
بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم و غرغره آمد شد کردن
آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل تردد آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا

یعملی ذنب استغفرتہ تا آنکہ یافت آن مرد عابد را روزی گناہی کہ عظیم پنداشت آنرا۔ فقال اقصر پس گفت باز آئی فقال پس گفت خلنی وربی۔ بگذار مرا با پروردگار من۔ ابعثت علی رقیبا۔ آیا فرستادہ شدہ تو بر من نگہبان وموکل گویا آن مرد استغفار می کرد واعتذار می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد وظاہر از سیاق حدیث آن ست کہ بمحض فضل ورحمت خود درگذشتش درآورد پس مناسب آن بود کہ این حدیث را در باب سعۃ رحمۃ اللہ کہ خواہد آمد آورد۔ فقال۔ پس گفت۔ واللہ لا یغفر اللہ لک ابدا۔ بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا ہمیشہ ولا یدخلک الجنۃ۔ ودر نمی آرد ترا بہشت را۔ فبعث اللہ الیہما ملکا پس فرستاد خدائے تعالیٰ بسوئے آن ہر دو فرشتہ را۔ فقبض ارواحہما پس میرانید آن فرشتہ ہر دو مرد را۔ فاجتمعا عندہ پس جمع شدند آن ہر دو مرد نزد خدا۔ فقال للمذنب ادخل الجنۃ برحمتی۔ پس گفت خدائے تعالیٰ مر گناہگار را درآئے در بہشت برحمت من وفضل من۔ وقال للآخر اتستطیع ان تحظر علی عبادی رحمتی۔ وگفت وے تعالیٰ مر دیگری را کہ عابد بود آیا میتوانی کہ حرام گردانی بر بندۂ من رحمت مرا۔ فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم اے پروردگار من۔ قال اذہبوا بہ الی النار۔ گفت پروردگار تعالیٰ ملائکہ ببرید او را بسوئے آتش از جہت عجب واعتماد وے بر عمل خود وحکم وے بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وے آن گناہگار را وبعد از آن نیز بخشیدہ ودر بہشت آوردہ باشد۔ بیت غافل مشو کہ مرکب مردان مرد را ٭ در سنگلاخ بادیہ پیہا بریدہ اند یعنی بسا متقی تفارت از ہے راندہ ودور انداختہ اند۔ بیت نومید ہم مباش کہ رندان بادہ نوش ٭ ناگہ بیکخروش بمنزل رسیدہ اند یعنی توبہ کردہ وقبول درگاہ شدہ اند آخر ہمہ امید وار رحمت حق اند ورحمت او عام ست ووے قادر مختار ست ۔ اے سوختہ سوختنی وے آتش دوزخ ز تو افروختنی ٭ تاکی گوئی کہ بر عمر رحمت کن ٭ حق را تو کئی کہ رحمت آموختنی ٭ رواہ احمد وعن اسماء بنت یزید صحابیہ انصاریہ جلیلہ است از خداوندان عقل ودین وشجاعت حاضر شد مر تبوک را وکشت نہ تن را از کفار بچوب خیمہ۔ قالت۔ گفت سمعت رسول اللہ۔ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ۔ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی۔ وباک ندارد وظاہر آن ست کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خدا می آمرزد گناہان را وباک ندارد چنانکہ در فصل اول گذشت مغفرت لک ولا ابالی واحتمال دارد کہ قول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را وباک نمیداشت و پنہان نمیکرد ودر فصل ثالث بیان این در حدیث ثوبان بیاید۔ رواہ احمد والترمذی وقال۔ وگفت ترمذی۔ ہذا حدیث حسن غریب وفی شرح السنۃ یقول بدل یقرأ۔ ودر شرح السنۃ لفظ یقول ست بجای یقرأ۔ واین چنین روایت کردہ است کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیۃ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما فی قول اللہ الا اللمم تمام آیت این ست کہ والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرۃ می فرماید آنان کسانیکہ یکسو میشوند وپرہیز میکنند گناہان بزرگ را وآنچہ از بیست از حد درگذرد مگر لمم را یعنی آنچہ از گناہ

بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفہ و ثقات ایشان ست امام احمد را از حال وے پرسیدند گفت دے
از انہا نیست کہ از حال وے پرسید یعنی حال وے بیرون از حیطہ بیان ست۔ قال۔ گفت حارث۔ حدثنا عبد اللہ
بن مسعود حدیثین۔ حدیث کرد مارا ابن مسعود دو حدیث۔ احدہما عن رسول اللہ۔ یکی ازین دو حدیث از پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم والآخر عن نفسہ۔ و حدیث دیگر از خود ش و حدیثی کہ از خود ش ست این ست کہ۔ قال ان المؤمن
یرےٰ ذنوبہ کانہ قاعد تحت جبل۔ گفت ابن مسعود بدرستیکہ مومن مے بیند وے میدارد گناہان خود را خواہ کبیرہ
باشد یا صغیرہ مانند کوہہا وسے بیند خود را گویا وے نشستہ است زیر کوہی۔ یخاف ان یقع علیہ۔ می ترسد کہ بیفتد
بر وے از جہت غایت خوف و استعظام وے گناہ را۔ وان الفاجر یرےٰ ذنوبہ کذباب مر علی انفہ۔ و بدرستیکہ
فاسق کہ مبالات ندارد۔ می بیند گناہان خود را مانند مگس کہ گذشت بر بینی وے۔ فقال بہ ہکذا۔ پس اشارت
کرد بآن مگس این چنین۔ اے بیدہ۔ یعنی اشارت کرد بدست خود۔ فذبہ عنہ۔ پس براندا و را از بینی خود یا از خود
بے آنکہ بپرواز گناہ و وقوع در ہلاک بجزاے آن وآن حدیثے کہ از آن حضرت تحدیث کرد این ست۔ ثم قال
سمعت رسول اللہ۔ پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ للہ افرح بتوبۃ
عبدہ المومن ہر آئینہ خداے تعالے خوش و شادمان شوندہ ترست بتوبہ بندہ خود کہ مومن ست۔ من رجل نزل
فی ارض دویۃ۔ از مرد یکہ فرود آمد در زمین بیابان مہلکۃ۔ کہ جای ہلاک ست بفتح میم و کسر لام نیز آمدہ و مہلکہ بضم میم و کسر لام نیز روایت
[illegible] یعنی ہلاک کنندہ و دویہ بفتح دال و کسر واو مشددہ و تشدید یا یعنی بیابان و زمین خالی کہ در وے گیاہ نروید
[illegible] بزیادت الف نیز روایت ست و اصل در وی تشدید واو یعنی بیابان است را بوے نسبت کردند و الف
در نسبت زیادہ مے کنند چنانکہ نسبت بطی طائی میگویند۔ معہ راحلتہ۔ با آن مرد شتر سواری او بود علیہا طعامہ و شرابہ
بر آن راحلہ خوراک و آب او بود کہ با خود بر داشتہ بود۔ فوضع راسہ۔ پس نہاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین۔ فنام
[illegible] خواب کرد خواب کردنے۔ فاستیقظ وقد ذہبت راحلتہ۔ پس بیدار شد آن مرد و حال آنکہ تحقیق
[illegible] گریختہ بود راحلہ وے [illegible]۔ پس جست راحلہ را حتی اذا اشتد علیہ الحر والعطش۔ تا آنکہ وقتیکہ سخت
[illegible] بر وے گرمی و تشنگی۔ او ماشاء اللہ۔ یا سخت شد بلا و محنت دیگر کہ خواستہ بود خدا۔ قال ارجع الی مکانی
الذی کنت فیہ فانام۔ گفت آن مرد باز میگردم بجاے خود کہ بودم در آن پس خواب کنم۔ حتی اموت۔ تا آنکہ بمیرم
فوضع راسہ علی ساعدہ لیموت۔ پس نہاد سر خود را بر بازوے خود چنانکہ عادت ست تا بمیرد۔ فاستیقظ فاذا
[illegible] بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر ست نزد او۔ علیہا زادہ و شرابہ۔ بر او ست توشہ او و آب او
[illegible] فاللہ اشد فرحا بتوبۃ العبد المومن من ہذا براحلتہ و زادہ۔ پس خدا سخت ترست از روے خوشی و شادمانی از ین مرد
[illegible] شادمان شد بیافتن راحلہ خود و توشہ خود کہ گریختہ بود و گم شدہ بود و ہمچنین بندہ گناہگار

گمان می برد که عذاب مخصوص بکسی ست که او را گور کنند و با وجود آن گفت لئن قدر الله علیه پس بخدا سوگند
اگر قادر شود خدای تعالی بر من ليعذبنه عذابا لا يعذبه احدا من العالمين هر آئینه عذاب میکند او را عذابی که نکند آن عذاب
هیچ یکی از جهانیان را ظلمات فعلوا امرهم پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را
فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد هر چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر که
در وی بود و امر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له لم فعلت هذا پس گفت خدای تعالی
مر آن مرد را بعد از زنده گردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتك یا رب گفت از ترس عذاب
تو ای پروردگار من وانت اعلم و تو دانا تری بحال من فغفر له پس بیامرزید خدای تعالی مر او را متفق علیه
مانند آنکه در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک ست در قدرت باری تعالی و آن کفر ست و از این توجیهات
و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته اند قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر ست یعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید
دال و آن هم بمعنی تقدیر ست و این توجیه در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی
گفته اند که قدر بمعنی ضیق ست چنانکه در قول حق تعالی فقدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز ست
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشك باليقين میگویند اگر چه در صورت شک ست و لیکن مراد وی یقین
و بعضی گفته اند که این مردی ست که جاهل ست بعضی از صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی
از صفات کفر ست یا نه یا در زمان فترت نبوت بود که بتوحید در آن زمان کافی و نافع ست و بعضی گفته اند
که این کلامی ست که واقع شده است در غلبهٔ حیرت و دهشت و خوف و خشیت که در وی سے حکم مجنون مغلوب العقل
دارد و بدان ماخوذ نیست چنانکه قول آنکس که در وقت وجدان راحله و غایت فرح و سرور گفت انت عبدی
و انا ربك والله اعلم وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قدم على النبي صلى الله عليه وسلم سبي آورده شدند و آمدند
بر آنحضرت بردگان و اسیران از بعضی غنایم فاذا امرأة من السبي قد تحلب ثديها پس ناگاه زنی از آن بردگان
که جاری شده بود پستان او از شیر چنانکه سیلان کردن گرفت تسعی میدوید بجانبی از جوانب یا در روایتی صحیح مسلم تسقی
یعنی می طلبید فرزند خود را اذا وجدت صبیا فی السبي اخذته چون می یافت کودکی را در بردگان میگرفت او را بپنداشت
فرزند خود فالصقته ببطنها وارضعته پس می چسپانید او را بشکم خود و شیر میداد فقال لنا النبي پس گفت مر
ما را پیغمبر صلى الله عليه وسلم اترون هذه طارحة ولدها في النار آیا میدانید شما و میبینید این زن را اندازنده
فرزند خود را در آتش و ترون بفتح تا است و بضم نیز روایت ست فقلنا لا پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آن را
وهي تقدر على ان لا تطرحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها
پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر آئینه خدای تعالی مهربان ترست بر بندگان خود از این زن که مهربان ست بفرزند خود

تعالی خود قادر ست بر آنکه نجات دهد او را از آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدا تعالی کافران را ابدا و عاصیان را
تا وقتیکه خواهد جوابش این ست که کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از بندگی بر آمدند و
بعید نماند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبد الله بن عمر بیاید. متفق علیه. وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی احدا منکم عمله. هرگز رستگار نمی سازد هیچ یکی از شما را عمل او بلکه نجات
بفضل و رحمت الهی ست. قالوا. گفتند صحابه بطریق استفهام. ولا انت. و نه تو رستگاری می یابی بعمل خود با وجود
عمل عظیم کامل که تو داری. یا رسول الله قال ولا انا. گفت آنحضرت و نه من. الا ان یتغمدنی الله برحمته. مگر آنکه
بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود ماخوذ ست از غمد بکسر غین معجمه غلاف شمشیر و چون این کلام مشعر بود
بانتفای عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را و بر علیت او را در نجات پس بحکم تعالی در وضع وی
اشارت کرد باثبات آن و فرمود. فسددوا. پس راست و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچه تیر راست
سدید و فی الصراح سداد بفتح درستی کردار و گفتار. وقاربوا. و میانه روی کنید در عمل بی افراط و تفریط این
در معنی تفسیر و تاکید سددوا است. واغدوا وروحوا. و سیر کنید در بامداد و شبانگاه. وشیء من الدلجة. بضم دال
و سکون لام و بکشید چیزی از سیر در شب کنایت ست از نماز تهجد و شیء بجر و رفع هر دو روایت ست. والقصد القصد
ولازم گیرید میانه روی. تبلغوا. تا برسید بمنزل مقصود این جواب امر است از سیر مذکور و در وجه و دلجه
یا متعلق ست بالتزام قصد زیرا که افراط و تفریط هر دو مانع وصول بمقصد ست. متفق علیه. وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة. در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت
ولا یجیره من النار. و نمی رهاند عمل او را از آتش دوزخ. ولا انا. و نه من می در آیم مگر برحمت. الا برحمة الله. مگر برحمت خدا
رواه مسلم. وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه.
وقتیکه اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود به یقین و اخلاص بی شائبه شک و نفاق
چنانکه باید. یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها. بپوشد و محو کند خدای تعالی از وی هر بدی که بود آنکس که
پیش کرده آنرا و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام ست و بتخفیف لام نیز روایت کرده شده است
زلفت و ازلفت هر دو بیک معنی ست و اصل و از زلفی ست بمعنی قرب. وکان بعد ذلک القصاص. و میباشد بعد از آن
قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد بانجایی
که از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل چیست. الحسنة بعشر امثالها
نیکی بده چند مانند وی. الی سبع مائة ضعف. تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال
بسیار و بیشتر از هفتصد نیز بحسب شفقت و صدق اخلاص. والسیئة بمثلها. و بدی بیک مانند وی. الا ان یتجاوز الله

عنہا - تا آنکہ گفتہ وخدائے تعالیٰ از ان ویک جزء تا ہم بندہ این فضل وکرم ورحمت الٰہی ست کہ جزائے نیکی را بآن مرتبہ
میرساند وبدی را بدی میگذارد واگر خواہم ہم بدی را بدی دہد۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب الحسنات والسیئات۔ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ نوشت نیکیہا را وبدیہا را
فمن ہم بحسنۃ۔ پس کسیکہ قصد کند نیکی را۔ فلم یعملہا۔ پس عمل نکند آنرا وبفعل نیارد۔ کتبہا اللہ عندہ حسنۃ کاملۃ۔ بنویسد
آنرا خدائے تعالیٰ نزد خود نیکی کامل کاملۃ برائے تاکید ست وعندہ نیز افادہ تاکید واہتمام میکند۔ فان ہم بہا فعملہا
پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل درآرد۔ کتبہا اللہ لہ عندہ عشر حسنات۔ می نویسد آن را خدای تعالیٰ برائے
وے نزد خود دہ نیکی۔ الی سبعمائۃ ضعف۔ تا ہفتصد مثل۔ الی اضعاف کثیرۃ۔ تا مثلہائے بسیار۔ ومن ہم بسیئۃ فلم
یعملہا کتبہا اللہ عندہ حسنۃ کاملۃ۔ وکسیکہ قصد کرد ببدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدائے تعالیٰ نیکی کامل۔ فان ہو ہم
بہا فعملہا کتبہا اللہ لہ سیئۃ واحدۃ۔ پس وے اگر قصد کرد ببدی پس کرد آن را می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل
درین حدیث مبالغہ ہا است در فضل خدا وکرم وعفو وے چنانکہ ظاہرست۔ متفق علیہ

الفصل الثانی۔ عن عقبۃ۔ بن عامر رضی اللہ عنہ صحابی مشہورست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات۔ بدرستی حال وقصہ آن کسی کہ میکند بدیہا را پیشتر میکند نیکیہا را
کمثل رجل کانت علیہ درع ضیقۃ قد خنقتہ ہمچو حال مردی ست کہ ہست بر وے زرہ تنگ کہ بتحقیق خفہ کردہ است
او را۔ ثم عمل حسنۃ فانفکت حلقۃ۔ پیشتر کرد نیکی را پس جدا شد وکشادہ شد حلقہ او۔ ثم عمل اخری۔ پیشتر کرد نیکی دیگر را۔
فانفکت اخری۔ پس جدا شد حلقہ دیگر۔ حتی تخرج الی الارض۔ تا آنکہ بیرون می آید زرہ از تن او و می افتد بر زمین حاصل
آنکہ نیکی کردن سبب کشادہ سینہ وفرح است وبدی کردن موجب ضیق صدر وتنگدلی ست وتشبیہ کرد آنرا بپوشیدن
زرہ تنگ کہ سبب خفہ شدن ست وکشودہ شدن وے سبب فراخی وخوشدلی ست۔ رواہ فی شرح السنۃ۔

وعن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقص علی المنبر وہو یقول۔ روایت ست از
ابی الدرداء کہ وے شنید آنحضرت را کہ تحدیث میکرد ووعظ میگفت بر منبر وحال آنکہ وے میگفت۔ ولمن خاف
مقام ربہ جنتان۔ ومر کسی را کہ بترسد پروردگار خود را با ایستادن برائے حساب در درگاہ وے دو بہشت ست
قلت وان زنی وان سرق۔ گفتم من بطریق سوال واستفہام واگرچہ زنا کند ودزدی کند یا رسول اللہ فقال الثانیۃ
پس گفت آنحضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربہ جنتان فقلت الثانیۃ پس گفتم من بار دوم۔ وان زنی وان سرق یا رسول اللہ
فقال الثالثۃ ولمن خاف مقام ربہ جنتان فقلت الثالثۃ پس گفتم من بار سوم۔ وان زنی وان سرق یا رسول اللہ قال۔
گفت آنحضرت۔ وان رغم انف ابی الدرداء۔ اگرچہ خاک آلود شود بینی ابی الدرداء کنایت ست از کراہت وخواری
چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرد واستبعاد نمود آنحضرت بر ضد وخلاف قول وے تکرار فرمود ودرین

میان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند برزعم وی چنین کردیم و چنین گفتیم همین دارد و این گفتن
مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم این معنی متوهم میگردد۔ رواه احمد و عن عامر الرام صحابی ست و رام
مخفف رامی ست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح ترست۔ قال بینا نحن عنده۔ گفت عامر در اثنای آنکه بنزد
وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علیه رجل علیه کساء۔ ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آنحضرت مردی که
بر وی گلیمی ست۔ وفی یده شیء قد التف علیه۔ و در دست او چیزیست که بتحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز۔ فقال پس گفت
آنمرد۔ یا رسول الله مررت بغیضة شجر۔ گذشتم به بیشۀ درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی
درختان باشند۔ فسمعت فیها اصوات فراخ طائر۔ پس شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجه های پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه
فاخذتهن۔ پس گرفتم آن جوجه ها را۔ فوضعتهن فی کسائی۔ پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود۔ فجاءت امهن۔ پس آمد مادر این
جوجه ها۔ فاستدارت علی رأسی۔ پس گرد بر گردید مادر ایشان بر سر من۔ فکشفت لها عنهن۔ پس کشادم و دور کردیم برای
مادر ایشان پرده از روی این جوجه ها۔ فوقعت علیهن۔ پس افتاد مادر بر این جوجه ها۔ فلففتهن بکسائی۔ پس پیچیدم من
آن جوجه ها را بگلیم خود۔ فهن اولاء معی۔ پس این جوجه ها اینهااند با من۔ قال ضعهن۔ گفت آنحضرت بنه جوجه ها را۔ فوضعتهن
پس نهادم ایشان را۔ وابت امهن الا لزومهن۔ و ابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان که لازم بودن و چسپیدن ایشان را مردم مشاهده
این حال تعجب کردند۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها۔ آیا تعجب دارید
شما مهربانی مادر جوجه ها جوجه ها را رحم بضم را و سکون حا بمعنی رحمت و مهربانی۔ فوالذی بعثنی بالحق
پس سوگند بآنکسی که فرستاده است مرا براستی۔ الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها۔ خدای تعالی مهربان تر است
بر بندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمتها و کرامتها بر نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی
بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند۔ ارجع بهن۔ بازگردان این جوجه ها را۔ حتی تضعهن من حیث
اخذتهن۔ تا آنکه بنهی ایشان را از آنجا که گرفته ایشان را۔ وامهن معهن۔ و مادر ایشان با ایشان بود۔ فرجع بهن۔
پس بازگردانید آن مرد ایشان را۔ رواه ابو داود

الفصل الثالث۔ عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته۔
گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران۔ فمر بقوم۔ پس گذشت آنحضرت بگروهی۔ فقال۔
پس گفت آنحضرت۔ من القوم۔ کیستند این گروه۔ قالوا نحن المسلمون۔ گفتند این قوم ما همه مسلمانان دیم۔
وامرأة تحضب بقدرها۔ و زنی آتش می افروخت زیر دیگ خود حضب بحاء مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن
و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله و حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده اند و حصب
بمعنی هیزم
ومعها ابن لها۔ و بود با آن زن پسری مر آن زن را۔ فاذا ارتفع وهج۔ پس چون بالا میشد گرمی آتش تیزی

نیسوخت میگردانید آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزار نرسد و فی الصراح و بیج بفتحتین سوزانی آتش. فاتت النبی صلی الله علیه وسلم. پس آمد آن زن نزد آنحضرت. قالت انت رسول الله. پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا قال نعم. گفت آنحضرت آرے منم پیغمبر خدا. فقالت بابی انت وامی. پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین. آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان. قال بلی. گفت آنحضرت آری. قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها. قال بلی. گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادر به فرزند خود گفت آنحضرت آرے. قالت ان الام لاتلقی ولدها فی النار. گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش. فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی. پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه می کند اصل اکباب بمعنی بروی افتادن ست و اینجا بمعنی لزوم و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرود افگندن ست کذا قالوا والله اعلم. ثم رفع راسه الیها. پس بر داشت آنحضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لایعذب من عباده الا المارد المتمرد. پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمیکند از بندگان خود مگر مارد و متمرد را. الذی یتمرد علی الله. آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا. وابی ان یقول لا اله الا الله. و سرکشی میکند از اقرار توحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاری ست از خیرات و بیرون آمده است از حکمی که واجبست بر لزوم وے و متمرد مبالغه است دران و اصل ماده مرد برای تجرد و تعری ست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد. رواه ابن ماجه. وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله. گفت آنحضرت بدرستی که بنده هر آئینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات و مرضات بسکون را بمعنی رضا است و لفظ مفرد ست. فلا یزال بذلک. پس همیشه است بسبب این متعلق باین معنی یعنی بطلب رضای حق. فیقول الله عزوجل لجبریل. پس میگوید خدای تعالی مر جبریل را. ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی. بدرستی که فلان بنده من طلب می کند و میخواهد که راضی میگرداند مرا. الا وان رحمتی علیه. و آگاه باش بدرستی که رحمت من بر اوست. فیقول جبریل رحمة الله علی فلان. پس میگوید جبریل رحمت خداست بر فلان. ویقولها حملة العرش. و میگویند این کلمه را یا رحمت را بر دارندگان عرش. ویقولها من حولهم. و میگویند آنرا کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان. حتی یقولها اهل السموات السبع. تا آنکه میگویند آنرا ساکنان هفت آسمان. ثم تهبط له الی الارض. پس فرود آورده میشود رحمت برای وے بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوط فرود آمدن اهباط فرود آوردن. رواه احمد. مثل این حدیثی ست انچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا. بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند

صالحات را سرانجام ست کہ بگیرد اند ایشان را خدا اے مہربان محبت را در تفسیر این آیہ آمدہ است کہ چون دوست میدارد خدا تعالی
بندہ را از بندگان خود خبر میدہد خدا ے تعالی جبرئیل را کہ من دوست میدارم فلان بندہ را تو نیز دوست دار او را
و خبر کن ملائکہ را کہ دوست دارند او را بعد ازان بے اندازد محبت او را در دلہا ے آدمیان تا ہمہ دوست دارند
او را انتہی این ست سبب قبول و شہرت اولیا و دوستان حق کہ ہمہ دوست میدارند ایشان را و آنکہ بحیلہ
و اسباب مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکنند دگر و سے آرد خارج از دائرہ اعتبار ست اعاذ اللہ الصادقین
عن ذلک — **وعن اسامۃ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عز وجل** — اسامہ بن زید بن حارثہ
کہ محبوب و مقرب درگاہ نبوت بودہ و او را حب رسول اللہ میگفتند و زید بن حارثہ پدر وی متبنا ے آنحضرت
بودہ روایت میکند از ان حضرت در قول خدا ے تعالی — **فمنہم ظالم لنفسہ** — اول آیت این ست کہ ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنہم ظالم لنفسہ الآیہ تفسیر این ست کہ میفرماید پس میراث دادیم ما کتاب و شریعت
آن کسانے را کہ برگزیدہ ایم ما از بندگان ما یان باسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیدہ کسی ست
کہ ظلم کنندہ است نفس خود را بہ تقصیر در عمل — **ومنہم مقتصد** — و بعضی از ایشان کسی ست کہ میانہ روست
و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جد و اجتہاد کہ ے باید کرد نمیکند — **ومنہم سابق بالخیرات** — و بعضی از
ایشان کسی ست کہ پیشرو است بخیرات کہ غایت جد و اجتہاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران
میکند و بعضی گفتہ اند کہ ظالم جاہل و مقتصد متعلم و سابق عالم و ہمچنین قیاس در انواع خیرات و مبرات مرتبہ ادنی و متوسط
و اعلی میتوان قرار داد و این ہر سہ قسم بندگان از برگزیدگانند — **قال** — گفت آن حضرت **کلہم فی الجنۃ** — ہمہ ایشان
در بہشت اند بحسب تفاوت مراتب و درجات و ازینجا سعت رحمت الہی معلوم شد — **رواہ البیہقی فی کتاب
البعث والنشور**

باب ما یقال عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح فجر و بہ اول نہار تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیہ مذکورہ شود بہ صباح
و مسا شامل ست آنرا کہ خواندہ شود پیش از صلوۃ فجر و مغرب و بعد از وے و منام بمعنی نوم مراد ازان نوم در ظاہر
آن ست کہ مراد نوم لیل ست و شامل قیلولہ نیست و دلالت میکند برین قول وے در حدیث ثانی اذا اخذ
مضجعہ من اللیل فقد بروا اللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امسی قال بود
آن حضرت چون شبانگاہ میکرد میگفت — **امسینا و امسی الملک للہ** شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را **والحمد للہ**
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر اللہم انی اسالک من خیر ہذہ اللیلۃ — خداوندا

من سوال میکنم ترا از نیکی این شب - وخیر ما فیها - و نیکی کائنات و حوادث که درین شب است - و اعوذ بک
من شره و شر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزے که درین شب ست - اللهم انی اعوذ بک من الکسل
خداوندا پناه میجویم بتو از کاهلی - والهرم - بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی - وسوء الکبر - بکسر کاف
وفتح با از بدی پیری گویا تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت ست بمعنی تکبر و روایت
اولی اصح و اظهر ست - وفتنة الدنیا - و پناه میجویم از فتنهاے دنیا و بلاها و آزمایشهاے آن - وعذاب القبر
و از عذاب قبر یا فتنۂ عذاب قبر - واذا اصبح قال ذلک - و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا
نیز هست و میگفت - اصبحنا واصبح الملک لله - بجاے امسینا وامسی الملک لله - وفی روایة - و
در روایتی آمده است که میگفت - رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر - رواه مسلم -

وعن حذیفة رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت که چون میگرفت
خوابگاه خود را بشب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع بفتح میم و جیم جاے پهلو نهادن و مضطجع نیز میگویند - وضع
یده تحت خده - می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخسارۂ خود مراد دست راست ست چنانکه در حدیث
آمده است علی شقه الایمن - ثم یقول - پس میگفت اللهم باسمک اموت واحیی - خداوندا بنام تو می میرم
و زنده میشوم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد - واذا استیقظ قال -
و چون بیدار میشد میگفت - الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا - شکر مر خدایرا که زنده گردانید ما را بعد از آنکه
میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول ست - والیه النشور - و بسوے اوست پراگنده شدن و بیدا
شدن ما در روز رستخیز - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را از حذیفه بخاری - ورواه مسلم
عن البراء - و روایت کرد مسلم از براء بن عازب - اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت
کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آن ست که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط ست از یک
صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود کذا قال الشیخ

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم الی فراشه - چون
پناه آرد و باز گشت کند یکی از شما بسوے بساط خود که افگنده است براے خواب - اوی بالقصر بمعنی پناه آورد
و آوی بمد بمعنی پناه داد و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آمده و اول اکثر و افصح ست پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت ست
و اداوانکه در حدیث انس بیاید بدست میسر باید چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود - فلینفض فراشه بداخلة
ازاره - پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن اطراف ازار که متصل تن ست - فانه
لایدری ما خلفه علیه - زیرا که وی نمی داند که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی نشست

باید که بیفشاند بجانب خود فراش را پس از آن بخسپد شاید که کرمی و خسی و خاشاکی بر وی افتاده باشد۔ ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو
نهادن این دعا را۔ باسمک ربی وضعت جنبی۔ بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را۔ وبک ارفعه و بنام تو بر میدارم آنرا
ان امسکت نفسی فارحمها۔ اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا رحم کن او را۔ وان ارسلتها فاحفظها۔ و اگر باز گذاشتی
نفس مرا پس نگاهدار آن را۔ بما تحفظ به عبادک الصالحین۔ بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی
چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را می ستاند پس از آن یا نگاه میدارد روح او را و می میراند و یا باز
می فرستد و بیدار میشود پس دعا میکند خداوندا اگر نگاهداشتی و میرانیدی پس بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی نگاهدار
چنانکه بندگان صالح خود را می داری۔ وفی روایة۔ و در روایتی این چنین آمده است که چون بنیاید یکی از شما فراش
خود را بیفشاند۔ ثم لیضطجع علی شقه الایمن۔ پس باید که پهلو نهد بر جانب راست خود۔ ثم لیقل پس باید که بگوید۔ باسمک
تا آخر۔ متفق علیه۔ وفی روایة۔ و در روایتی باین لفظ آمده است۔ فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات۔ پس باید که بیفشاند فراش
خود را به کناره جامه خود که ازار باشد سه بار۔ و بصنفه بفتح صاد مهمله و کسر نون و بفا طرف ازار از آن جانب که طره اوست
و در این روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها۔ گفته اند که حکمت در خواب بر پهلوی راست آنست
که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق می ماند و حاصل نمی شود زیاده استراحت
کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری برای نماز شب و چون خواب کرد بر پهلوی چپ دل قرار میگیرد و
راحت بسیار حاصل می شود و خواب گران می شود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان کرده ایم آنجا
باید نگریست۔ وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شقه
الایمن۔ بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب می کرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ پس میگفت۔ اللهم
اسلمت نفسی الیک۔ خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو۔ و وجهت وجهی الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو و فوضت امری
الیک۔ و سپردم کار خود را بتو۔ والجات ظهری الیک۔ تکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم
بر تو و پناه آوردم بتو در همه کارها۔ رغبة و رهبة الیک۔ از جهت میل و خواهش نمودن بسوی تو و بجهت
ترسیدن از تو۔ لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک۔ نیست پناه و نه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات
قهریه تو بصفات لطیفه تو۔ ملجا بهمزه است و منجا بالف۔ آمنت بکتابک الذی انزلت۔ گرویدم
بکتاب تو که فرو فرستاده۔ و نبیک الذی ارسلت۔ و به پیغمبر تو که فرستاده یعنی هر کتاب و هر
پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را اراده نموده و بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن
خود اول مومنان اوست و هم چنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین۔ وقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثه شب خود یعنی در این شب که در وی

این کلمات گفته است - مات علی الفطرة - بمیرد بر دین اسلام - وفی روایة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لرجل گفت
گفت آن حضرت مر مردی را - یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة - ای فلان وقتی که خواهی که بیایی قرار گیری و باش کنی
بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی - ثم اضطجع علی شقک الایمن - پس بر پهلو بنه بر جانب راست خود - ثم
قل - پس بگو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول او - ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت - و قال - و گفت آنحضرت - فان
مت من لیلتک مت علی الفطرة - پس اگر بمیری در این شب بمیری بر دین اسلام - وان اصبحت اصبت خیرا - و اگر صبح کنی می یابی
خیر کثیر و در روایتی ان اصبحت اصبت خیرا - متفق علیه - وعن انس رضی اللہ عنه ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا
اوی الی فراشه قال - بود آنحضرت چون می آمد بسوی فراش خود میگفت - الحمد للہ الذی اطعمنا وسقانا وکفانا - حمد مر خدای را که خورانید
ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر موذیات ما را - وآوانا و پناه داد ما را بجای آرامش و داد ما را و آوانا اینجا بدست
و تعبیر بیرون روایت است - فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی له - پس بسا مردم از آنکس هست که نیست هیچ کفایت کننده مهمات مر ایشان را بلکه گذاشته است
ایشان را باشرار ایشان و نه جای دهنده مر ایشان را بلکه گذاشته است ایشان را با هم و مردم سرگردان بی جای یا مراد کفایت و نصرت و حفظ
مومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است ذلک بان اللہ مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم - رواه مسلم - وعن علی رضی اللہ عنه
ان فاطمة اتت النبی صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی اللہ عنها آمد نزد آنحضرت - تشکو الیه ما تلقی فی یدها
من الرحی - در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن - وبلغها انه جاءه رقیق - و رسیده بود فاطمه را
که بتحقیق آمده است آن حضرت را بنده ها از غنایم - فلم تصادفه - پس نیافت آنحضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند -
فذکرت ذلک لعائشة - پس ذکر کرد حال خود را بعائشه که چون آنحضرت بیاید بگوید - فلما جاء اخبرته عائشة - پس هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد
عائشه آنحضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی اللہ عنها - قال - گفت علی رضی اللہ عنه - فجاءنا - پس چون شنید آنحضرت این خبر را
از عائشه آمد نزد ما - وقد اخذنا مضاجعنا - و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم خوابگاه های خود را - فذهبنا نقوم - پس در ایستادیم
و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و بر خیزیم از خوابگاه - فقال - پس گفت آنحضرت - علی مکانکما - بر جای خود باشید و تنها
خود باشید - فجاء فقعد بینی وبینها - پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت لطف و شفقت و بی تکلفی
است از آنحضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة - حتی وجدت برد قدمه علی بطنی - تا آنکه
یافتم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و توان والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک آنحضرت
مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال الا ادلکما علی خیر مما سألتما - پس گفت آنحضرت
آیا دلالت نکنم شما را بر بهتر از آنچه سوال کرده بودید و خواسته اید که خدمتگار باشد و آن این است که - اذا اخذتما مضجعکما -
وقتی که بگیرید هر دو خوابگاه خود را - فسبحا ثلثا وثلثین - پس سبحان اللہ گویید سی و سه بار - واحمدا ثلثا وثلثین والحمد للہ گویید
سی و سه بار - وکبرا اربعا وثلثین - و اللہ اکبر گویید سی و چهار بار - فهو خیر لکما من خادم - پس این بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید

و خادم را احد جندم ست واقع میشود بر ذکر و انثی فی الصراح خادم چاکر و ظاہر آن ست کہ سوال فاطمہ از جاریہ بود —
متفق علیہ — وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال جاءت فاطمۃ رضی اللہ عنہا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم تسالہ خادما
گفت ابو ہریرہ آمد فاطمہ نزد آنحضرت در حالی کہ سوال میکند وی طلب خادم را فقال الا ادلک علی ما ہو خیر من خادم
پس گفت آیا راہ نمایم ترا بر چیزے کہ آن چیز بہتر ست از خادم تسبحین اللہ ثلثا وثلثین وتحمدین اللہ ثلثا وثلثین
وتکبرین اللہ اربعا وثلثین عند کل صلوۃ وعند منامک — نزد ہر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و
نزد خواب نقل ہر دو واقع شدہ و در حدیث سابق نزد خواب ست فقط و خواندن آن بعد از ہر نماز مقرر و
مشہور ست و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند کہ فرمود ہرگز این ورد از من فوت نہ شد حتی در شب
صفین نیز — رواہ مسلم

الفصل الثانی — عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصبح قال
بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت — اللہم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت — خداوندا بتو یعنی بقدرت تو
و بحفظ تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میزییم و بتو میمیریم — والیک المصیر — و بسوے تست بازگشت —
واذا امسی قال — و چون شبانگاہ میکرد میگفت — اللہم بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور — و
درین حدیث در صبح و مسا ہر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا ست بر امسینا و در
مسا تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح والیک المصیر و در مسا والیک النشور و مشہور روایت اصبحنا فقط
والیک النشور در صبح و در مسا امسینا والیک المصیر و ہمہ صحیح ست فافہم و بک نحیی و بک نموت در صبح مذکور شدہ
در مسا — رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ — وعنہ قال قال ابو بکر قالت — وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت
گفت امیر المومنین ابو بکر رضی اللہ عنہ گفتم یا رسول اللہ مرنی بشیئ اقولہ اذا اصبحت واذا امسیت — امر کن مرا بچیزے
یعنی بورد کہ بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم — قال قل — گفت آنحضرت بگو — اللہم عالم الغیب والشہادۃ
اے خداے دانائے پدید و حاضر و غائب — فاطر السموات والارض — اے آفرینندہ آسمانہا و زمینہا — رب کل شیئ
وملیکہ — اے پروردگار ہر چیز و مالک و پادشاہ وے — اشہد ان لا الہ الا انت — گواہی میدہم کہ نیست معبود بحق مگر تو
اعوذ بک من شر نفسی — پناہ میجویم بتو از بدی نفس خود — ومن شر الشیطان وشرکہ — و پناہ میجویم از شر شیطان —
و اشراک وے کہ میخواند و باعث میشود مردم را بران و شرک بفتح شین و راء نیز روایت ست بمعنی دام صیاد و مراد
انچہ در فتنہ و ابتلای اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نساء و اموال و اولاد کہ از یاد
خدا و از فرمودہ وے باز میدارند — قلہ اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی — واذا اخذت
مضجعک — و چون بگیرے خوابگاہ خود را و بخواب روے — رواہ الترمذی و ابو داود و الدارمی — وعن ابان

بفتح همزه و تخفیف موحده - بن عثمان - از تابعین ست و در حرب جمل با عائشه بود و نخست کسی که گریخت وی بود و احوال
ابرص و اصم بود و در آخر فالج در مانده شد روایت دارد از پدر خود و غیر وے از صحابه رض - قال سمعت ابی یقول
قال النبی صلی الله علیه وسلم - گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم - ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومساء کل لیلة - نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب - بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیئ فی الارض ولا فی السماء - صبح کردم و شام کردم بنام خداے که زیان نمیکند با نام وے هیچ چیز در آسمان
و زمین - وهو السمیع العلیم - و اوست شنواے دانا - ثلث مرات - بگوید سه بار فیضره شیئ - پس زیان کند او را چیزے
و ضرر رساند او را آفتے - فکان ابان قد اصابه طرف فالج - پس بود ابان بتحقیق رسیده بود او را بعضے از فالج بفتح لام
نام مرضی مشهور ست که بر جاے ماندگی آرد و آن سستی تن یکی از دو شق بدن ست بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند - فجعل الرجل ینظر الیه - پس شروع کرد آن مرد که روایت حدیث میکند از وے
که می نگرد بسوے ابان یعنی شما روایت میکردید که هر که این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی بوے نرسد و شما میخوانید
آنرا اکنون چون بشما آفت فالج رسید - فقال له ابان ما تنظر الی - پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوے
من - اما ان الحدیث کما حدثتک - آگاه باش بدرستی که حدیث همچنان ست که حدیث کردم مر ترا یعنی صحیح ست
ولکنی لم اقله یومئذ - ولیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خداے تعالی مرا بدان - لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند و نافذ گرداند خداے تعالی بر من تقدیر خود را - رواه الترمذی وابن ماجه وابوداود وفی روایته -
و در روایت ابی داود چنین آمده است که هر که بگوید این را سه بار - لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح - نرسد
او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند - فجاءة بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و بمد هر دو جائز ست - ومن قالها
حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی یمسی - و کسیکه بگوید آنرا در وقتیکه صبح میکند نرسد او را بلاے ناگهان تا وقتیکه شام کند
وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی - روایت ست از عبد الله بن مسعود
که بدرستیکه آنحضرت بود که میگفت چون شب میکرد - امسینا وامسی الملک لله - شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام
ملک خداے را - والحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیئ قدیر رب اسالک
خیر ما فی هذه اللیلة - اے پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب واقع شود - وخیر ما بعدها - و نیکی آنچه
واقع شود بعد ازین شب - واعوذ بک من شر ما فی هذه اللیلة وشر ما بعدها رب اعوذ بک من الکسل ومن سوء
الکبر او الکفر - بجاے الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت در یک روایت و در یک روایت - من سوء الکبر
والکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت اول نیز هر دو وجه روایت ست - رب اعوذ بک
من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال ذلک ایضا - وچون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت

اصبحنا واصبح الملک لله - رواه ابو داؤد ورواه الترمذی - وقال لم یذکر من سوء الکبر - وعن بعض بنات النبی - روایت است

از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان النبی - که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد

پیغمبر خدا او را - فیقول - پس میگفت آنحضرت - قولی حین تصبحین - بگو هنگامیکه صبح کنی - سبحان الله وبحمده ولا حول

ولا قوة الا بالله - ودر روایتی - ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر

وان الله قد احاط بکل شیء علما فانه من قالها حین یصبح - پس بدرستی کسیکه بگوید این کلمات را هنگامیکه صبح میکند -

حفظ حتی یمسی - نگاهداشته شود از آفات انفسی وآفاقی تا آنکه شب کند - ومن قالها حین یمسی حفظ حتی یصبح - وکسیکه

بگوید آنرا هنگامیکه شب کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند - رواه ابو داؤد - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال -

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح - کسیکه میگوید هنگامیکه صبح کند این آیت را که - سبحان الله

حین تمسون وحین تصبحون پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامیکه شام میکنید وهنگامیکه صبح میکنید وله الحمد فی السموات والارض - ومر خدا راست

حمد در آسمانها وزمین - وعشیا وحین تظهرون - ودر وقت شبانگاه از وقت مغرب تا عشاء ودر هنگام پیش از

زوال - الی قوله - تا قول وی تعالی - وکذلک تخرجون - ودرین آیت اشارتست بصلوة خمس واقع شده چنانکه

در محلش بیان کرده شده است وکسیکه بخواند این آیت را در وقت صبح - ادرک ما فاته فی یومه ذلک - دریابد

چیزی را که در گذشته است او را از وی در آن روز - ومن قالهن حین یمسی ادرک ما فاته فی لیلته - وکسیکه بگوید

این را هنگام که شام کند دریابد چیزی را که فوت شده است در آن شب - رواه ابو داؤد - وعن ابن عیاش

بتشدید تحتانیه وشین معجمه صحابی ست نام وی زید بن صامت انصاری - وابو عیاش تابعی نیز هست ووی زید بن

عیاش مخزومی ست - روایت میکند ابو عیاش صحابی - ان رسول الله - بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

قال - گفت - من قال اذا اصبح - کسی که بگوید چون صبح کند - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد

وهو علی کل شیء قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل - باشد مر او را ثواب مانند ثواب آزاد کردن بنده ویرده

از اولاد اسمعیل علیه السلام بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح وتحمید در حدیث عمرو بن شعیب

گذشته است - وکتب له عشر حسنات - ونوشته میشود برای وی ده نیکی - وحط عنه عشر سیئات - وفرو افگنده میشود از وی

ده بدی - ورفع له عشر درجات - وبلند گردانیده شود برای وی ده پایه - وکان فی حرز من الشیطان - وباشد

در پناه وجای استوار از شیطان حتی یمسی - تا آنکه شب کند - ومن قالها اذا امسی کان له مثل ذلک حتی یصبح

وکسیکه بگوید این کلمه را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند - راوی از ابی

عیاش میگوید که - فرای رجل رسول الله - پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم

در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث

عنک کذا و کذا - بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث ست که مذکور شد
فقال صدق ابو عیاش - گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش - رواه ابوداود و ابن ماجه وعن الحارث
بن مسلم التمیمی - روایت ست از حارث بن مسلم که تابعی ست - عن ابیه - از پدر خود - عن رسول الله - از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم انه اسر الیه - که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از اسرار یکسر همه راز گفتن -
فقال - پس گفت آنحضرت - اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا - وقتیکه برگردی از نماز مغرب
و سلام دهی بگو پیش از آنکه سخن گوئی کسی را - اللهم اجرنی من النار - خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات - بگو
هفت بار - فانک اذا قلت ذلک - پس بدرستیکه تو وقتی که بگوئی آنرا - ثم مت فی لیلتک - پس بمیری تو در همین شب
کتب لک جوار منها - نوشته شود مرترا امان گذشتن از آتش - واذا صلیت الصبح فقل کذلک - و چون بگذاری
نماز صبح را پس بگو هم چنین این کلمه را هفت بار - فانک اذا مت فی یومک - پس بدرستیکه تو چون بمیرے درآن
روز کتب لک جوار منها رواه ابوداود - وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات
حین یمسی وحین یصبح - نبود آنحضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح میکرد
اللهم انی اسئلک العافیة فی الدنیا والآخرة - خدایا من سوال میکنم و میخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت
اللهم انی اسئلک العفو والعافیة - خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را - فی دینی و دنیای - در دین من
و دنیاے من واهلی ومالی - و در کسان من و مال من - اللهم استر عوراتی - خدایا بپوش عیبهاے من جمع العورة
عورت اندام شرم مردم و هر چه از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت - وامن روعاتی - و ایمن گردان
ترسهاے مرا - اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی - خدایا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من - وعن یمینی و
عن شمالی - و از جانب راست من و از جانب چپ من - ومن فوقی - و نگاهدار مرا از بالاے من که عذابے
واقع شود از آسمان نازل شود - واعوذ بعظمتک من ان اغتال من تحتی - و پناه میجویم به بزرگی تو از آنکه ناگاه
هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم و معنی اغتیال این ست یعنی الخسف - میخواهد از اغتیال
خسف را یعنی بزمین فرو بردن - رواه ابوداود - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال حین یصبح - کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالیکه
گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان
دو هزار ساله راه ست و در روایتے هفت هزار ساله راه ست - وملائکتک - و گواه میگیریم همه فرشتگان ترا -
وجمیع خلقک - و گواه میگیریم همه خلق ترا - انک انت الله - بر آنکه توئی خدا - لا اله الا انت - نیست خدا جز تو - وحدک
تنها لا شریک لک - نیست انباز مر ترا در خداے و در آفرینش و در معبودیت - وان محمدا عبدک ورسولک

و بر آنکه محمد بنده تو و فرستاده تو است. الا غفر الله له ما اصاب فی یومه ذلک من ذنب. نگوید کسی این کلمات را وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را در آن روز از گناه. وان قالها حین یمسی غفر الله
له ما اصاب فی تلک اللیلة من ذنب. و اگر گوید این کلمات را هنگامیکه شب کند بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی
که رسیده او را در آن شب از گناه و در شب اللهم امسینا بگوید. رواه الترمذی و ابو داود وقال الترمذی
هذا حدیث غریب. وعن ثوبان رض روایت است از ثوبان. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من عبد مسلم یقول اذا امسی و اذا اصبح ثلثا. نیست هیچ بنده مسلمان که گوید چون شام کند و چون صبح کند
سه بار این کلمات را. رضیت بالله ربا. راضی شدم بخدا بآنکه پروردگار است. و بالاسلام دینا. و راضی
شدم باسلام بآنکه دین است. و بمحمد نبیا. و راضی شدم بمحمد بآنکه پیغمبر است. شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان
گذشته است. مذکور. الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة. مگر آنکه باشد حق و واجب بر خدا بفضل و کرم وی
اینکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد. رواه احمد والترمذی. وعن حذیفة
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یده تحت رأسه. بود آنحضرت وقتیکه میخواست
که خواب کند می نهاد دست مبارک خود را زیر سر خود. سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفة گذشته و در حدیث
حفصه بیاید که دست مبارک می نهاد زیر رخساره. پس احتمال دارد که بجهت قرب سر و رخساره به یکدیگر یا باشد
یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت در آن تهیئی برای تیقظ است چنانکه حکمت در نوم بر شق
ایمن نیز همین است چنانکه گذشت. ثم قال اللهم قنی عذابک. خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود. یوم تجمع عبادک.
روزیکه فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر. او تبعث عبادک. شک راوی است یعنی بجای
تجمع تبعث گفت یعنی می برانگیزی بندگان خود را. رواه الترمذی و رواه احمد عن البراء. وعن حفصة رضی الله
عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابک یوم
تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خد و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار.
رواه ابو داود. وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بک
بوجهک الکریم و کلماتک التامات. خداوندا پناه میگیرم بذات بزرگ تو و بکلمهای تو که تام و کامل اند
و مراد اسماء و صفات او است یا کلمات قرآنی. من شر ما انت آخذ بناصیته. از بدی چیزی که تو گیرنده موی
پیشانی آنی یعنی سر رشته آن بدست تست بحکم قول وی سبحانه و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها. اللهم انت تکشف المغرم
والمأثم. خدایا تو میکشائی و دور میکنی وام و گرفتاری آنرا و بنده آن را یعنی چیزی که از آن بنده لازم آید. اللهم
لا یهزم جندک. خدایا شکسته نمیشود لشکر تو. ولا یخلف وعدک. و خلاف کرده نمیشود وعده تو. ولا ینفع

ولا تخلف الوعد بضم تا و کسر لام بہ لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدۂ خود را۔ ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر۔ پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجہ اول اصح و اشہر و اظہر ست۔ سبحانک وبحمدک تنزیہ میکنیم ترا تنزیہی کہ لائق ذات توست و متلبس بحمد تو تسبیح میکنیم۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یاوی الی فراشہ۔ کسیکہ بگوید ہنگامیکہ پناہ آرد و قصد بالشش کند بسبب جامۂ خواب خود این کلمہ را۔ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم واتوب الیہ ثلث مرات سہ مرتبہ غفر اللہ لہ ذنوبہ۔ می آمرزد خدا تعالی مراو را گناہان او را۔ وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عالج۔ و اگرچہ باشند گناہان وے مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناہان وے بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی ست در زمین مغرب کہ ریگ وے بسیار ست و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار برہم افتادہ گفتہ اند برین معنی عالج صفت رمل ست۔ او عدد ورق الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ او عدد ایام الدنیا۔ یا باشند بشمار روزہای دنیا و درینجا چہار چیز تردید واقع شدہ تا مبالغہ در کدام یکی ازینہا بیشتر ست۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ وعن شداد بن اوس صحابی ست برادر زادہ حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعہ بقراءۃ سورۃ من کتاب اللہ۔ نیست ہیچ مسلمانی کہ بگیرد خوابگاہ خود را بخواندن سورۂ از کتاب خدا۔ الا وکل اللہ بہ ملکا۔ مگر آنکہ وکیل میگرداند خدائے تعالی برو فرشتہ را توکیل گذاشتن کار بکسی۔ فلا یقربہ شئ یؤذیہ۔ پس نزدیک نمیشود او را چیزے کہ ایذا کند او را حتی یھب۔ تا آنکہ بیدار شود ہرگاہ کہ بیدار شود۔ رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلتان لا یحصیھما رجل مسلم الا دخل الجنۃ۔ دو خصلت اند کہ محافظت نکند و بجائے نیارد آنہا را ہیچ مرد مسلمان مگر آنکہ در آید بہشت را۔ الا وھما یسیر۔ دانا و آگاہ باشید کہ آن دو خصلت اندک و آسان اند ومن یعمل بھما قلیل۔ و کسی کہ عمل کند بآن دو خصلت اندک ست یکی خصلت این ست کہ یسبح اللہ فی دبر کل صلوۃ عشرا۔ تسبیح کند خدائے تعالی را یعنی سبحان اللہ گوید در پس ہر نماز دہ بار۔ ویحمدہ عشرا۔ و حمد گوید او را یعنی والحمد للہ گوید دہ بار۔ ویکبرہ عشرا۔ و تکبیر گوید او را یعنی واللہ اکبر گوید دہ بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمرو۔ فانا رأیت رسول اللہ۔ پس من دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یعقدھا بیدہ۔ می شمرد این کلمات را و عقد میکرد آنہا را بدست خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتلک خمسون ومائۃ باللسان۔ پس آن صد و پنجاہ است در شمار بزبان۔ والف وخمسمائۃ فی المیزان۔ و ہزار و پانصد ست در ترازوے اعمال بحساب یکی بدہ و خصلت دوم این ست واذا اخذ مضجعہ یسبحہ ویکبرہ ویحمدہ مائۃ۔ و چون بگیرد و بیاید خوابگاہ خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

وحمد گوید او را صد بار سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت - فذلک مائة فی اللسان والف فی المیزان
پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد - فایکم یعمل فی الیوم
واللیلة الفین وخمس مائة سیئة پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس
لابد آنچه باقی اند بعد از تکفیر منع درجات شود - قالوا وکیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این کلمات را یا این
مذکورات را یعنی هرگاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما ست
بضمیر تثنیه راجع بخصلتین - قال گفت آنحضرت - یاتی احدکم الشیطان وهو فی الصلوة - می آید یکی از شما را شیطان
در حالی آنکه آن یکی در نماز خود ست - فیقول اذکر کذا اذکر کذا - پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را
کنایت است از خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد - حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل - تا آنکه باز
می گردد یکی از شما از نماز با آن خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از دست
رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد - این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی باشد
که ذکر این کلمات ست بعد از نماز و اما بیان عدم احصاء خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این ست
که فرمود - ویاتیه فی مضجعه - و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی - فلا یزال ینومه - پس همیشه است
شیطان که می خواباند او را حتی ینام - تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد - رواه الترمذی وابوداؤد
والنسائی وفی روایة ابی داؤد - و در روایت ابی داؤد اختلافی در بعضی الفاظ ست یکی آنکه در روایت
وی اینچنین آمده است - خصلتان او خلتان - شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این ست
که گفته - لا یحافظ علیهما عبد مسلم - بجای لا یحصیهما رجل مسلم - وکذا فی روایته بعد قوله - و همچنین آمده است در روایت ابی داؤد
بعد از قول وی که گفته - والف وخمس مائة فی المیزان - اینچنین واقع شده است که - قال ویکبر اربعا وثلثین اذا
اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین - بتقدیم تکبیر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بذکر حمد
و تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم ست و ایضاً ذکر تسبیح و حمد مقدم ست بر ذکر
تکبیر و بیان عدد نیست فافهم - وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله بن عمر - این بیان فائده دیگر ست که مولف روایت
این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده - وعن عبد الله
بن غنام - بفتح غین معجمه و تشدید نون صحابی ست انصاری معدود ست در اهل حجاز - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح - کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک
فمنک وحدک - خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست
تنها - لا شریک لک - نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه

همه از تست و بقدرت و ارادت تست - فلک الحمد ولک الشکر - پس مر تراست ستایش و مر تراست سپاس مخصوص ست
بتو و غیر تو در ان شریک نباشد پس کسیکه وقت صبح این دعا بخواند - فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد
شکر روز خود را - ومن قال مثل ذلک حین یمسی فقد ادی شکر لیلته - وکسیکه بگوید مانند این هنگامیکه شب کند
پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داود علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای
تو نزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داود چون دانستی که آنچه نزدیک تست از نعمت همه از من ست
بتحقیق شکر گفتی تو آنرا - رواه ابوداود وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اذا آوی
الی فراشه روایت میکند ابوهریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود - اللهم رب السموات
ورب الارض - ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت ست باصول اسباب کلیه بقای عالم -
ورب کل شیء ای پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت ست نسبت بهر چیز از آنکه در میان آسمان و زمین ست از عناصر
و موالید و افراد و جزئیات آن - فالق الحب والنوی - شگافنده دانه و خسته اشارت ست بارزاق جسمانیه که آن
بقای اجسام ست و حب در اطعام استعمال یابد و نوی در ثمر و مانند آن - منزل التوریة والانجیل والقرآن
فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت ست بارزاق روحانیه متعلق تبه بر احوال آخرت و ذکر
زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرائع چه اکثر آنچه در وی مذکور ست اذکار و دعوات و مناجات ست
و بتحقیق زبور جزو توریت ست کذا قالوا - اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته - پناه میجویم
بتو از بدی هر خداوند بدی که تو گیرنده موی پیشانی اوی او را مسخر داری او را بقدرت خود - انت الاول فلیس
قبلک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی - وانت الآخر فلیس بعدک شیء - و توئی آخر پس نیست پس
از تو چیزی - وانت الظاهر فلیس فوقک شیء - و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی - وانت الباطن
فلیس دونک شیء - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالاست ظاهر پیدا شد و هر چه پایان ست
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق ست
اقض عنی الدین - بگذار از من وام را یعنی بری گردان مرا از ان و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب
و قضا وام گذاردن و رسانیدن و روا کردن حاجت - واغننی من الفقر - و غنا ده مرا از فقر و من بمعنی بعد ست
رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه ورواه مسلم مع اختلاف یسیر - و روایت کرد آنرا مسلم باندک اختلافی در
الفاظ وعن ابی الازهر الانماری - بفتح همزه و سکون نون صحابی ست که ساکن شام بود - ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب - قال - میگفت
بسم الله وضعت جنبی - بنام خدا نهادم پهلوی خود را - اللهم اغفر لی ذنبی واخسأ شیطانی - و بران و دور کن

شیطان مراد از قرین او ست یا هر که قصد اغوای او کند و خسانیدن سگ ست - ذلک رهانی - و برهان و بیرون آر
گرو مرا و خلاص کردن نفس ست که بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت
رهینة فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر راء گرو - واجعلنی فی الندی الاعلی - و بگردان
مرا در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یا بمعنی مجلس ست و اهل مجلس را نیز
خوانند و آنحضرت اگرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لقای قرب درگاه
علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در آنجا باشد و از مباشرت و مخالطت ناسوتیان که بحکم بشریت
در اینجا ست مبرا و معلا باشد فافهم وبالله التوفیق - رواه ابوداود - وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی وآوانی واطعمنی وسقانی - شکر مر خدایرا که کفایت
کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا - والذی من علی فافضل - و آن کسیکه نعمت داد مرا پس
زیاده و افزون داد مرا - والذی اعطانی فاجزل - و آن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بفقره اولی ست
آن باعتبار کیفیت ست و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد مر خدایراست بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا نعمت و بلا که در هر دو نعمت
و لطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء وملیکه واله کل شیء اعوذ بک من النار - رواه ابوداود
وعن بریدة بضم با صحابی مشهور ست - قال شکی خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - گله کرد خالد
بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد در شب از
بیداری و ارق بفتح همزه و راء بقاف علتی ست که خواب می برد - فقال نبی الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اویت الی فراشک فقل - وقتیکه بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات
السبع وما اظلت - ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزیکه سایه افکنده آسمانها بران چیز -
ورب الارضین وما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که برداشته اند زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار
آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بآفاق و اقالیم
والله اعلم - ورب الشیاطین وما اضلت - و پروردگار شیطانان و کسیکه گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیاطین اند تا شامل
جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود - کلهم جمیعا - همه - ان یفرط
علی احد منهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان او ان یبغی - یا اینکه ستم کند بر من و از
حد در گذرد و بغی بفتح نیز همچنین - عز جارک - غالب و قوی ست همسایه تو و زینهار داده تو که در پناه عزت و قدرت
تو آمده و جای گرفته است - وجل ثناءک - و بزرگ ست ستایش تو که هیچکس خبر تو نتواند که بجا آرد - ولا اله غیرک -
لا اله الا انت تاکید و تقریر توحید ست و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن ست - رواه الترمذی

ترمذی وقال ہذا حدیث غریب ولیس اسنادہ بالقوی — [illegible] — ابن الطیب بفتح طاء — الراوی — کہ راوی این حدیث
است — قد ترک حدیثہ بعض اہل الحدیث — بتحقیق ترک دادہ اند حدیث او را بعضی از اہل حدیث این چنین گفتہ
بخاری وابوزرعہ ونسائی وابن ابی حاتم وگفتہ است ابن معین کہ وے چیزے نیست وابن عدی گفتہ کہ اکثر
احادیث وے غیر محفوظ ست ودر بعضی نسخ الحکیم بیاست ودر حاشیہ نوشتہ کہ صواب حکم ست بی یا چنانکہ در تقریب
وکاشف وغیر آن مذکور ست

الفصل الثالث — عن ابی مالک — روایت ست از ابی مالک اشعری وبعضی گفتہ اند اشجعی صحابی ست
کہ در نام وے اختلاف ست اشہر آن ست کہ نام وے کعب بن مالک ست — ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملک للہ رب العالمین اللہم انی اسألک خیر ہذا الیوم — خدایا من سوال
میکنم ترا نیکی این روز را وبیان کرد خیر را بقول خود فتحہ — کشایش او را کہ ابواب خیرات در وے کشادہ گردد —
ونصرہ — ویاری دادن تو مرا درین روز کہ بر نفس وشیطان وخلق مرا یارے دہی ونصرت بخشی ومخذول
نگردانی — ونورہ — وروشنائی دل کہ بنور ایمان وطاعت ومعرفت نورانی باشد — وبرکتہ — وفزونی لطف وکرم
وفضل تو کہ برسد مرا درین روز — وہداہ — وراہ راست کہ در عمل واعتقاد بر حق وثواب باشم وحاصل ہمہ برکات
وشامل ہمہ خیرات این ست وانچہ بتوفیق وتائید الہی میسر گردد ودر نتیجہ اللہ — واعوذبک من شر ما فیہ — وپناہ
میجویم بتو از بدی چیزے کہ درین روز ست وذکر این مبالغہ وتاکید ست از اضداد این خصال مذکورہ — وشر ما بعدہ
وپناہ میجویم بتو از شر چیزے کہ بعد ازین روز ست وذکر این مبالغہ وتاکید ست در استعاذہ از شر کہ متوالے
[illegible] من ذلک — ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک — باز چون شب کند ہمین باید کہ بگوید مانند
این — رواہ ابوداود — وعن عبد الرحمن — بن ابی بکرۃ بفتح باء آخر تا صحابی مشہور ست کہ خود را روز طائف از
دیوار حصن بچرخ چاہ پایان افگندہ در خدمت آنحضرت آمد واسلام آورد وآنحضرت او را بابی بکرہ کنیت کرد وبکرہ
بفتح چرخ چاہ وعبد الرحمن بن ابی بکرۃ تابعی کثیر الحدیث ست — قال — گفت — قلت لابی — گفتم مر پدر خود را
کہ ابی بکرہ است — یا ابت اسمعک تقول کل غداۃ — اے پدر من می شنوم ترا کہ میگوئی ہر بامداد ومراد بغداۃ اینجا
یوم ست شامل صبح ومسا — اللہم عافنی فی بدنی — خداوندا عافیت وسلامت دہ مرا در تن من — اللہم عافنی
فی سمعی — خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من — اللہم عافنی فی بصری — خداوندا عافیت وسلامت دہ مرا در بینائی
من تخصیص سمع وبصر از جملہ اعضا واجزاے بدن بجہت شرف آنہا ست وتقدیم طلب عافیت سمع تلویح ست
باشرفیت وے از بصر چنانکہ اکثر علما برآنند واکثر ذکر این دو صفت بہمین ترتیب ست — لا الہ الا انت تکررہا
ثلاثا حین تصبح وثلاثا حین تمسی — مکرر میگردانی این کلمات را سہ کرت ہنگامیکہ صبح میکنی وسہ کرت ہنگامے

کہ شب میکنی پس قال یا بنی سمعت رسول اللہ - پس گفت پدر من اے پسرک شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم
یدعو بہن - دعا میکرد بایں کلمات و میخواند این دعا را - فانا احب ان استن بسنتہ - پس من دوست میدارم
کہ عمل کنم باتباع کنم بطریقۂ آنحضرت اشارت کرد بانکہ عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع
سنت باشد نہ جزائے عمل و استجابت دعا - رواہ ابو داؤد - وعن عبد اللہ - بن ابی اوفی - صحابی مشہور ست
قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصبح قال - بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت - اصبحنا واصبح
الملک للہ والحمد للہ والکبریاء والعظمۃ للہ والخلق والامر واللیل والنہار وما سکن فیہما للہ - صبح کردیم و صبح کرد ملک خدا راست
و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست - اللہم اجعل اول ہذا النہار صلاحا - خداوندا بگردان
اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد - و اوسطہ نجاحا - دیگران میان این روز را پیروزی و بر آمد حاجت -
و آخرہ فلاحا - و بگردان پایان این روز را رستگاری - یا ارحم الراحمین - ای مہربان ترین مہربانان کہ مہر تو شامل
تمامہ اوقات و احوال ست - ذکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون
وعن عبد الرحمن - بن ابزی - بفتح ہمزہ و سکون موحدہ و بزائے مقصورہ آنحضرت را دریافتہ و پس وے
صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزاردہ و عامل امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود بخراسان و اکثر روایات وے از امیر المومنین
عمر و ابی بن کعب ست - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا اصبح - میگفت آنحضرت چون صبح میکرد
اصبحنا علی فطرۃ الاسلام - صبح کردیم بر دین اسلام - وکلمۃ الاخلاص - و بر کلمۂ اخلاص کہ لا الہ الا اللہ است -
وعلی دین نبینا محمد - و بر دین پیغمبر ما کہ محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر آن ست کہ این لفظ آنحضرت ست
و آنحضرت مبعوث بود بسوے خلق و بسوے خود - وعلی ملۃ ابینا ابراہیم - و بر دین پدر ما کہ ابراہیم علیہ السلام
است - حنیفا - مائل از باطل بحق و از شرک بتوحید - وما کان من المشرکین - و نبود ابراہیم علیہ السلام از
مشرکان رواہ احمد والدارمی

باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعاہا ست کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است وقت زمانی را گویند کہ برائے چیزے
مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و ہمچنانکہ دعا در اوقات مخصوص آمدہ در احوال
مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات ست
ساخت ہمہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند و احوال را جدا از سیاکہ معتبر در ان
ہمان حال ست نہ وقت فافہم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احدکم

اذا اراد ان یاتی اہلہ قال - اگر ثابت شود اینکہ یکی از شما وقتی کہ خواہد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید بسم اللہ اللہم
جنبنا الشیطان - خدایا دور کن ما را و دور دار از شیطان - وجنب الشیطان ما رزقتنا - و دور دار دور دار شیطان
را از چیزے کہ روزی کنی ما را از ولد - فانہ ان یقدر بینہما ولد فی ذلک - پس بدرستیکہ شان این ست کہ اگر تقدیر کردہ
شود میان زن و مرد دادہ شود فرزندی دران جماع - لم یضرہ شیطان ابدا - زیان نمیکند او را شیطان ہرگز -
متفق علیہ - وازینجا مفہوم میشود کہ گر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر و دعا کہ نیابد ممکنہ شیطان دران راہ
بیابد و زیان میکند و کیست کہ دران وقت توفیق ذکر و دعا می یابد و ازینجاست فساد احوال اولاد و تباہکاری
ایشان - وعنہ ان رسول اللہ - وہم از ابن عباس ست کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند الکرب - بود
کہ میگفت نزد اندوہ فی الصراح کرب اندوہ کہ دم بگیرد از وے یعنی اندوہ سخت - لا الہ الا اللہ العظیم الحلیم
لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم عظیم و کریم صفت
عرش ست یا صفت اللہ اگر گفتہ شود کہ این ذکر ست نہ دعا جوابش آنکہ ذکر در حکم دعا ست زیرا کہ ثنائے کریم در معنی
سوال ست و نیز وارد شدہ است کہ حق تعالیٰ میگوید اگر کسی کہ باز دارد او را ذکر من از سوال من بدہم او را
زیادہ تر از انچہ میدہم سائلان را - متفق علیہ - وعن سلیمان بن صرد - بضم صاد و فتح را صحابی بود حبر فاضل عابد بود
عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکرے کہ بکینہ کشی خون امام شہید حسن بن علی ابن ابی طالب آمدند
دران قصہ - قال - گفت سلیمان - استب رجلان عند النبی - دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
ونحن عندہ جلوس - و ما صحابہ نزد آنحضرت نشستہ بودیم - واحدہما یسب صاحبہ مغضبا قد احمر وجہہ - و یکی از ان دو مرد
دشنام میداد یار خود را در حالی کہ در غضب آوردہ شدہ است کہ بتحقیق سرخ شدہ است روی وے - فقال النبی
پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انی لاعلم کلمۃ لو قالہا - بدرستیکہ من ہر آئینہ میدانم کلمہ را کہ اگر میگفت وی آن
کلمہ را - لذہب عنہ ما یجد - ہر آئینہ میرفت از وے انچہ می یابد از غضب آن کلمہ این ست - اعوذ باللہ من الشیطان
الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابہ مر آنمرد را - الا تسمع ما یقول النبی - ایا نمی شنوی چیزے کہ میگوید پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت - انی لست بمجنون - بدرستیکہ من نیستم دیوانہ و این کلمہ کسی را گویند کہ مجنون است
وگفتہ اند کہ این کلام کسی ست کہ آراستہ نیست بانوار شریعت و تفقہ نکردہ در دین پس توہم کرد کہ استعاذہ
مخصوص بمجنون می باشد و ندانست کہ غضب از نزغات شیطان است وگفتہ اند کہ احتمال دارد کہ آنمرد
منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد واللہ اعلم - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکۃ - وقتیکہ بشنوید بانگ خروسان را دیکہ بکسر دال و فتح یائے تحتانیہ جمع دیک
بکسر و سکون تحتانیہ بمعنی خروس - فاسألوا اللہ من فضلہ - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وے -

فانہا رأت ملکا - پس بدرستیکہ مرغ دیدہ است فرشتہ را و وے بانگ می کند بدیدن فرشتہ پس دعا کنید بامید آمین فرشتہ بدانکہ احادیث در فضائل خروس بسیار آمدہ است و محدثان را در اکثر آنہا سخن ست و در حدیث خروس سفید کہ در زیر عرش ست کہ چون وے آواز کند ہمہ خروسان آواز کنند نیز سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادۃ مذکور و مسطور ست - واذا سمعتم نہیق الحمار فتعوذوا باللہ من الشیطان و وقتی کہ بشنوید آواز خر را پس پناہ جوئید بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم فانہ رأی الشیطان - پس بدرستیکہ وے دیدہ است شیطانے را از شیاطین - متفق علیہ - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی بعیرہ - بود آنحضرت چون برمی آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود - خارجا الی سفر - بیرون آئندہ بسوے سفر کبر ثلثا - تکبیر می برآورد سہ بار - ثم قال - پس تر میگفت - سبحان الذی سخر لنا ہذا - پاکی آن خدائے را کہ فرمان بردار گردانید برائے ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا لہ مقرنین - و نبودیم ما مر او را و اطاعت آرندہ در حد واقع این حیوانات مثل اسپ و شتر و فیل اگر تسخیر الہی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن اینہا دارند محض قدرت و اقتدار اوست کہ اینہا رام آدمیان شدہ اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکہ او را یارسے گر نباشد دستور راندن و کشادن ہمی - وانا الی ربنا لمنقلبون - و بدرستیکہ ما بسوے پروردگار خود ہر آئینہ باز گردندہ ایم و رجوع کنندہ ایم و وجہ اتصال این کلام بکلام سابق آنست کہ رکوب از برائے انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی ست و انتقال عظمی و انقلاب بسوی خدا است جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و ہلاک ست پس سوار را باید کہ غافل نباشد ازان و مستعد باشد از برائے لقاے خدا کہ مرگ ست - اللہم انا نسالک فی سفرنا ہذا البر والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرہیزگاری - ومن العمل ما ترضی - و سوال می کنیم از عمل آنچہ خشنود باشی تو - اللہم ہون علینا سفرنا ہذا - خداوندا آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وے - واطو عنا بعدہ - و در نورد برائے ما دورے این سفر را - اللہم انت الصاحب فی السفر - خداوندا توئی یار و ہمراہ در سفر والخلیفۃ فی الاہل - و نگاہبان و متولی امور پس از ما در اہل خانہ - اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر - خداوندا پناہ میجوئیم بتو از مشقت سفر کہ در رویم دران بآسانی و وعث جائے نرم کہ پاے فرو رود و دشوار باشد رفتن بروے کہ پاے بلغزد - ومن کآبۃ المنظر - و از شکستگی نفس کہ جائے نگریستن ست و کآبۃ بفتح کاف بر وزن رأفت و بہمزہ شکستگی و بدحالی از غم و اندوہ - و سوء المنقلب - بفتح لام فی المال والاہل - و از بدی باز برگشتن در مال و کسان خانہ یعنی غم و اندوہ کشم بسبب آنکہ در ایشان مکارہ بینیم از فقد و نقصان یا برگردم بحالت بدے بے قضاے حاجت و حصول مقصود - واذا رجع قالہن و زاد فیہن - و چون برمی گشت از سفر میگفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ میکرد در اینہا این کلمات را کہ آیبون تائبون عابدون رجوع

کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم - لربنا حامدون - مر پروردگار خود را حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبین
تائبین عابدین لربنا حامدین نیز آمده - رواه مسلم - وعن عبد الله بن سرجس - بفتح سین مهملتین و سکون را
و کسر جیم صحابی بصری ست - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر یتعوذ من وعثاء السفر
وکآبة المنقلب والحور بعد الکور - و پناه می جست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح
آن و از تفرقه بعد از جماعت و بعد الکون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از
تغیر بعد از اثبات و اصل حور پیچیدن دستارست و کور پیچیدن آن - ودعوة المظلوم - و پناه می جست از دعای
مظلوم یعنی پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم ست که لازم آنست بکسی تا مظلوم دعا کند بروی - وسوء المنظر
فی الاهل والمال - رواه مسلم - وعن خولة - بفتح خاے معجمه و سکون واو - بنت حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات
قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال - گفت خوله شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
فرود آید منزلے را پس بگوید - اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق - پناه می‌گیرم بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را
بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی ست و بعضی گفته اند اسماء و صفات حق از شر هر چیزے که پیدا کرده است خدا -
لم یضره شیء حتی یرتحل من منزله ذلک - زیان نکند آن کس را چیزے از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل - رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم - آمد مردے بسوے آنحضرت -
فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله ما لقیت من عقرب لدغتنی البارحة - چه عجب و سخت یافتم من از الم
و تشویش از کژدم که گزید مرا دوش شب - قال - گفت آنحضرت - اما لو قلت حین امسیت - آگاه باش اگر میگفتی
تو هنگامیکه شبانگاه کردی تو این دعا را - اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک - زیان نمیکرد عقرب
ترا و نمیگزید - رواه مسلم - وعنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر واسحر یقول - و هم از ابی هریره است
که آنحضرت چون می بود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر شد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت - سمع سامع بحمد الله
وحسن بلائه علینا - سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع بمعنی شنیدن دوم بفتح و تشدید
از تسمیع بمعنی شنوانیدن مر غیر را پس بر تقدیر اول خبرست بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنونده حمد
گفتن ما خدا را بر نعمت وے برما تا اتباع کند و گواه شود بران و بلاء بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وے ابتلا
و امتحان خداست مر بنده را از وے تعالی بنده را گاهے امتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر
گوید و صبر و نعمت ست باعتبار حصول تعریض و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که شنوانند
مر غیر را این شنونده دیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن در این وقت چنانکه امر تبلیغ شاهد مر غائب را
آمده است و بعضی بر خبر نیز حمل کرده اند یعنی آنکه هر که اسمع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنوانیده است

و این امری ست مشهور و مستفیض ست که بر هیچ احد مخفی نیست ربنا صاحبنا پروردگار مصاحب شو ما را بحفظ و کلاءت و رعایت و افضل علینا و احسان کن بما و زیادتی کرم و عنایت طلب ست مزید عنایت و دوام نعمت و حصول برکت را و درین اشارت ست بآنکه بنده با وجود افاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید ع آنانکه غنی تراند محتاج تراند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالتیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آن ست که میگفت آن حضرت این قول را در حالی که عائذ بود بر تقدیر اول قول رسول الله است و بر تقدیر ثانی قول راوی ست فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره یکبر علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات تکبیر میگفت بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت شریف وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بر جای بلند بر می آمد تکبیر میگفت و تورپشتی گفته است که سبب استحباب ذکر بست نزد تجدد و احوال و تقلب دران و رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مسا و نزد نوم و منام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از منقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید که در نفس وی چیزی از ان راه یابد پس دفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که بر آمدن بر مکان عالی تکبیر میگردد مناسب را بکبریای حق عز و علا و شهود عظمت وی بی آنکه در نفس وی چیزی از ان حاصل گردد و این معنی احسن و اوفق ست بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد نزد نزول و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از ان چنانچه بالا سر شد ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت و تایید دین اسلام و نصر عبده و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خودش ست وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروهای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند لیکن بحقیقت همه بقدرت او ست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهاست از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی باد ها فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته و بالا اندروزنگار آنها برآورد و قول وی وحده تلمیح ست بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و بفا صحابی مشهور ست و آخر کسی ست که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال گفت

دعا رسول اللہ - دعا کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال - و عماسے بد کرد آنحضرت روز غزوہ
احزاب کہ غزوۂ خندق ست بر مشرکان پس گفت - اللہم منزل الکتاب - ای خدای فرستندۂ کتاب یعنی قرآن یا جنس
کتاب سماوی - سریع الحساب - بشتاب گیرندہ حساب از بندگان بجہت علم و احاطہ تمامہ اعمال بندگان قلیل و کثیر -
اللہم اہزم الاحزاب - خداوندا شکست دہ این گروہہاے کافران را - اللہم اہزمہم وزلزلہم - خداوندا شکست دہ ایشان را
و بجنبان ایشان را و بلرزان پاے ثبات ایشان را متفق علیہ - وعن عبد اللہ - ابن بسر بضم موحدہ و سکون
سین صحابی مشہور ست کہ او را و پدر و مادر او را و برادر و خواہر او را صحبت ست و آنحضرت در خانۂ ایشان آمد و طعام
خورد و دعا کرد ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ - قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی - گفت نزول
کرد آنحضرت و آمد بر پدر من - فقربنا الیہ طعاما - پس نزدیک گردانیدیم پیش او و آوردیم بسوے آنحضرت طعامی را ووطبۃ کہ
فاکل منہا - و پیش آوردیم وطبہ را پس خورد آنحضرت از وطبہ این لفظ را بر وجوہ متعددہ روایت کردہ اند و اختلاف
کردہ اند کہ اصح کدام ست قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف دا گفتہ کہ وطئیہ بکسر طا و ہمزہ ممدودہ بعد وی خرما
کہ خستہ ازو بر آرند و در شیر خمیر کنند و ابن درید گفتہ کہ وطبۃ عصیدۂ تمر است و اختلاف و وہم درین لفظ بسیار ست
و صحیح این ست و در حرف را گفتہ است کہ سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب یعنی خرمای تر روایت کردہ و وطبہ
بسکون الطاء بعدہ باے موحدہ انتہی و نقل کردہ اند از نووی کہ روایت اکثر بود و اسکان طا و باے موحدہ ست
بعد و در نسخ مشکوۃ ہمین ست و معنی وے مشک شیر واللہ اعلم ثم اتی بتمر - پس آوردہ شد خرماے خشک فکان
یاکلہ و یلقی النوی بین اصبعیہ - پس بود آنحضرت کہ میخورد خرما را و می انداخت خستہ را میان دو انگشت خود و یجمع السبابۃ
والوسطی و جمع میکرد این دو انگشت را - وفی روایۃ - و در روایتی اینچنین آمدہ است کہ فجعل یلقی النوی علی ظہر
اصبعیہ السبابۃ والوسطی - پس گردانید کہ می انداخت خستہ را بر پشت این دو انگشت خود - ثم اتی بشراب فشربہ -
پس آوردہ شد آب خوردن پس نوشید او را - فقال ابی - پس گفت پدر من بآنحضرت - واخذ بلجام دابتہ -
و گرفت بلگام چارپایہ او را کہ بر وے سوار بود - ادع اللہ لنا - دعا کن خدا را براے ما - فقال - پس گفت آنحضرت
اللہم بارک لہم فیما رزقتہم - خداوندا برکت دہ مر ایشان را در چیزے کہ رزق دادہ ایشان را - واغفر لہم وارحمہم -
و بیامرز ایشان را و رحمت کن ایشان را رواہ مسلم

الفصل الثانی عن طلحۃ - بن عبید اللہ - روایت ست از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مبشرہ است - ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رأی الہلال - قال - بود آنحضرت چون میدید ماہ نو را میگفت - اللہم اہلہ علینا بالامن والایمان
خداوندا طالع گردان ہلال را بر ما در حالیکہ ما را باشد امن از آفات نفس و مخافات دہر و بہ ثبات ایمان - والسلامۃ والاسلام
و بہ سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الہی یعنی مقرون گردان رویت آنرا براے ما باین اشیا

کہ اصول عطاء و عطائم نعیم ست بلکہ شامل ست تمامہ نعمتہا را و ہلال مشہور آن ست کہ تا سہ شب از اول ماہ است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفتہ کہ ہلال غرہ قمر تا دو شب یا تا سہ شب یا تا ہفت و دو شب کہ از آخر ماہ بیست و شش و بیست و ہفت و در جز آن قمر گویند انتہی و ظاہر آن ست کہ معتبر در دعا اول شہر باشد و آنچہ مشہور ست از اقوال واللہ اعلم ربی وربک اللہ۔ پروردگار من و پروردگار تو اے ہلال خداست و درین تنزیہ است مر آنرا کہ خالق ست از نظر در داست جہ و ہریہ و در حدیث تنبیہ است بر استحباب دعا نزد ظہور آیات و تقلبات احوال و عبور بمشاہدہ صانع بنظر در مصنوعات۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل رأے مبتلی فقال۔ نیست ہیچ مردے کہ دید شخصی را کہ بہ بلائے گرفتار ست پس گفت۔ الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ۔ شکر مر خدایرا کہ عافیت داد مرا از آنچہ مبتلا گردانیدہ است ترا بدان۔ وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا۔ و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانیکہ پیدا کردہ است فضیلت دادنی۔ الا لم یصبہ ذلک البلاء۔ مگر آنکہ نرسد اورا آن بلا۔ کائنا ما کان۔ ہر بلائیکہ باشد۔ ولیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدین کسی ست کہ مبتلاست بہ فسق و معصیت و مجاہر ست بآن تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیمار ست یا ناقص الخلقت را بیند یا فاسق مستور الحال را بیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکہ در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد۔ رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجۃ عن ابن عمر وقال الترمذی ہذا حدیث غریب و عمرو بن دینار الراوی لیس بالقوی۔ وعن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال۔ کسی کہ در آید در بازار پس بگوید۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو حی لا یموت بیدہ الخیر وہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ لہ الف الف حسنۃ۔ بنویسد خدائے تعالیٰ مر او را ہزار ہزار نیکی۔ ومحی عنہ الف الف سیئۃ۔ و بستر د و پاک کند از وے ہزار ہزار بدی۔ ورفع لہ الف الف درجۃ۔ و بلند میگرداند برائے آن شخص ہزار ہزار پایہ۔ وبنی لہ بیتا فی الجنۃ۔ و بنا کند برائے وے خانہ در بہشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان وافی کردہ حاصلش این ست کہ این ہمہ ثواب از جہت آن ست کہ ذکر میکند اند اہل بازار کہ محل نقد و سوگند ہائے دروغ ست ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اطناب غفلت و شدت ست اجر وے ان نیز کثیر و عظیم شد بجہت وجود اشتداد و بدایت کہ اعلیٰ مرتبہ کمال ست۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب و در شرح السنۃ۔ این عبارت آوردہ کہ۔ من قال فی سوق جامع یباع فیہ۔ کسی کہ بگوید در بازاریکہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود در وے۔ بدل من دخل السوق۔ بجای این عبارت کہ در روایت اوے مذکور ست وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبی۔ گفت معاذ کہ شنید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یدعو یقول۔ مردیرا کہ دعا میکند میگوید۔ اللہم انی اسالک تمام النعمۃ۔ خداوندا

من مطلبم از تو تمامی نعمت - فقال اے شئی تمام النعمة - پس گفت آنحضرت و پرسید از آن مرد داعی چه چیز ست تمامی نعمت
که تو می طلبی - قال دعوة ارجو بها خیرا - پس گفت آنمرد این دعائی ست که امید میدارم بآن نیکی را و مجملاً میدانم که نزد
خدا المقتی تمام ست و من می طلبم آنرا و حقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را - فقال - پس گفت
آنحضرت - ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار - بدرستیکه از جمله تمام نعمت در آمدن در بهشت ست
و رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا به نعمتهاے حق تعالی محفوظ و مسرور شده در آخرت از آتش دوزخ
امان یافته و به بهشت در آید و در وے بدیدار وے جل جلاله مشرف گردد و زیاده برین چه نعمت باشد - وسمع رجلا
یقول - و شنید آنحضرت مردے را که میگفت - یا ذا الجلال والاکرام فقال - گفت آنحضرت - قد استجیب لک فسل
بتحقیق قبول کرده شد و آماده کرده شد جانورے بهر جاے اجابت دعا براے تو پس سوال کن هر چه خواهی
وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا و هو یقول - و شنید آنحضرت مردے را در حال آنکه آنمرد میگوید اللهم انی اسألک
الصبر - خداوندا من می طلبم از تو صبر - فقال سألت الله البلاء - پس گفت آنحضرت صبر که می طلبی از خدا بلا می طلبی
چه صبر بر بلا میباشد - فاسأله العافیة - پس به طلب از خدا عافیت را که از جمیع آفات و بلایا نگاه دارد و که تحمل بلا نیست
بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این ست و آداب و صلاح حال همدرین ست - رواه الترمذی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه -
کسیکه بنشیند نشستگاهی را پس بسیار گردید در ان مجلس بانگ و خروش وے و در قاموس گفته لغط بفتحتین
مفتوحه و سکون نیز آمده و لامے مهمله آواز یا آوازها که فهمیده نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل و لا یعنی
است - فقال قبل ان یقوم - پس بگوید پیش از آنکه بایستد - سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک و اتوب الیک الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلک - نگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هر چه
بود که گذشته در ان مجلس - رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن علی رضی الله عنه انه اتی
بدابة لیرکبها - روایت ست از امیر المومنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وے چارپایه تا سوار شود
بر وے - فلما وضع رجله فی الرکاب قال - پس هنگامیکه نهاد وے رضی الله عنه پاے خود را در رکاب گفت -
بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال - پس هرگاه که برآمد و نشست بر پشت دابه گفت الحمد لله ثم قال - بعد ازان گفت
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون - ترجمه این در فصل اول گذشت ثم قال
پس گفت - الحمد لله ثلثا - سه کرت - والله اکبر ثلثا - سه کرت سبحانک انی ظلمت نفسی - پاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس
خود را فاغفر لی - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر الذنوب الا انت - پس بدرستیکه شان این ست که نمی آمرزد
گناهان را هیچ کس مگر تو - ثم ضحک - پس خندید وے رضی الله عنه - فقیل من اے شئی ضحکت - پس گفته شد

از چہ چیز خندہ کردی یا امیر المؤمنین قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت۔ کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح۔ ثم ضحک۔ پس تر خندہ کرد آنحضرت فقلت من ای شیء ضحکت۔ پس گفتم از کدام چیز خندہ کردی یا رسول اللہ۔ قال ان ربک لیعجب من عبدہ۔ گفت آنحضرت ازین جہت خندہ کردم کہ پروردگار تو ہر آئینہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندۂ خود۔ اذا قال۔ وقتیکہ میگوید بندہ رب اغفر لی ذنوبی یقول اللہ یعلم انہ لا یغفر الذنوب غیری۔ میگوید خدائے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آمرزد گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آنحضرت یا از ہمان قول۔ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلاً اخذ بیدہ۔ بود آنحضرت چون بدرود میکرد مردے را میگرفت دست او را۔ فلا یدعہا۔ پس نمیگذاشت آنحضرت دست او را واین از غایت تواضع آنحضرت و رفق او ست بامت۔ حتی یکون الرجل ہو یدع ید النبی۔ تا آنکہ میبود آن مرد کہ وے میگذاشت دست پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ عجب از آن مرد کہ میگذارد دست آنحضرت را بعد از آن کہ دست دادہ باشد۔ مصرع خوش دولتی ست اینکہ ترا دست دادہ است۔ ویقول استودع اللہ دینک۔ ومیگفت ودیعت می نہم و نگاہ میدارم نزد خدائے تعالیٰ دین ترا۔ وامانتک۔ وامانت ترا یعنی اموال کہ معاملہ کنی آنرا۔ مردم دعا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیائے وے بسبب آنچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اہمال طاعات داو را و معاملہ و معاشرت با مردم میشود و بعضی میگویند کہ مراد بامانت اہل و اولاد اند۔ وآخر عملک۔ وآخر عمل تو۔ وفی روایۃ وخواتیم عملک۔ و در روایتی بجائے وآخر عملک خواتیم عملک واقع شدہ و تخصیص بآخر عمل بجہت آن ست کہ اعتبار خاتمہ است۔ رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجہ وفی روایتہما۔ و در روایت ابی داؤد وابن ماجہ۔ لم یذکر۔ ذکر کردہ نشدہ است۔ وآخر عملک لاجرم وخواتیم عملک کہ بدال او ست نیز نہ خواہد بود۔ وعن عبد اللہ الخطمی بفتح معجمہ وسکون طاء مہملہ صحابی انصاری ست ہفدہ سالہ بود کہ در غزوہ حدیبیہ حاضر شد۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال۔ بود آنحضرت چون میخواست کہ لشکر سپارد در وقت وداع لشکر را میگفت۔ استودع اللہ دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواہ ابو داؤد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت انس آمد مردے نزد آنحضرت گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید سفراً فزودنی۔ بدرستیکہ من میخواہم سفرے را پس توشہ دہ مرا یعنی دعا کن کہ برکت آن با من در سفر باشند توشہ باشد و احتمال دارد کہ مراد آن مرد توشہ متعارف باشد۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ زودک اللہ التقوی۔ توشہ دہد ترا خدائے تعالیٰ را کہ توشہ راہ آخرت ست۔ فقال زدنی۔ پس گفت آن مرد زیادہ دعا کن مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت

ویغفر ذنبک - و بیامرزد خداے تعالی گناہان ترا - قال زدنی بابی انت وامی - گفت زیادہ کن پدر و مادر من فداے
تو باد - یا رسول اللہ قال ویسر لک الخیر - گفت و آسان گرداند خداے تعالی مر ترا و توفیق دہد خیر را - حیثما کنت - ہر جا
باشی - رواه الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان رجلا قال - روایت ست
از ابی ہریرہ کہ مردے گفت - یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فاوصنی - میخواہم کہ مسافرت کنم پس وصیت کن مرا -
قال علیک بتقوی اللہ - فرمود لازم گیر بر خود تقوی را - والتکبیر علی کل شرف - و لازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جاے
بلند روے - فلما ولی الرجل - پس ہنگامی کہ پشت داد آن مرد - قال - گفت آنحضرت و دعا کرد - اللہم اطو لہ البعد
خداوندا بپیچان براے وے دوری راه - وہون علیہ السفر - و آسان کن بر وے سفر را - رواه الترمذی
وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر فاقبل علیہ اللیل - بود آنحضرت
چون مسافرت میکرد پس روے می آورد بر وے شب - قال - میگفت - یا ارض ربی وربک اللہ - اے
زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست - اعوذ باللہ من شرک - پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات
تو حادث گردد مثل خسف و تخریب و ایذا - وشر ما فیک - و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در تو از حیوانات و حشرات
زمین و انس - وشر ما خلق فیک - و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در درون تو در غارہا
و مغاکہا - وشر ما یدب علیک - و از شر چیزے کہ می جنبد و میرود بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین میروند - و
اعوذ باللہ من اسد واسود - و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مارہاست - ومن الحیۃ والعقرب -
و از شر جنس مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیۃ بی واو ست - ومن شر ساکن البلد - و از شر سکونت کنندہ شہر
مراد آدمیان اند و بعضی گفتہ اند مراد جنیان اند کہ در شہرے و ہر سرزمینی میباشند و اگر ہر دو مراد دارند نیز وجہی
دارد - ومن والد وما ولد - مراد بوالد ابلیس ست و بما ولد نسل وے بر عموم اولی ست تا ہمہ را شامل باشد
واللہ اعلم رواه ابوداود - وعن انس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا غزا قال
چون جنگ میکرد با کافران میگفت - اللہم انت عضدی ونصیری - خداوندا تو بازوے منی و یارے دہندہ
منی عضد بفتح عین و ضم ضاد با ستعمال اشہر نام عضو مشہور ست و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول وے
ونصیری تفسیر و بیان او ست - بک احول - بقدرت تو حیلہ میکنم در دفع کردن اعدا یا تحول میکنم از حالی بحالے
وبک اصول - و بقوت تو حملہ میکنم بر دشمنان دین - وبک اقاتل - و بتائید و نصرت تو کارزار میکنم - رواه الترمذی
و ابوداود - وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف قوما قال - بود آنحضرت
چون میترسید از گروہی میگفت - اللہم انا نجعلک فی نحورہم - خداوندا میگردانیم ترا در نحرہاے ایشان نحر نام
بالاے سینہ است کہ محل ذبح ست و نحر جاے قربان عرب میگوید جعلتہ فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو چنانکہ او را مقابلہ

عدو بہ گمان ہی تا قتال کند از جانب تو و حائل گرد و میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا کہ عدو بنحر استقبال
میکند نزو استادان بقتال یا آنکہ درین اشارتی بذبح و قتل او نیز ہست۔ و نعوذ بک من شرورہم۔ و پناہ میجوئیم
تبو از شرہائے ایشان۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ وعن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان اذا خرج من بیتہ قال۔ بود آنحضرت وقتی کہ بیرون می آمد از خانہ خود میگفت بسم اللہ توکلت علی اللہ اللہم انا
نعوذ بک من ان نزل۔ خداوندا پناہ میجوئیم تبو از آنکہ بلغزیم زلت لغزیدن پائے در راہ رفتن بغیر یا بغیر کردن
است از تحقیق ذنب بی قصد۔ او نضل۔ یا گمراہ شویم در راہ راست بگذاریم و راہ کج رویم کنایت ست از صدور
ذنب باختیار۔ او نظلم۔ بفتح نون و کسر لام او نظلم بضم نون و فتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کردہ شویم و کسی کہ بر ما ظلم
کند این نیز مکروہ و مذموم ست بسبب ذلت و اہانت و زبونی اگرچہ اجرے باشد در وے و اتقی دیگر نیست
کہ ما در مکافات بدکنیم بر ظالم و از حد تجاوز نمائیم یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کنیم و ظلم بوے عود کند مبادا مست
درین بہت نہ ظالم باشد و نہ مظلوم۔ او نجہل۔ یا جہل کنیم بر کسی و فعل کارہائے جاہلان کنیم از ایذا و اضرار۔ او یجہل
علینا۔ یا جہل کردہ شود مبادا مردم مارا ایذا کنند۔ رواہ احمد و الترمذی والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب
حسن صحیح و فی روایۃ ابی داؤد و ابن ماجہ۔ و در روایت ابن دو کس اینچنین آمدہ است کہ۔ قالت ام سلمۃ گفت
ام سلمہ۔ ما خرج رسول اللہ۔ بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من بیتی قط۔ از خانہ من ہرگز۔ الا رفع طرفہ
الی السماء۔ مگر آنکہ برداشت نظر خود را بسوے آسمان طرف بسکون چشم و نگریستن۔ فقال۔ پس گفت۔ اللہم انی
اعوذ بک من ان اضل۔ پناہ میجویم تبو از آنکہ گمراہ شوم من۔ او اضل۔ یا گمراہ گردانم کسی را یا گمراہ گردانیدہ شوم
یعنی گمراہ گرداند مرا کسے۔ او اظلم او اظلم او اجہل او یجہل علی۔ درین روایت ازل نیامدہ است و اضل بصیغہ
مجہول زیادہ است و دعا بلفظ مفرد ست۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا خرج الرجل من بیتہ فقال۔ چون بیرون آید مرد از خانہ خود پس بگوید بسم اللہ توکلت علی اللہ لا حول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم۔ گفتہ میشود مر آن مرد را درین ہنگام کہ این کلمات گفت۔ ہدیت۔ راہ راست
نمودہ شدی تو یعنی بعد از بر آمدن کہ راہ رفتی و کار کنی بر وفق صواب و سداد یا مراد آن ست کہ این نام خدا
را گفتی و توکل بروے کردی و از حول و قوت خود بر آمدی ہدایت یافتی براہ راست و راہ راست این ست کہ
بندہ با خدا باشد و کارہائے خود را بوے سپارد چیست کار خود را بخدا باز گذار بگفتی بہم ازین بتبرکات
وکفیت و وقیت۔ و کفایت کردہ شدی در جمیع مہمات و نگاہداشتہ شدی از جمیع شرور۔ فتنحی لہ الشیطان۔
پس یکسو میشود شیطان برائے وے و باز ایستد از اضلال و اغوا و ایذائے وے۔ و یقول لہ شیطان آخر
و میگوید شیطان دیگر بان شیطان کہ یکسو شدہ خاسر خائب شد از اغوا و اضلال او و آئیں و تحسر گشت از برای تسلیہ وے۔

کیف لک برجل قد ہدی و کفی و وقی - چگونہ میسر شود ترا تعرض و تسلط بر وے کہ بتحقیق ہدایت و کفایت و وقایت
کردہ شدہ است تقریر طیبی این ست و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان ابتدا از تنحی و تحسر و خیبت و خسران
باز خیال اغوا و اضلال میکردہ باشد و در فکر و مکر دیگر و حیلہ دیگر شدہ باشد کہ برانگیزد و کار خود کند این
شیطان بوے میگوید ازین خیال برگرد و در بند آن مباش کہ بی فائدہ است فافہم - رواہ ابوداؤد و در روے
الترمذی الی قولہ الشیطان - و روایت کردہ ترمذی تا قول فیتنحی لہ الشیطان و قول شیطان دیگر با وے
روایت نکردہ - وعن ابی مالک الاشعری رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ولج الرجل بیتہ
فلیقل - و وقتیکہ در آید مرد بخانہ خود پس باید کہ بگوید - اللہم انی اسالک خیر المولج - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی
در آمدن درین خانہ - وخیر المخرج - و نیکی بر آمدن ازان خانہ کہ بر آمدن و در آمدن ہمہ نیک باشد و متضمن نیکی گردد
و مولج بکسر لام ست و مخرج بفتح را - بسم اللہ ولجنا - بنام خدا در آمدیم - وعلی اللہ ربنا توکلنا - و بر خدا کہ پروردگار ما ست
کار خود باز گذاشتیم - ثم لیسلم علی اہلہ - پس تر باید کہ سلام کند بر کسان خانہ خود و گفتہ اند اگر در خانہ کس نباشد نیز سلام
گوید باین عبارت السلام علی عباد اللہ الصالحین بہ نیت ملائکہ کہ در آنجا اند - رواہ ابوداؤد - وعن ابی ہریرۃ
رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال - بود آنحضرت چون دعا میکرد مرد
را وقتیکہ تزوج کردہ و زنی خواستہ میگفت - بارک اللہ لک - برکت دہد خداے تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد و باز خطاب
بمرد و زن ہر دو میکرد و میفرمود - وبارک علیکما - و برکت کند بر ہر دو شما و برکت در لغت گوالیدن و افزون شدن
و تبریک دعا کردن بہ برکت - وجمع بینکما فی خیر - و جمع کند و التیام و اتفاق دہد میان شما در خیر - و رفأ بتشدید
فا و ہمزہ در آخر از ترفیہ در قاموس لغت پیوستن و نیکو کردن پارگی و دریدگی جامہ و در جاہلیت دعاے متزوج باین
لفظ میکردند کہ بالرفا و البنین یعنی اتفاق و التیام باد میان شما و پسران زائیدہ باد باین جہت ترفیہ نام دعاے
متزوج شدہ و در شرع ازان نہی کردند از جہت شعار آن بکراہیت بنات و آنحضرت چون ترفیہ میکرد میگفت بارک اللہ
لک الخ - رواہ احمد والترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ - وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا تزوج احدکم امرأۃ او اشتری خادما فلیقل - چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتگارے را خادم
بمعنی خدمتکار ہر دو اطلاق میکنند پس باید کہ بگوید - اللہم انی اسالک خیرہا و خیر ما جبلتہا علیہ - خداوندا من سوال
میکنم ترا نیکی این زن یا خادم را و نیکی خصلتہا و عملہا کہ پیدا کردہ تو او را بران - واعوذ بک من شرہا و شر ما جبلتہا علیہ
و پناہ میبرم بتو از بدی آن و بدی چیزے کہ پیدا کردہ تو او را بران - واذا اشتری بعیرا - و چون بخرد یکی از شما شترے را
فلیاخذ بذروۃ سنامہ - پس باید کہ بگیرد بلندی کوہان او را - ولیقل مثل ذلک - و باید کہ بگوید مانند آن کہ در تزوج
امرأۃ و شراء خادم میگفت - و ذروہ بضم و الکسر بالاے ہر چیز و بالاے کوہان و کوہ و سنام بفتح کوہان - و فی روایۃ

فی المرأۃ والخادم۔ ودر روایتی در زن وخادم این آمدہ کہ ثم لیأخذ بناصیتہا ولیدع بالبرکۃ۔ پس بر باید کہ بگیرد موئے پیشانی
زن یا خادم را وباید کہ دعا کند ببرکت۔ رواہ ابوداود وابن ماجہ۔ وعن ابی بکرۃ۔ بفتح با وسکون کاف وتا در آخر
صحابی مشہور ست چنانکہ گذشت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوات المکروب۔ دعا ہائے کسی کہ اندوہگین ست
یعنی دعائے کہ اگر بخواند ہیچ اندوہ نماند وچون این دعا مشتمل بر معانی کثیرہ ودعاہائے متعددہ بود بلفظ جمع آوردہ
ودعوات گفت دعا این ست۔ اللہم رحمتک ارجو۔ خداوندا رحمت ترا امید میدارم۔ فلا تکلنی الی نفسی طرفۃ عین
پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن۔ واصلح لی شانی کلہ۔ ونیک گردان مرا کار مرا وحال مرا ہمہ۔ لا الہ الا انت
رواہ ابوداود۔ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رجل۔ گفت ابو سعید کہ گفت مردے ہموم لزمتنی
وديون۔ اندوہہا چسپیدہ است مرا وامہا۔ یا رسول اللہ۔ ای پیغمبر خدا ہم اندوہ وگداختن بیمارے تن را۔
قال۔ گفت آنحضرت۔ افلا اعلمک کلاما اذا قلتہ اذہب اللہ ہمک۔ آیا پس نیاموزانم ترا کلامی کہ چون بگوئی آنرا ببرد
خدائے تعالی اندوہ ترا۔ وقضی عنک دینک۔ وبگذارد از تو خدا وام ترا یعنی سببی سازد کہ وام تو گذاردہ شود۔
قال۔ گفت آنمرد۔ قلت بلی۔ گفتم بیاموزان مرا آن کلام را۔ قال قل۔ گفت آنحضرت بگو۔ اذا اصبحت واذا امسیت
چون صبح کنی وچون شبانگاہ کنی۔ اللہم انی اعوذبک من الہم والحزن۔ خداوندا پناہ میجویم من بتو از ہم وحزن ہر دو
بمعنی اندوہ ست ولیکن ہم در امر متوقع بود وحزن در امر واقع۔ واعوذبک من العجز والکسل۔ وپناہ میجویم بتو از
ناتوانی وکاہلی۔ واعوذبک من البخل والجبن۔ وپناہ میجویم بتو از بخیلے ونا جوانمردی وبد دلی وترسندگی۔ واعوذبک
من غلبۃ الدین وقہر الرجال۔ وپناہ میجویم بتو از چیرہ شدن وام وچیرہ شدن مردان بسبب دین وجز آن۔ قال
ففعلت ذلک۔ گفت آنمرد پس کردم من آنرا کہ فرمود آنحضرت وگفتم در صباح ومسا این کلمات را۔ فاذہب اللہ ہمی
پس ببرد خدائے تعالی اندوہ مرا۔ وقضی عنی دینی۔ وگزارد وے تعالی از من وام مرا۔ رواہ ابوداود۔ وعن علی
رضی اللہ عنہ انہ جاءہ مکاتب۔ روایت ست از امیر المومنین علی کہ آمد اورا مکاتبی ومکاتب بندہ کہ بہائے خود را
بر خود نوشتہ کہ اگر اداے آن کند آزاد شود۔ فقال انی عجزت عن کتابتی۔ پس گفت آن مکاتب کہ بدرستی من عاجز
آمدہ ام از وجہ کتابت خود۔ فاعنی۔ پس یارے کن مرا یعنی چیزے بدہ کہ بدل کتابت من شود ویکی از مصارف
زکوٰۃ مکاتب ست کہ دہد بدل کتابت اورا اعانت کنند یا چیزے بیاموزان مرا دعا کہ بخوانم وبدان از بدل کتابت
خلاص شوم۔ قال الا اعلمک کلمات علمنیہن رسول اللہ۔ گفت علی رضی اللہ عنہ آیا نیاموزانم ترا چند کلمہ کہ آموزانیدہ
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو کان علیک مثل جبل کبیر دینا اداہ اللہ عنک۔ اگر باشد بر تو مانند کوہ
بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدائے تعالی از تو۔ قل۔ بگو۔ اللہم اکفنی بحلالک عن حرامک۔ خداوندا کفایت کن
مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان کہ بآن از حرام بی نیاز شوم۔ واغننی بفضلک عمن سواک۔

دنیا و گردان مرا بقدرتی کرم خود از هر کسی که جز تست - رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر و سنذکر حدیث جابر - در سرانجام ست که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او نیست - اذا سمعتم نباح الکلاب - در باب تغطیة الاوانی - در باب پوشیدن آوندها و بستن انشاء الله تعالی

الفصل الثالث عن عائشة - رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا جلس مجلسا او صلی تکلم بکلمات گفت عائشه که بود آنحضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نماز میگذارد تکلم میکرد بچند کلمه - فسألته عن الکلمات پس پرسیدم آنحضرت را از آن کلمات که کدام از کلمات و چیست فضیلت آن کلمات - فقال پس گفت آنحضرت نخست در فضیلت آن - ان تکلم - اگر کلام کرده شود بخیر - یعنی واقع شود کلامی نیک که در روی ثواب است یا در وی عقاب نیست و بر این تقدیر تکلم بفتح تا و کاف و کسر لام ست یا اگر تکلم کند متکلمی یا مردی بخیر و بر این تقدیر بفتحات ست کان باشد آن کلمات که مذکور اند - طابعا علیهن - مهر و دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است بآنها - الی یوم القیامة و ان تکلم بشر - و اگر تکلم کرده شده است بدی - کان کفارة له - باشد سبب پوشیدن گناه مر او را و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند - سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک - رواه النسائی - وعن قتادة - از اجله علماء تابعین و مشاهیر ایشان ست و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند - بلغه - رسیده است قتاده را - ان رسول الله - بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان اذا رأی الهلال قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت - هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد - سه بار یعنی میگفت - هلال خیر و رشد و میگفت تا نجیب بیان حسبه بودن خلاف نحس بعدازان خطاب بهلال میکرد و میگفت - آمنت بالذی خلقک - ایمان آوردم من بآنکسیکه پیدا کرده است ترا - ثلث مرات - این عبارت را هم سه بار میگفت ثم یقول - پس میگفت - الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا و جاء بشهر کذا - شکر مر خدایراکه برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده میگفت شکر بر گذشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقاء عمر و سلامت - رواه ابو داود - وعن ابن مسعود - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه فلیقل - از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسیکه بسیار گردانده وی باید که بگوید - اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک - خداوندا من بنده تو ام و پسر بنده تو ام و پسر داه تو ام که پدر و مادر من اند - وفی قبضتک - و در پنجه قدرت تو ام کنایت ست از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا - ناصیتی بیدک - موی پیشانی من در دست قدرت و ارادت تست - ماض فی حکمک - گذارنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هر چه گوئی و خواهی همان شود - عدل فی قضائک - عدل ست در من قضاء تو عدل داد خلاف جور - اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک - سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهاد

خوانده بآن نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عام ست شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود -
او انزلته فی کتابک - یا فرستاده آن نام را در کتابهای خود - او استأثرت به فی مکنون الغیب عندک - یا مستبد و منفرد گشته
بآن نام در پرده غیب نزد تو - و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت ح ملحق بعد او انزلته فی کتابک نوشته - او علمته
احدا من خلقک - یا دانانیده آنرا یکی از خلق خود را - ان تجعل القرآن ربیع قلبی - سوال میکنم که بگردانی قرآن را بهار دل
من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین ست معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت
گرداند - وجلاء همی و غمی - و بگردانی قرآن را سبب بردن هم و غم من هر دو بمعنی اندوه است ولیکن هم مستقبل را باشد
و غم ماضی را - الا قالها عبد الا اذهب الله غمه - نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه ببرد خدای تعالی غم و اندوه
او را و ابدل له به فرجا - و بدل دهد او را عوض غم گشادگی و راحت را فرج بجیم و فتح را گشایش میگویند فرج الله عنک غمک و فرحا بحای مهمله شادمانی
و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم ست و در بعضی نسخ بحای مهمله نیز ضبط کرده است - رواه رزین - و عن جابر
رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا نزلنا سبحنا - گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم زمین بلند را تکبیر میکردیم
و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده وجه این در باب التسبیح و التکبیر و التهلیل
گذشت - رواه البخاری - و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول -
بود آنحضرت چون اندوهگین میگردانید او را کاری میگفت - یا حی یا قیوم برحمتک استغیث - ای زنده بحیات حقیقی
ای برپا دارنده خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ -
و عن ابی سعید الخدری رضی قال قلنا یوم الخندق - گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق - یا رسول الله
هل من شیء نقوله - هست چیزی یعنی ذکری و دعائی که بگوئیم آنرا درینجا ایم تا کشادگی در کار ما پیدا آید - فقد بلغت القلوب
الحناجر - پس بتحقیق رسیده دلهای ما بگلوهای ما کنایت ست از اندوه و تنگدلی و حیرانی گفته بعضی از ترس
شش می آماسد پس بالا میگیرد و بسر حنجره میرسد تا آنکه حنجره و آن منتهای حلقوم ست که مدخل طعام و شراب
است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر ست و صواب آن ست که آن مجرای نفس ست و مدخل طعام و شراب
مری ست و آن زیر حلقوم ست - قال نعم - آنحضرت گفت آری هست چیزی که بگوئید آنرا - اللهم استر عوراتنا - خداوندا بپوشان
عیب های ما را و عورت هر چیز که از نمودن و دیدن آن شرم آید - وآمن روعاتنا - و ایمن گردان و امن ده ترسهای
ما را روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید - قال فضرب الله وجوه اعدائه بالریح - گفت ابو سعید پس
بزد خدای تعالی رویهای دشمنان خود را بباد یعنی که فرستاد - فهزمهم بالریح - پس شکست داد لشکر دشمنان را
بباد و این معنی منطوق قرآن ست و قصه غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور ست -
رواه احمد - و عن بریده رضی قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال - بود آنحضرت چون

می در آمد بازار را میگفت بسم اللہ بنام خدا در آمدم ۔ اللھم انی اسألک خیر ہذہ السوق وخیر ما فیہا ۔ خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزے را کہ درین بازار است ۔ واعوذ بک من شرہا وشر ما فیہا ۔ و پناہ میجویم از شر این بازار و از شر چیزے کہ درین بازار است ۔ اللھم انی اعوذ بک ان اصیب فیہا صفقۃ خاسرۃ ۔ خداوندا من پناہ میجویم بتو ازین کہ برسم در وے بیع و شراے زیانکار ۔ را صفق دست بہم زدن کہ آمادہ آید دست بر دست کسی دیگر زدن در بیع و بیعت ۔ رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذۃ

عوذ و عیاذ و معاذ و استعاذہ اند چنانکہ غدت بہ استغذت بہ پناہ بردم بوے و ہو عیاذی و اوست پناہ من و اختلاف کردہ اند کہ افضل اعوذ باللہ است یا استعیذ باللہ اکثر بر قول ثانی اند کہ مدلول ظاہر قرآن مجید ہست قولہ تعالیٰ فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار در اول نیز وارد شدہ اند و این در قرأت قرآن ہست و در ادعیہ ماثورہ بلفظ اعوذ واقع شدہ و معنی یکی ہست سخن در لفظ ہست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جہد البلاء ۔ پناہ جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن بلا حالی کہ امتحان کردہ شود و در فتنہ انداختہ شود آدمی در آن و دشوار آید بر وے و جہد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب ہست بعضی گفتہ اند مراد آن حالتی ہست کہ اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفتہ کہ قلت مال و کثرت عیال مراد ہست و صواب آن ہست کہ عام تر ازین ہست ۔ و درک الشقاء ۔ و پناہ جوئید از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقاء بفتح و مد شدت و تعب ۔ و سوء القضاء ۔ و پناہ جوئید از قضاے بد و مراد بقضاے بد آنچہ بد آید انسان را و مکروہ دارد آنرا و بدی راجع بمقضی ہست نہ قضا بر عکس آنچہ میگویند کہ رضا واجب ہست بقضا نہ بمقضی ۔ و شماتۃ الاعداء ۔ و پناہ جوئید از شاد شدن دشمنان دین و دنیا کہ تعلق بدین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد کہ بقوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بہ زوال آن شاد میشوند از آن استعاذہ نیست و استعاذہ از آن در معنی طلب فسق و ظلم ہست و دعا بہ آن چیزی متفق علیہ ۔ و عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللھم انی اعوذ بک من الہم والحزن والعجز والکسل والبخل والجبن وضلع الدین وغلبۃ الرجال ۔ معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شدہ ضلع بفتح ضاد و بفتح لام بار گران ۔ متفق علیہ ۔ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی ۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میگفت ۔ اللھم انی اعوذ بک من الکسل والہرم والمغرم والماثم اللھم انی اعوذ بک من عذاب النار وفتنۃ النار یعنی فتنہ کہ رسانندہ بعذاب نار و سبب در آمدن در وی شود ۔ وفتنۃ القبر وعذاب القبر ومن شر فتنۃ الغنی ومن شر فتنۃ الفقر ۔ یا در شر گویا اشارہ ہست بآن ہست کہ در غنی و فقر ابتلا اللہ ہست و بی در خلیت آن نیست استعاذہ از شر

بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد - ومن شر فتنة المسیح الدجال - بیان این نیز در اوائل
کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء الله تعالی - اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد - خداوندا بشوی
گناهان مرا بآب برف و ژاله و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد یعنی بآب و برف و ژاله - ونق قلبی کما ینقی الثوب
الابیض من الدنس - و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامه سفید از چرک و تخصیص جامه سفید
بجهت آن است که نظافت و نزاهت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارت است بصفای
فطرت و طهارت آن و دفع عارض است بر آن - وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب
و دور انداز میان من و میان گناهان من چنانکه دور انداختهٔ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب
الصلوة در باب مایقرأ بعد التکبیر واقع شده است متفق علیه - وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با
حضرت صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما - قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - بود آنحضرت که میگفت - اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل
والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقویها - خداوندا بده نفس مرا تقوی و پرهیزگاری که حاصل شود او را - وزکها
انت خیر من زکاها - و پاکیزه گردان او را تو که بهترین کسی که پاکیزه گرداند او را - انت ولیها ومولاها تو کی متولی
امر و صاحب تصرف وی و خداوند یار وی کردن - اللهم انی اعوذ بک من علم لاینفع - خداوندا من پناه میجویم بتو از
دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم - ومن قلب لایخشع - و از دلی که نترسد
و فروتنی نکند - ومن نفس لاتشبع - و از نفسی که سیر نشود از دنیا - ومن دعوة لایستجاب لها - و از دعائیکه اجابت
کرده نشود آنرا - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عمر قال کان من دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم - بود از جمله
دعای آن حضرت - اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک - خداوندا من پناه میجویم بتو از در شدن نعمت تو که عطا
کرده - وتحول عافیتک - و از برگشتن عافیت تو که روزی کرده - وفجاءة نقمتک - و ناگهان عقاب کردن تو
فجاءة بضم فا و مد بهمزه و بفتح فا و سکون جیم بی مد نیز ضبط کرده اند ناگاه گرفتن و نقمت بفتح نون و کسر آن - وجمیع
سخطک - و پناه میجویم بتو از همه بی رضای و خشم گرفتن تو - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت - اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت
ومن شر ما لم اعمل - خداوندا پناه میجویم از بدی کاری که کرده ام و از بدی کاری که نکرده ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی از آن
یا نباید اکنم ترک تسبیح با وجود عدم ترک آنها - رواه مسلم - وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یقول اللهم لک اسلمت - خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم - وبک آمنت - و بتو ایمان
آوردم و بتو گرویدم - وعلیک توکلت - و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم - والیک انبت - و بسوی تو

بازگشتم و روے آوردم - و بک خاصمت - و بقدرت تو و یارے دادن تو پیکار کردم - اللھم انی اعوذ بعزتک
خداوندا من پناہ میجویم بغلبہ قوت تو - لا الہ الا انت - نیست الہ مگر تو - ان تضلنی - ازانکہ گمراہ کنی تو مارا - انت الحی
الذی لا یموت - توئی زندہ کہ نمیرد - والجن والانس یموتون - و پریان و آدمیان ہمہ می میرند - متفق علیہ
الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللھم
انی اعوذ بک من الاربع - خداوندا پناہ میجویم بتو از چہار چیز - من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع
ومن دعاء لا یسمع - آن چہار اینہا اند - از علمیکہ نفع نکند و از دلی کہ نترسد و از نفسی کہ سیر نشود و از دعائیکہ شنیدہ
نشود یعنی مستجاب نگردد - رواہ احمد وابو داود وابن ماجہ ورواہ الترمذی عن عبد اللہ بن عمرو والنسائی عنہما
این حدیث را احمد و ابو داود و ابن ماجہ از ابی ہریرہ روایت کردہ اند و ترمذی از عبد اللہ بن عمرو بن العاص
و نسائی از ہر دو - وعن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتعوذ من خمس - بود آنحضرت
کہ پناہ میجست از پنج چیز - من الجبن والبخل وسوء العمر - از بدی عمر و درازی آن چنانچہ قوی و حواس از قوت
طاعت و بندگی نماند - وفتنۃ الصدر - و از فتنہ و ابتلاے سینہ کہ در وے اخلاق ذمیمہ و عقاید باطلہ جای کند
یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا - وعذاب القبر رواہ ابو داود والنسائی - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللھم انی اعوذ بک من الفقر - مراد فقرے ست کہ در وے صبر نباشد
و در حقیقت استعاذہ از فتنہ فقر ست - والقلۃ - و از کمی خیرات و مبرات - والذلۃ بکسر ذال و از خواری نفس
کہ نزد خدا و نزد ارباب دین عزتے کہ اشارت میکند بدان قول حق سبحانہ وللہ العزۃ ولرسولہ وللمؤمنین نماند
واعوذ بک من ان اظلم - و پناہ میجویم من از اینکہ ظلم کنم یا ظلم کردہ شوم چنانکہ در باب سابق گذشت - رواہ ابو داود
والنسائی وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللھم انی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناہ میجویم
از خصومت و عداوت اہل دین - والنفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر ست و اظہار ایمان و شاید
کہ مراد اینجا عام تر از آن ست شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعدہ و اظہار انچہ خلاف مضمر ست
با احباب و اصحاب - وسوء الاخلاق - و پناہ میجویم از بدی اخلاق - رواہ ابو داود والنسائی - وعنہ ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللھم انی اعوذ بک من الجوع - خداوندا پناہ میجویم بتو از گرسنگی - فانہ بئس الضجیع
پس بدرستیکہ بد ہم خوابیست گرسنگی استعاذہ از گرسنگی از جہت تضرر انسان ست بدان در بدن و قوے
و حواس ظاہرہ و باطنہ و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وے از طاعت و خدمت و لہٰذا تعبیر کرد از وے
بضجیع کہ مفید معنی لزوم و صحبت ست و درین اشارت ست کہ جوع مذموم آن ست کہ ملازم حال انسان و موجب
ضرر باشد و آنکہ باختیار و ارتیاض بر وجہ اعتدال موافق حال گردد مضر نیست بلکہ موجب صفاے باطن و

نورانیت دل وصحت وسلامت بدن ست از امراض واعراض - واعوذ بک من الخیانة - وپناه میجویم بتو از بی امانتی
وبی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی وکم کردن حق کسی را - فانها بئست البطانة - پس بدرستیکه بد باطن ست
خیانت بطانه بکسر با در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند برای سریرت انسان
که در باطن مضمر دارد ودوستی ورفیق خالصه را نیز گویند - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعن انس رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - بفتحتین باد ریا پیسی وپیسه شدن وسفیدی
که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - والجذام - بضم جیم وذال معجمه بیماری مشهور که حادث میگردد
از انتشار سودا در بدن وفاسد میگرداند مزاج اعضا وهیات آنها را - والجنون - واز دیوانگی وپوشیده شدن
عقل - ومن سیئ الاسقام - واز همه بیماریهای بد - رواه ابوداؤد والنسائی وعن قطبة بن مالک - بضم قاف
وسکون طای مهمله وبای موحده صحابی کوفی ست - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک
من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء - خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد واز کارهای بد واز هواها
وخواستهای بد که نفس بدان میل دارد ومنکر انکار کرده شده در شرع وناآشنا که در دین وجود او شناخته نشود
وضد معروف - رواه الترمذی - وعن شتیر - بضم شین معجمه وفتح مثناة وسکون تحتانیه ورا در آخر - بن شکل -
بشین معجمه وفتح کاف - بن حمید - بضم حا وفتح میم تابعی کوفی ست وپدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی ست
عن ابیه - روایت میکند شتیر از پدر خود شکل وغیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است - قال قلت
یا نبی الله علمنی تعویذا اتعوذ به - گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة - قال قل
گفت آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی - خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی من که سخن بد را بشنوم
ومن شر بصری - واز بدی بینائی من که چیز بد را ببینم - ومن شر لسانی - واز بدی زبان من که سخن بد را گویم - ومن شر
قلبی - واز بدی دل من که خاطر بد را اندیشم - ومن شر منیی - وپناه میجویم از بدی آب منی خود که در زنا نیفتد ونظر
بمحارم وشهوت نکند که آن نیز از زنا یی ست - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی - وعن ابی الیسر - بفتح
تحتانیه وفتح مهمله ورا صحابی مشهور ست از انصار حاضر شده عقبه را وبدر را - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یدعو - بود آنحضرت که دعا میکرد باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الهدم - بفتح ها وسکون دال مهمله افگندن
وویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیوار که افتد وهدم بفتح دال نام آن خانه که بیفتد وبکسر دال آن شخص
که بمیرد در زیر آن ومشهور در روایت حدیث به سکون دال ست چنانچه در قرائن اوست وبفتح آن نیز روایت
است - واعوذ بک من التردی - وپناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند - واعوذ بک من الغرق والحرق
وپناه میجویم بتو از غرق شدن در آب وسوختن در آتش وغرق وحرق هر دو بحرکت را وسکون مروی ست

گفته که اسکان و حرق خطاست - والهرم - و پناه میجویم بتو از پیری سخت - واعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان
عند الموت - و پناه میجویم بتو ازینکه مس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افگند و ایذا کند و تباه گرداند
و اصل تخبط بدیوانگی داشتن دیو مردم را و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من المس است یفسده - واعوذ بک
من ان اموت فی سبیلک مدبرا - و پناه میجویم بتو ازانکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است
و تواند که گریختن از ایشان شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب بعد از
گرمی نعوذ بالله من ذلک - واعوذ بک من ان اموت لدیغا - و پناه میجویم بتو ازانکه بمیرم گزیده مار و کژدم و مانند آن
رواه ابوداود والنسائی وزاد فی روایة اخری - و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ - والغم - و پناه میجویم
بتو از غم و اندوه - وعن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی
الی طبع - پناه جوئید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طمع بتحرک امید داشتن
مال از مردم و طبع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع
البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شین - شیخ رحمه الله میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک
باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره دار را یا وعده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود
چون کشتی با جزیره نگران رسیده و سه عرب در کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسد در باطن ما
امیدی پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چیزی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشراف که نزد این طایفه
مذموم است باشد یا نباشد در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد - رواه احمد والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عائشة
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکند بسوی
ماه پس گفت - یا عائشة استعیذی بالله من شر هذا - ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقمر کرد فان هذا
هو الغاسق اذا وقب - پس بدرستیکه این ست غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد و بغیبوبت
شفق و بقمر وقتیکه گرفته شود و با آفت سرد وقتیکه غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب
و جز آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند
و سبب استعاذه ازان آن ست که خسوف و کسوف از آیات خداوندی ست که منذر است بوجود حوادث و نزول آفات
چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک
و نیست مراد باین حوادث و نوائب که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد

اسلامیات

و عبارت ابی داؤد دیگر ست - وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل اللہ
الجنۃ ثلث مرات - کسی کہ بخواہد از خدا بہشت را سہ بار یعنی سہ بار بگوید اللہم ادخلنی الجنۃ قالت الجنۃ - می گوید بہشت یا ناطق
گردانیدن حق تعالی او را - اللہم ادخلہ الجنۃ - خداوندا در آر او را در بہشت - ومن استجار من النار ثلث مرات - و کسیکہ
امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللہم اجرنی من النار - سہ بار - قالت النار اللہم اجرہ من النار - گوید آتش
خداوندا امان دہ او را از آتش - رواہ الترمذی والنسائی -

الفصل الثالث - عن القعقاع - بفتح قاف و سکون عین مہملہ تابعی ست - ان کعب الاحبار قال -
او نیز تابعی ست از دانشمندان یہود زمان نبوت را دریافتہ اما آنحضرت را ندیدہ و در زمان عمر بن الخطاب ایمان
آوردہ گفت کعب - لولا کلمات اقولہن لجعلتنی یہود حمارا - اگر نبودی چند کلمہ کہ میگویم من آنہا را ہر آئینہ میگردانیدند
مرا یہود خر یعنی سحر کہ ایمان من بایشان دشوار آمد و مراد بخر ساختن یا ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن ست
یا انقلاب حقیقت کذا ذکرہ الطیبی - فقیل لہ ما ہن - پس گفتہ شد مر کعب را چہ چیز اند و کدام اند آن کلمات - قال
گفت کعب آن کلمات این ست کہ - اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لیس شیء اعظم منہ - پناہ میجویم بذات خدای بزرگ
کہ نیست ہیچ چیز بزرگتر از ان - وبکلمات اللہ التامات التی لا یجاوزہن بر ولا فاجر - و پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تمام
اند تجاوز نمیکند ازان ہیچ کس نہ نیکوکار و نہ بدکار اگر مراد بکلمات اسماء و صفات اند پس ہمہ اشیا در احاطہ اینند
و اگر کلمات قرآنیہ ست از وعد و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز ہیچکس خارج نیست - وباسماء اللہ الحسنی
و پناہ میجویم باسماء خدا کہ نیکوتر اند از ہمہ اسماء و اشیا - ما علمت منہا و ما لم اعلم - آنچہ میدانم از ان اسماء و آنچہ نمیدانم
من شر ما خلق - از شر چیزے کہ پیدا کردہ - وذرأ - و پراگندہ گردانیدہ - وبرأ - و پیدا آوردہ از کتم
عدم این سہ لفظ نزدیک اند در معنی با اندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برأ نوشتہ و بری گردانید مخلوقات
را از نقصان و تفاوت در آنچہ تقاضا کرد حکمت - رواہ مالک - وعن مسلم بن ابی بکرۃ - تابعی ثقہ است
قال - گفت - کان ابی یقول فی دبر الصلوۃ - گفت بود پدر من کہ میگفت در پس نماز - اللہم انی اعوذ بک
من الکفر والفقر وعذاب القبر فکنت اقولہن - پس بودم من می گفتم این کلمات را - فقال ای بنی عمن اخذت
ہذا - ای پسرک من از کہ گرفتہ تو این را - قلت عنک - گفتم گرفتہ ام از تو و از اینجا معلوم میشود کہ در اوراد
و اذکار اخذ از مشایخ مستحسن ست - قال ان رسول اللہ - گفت پدر من بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقولہن فی دبر الصلوۃ - بود کہ میگفت این کلمات را در پس نماز - رواہ النسائی والترمذی
الا انہ لم یذکر - مگر آن ست کہ ترمذی ذکر نکردہ است این لفظ را کہ - فی دبر الصلوۃ وروی احمد لفظ الحدیث
و روایت کردہ است احمد لفظ حدیث را الی ذکر قصہ پسر و پدر - وعندہ - و نزد احمد این چنین ست کہ -

فى دبر كل صلوٰة - بزيادت لفظ كل وظاهر آن ست كه در روايت نسائى نيز همين مرادست - وعن ابى سعيد
رضى الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول - گفت ابو سعيد خدرى شنيدم آنحضرت را كه ميگفت
اعوذ بالله من الكفر والدين - پناه ميجويم بخدا از كفر و وام فقال رجل - پس گفت مردے - يا رسول الله تعدل
الكفر بالدين آيا برابر ميكنى و ذكر ميكنى كفر را با وام - قال نعم - گفت آنحضرت آرے برابر مى نهم اين هردو را و وجه آن ذكر
نعوذ و وجهش آن ست كه مردم بتقريب وام دروغ ميگويند وخلاف وعده ميكنند و اين از صفات كافران و
منافقان ست چنانچه در احاديث آمده است - وفى رواية - و در روايتى اين چنين آمده است - اللهم انى اعوذ بك
من الكفر والفقر - كه در كفر و فقر برابرى نهاده و معادله كرده - قال رجل ويعدلان - گفت مردے بطريق استفهام
و برابر كرده ميشوند كفر و فقر - قال نعم - گفت آنحضرت آرے برابر اند زيرا كه فقر گاهى بكفر ميكشد اگر بى صبرے
كند و چيزے بگويد و بكند كه مستلزم كفر ست - رواه النسائى -

باب جامع الدعا

آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار يا باستعاذه و مخصوص اند باوقات و احوال و اين باب
در ذكر ادعيه كه جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نيستند بوقتى و حالى يا مراد ادعيه است كه جامع اند معانى
كثيره را در الفاظ مثل جوامع الكلم.

الفصل الاول عن ابى موسى الاشعرى رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه كان يدعو بهذا الدعاء
روايت ست از ابى موسى اشعرى كه آنحضرت عليه السلام دعا ميكرد باين دعا اللهم اغفر لى خطيئتى - خداوندا بيامرز مرا
گناهان مرا - وجهلى - و نادانى مرا يعنى بحكم نادانى اگر كارے كرده باشم - واسرافى - و بيامرز اسراف مرا
و از حد درگذشتن مرا و اسراف ضد قصد كه بمعنى ميانه روے كردن ست در [illegible] - فى امرى - [illegible] كردن
و اسراف كردن من در كار من - وما انت اعلم به منى - و بيامرز مرا چيزے يعنى گناهان كه تو داناترى بآن از من
اللهم اغفر لى جدى وهزلى وخطائى وعمدى - جد بالكسر درستى و كوشيدن بكار و ضد هزل و هزل بيهوده گفتن
و خطائى قصد و نادانسته كارى كردن و عمد ضد وى ست - وكل ذلك عندى - و همه اين اقسام نزد من ست
اين تواضع و هضم نفس و تضرع ست از آن حضرت بجناب عزت و كبرياے حق و در حقيقت اين تعليم ست امت را
كه اين چنين استغفار كنند و توجيهات ديگر كه در قول وے تعالى ليغفر لك الله گفته اند نيز جارى ست - اللهم
اغفر لى ما قدمت وما اخرت - خداوندا بيامرز مرا چيزے كه پيش كرده ام از گناهان و چيزے كه پس كرده ام كنايت
از جميع گناهان با قطع نظر از معنى پيش و پس يا مراد پيش از نبوت و بعد از وے ست يا باعتبار كرده شود نسبت بعضى
از گناهان به بعض چه گناهان كه واقع ميشود بعضى پيشتر از بعضى واقع ميشود و بعضى پستر يا مراد بما اخرت گناهان كه نشود

بوقوع نیامدہ مراد غفران آنہاست بر تقدیر وقوع - وما اسررت وما اعلنت - وچیزے کہ پنہان کردہ ام از گناہان و چیزے کہ آشکارا کردہ ام از گناہان - وما انت اعلم بہ منی - وچیزے کہ تو داناترے بآن از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی پیش کنندہ ہر کسے را کہ خواہی بتوفیق و قرب درگاہ خود وتوئی پس افگنندہ ہر کرا خواہے وتحقیق این معنے در باب اسماء اللہ معلوم شد - وانت علی کل شیء قدیر - وتو بر ہر چیزے قادرے - متفق علیہ وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہم اصلح لی دینی الذی ہو عصمة امری - خداوندا نیک گردان برائے من دین مرا کہ آن نگاہداشت کار من ست زیرا کہ عصمت در نفس وبال دعرض بدین حاصل میشود و باعث عصمت از ذنوب وامان از عذاب آخرت ایمان کامل ست - واصلح لی دنیای التی فیہا معاشی - ونیک گردان برائے من دنیائے مرا کہ در وے زیست وزندگانی من ست - واصلح لی آخرتی التی فیہا معادی - ونیک گردان برائے من آخرت مرا کہ در وے بازگشت وجائے قرار من ست وصلاح نیکی ضد فساد واصلاح دنیا بحصول کفاف ست از وجہ حلال تا تمام گردد بآن امر معیشت و حاصل گردد عون بر طاعت وسلامت از آفاتی کہ مورث خلل وتشویش در وقت گردد واصلاح آخرت توفیق بچیزے کہ سبب نجات از عذاب وفوز بسعادت آن جہان بود - واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر - وگردان حیات را سبب زیادتی برائے من در ہر نیکی کہ بسیار نہم وکارہائے خیر بسیار کنم وخود کار خیر سبب زیادتی حیات وبرکت دران ست - واجعل الموت راحة لی من کل شر - وگردان موت را سبب آسایش ورہائی مرا از ہر بدی یعنی اگر فتنہ پیدا گردد کہ باعث بر ارتکاب گناہ وبیرون آمدن از دین واحکام ایمان گردد بمیران مرا پیش از انکہ در بلا افتم اشارت بقول وے صلی اللہ علیہ وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون - رواہ مسلم وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اللہم انی اسألک الہدی - خداوندا میخواہم از تو راہ راست - والتقی - وپرہیزگاری - والعفاف - وباز داشتن از آنچہ حلال نیست ومحمود نہ چنانکہ سوال کردن وخوار شدن فی الصراح عفت پارسائی وباز ایستادن از حرام واز سوال - والغنی وتوانگری بمال وبدل اصل توانگرے بدل است وبی نیازی از ماسوائے حق - رواہ مسلم وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قل - گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ گفت مرا آنحضرت علیہ السلام بگو - اللہم اہدنی - خداوندا راہ راست نما - وسددنی - وراست گردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار وگفتار واذکر بالہدی - و یاد کن وتصور کن در معنی ہدایت - ہدایتک الطریق - ہدایت یافتن ونمودن تو راہ راست را چنانکہ راہی میباشد راست و بیانہ و براہہا دیگر کج یعنی چون بگوئی اللہم اہدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیہ وتفہیم معقول ست بمحسوس - والسداد سداد السہم - ویاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی چنانکہ تیر راست کن مرا

رواہ مسلم۔ وعن ابی مالک الاشجعی عن ابیہ۔ روایت میکند از پدر خود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کان الرجل اذا اسلم علمہ النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الصلوٰۃ۔ نماز را۔ ثم امرہ ان یدعو بہولاء الکلمات۔ باز امر میکرد او را کہ دعا کند باین کلمات۔ اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی وعافنی وارزقنی رواہ مسلم وعن انس۔ قال کان اکثر دعاء النبی۔ گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اللہم اٰتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الاٰخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار۔ این دعا جامع خیرات و حسنات ست طالب صادق اگر در وقت حضور مناجات در خلوت و صفاء باطن ہر یکے از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاہر و باطن را تصور نمودہ در خواہد داند کہ چہ ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار و سے کند و اشرف و اجل افراد آن ست کہ مراد بحسنۂ دنیا اتباع و تحصیل کمال آنحضرت علیہ باشد و بحسنۂ آخرت حصول رؤیت جمال وے صلی اللہ علیہ وسلم و رؤیت حق سبحانہ و تعالیٰ در انجا اتم و اکمل ست اللہم ارزقنا۔ متفق علیہ

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدعو و یقول۔ بود آنحضرت کہ دعا میکرد و میگفت۔ رب اعنّی۔ پروردگارا یارے دہ مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از نفس و شیطان و جن و انس۔ ولا تعن علی۔ و یارے مدہ ایشان را بر من۔ وانصرنی ولا تنصر علی۔ و فتح و ظفر دہ مرا بر ایشان و مدہ بر من ایشان را۔ نصر نیز بمعنی یارے دادن ست و حمل بر اثر و نتیجۂ آن کردیم تا مغائر شود باعانت و در صراح نصر را بمعنی عطا نیز گفتہ۔ وامکر لی ولا تمکر علی۔ و مکر کن با اعدا برے من و بجہت یارے دادن من و مکر مکن بر من۔ مکر بمعنی خداع است و مراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدائے دین از انجا کہ گمان ندارند چنانکہ در معنی استدراج گفتہ اند فی الصراح مکر حیلہ و بد سگالیدن و فریفتن۔ واہدنی و یسر الہدیٰ لی۔ و راہ راست نما مرا و آسان گردان براہ راست رفتن مرا۔ وانصرنی علی من بغی علی۔ و نصرت دہ مرا بر کسیکہ ستم کرد و بر آمد بر من۔ رب اجعلنی لک شاکرا اے پروردگار من بگردان مرا شکر گویندہ ترا بر تمامہ نعمتہائے خود۔ لک ذاکرا۔ بگردان مرا ذکر کنندہ مر ترا در ہمہ احوال۔ لک راہبا۔ بگردان مرا ترسندہ مر ترا این ترس محبت و تعظیم ست کہ باعث بر انقیاد و امتثال امر است نہ وحشت و نفرت کہ باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکارا و ذکارا اینہا بالصیغہ مبالغہ واقع شدہ لک مطواعا۔ بسیار اطاعت و فرمانبرداری کنندہ مر ترا۔ لک مخبتا۔ تواضع و فروتنی کنندہ مر ترا و خبت در اصل زمین پست نرم ریگناک۔ الیک اواہا منیبا۔ آہ و نالہ کنندہ و توبہ کنندہ و رجوع آرندہ بسوے تو و اواہ بتشدید واو کثیر التاوہ از ذنوب و ہر کلامیکہ دلالت بر حزن کند آنرا تاوہ گویند و اواہ یقین کنندہ در دعا و مہربان و نرم دل و نقیہ و مومن و فروتنی کنندہ را نیز گویند۔ رب تقبل توبتی۔ خداوندا بپذیر توبہ مرا۔ واغسل حوبتی۔ بفتح حا و بضم آن و بشوے گناہ و بزہ مرا۔ واجب دعوتی۔ و قبول کن دعاے مرا۔ وثبت حجتی۔ و برجا ی دار

وتبیل دیدبان مرا - وسدد لسانی - وراست و درست گردان زبان مرا - واهد قلبی - و براه راست نما دل مرا -
واسلل سخیمة صدری - وبکش سیاهی دل مرا از غل و حقد و حسد و سائر صفات ذمیمه پلید و پاک گردان - رواه الترمذی
وابوداود وابن ماجه - وعن ابی بکر قال قام رسول الله - گفت ابوبکر رضی الله عنه کراستاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم علی المنبر - بر منبر - ثم بکی - پس بگریست - فقال - پس گفت - سلوا الله العفو والعافیة - بخواهید از خدا
عفو از گناهان و سلامت از فتنه و بلا - فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة - زیرا که هیچ یکی را داده نشده است
بعد از یقین یعنی ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا گریه آنحضرت بسبب توقع فتن و ابتلا در امت بود از حدوث قتال
و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر خصائل ذمیمه والله اعلم - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب اسنادا - وعن انس ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال - روایت است
از انس که مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ای الدعاء افضل - کدام دعا فاضلتر و افضل است
در شفقت - قال - گفت آنحضرت - سل ربک العافیة - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات
ظاهر و باطن - والمعافاة - و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و بگرداند از تو ایذاء ایشان را و از ایشان آزار ترا
تا هم از شر یکدیگر سالم باشند - فی الدنیا والآخرة - در دنیا و آخرت - ثم اتاه فی الیوم الثانی - پس آمد آنحضرت
را در روز دوم - فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک - پس گفت آنحضرت مر او را جواب
مانند آنکه در روز اول گفته بود - ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک - پس آمد آنحضرت را در روز سوم
همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مر او را مانند آن - قال - گفت آنحضرت - فاذا اعطیت العافیة والمعافاة
فی الدنیا والآخرة - پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت - فقد افلحت - پس به تحقیق
رستگار شدی و فیروزمندی یافتی تو - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا - وعن
عبد الله بن یزید الخطمی - بفتح خای معجمه و سکون طا - منسوب بخطمه قبیله الیست از اوس صحابی است
انصاری بود که در حدیبیه حاضر شد - عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه - روایت میکند
از آنحضرت که میگفت در دعای خود - اللهم ارزقنی حبک - خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را - وحب من
ینفعنی حبه عنده - و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو - اللهم ما رزقتنی مما احب - خداوندا
چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من - فاجعله قوة لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانائی
مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز -
اللهم وما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب - خداوندا چیزی که قبض کرده و دور گردانیده از من از آنچه دوست
میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا فراغ بال از موانع

وسوا ینا مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکہ اگر چیزے از دنیا دہی توفیق شکر آن بدہ تا از اغنیاے شاکر باشم و اگر
نہ کنی و ندہی مرا از آن فارغ دار دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقراے صابر باشم۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عمر
رضی اللہ عنہما قال قلما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بہؤلاء الدعوات لاصحابہ۔ کم بود
آنحضرت کہ می استاد از مجلس تا آنکہ دعا میکرد باین دعاہا مر یاران خود را شاید کہ ایشان داخل اند دران یا برای
تعلیم ایشان۔ اللہم اقسم لنا من خشیتک ما تحول بہ بیننا وبین معاصیک۔ خداوندا ببخش و بہرہ دہ ما را از ترس خود
چیزے کہ حائل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو در میان
آید و نگذارد کہ گناہ کنیم۔ ومن طاعتک ما تبلغنا بہ جنتک۔ و بخش دہ از طاعت و فرمانبرداری خود چیزے کہ
برسانی ما را بسبب آن طاعت ببہشت خود را۔ ومن الیقین ما تہون بہ علینا مصیبات الدنیا۔ و بہرہ دہ از یقین
چیزے کہ آسان گردانی بآن الیقین بر ما مصیبتہاے دنیا را و مصیبت تفرقہ و سختی و اندوہ رسیدہ بکسے
ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا۔ و بہرہ مند گردان ما را بشنوائیہا و بینائیہاے ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی
روایات و قوانا بصیغہ جمع قوت کہ آنرا اعوان میخوانند۔ ما احییتنا۔ تا آنکہ زندہ داری ما را۔ واجعلہ الوارث منا
و بگردان آن بہرہ مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم چنانکہ وارث مردہ کسی باقیا
کہ بعد از وے باقی بود مراد بقاے حسن صیت بخیرات ست یا بگردان مذکور را کہ اسماع و ابصار و قوی باشد وارث
یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار۔ واجعل ثارنا علی من ظلمنا۔
و بگردان کینہ کشی ما را بر کسی کہ ظلم کردہ بر ما یعنی قادر گردان ما را کہ از ظالمان کینہ کشیم یا از جانب ما تو کینہ کشی یا آنکہ
ما کشیم و گفتہ اند کہ معنی این عبارت این ست کہ کینہ کشی ما را مقصور بر ظالم ساز کہ تعدی و تجاوز نکنیم در کینہ کشی
بغیر ظالم چنانکہ در جاہلیت میکردند کہ از متعلقان ظالم نیز کینہ میکشیدند و ہر کرا از قبیلہ و خویشان وے می یافتند
می کشتند و میزدند۔ وانصرنا علی من عادانا۔ و یاری و ظفر دہ ما را بر کسی کہ دشمن دارد ما را از اعداے دین و دنیا۔ ولا تجعل مصیبتنا
فی دیننا۔ و مگردان مصیبت ما را در دین ما۔ ولا تجعل الدنیا اکبر ہمنا ولا مبلغ علمنا۔ و مگردان دنیا را بزرگتر اندوہ و اندیشہ ما و نہ محل رسیدن
علم ما کہ تمام و کمال در فکر دنیا و اہتمام مہمات آن باشیم و اکبر از جہت آن گفت کہ ہیچکس بی اندیشہ دنیا کہ ضروری باشد از طعام و شراب
و لباس خالی نیست۔ ولا تسلط علینا من لا یرحمنا۔ و بر مگما ر بر ما قہر و عنف کسی را کہ مہربانی نکند بما۔ رواہ الترمذی
وقال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
اللہم انفعنی بما علمتنی۔ خداوندا سود مند گردان مرا بچیزے کہ تعلیم کردہ مرا و روزی کن عمل بدان۔ وعلمنی ما ینفعنی
و تعلیم کن مرا چیزے کہ سود کند اشارت ست بانچہ وارد شدہ کہ ہر کہ عمل کند بانچہ دانستہ است بدہد او را
علمی کہ ندانستہ است چنانچہ فرمود۔ وزدنی علما۔ و زیادہ دہ مرا علم را۔ الحمد للہ علی کل حال۔ شکر مر خدا را

به حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی و اقلش آن ست که زیاده ببین بلا از وست
و درین دلیل ست بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر ست بملاحظه لطف خفی و تضمن آن خیر او ثواب آخرت
را و حصول تعرف بصفات قهریه جلالیه ولیکن نظر به ضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند - واعوذ
بالله من حال اهل النار - و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارت ست بشکر بر نعمت ایمان که متضمن تمامه
نعم ست اگر فرضا تمامه بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس ست و مستوجب شکر ست

رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا - وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی - بود آنحضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بر وی وحی - سمع عند
وجهه دوی کدوی النحل - شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا
آواز ست و دوی الریح وزیدن باد و آواز رعد را میگویند و هم چنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که
می شنیدند آن صحابه و منکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تام و نمی فهمیدند آنچه می شنیدند چنانکه از کسی دور صوتی
می شنوند و نمی فهمند یا آوازی بود که می شنیدند از آنحضرت از سختی تنفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهر ترست زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود - فانزل علیه یوما - پس
فرو فرستاده شد وحی بر وی روزی - فمکثنا ساعة - پس درنگ کردیم ساعتی - فسری عنه - پس کشاده شد
و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه کشاده شدن اندوه - فاستقبل القبلة
پس روی آورد آنحضرت قبله را - ورفع یدیه - و بر داشت هر دو دست خود را - وقال - و گفت آنحضرت -
اللهم زدنا ولا تنقصنا - خداوندا زیاده گردان مرا نعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان - واکرمنا ولا تهنا - و گرامی دار
ما را و اهانت مکن ما را و هوان و اهانت خواری و سبک داشتن و اهانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن - واعطنا ولا تحرمنا - و بده
ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی - وآثرنا ولا تؤثر علینا - و برگزین
ما را یعنی غلبه ده ما را و بر مگزین بر ما ایشان را - وارضنا وارض عنا - و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده
که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کارها ده که سبب رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن
ثم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة - فرو فرستاده شده بر من ده آیت
هر که بپا دارد آنها را و عمل کند بآن درآید بهشت را - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت این آیت را - قد افلح
المؤمنون حتی ختم عشر آیات - تا آنکه تمام کرد ده آیت را از اول این سوره - رواه احمد والترمذی -

الفصل الثالث - عن عثمان بن حنیف - بضم حای مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابی ست
از مشاهیر انصار و معدود ست در اهل کوفه - قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی - گفت بدرستیکه مردی

نابینا آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال ادع اللہ ان یعافینی۔ پس گفت دعا کن خدا را کہ عافیت دہد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی۔ فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت پس گفت آنحضرت اگر میخواہی دعا میکنم واگر میخواہی صبر میکنی۔ فھو خیر لک۔ پس صبر کردن تو بر نابینائی بہتر ست مر ترا بجہت ثواب آخرت زیرا کہ ثواب آن بہشت است در حدیث آمدہ است کہ فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بندۂ خود را بدو چشم وے و بندہ صبر کند عوض آن بہشت دہم بوے۔ قال فادعہ پس گفت آن مرد عافیت میخواہم پس دعا کن خدا را و این از جہت اضطرار و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب او بہذا آنحضرت راضی نشد ازوے و بنفس شریف مقید بدعا نشد و ہم او را فرمود کہ دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد مر او را و خود را شفیع و وسیلہ استجابت ساخت چنانکہ میفرماید۔ قال۔ گفت عثمان بن حنیف۔ فامرہ ان یتوضأ فیحسن الوضوء۔ پس امر کرد آنحضرت آن مرد را کہ وضو کند پس نیکو کند وضو را برعایت شرائط و آداب و اسباغ و اکمال۔ ویدعو بھذا الدعاء۔ و دعا کند باین دعا۔ اللھم انی اسألک واتوجہ الیک۔ خداوندا بدرستیکہ من سوال میکنم در و بسوے تو می آئم۔ بنبیک محمد بوسیلہ پیغمبر تو کہ نام پاک وے محمد ست۔ نبی الرحمۃ۔ کہ پیغمبر رحمت ست و او را رحمۃ للعالمین فرستادہ و نبی الرحمۃ یکی از نامہائے آنحضرت ست۔ انی توجھت بک الی ربی۔ بدرستیکہ من روے آوردم بوسیلہ تو بسوے پروردگار خود خطاب بآنحضرت ست و در بعضی روایات صریح آمدہ کہ یا محمد انی توجھت بک الی ربی لیقضی لی فی حاجتی ھذہ۔ تا حکم کند براے من در حاجت من کہ این ست و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول وے سبحانہ است واصلح لی فی ذریتی۔ اللھم فشفعہ فی۔ خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من۔ رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعاء داؤد یقول۔ بود از جملہ دعاے داؤد پیغمبر علیہ السلام این کہ میگفت۔ اللھم انی اسألک حبک وحب من یحبک۔ خداوندا من میخواہم دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوست میدارد ترا۔ والعمل الذی یبلغنی حبک۔ و میخواہم کارے را کہ برساند مرا بدوستی ترا۔ اللھم اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی واھلی۔ خداوندا بگردان دوستی ترا دوست تر بسوے من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من۔ ومن الماء البارد۔ و از آب سرد و بعضی روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سرد نزد تشنہ۔ قال وکان رسول اللہ۔ گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر داؤد یحدث عنہ یقول۔ چون ذکر میکرد داؤد علیہ السلام را در حالی کہ حکایت میکرد ازوے میگفت۔ کان اعبد البشر۔ بود داؤد بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زمان خود۔ رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث حسن غریب وعن عطاء بن السائب عن ابیہ قال۔ عطاء کہ از ثقات تابعین ست روایت میکند از پدر خود سائب کہ صحابی ست گفت۔ صلی بنا عمار بن یاسر صلوۃ۔ گذارد با عمار بن یاسر نماز را

یعنی امامت میکرد مارا۔ فاوجز فیہا۔ پس کوتاہی کرد در ان نماز یعنی قراءت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکہ سیاق
حدیث ناظر دران ست۔ فقال لہ بعض القوم۔ پس گفتند عمار را بعضی ازین گروہ کہ با وے نماز گزاردند۔ لقد خففت
او اوجزت الصلوۃ۔ ہر آئینہ بتحقیق سبک گزاردی و کوتاہ کردی نماز را۔ فقال اما علی ذلک۔ پس گفت عمار اے
فلان نیست بمن موجبے زیان این تخفیف و ایجاز۔ لقد دعوت فیہا بدعوات۔ بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاہا
سمعتہن من رسول اللہ۔ شنیدہ ام آن دعاہا را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ ظاہر آن ست کہ این دعاہا را
در تشہد خواندہ باشد احتمال دارد کہ در استفتاح خواندہ باشد و این جواب بر تقدیرے کہ مراد ایجاز در قراءت
باشد بان معنی ست کہ گفت اگرچہ ایجاز در قراءت کردہ ام ولیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نمودہ ام و اگر
ایجاز در دعا باشد ظاہر ست یعنی من دعائیکہ از حضرت شنیدہ ام خواندہ ام و دیگر سخن چیست فافہم۔ فلما قام
تبعہ رجل من القوم۔ پس ہنگامیکہ برخاست عمار پیروی کرد او را مردے از قوم و در پے او رفت۔ ہو ابی
میگوید عطا آن مرد پدر من بود سائب۔ غیر انہ کنی عن نفسہ جز آنکہ وے کنایت کرد از نفس خود و صریح نگفت کہ من
در پے او رفتم۔ فسالہ عن الدعاء۔ پس پرسید آن مرد کہ پدر من باشد عمار را از ان دعا۔ ثم جاء فاخبر بہ
القوم۔ پس آمد آن مرد پس خبر داد آن دعا قوم را و دعا این ست۔ اللہم بعلمک الغیب۔ خداوندا سوال میکنم ترا بحق
دانستن تو غیب را کہ پوشیدہ ست بر جز تو۔ وقدرتک علی الخلق۔ و بقدرت و توانائی تو بر خلق کہ ہر چہ خواہی پیدا
میکنی و ہر چہ خواہی برانی۔ احینی ما علمت الحیوۃ خیرا لی۔ زندہ دار مرا تا آنکہ دانی زندگی را بہتر و لائق تر برائے من
و توفنی اذا علمت الوفاۃ خیرا لی۔ و بمیران مرا وقتی کہ دانی مردن را بہتر و مصلحت تر برائے من۔ اللہم اسألک
خشیتک فی الغیب والشہادۃ۔ خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نہان و آشکارا۔ واسألک کلمۃ الحق فی الرضا
والغضب۔ و سوال میکنم از تو سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حالت رضا خلق و غضب ایشان
یعنی حق گویم خواہ خلق راضی باشند خواہ ناراض چنانکہ گفتہ اند قل الحق وان کان مرا یا مراد آن ست کہ در حالت
راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نہ چنانکہ ثنا گویم و بستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم
و نکوہش کنم اگر ناراض باشم چنانکہ عادت عوام خلق ست۔ واسألک القصد فی الفقر والغنی۔ و سوال میکنم
از تو میانہ روی در فقیری و توانگری کہ نہ بسیار فقیر باشم بمحنت و اضطرار کشم و نہ بغایت توانگر کہ اسراف
و اترا کنم و گفتہ اند کہ کفاف افضل ست از فقر و غنا۔ واسألک نعیما لا ینفد۔ و سوال میکنم از تو نعمتی کہ سپری
نشود کہ نعمت بہشت باشد یا نعمت بقا کہ آثار خیر او تا ابد باقی اند۔ واسألک قرۃ عین لا تنقطع۔ و سوال میکنم
ترا قرۃ عینی کہ منقطع نگردد مراد بقاے اولاد ست بعد از وے چنانکہ در قرآن مجید میفرماید وہب
لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرۃ اعین یا نماز دا داشت تواب آن چنانکہ فرمودہ است وجعلت قرۃ عینی

فی الصلوۃ وقرۃ عین بمعنی خنکی چشم و قرار وے ودیدہ بدیدن محبوب خنک گردد و قرار یابد و جیب و راست نہ بیند
واسالک الرضا بعد القضاء۔ وسوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا۔ واسالک برد العیش بعد الموت۔
وسوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن۔ واسالک لذۃ النظر الی وجہک۔ وسوال میکنم ترا لذت
دیدن بروے تو اگر دیدن بچشم مراد ست آن در آخرت خواہد بود و اگر بدیدۂ دل ست ہم در دنیا ست۔
والشوق الی لقائک۔ وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو کہ کنایت از موت ست۔ فی غیر ضراء مضرۃ۔ در غیر
حالت سخت کہ زیان کنندہ است این یا متعلق ست بشوق لقاے و مراد آن ست کہ شوقے میخواہم کہ زیان
نکند و بسر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا کہ گاہی شوق بدان میکشد کہ
زیان میکند نزد غلبۂ حال و طلبخ سکر و ہمین ست مراد بقول وے کہ فرمود۔ ولا فتنۃ مضلۃ۔ و نہ آزمایش
و ابتلاء گمراہ کنندہ و یا متعلق ست با جمیع کہ در بالا مذکور ست تا ہمہ بدان شامل باشد یعنی زندہ دار مرا باین نعمتہا
مذکورہ در حال بودن من در غربتی کہ در ان صبر نکنیم و شکر نگوییم۔ اللہم زینا بزینۃ الایمان۔ خداوندا آراستہ گردان
ما را بہ آراستگی ایمان۔ واجعلنا ہداۃ مہتدین۔ و بگردان ما را راہ نمایندگان راہ راست روندگان یعنی چنانکہ
دیگران را راہ نمایم خود نیز براہ راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم رواہ النسائی۔ وعن ام سلمۃ
رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی دبر الفجر۔ و در بعضی نسخ در صلوۃ الفجر بود آنحضرت کہ میگفت
در پس نماز بامداد۔ اللہم انی اسالک علما نافعا۔ خداوندا من سوال میکنم ترا علم سود کنندہ۔ و عملا متقبلا۔ و عملی
قبول کردہ شدہ۔ و رزقا طیبا۔ و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوۃ الفجر اتفاقی ست یا ساوی و درین وقت تنبیہ
کہ میخوانند یا تخصیص بصلوۃ فجر حکمتہ آن ست کہ ابتداء نہار و وقت ظہور آثار علم و عمل و وصول رزق ست
واللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابن ماجہ والبیہقی فی الدعوات الکبیر۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال دعاء
حفظتہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادعہ۔ گفت ابوہریرہ کہ دعائی ست کہ یاد گرفتہ ام از آنحضرت
کہ ترک نمیکنم آنرا۔ اللہم اجعلنی اعظم شکرک۔ خداوندا بگردان مرا کہ بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتہاے ترا
واعظم را از اعظام و تعظیم ہر دو منضبط کردہ اند۔ واکثر ذکرک۔ و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز ہمان دو وجہ تصحیح نمودہ اند
واتبع نصحک۔ و پیروے کنم نصیحت ترا۔ واحفظ وصیتک۔ و نگاہ دارم اندرز ترا نصیحت در اصل خالص
شدن عسل ناصح میگویند شہد خالص را یعنی براہ صدق و خلوص تو روم و بر اداے حقی کہ ترا ست بر من و
نگاہداشت وصیتی کہ تو کردہ در حفظ حقوق طیبی گفتہ کہ نصح و وصیت در حدیث قریب اند در معنی۔ رواہ الترمذی۔
وعن عبد اللہ بن عمرو قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہم انی اسالک الصحۃ۔ ظاہر آنست
کہ مراد صحت بدن ست۔ والعفۃ۔ و پارساے و باز ایستادن از حرام و سوال۔ والامانۃ۔ و در سوال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی — وحسن الخلق — وخوشخوئی — والرضا بالقدر — وخشنودی به تقدیر
وعن ام معبد رضی الله عنها — نام دو زن ست هر دو صحابیه یکے آنکه آن حضرت در سفر هجرت در منزل
وے نزول فرموده دوم بنت کعب بن مالک وظاهر آن ست که مراد اینجا این باشد والله اعلم —
قالت سمعت رسول الله — گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — میگفت — اللهم طهر قلبی
من النفاق — خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق وصفات وعلامات آن — وعملی من الریاء — و
پاک گردان عمل مرا از ریا دیا خویشتن را به نیکی به خلق نمودن — ولسانی من الکذب — وپاک گردان زبان مرا
از دروغ — وعینی من الخیانة — وچشم مرا از بالی دیدنی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت نا راستی وکم کردن حق کسی
فانک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور — پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کنند چشمها ست در نظر حرام و
چیزے را که می پوشند سینهها از شهوات ومعاصی واز ابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مروی ست که مثلا جماعتے
از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت واز شرم یکدیگر نگاه بآن نکردند چون چشمها خوابانیدند مردے
دزدیده میان چشم بر داشت ودزدیده بوے نگاه کرد — رواهما — روایت کرد این هر دو حدیث را — البیهقی فی الدعوات
الکبیر — وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین قد خفت — روایت ست از انس
که آن حضرت عیادت کرد مردے را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود وچنانکه آواز وے شنیده نمیشد خفت یعنی
واز امیدان آواز خفت المیت میگویند وقتیکه خاموش گردد ومنقطع شود کلام او — فصار مثل الفرخ — پس گشته بود
مانند چوزه مرغ — فقال له رسول الله — پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت تدعو الله بشیء
او تسأله ایاه — آیا بوده تو که دعا میکردی ومیخواندی خدا را بچیزے از دعا یا سوال میکردی ومیخواستی از خدا
چیزے را او کلمه او احتمال شک وتنویع هر دو دارد — قال نعم کنت اقول — گفت آن مرد آرے بودم من که دعا وسوال
میکردم ومیگفتم این را که — اللهم ما کنت معاقبی به فی الاخرة فعجله لی فی الدنیا — خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده
مرا بآن عذاب در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برائے من در دنیا — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه — عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را — ولا تستطیعه — ونمی توانی
برداشت آن را — افلا قلت — آیا پس چرا نگفتی این دعا را که — اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا
عذاب النار قال فدعا الله به — گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول — فشفاه الله — پس تندرستی
داد او را خدا به برکت این دعا — رواه مسلم وعن حذیفة — رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه — نمی باید ونمی سزد مسلمان را که خوار وزبون گرداند نفس خود را — قالوا وکیف یذل
نفسه — گفتند صحابه وچگونه خوار میگرداند نفس خود را مسلمان — قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق — گفت آنحضرت

ودر بعضی روایات آمده است که آن مرد سه بود ندکه ترا دو بار جواب میدهم که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود فافهم
ثم قال ذرونی ما ترکتکم - پس گفت آنحضرت بگذارید مرا و مپرسید از من که چندست و چون ست که مادامیکه ترک دهم
شما را و بیان نکنیم که چند ست و چون ست یعنی هرچه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدد وی عمل باطلاق آن کنید
واگر بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند
هرچه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما هلک من کان من قبلکم بکثرة سوالهم پس هلاک
نشدند آنکسانی که پیش از شما بودند مگر به سبب بسیار پرسیدن ایشان - واختلافهم علی انبیائهم - و بسبب اختلاف
کردن ایشان به پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول ست - فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم -
پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان و بکنید انچه می توانید و در طاقت شماست و این تاکید و مبالغه
است در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود در ان و یا اشارت ست بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان
و شرائط وی و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آنرا که تواند و این در امر ست اما در نهی
باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - واذا نهیتکم عن شیء فدعوه
چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزی پس بگذارید آنرا بتمام و کمال - رواه مسلم - وعنه قال سئل رسول الله صلی الله
علیه وسلم - پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - ای العمل افضل - کدام کار افزون ترست در ثواب - قال ایمان بالله ورسوله - گفت
آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خداست - قیل ثم ماذا - گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلترست - قال
الجهاد فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن ست در راه خدا که فرض باشد - قیل ثم ماذا -
گفته شد پس کدام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول متفق علیه - بدانکه حج مبرور کدام ست گفته اند آنکه در وی
ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و اصح آن ست که مراد بدان حج ست که بدرگاه حق مقبول
افتد و اگرچه سبب قبول همان ست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میگذارد
از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن ست که بهتر از انکه رفته است برگردد و باید راغب
در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف
جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین ست چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم
فتذکر - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه - کسیکه
حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد پاک از گناهان همچو پاک
بودن او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع و فحش و سخن کردن
با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آن ست که خطاب کرده شود بآن زن را و اگر بی شنیدن

زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حدود شرع ست بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بدان
جنگ و جدال با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر ست و در حدیث ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق داشت متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما یعنی عمره تا عمره دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شوند میان دو عمره چنانکه در وضوء و نماز در رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند
و ظاهر آن ست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود در کفارات از کبائر مخصوص بحج ست والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور
نیست مر او را جزا مگر بهشت متفق علیه. وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان العمرة فی رمضان تعدل حجة. بدرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن ست در ثواب و در بعضی روایات
آمده برابر حجی که همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در [illegible]
این واقع شده است متفق علیه. وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبا بالروحاء. و هم از ابن عباس ست
که آنحضرت پیش آمد سواری چند را بروحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله بنام جائی ست بر سه مرحله از مدینه مطهره.
فقال من القوم. پس گفت آنحضرت کیستند این گروه. قالوا المسلمون. گفتند مسلمانیم. فقالوا من انت.
پس گفتند تو کیستی. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. گفت پیغمبر خدا ام. فرفعت الیه امرأة صبیا. پس برداشت
بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را. فقالت الهذا حج. پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر
حج کند ثوابی و اجری ست باوجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه. قال نعم ولک اجر. گفت آنحضرت آری
مر او را ثوابی هست و مر ترا هم که او را سبب [illegible] شدی و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر در حالت
صبا حج کند واجب ست بروی که حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد و اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود
و بعد از غنا اعاده واجب نبود. رواه مسلم. وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت. و هم از ابن عباس ست گفت که
زنی از قبیله خثعم بفتح خای معجمه و سکون مثلثه و فتح عین مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج. بدرستی که فرض
خدا بر بندگان او در حج گذاردن ست. ادرکت ابی شیخا کبیرا. دریافته است و رسیده پدر مرا در حالیکه
وی کبیر ست و ضعیف ست بحدی که لا یثبت علی الراحلة نمیتواند بجا ماندن بر شتر. افاحج عنه آیا پس حج
کنم من از جانب وی. قال نعم. گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز ست نزد عجز
آنکس و گیرد تا وقت مرگ [illegible] آن غیر را نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائز ست
باوجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز ست بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب
فقه است. وذلک فی حجة الوداع. و این گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت او را در حجة
الوداع بود و انجا قصه دیگر ست که فضل ابن عباس ردیف آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود [illegible]

این زن بمشاہدۂ جمال او والہ دیگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیہ صاحب حسن میباشند
ہر دو چشم بیکدیگر دوختند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون این حال مشاہدہ کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نہاد و گردن
او را برتافت عباس گفت یا رسول اللہ چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان را سلطنت ست بر بنی آدم
و دوانندہ است در رگ و پوست ایشان کما قال۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال اتی رجل النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فقال ان اختی نذرت ان تحج وانہا ماتت۔ و ہم از ابن عباس ست کہ گفت آمد مردے نزد آنحضرت پس گفت
بدرستی کہ خواہر من نذر کردہ کہ حج کند و وے مردہ است۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
لو کان علیہا دین اکنت قاضیہ۔ اگر بودے بر خواہر تو وامی آیا بودی تو کہ میگذاردی وام وے را۔ قال نعم
گفت آری میگذاردم۔ قال فاقض دین اللہ۔ گفت آنحضرت پس بگذار وام خدا را۔ فہو احق بالقضاء
زیرا کہ وام خدا سزاوار تر ست بگذاردن و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت و اتفاق درین مذہب
ما است و نزد شافعی ہر کہ بمیرد و در گردن وے حق خدا ست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس
مال وے مقدم بر وصایا و میراث۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخلون رجل
بامراۃ۔ باید کہ خلوت نکند مردی با زنی یعنی زن بیگانہ خواہ جوان باشد یا پیر و خلوت تنہائی ساختن۔ ولا تسافرن
امراۃ الا ومعہا محرم۔ و باید کہ سفر نکند زنی مگر آنکہ باشد با وے مرد محرم کسی ست کہ نکاح با وے جائز نباشد اما خواہ
جوان باشد یا پیر و بعضی روایات تقیید آمدہ است کہ اگر با وے زنی باشد کہ بروے وثوق و اعتماد و صلاح
جائز ست و بعضی گفتہ اند زنان باشند متعددہ ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گفتہ اند در ہجرت از دار حرب
صحبت شرط نیست زیرا کہ اقامت وے در آن حرام ست۔ فقال رجل یا رسول اللہ اکتتبت۔ بضم ہمزہ و سکون
کاف و ضم تای اولی و کسر تاے ثانیہ و سکون یا نوشتہ شدہ ام و ثابت کردہ شدہ است نام من در دیوان۔ فی غزوۃ
کذا و کذا۔ در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا جماعۂ کہ بجنگ کافران در غزوات روند نوشتہ اند کہ ہمراہ ایشان بغزا روم
و خرجت امراتی حاجۃ۔ و بیرون آمدہ است زن من قصد کنندہ خانہ کعبہ را حکم جہاد روم و زن را تنہا بگذارم
کہ بحج رود یا ہمراہ زن روم۔ قال اذہب فاحجج مع امراتک۔ گفت آنحضرت برو و بیا حج کن با زن خود زیرا کہ
غازیان بسیار اند و با زن تو غیر تو کسی نیست کہ برود۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت استاذنت
النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الجہاد۔ گفت عائشہ طلب دستوری کردم آنحضرت را در جہاد یعنی اذن طلبیدم کہ اگر
بفرمایند بجہاد روم۔ فقال جہادکن الحج۔ پس گفت آنحضرت جہاد شما اے طائفۂ زنان حج ست یعنی بس ست زنان
را کہ بحج بیرون می آیند و حاجت نیست کہ بجہاد برآیند۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسافر امراۃ مسیرۃ یوم ولیلۃ الا ومعہا ذو محرم۔ سفر نکند زنے در سیر یک روز و شب

مگر آنکه باشد با وے محرم و لفظ ذو نا ایست و در بعضی روایات مسیرۃ سه روز واقع شده و گفته اند که تقیید مراد تحدید
نیست بلکه مطلق سفر ست طویل یا قصیر نزد محدثین در سفر و احکام وے حدی معین از شارع ثابت نشده است
و تحقیق این در باب صلوٰۃ سفر گذشت متفق علیه۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنهما قال وقّت رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم لاهل المدینة ذا الحلیفة میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جای است
قریب بمدینه پنج شش میل و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمد این اسم بر جای احرام بستن که
از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس برای اهل مدینه را ذو الحلیفه
میقات ساخته اند۔ ولاهل الشام الجحفة۔ و برای اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضعیست میان
مدینه و مکه۔ ولاهل نجد قرن المنازل۔ و برای اهل نجد موضعی که نام وے قرن المنازل ست و نجد در اصل بمعنی
زمین بلند ست مقابل غور که بمعنی زمین پست ست و الآن نام بلاد عرب ست که از حجاز تا زمین عراق ست و قرن
بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی ست نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی اللہ
عنه را بوی نسبت کنند بفتح را ست از بلاد یمن کذا فی القاموس۔ ولاهل الیمن یلملم۔ و برای اهل یمن یلملم
بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم و مکرر نام موضعی ست۔ هن لهن و لمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این
مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و هر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند
از ان چنانکه اهل مدینه به سر راه شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم
احرام بندند مثلا۔ ممن کان یرید الحج والعمرة۔ این مواقیت ست هر کسانی را که اراده میکنند حج و عمره را و ازین حدیث
معلوم میشود که هر که از میقات میگذرد بے اراده حج و عمره لازم نیست وے را احرام بار دخول مکه و صحیح از مذهب
شافعی همین ست و نزد ما روا نیست درآمدن مکه بے احرام اگرچه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت
صلی اللہ علیه وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث مطلق ست مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب
احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج و معتمر و غیر ایشان و از هر که داخل میقات ست او را
جائز ست دخول مکه بے احرام از برای حاجت خود زیرا که درآمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار
حرج ست پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة۔ فمن کان دونهن فمهله۔ بضم میم و فتح ها و تشدید لام من اهله
پس هر که باشد درون این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وے از جای اوست که در آنجا ساکن ست
و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد ست که در وے به تلبیه آواز بلند میکنند۔ وکذاک وکذاک
و همچنین و همچنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وے از همانجاست که ساکن ست و ران حتی اهل مکة
یهلون منها تا آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص ست بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل

احرام می بندند والآن متعارف موضعی ست که نام آن تنعیم ست واین موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه وعایشه صدیقه رضی الله عنها ازهمین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر اینجا موضعی ست که او را مسجد عایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز گزارد واحرام بست چنانکه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه

وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل مدینة من ذی الحلیفة والطریق الآخر الجحفة ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم - ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الآخر الجحفة آن ست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد ورواست که از اینجا احرام نبندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفته درین حدیث مذکور نیست وعراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهت آن ست که این بلاد بر عراق دجله وفرات ست وعراق ساحل بحر را گویند وذات عرق نام موضعی ست از شرقی مکه بدو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوه خورد را گویند - وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر - گفت انس عمره ادا کرد آنحضرت چهار عمره - کلهن فی ذی القعدة - همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بودند - الا التی کانت مع حجته - مگر آن عمره که بود همراه حج آنحضرت که از او در ذی الحجه در ایام حج ادا کرد

عمرة من الحدیبیة فی ذی القعدة - اول عمره از آن چهار عمره که آنحضرت کرده از حدیبیه است بضم حاء وفتح دال مهملتین وکسر موحده وتخفیف تحتانیه وتشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر ست نام قریه ایست بر نه میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی حل وبعضی گویند نام چاهی ست وبعضی گویند نام درختیست که آن بقعه را بوی نام کردند وبیعة الرضوان که تحت شجره بود وقرآن مجید در شان آن میگوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود وبیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار وچهار صد یا بیشتر نفر وجمع شدند قریش وباز داشتند او را از در آمدن بمکه پس صلح کرده بازگشت وعهد کردند که سال آینده بیاید وعمره بگزارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آنرا از عمره شمرده اند وحکم احصار از اینجا مشروع شد واین را فتح نیز گفته اند که مبدا فتوحات بود وابعد از وی ست فتح خیبر بود وجز آن وتمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور ست ودر کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد

وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة - دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده که در وقت صلح قرار یافته بود وآن حضرت بمکه در آمد وعمره بگذارد وسه روز در آنجا بود وروز چهارم بر آمد واین عمره را عمرة القضا گویند واطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده واین مؤید مذهب حنفیه است میگویند که محرم با حصار از احرام بر آید واجب ست قضای ما فات ونزد شافعی بر وی قضا نیست ولفظ قضا که در احادیث

[illegible] بمیرد کافر بر دین یہود یا دین نصاریٰ و درین نہایت تغلیظ و تشدید ست بر تارک حج و یہود و نصاریٰ
نعت زیرا کہ صاحب کتاب و ملت اند اگرچہ کافر اند نہ از مشرکان از مجوسی و غیرہم کہ از ایمان و ملت محجور و محروم اند۔ وذلک
ان اللہ تبارک و تعالیٰ یقول۔ و آن وعید بجہت آن ست کہ خدائے تعالیٰ میگوید۔ وللہ علی الناس حج البیت من استطاع
الیہ سبیلا۔ و حق ست مر خدا یرا بر مردم قصد خانہ کعبہ ہر کہ بتواند راہ رفت بسوے وی و در آخر آیت میگوید و من کفر
فان اللہ غنی عن العالمین و کسیکہ کفر ورزد و کفران نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز ست از عالمیان بکنند یا نہ کنند او را
از ان سودے و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیظ درینجا موافق آنچہ حدیث واقع شدہ گویا
مراد تمام این ست۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وفی اسنادہ مقال وہلال بن عبد اللہ مجہول والحارث
یضعف فی الحدیث۔ و این ہر دو راوے این حدیث یکی مجہول ست و دیگرے ضعیف۔ وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صرورۃ فی الاسلام۔ صرورت بصاد مہملہ بر وزن ضرورت
بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکہ حج نکردہ باشد و گرد زن نگردیدہ صار ورہ و صرارہ نیز گویند و اصل کلمہ
از صراست بمعنی حابس و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تزوج و حج نکند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من اراد الحج فلیعجل۔ کسیکہ خواہد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید
کہ شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند کہ آنہا ست و تاخیر طالب را زیان دارد۔ رواہ ابوداؤد
والدارمی۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تابعوا بین الحج والعمرۃ
متابعت کنید میان حج و عمرہ یعنی بکنید ہر یکی را بعد از دیگرے۔ فانہما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستی
کہ حج و عمرہ دور میکنند فقر را و گناہان را۔ کما ینفی الکیر خبث الحدید والذہب والفضۃ۔ چنانکہ دور میکند دمہ آہنگری
ریم و چرک آہن و سیم و زر را کیر بکسر کاف و تحتانیہ مشک کہ در می دمد روی آہنگر و کورہ بضم آن خانہ کہ آہنگر از گل میسازد و کذا فی القاموس
و بعضی کیر را نیز باین معنی گفتہ اند و خبث بفتحتین چرک کہ بیرون می اندازد و آنرا آتش از جواہر معدنیہ و بضم خا و
سکون با نیز روایت کردہ بمعنی شئی خبیث و اول اشہر و اظہر ست و مآل کہ سبب در نفی حج و عمرہ فقر و گناہان را
آن باشد کہ در آن صرف اموال کردہ میشود پس جزاے آن اضعافا مضاعفہ میپابند و تعب و مشقت بسیار میکشند
و موجب عفو و مغفرت میگردد۔ ولیس للحجۃ المبرورۃ ثواب الا الجنۃ۔ و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بہشت۔
رواہ الترمذی والنسائی ورواہ احمد وابن ماجہ عن عمر الی قولہ خبث الحدید۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال جاء رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ آمد مردے بسوے پیغمبر پس گفت۔ یا رسول اللہ ما یوجب
الحج۔ چہ چیز واجب میگرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبہ تکلیف۔ قال الزاد والراحلۃ۔ گفت آنحضرت واجب
میگرداند حج را ملک توشہ آن قدر کہ در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحلہ کہ بر ان سوار شود

وآمدہ از امام مالک آمدہ است کہ اگر قوت پاے داشتہ باشد راحلہ شرط نیست۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ —
وعنہ۔ قال سأل رجل رسول اللہ۔ وہم از ابن عمر ست کہ گفت پرسید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
فقال۔ پس گفت آنمرد۔ الحاج۔ چیست حج کنندہ وچیست صفت او۔ قال الشعث۔ بفتح شین وکسر عین ژولیدہ
موے گرد آلودہ سر۔ والتفل۔ بفتح فوقانیہ وکسر فاے بوے ناک از عرق وچرکین وچون این دو صفت ابلغ بودند
در سمت محرم در ریاضت ومشقت وے تخصیص کردہ شدہ اند بذکر۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد مردے دیگر
پس گفت۔ یا رسول اللہ اے الحج افضل۔ کدام از اعمال حج فاضلتر وافزون تر ست در حصول ثواب۔ قال
گفت آنحضرت۔ العج۔ بفتح عین مہملہ وتشدید جیم آواز برداشتن بتلبیہ۔ والثج۔ بفتح ثاے مثلثہ وجیم مشددہ
روان کردن خون قربانی۔ فقام آخر فقال۔ پس ایستاد مردے دیگر پس گفت۔ یا رسول اللہ ما السبیل
چیست سبیل کہ در آیت قرآنے مذکور ست۔ من استطاع الیہ سبیلا قال زاد وراحلۃ گفت توشہ وسواری
رواہ فی شرح السنۃ وروے ابن ماجہ فی سننہ الا انہ لم یذکر الفصل الاخیر۔ لیکن آن ست کہ ابن ماجہ ذکر نکردہ است
فصل اخیر را کہ در وے بیان سبیل ست۔ وعن ابی رزین۔ بفتح را وکسر زاے۔ العقیلی۔ بضم عین وفتح
قاف نام او لقیط صحابی مشہور ست اعداد وے در اہل طائف ست۔ انہ اتی النبی۔ روایت ست از وے
کہ وے آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرۃ۔
بدرستی کہ پدر من پیر کبیر السن ست کہ توانائی ندارد حج را ونہ عمرہ را بسبب عدم اسباب سفر از زاد وراحلہ
ولا الظعن۔ ونہ طاقت سوار شدن دارد وظعن بفتح ظاے معجمہ وسکون عین مہملہ وفتح وے سیر وسفر وفی الصراح
ظعن بسکون وحرکت رفتن وکوچ کردن۔ قال حج عن ابیک واعتمر۔ گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود وعمرہ کن
اگر حج فرض ست چنانچہ ظاہر آن ست باہر ونفقہ وے خواہد بود واگر نفل ست ثواب آن بوے می بخشد وآن
درست ست بااختلافے کہ در عبادت بدنی ست ونزد بعضی از والدین درست ست مطلقا واین حدیث وحجۃ آن
حجت ست مر او را واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔
وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقول۔ گفت آنحضرت شنید
مردے را کہ تلبیہ میکند ومیگوید۔ لبیک عن شبرمۃ۔ بضم شین معجمہ وسکون موحدہ وضم را نام مردے کہ این مرد تلبیہ
از جانب او میگفت وے خواست کہ حج بگزارد از وے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ من شبرمۃ۔ کیست شبرمہ
قال اخ لی۔ گفت برادر ست مرا۔ او قریب لی۔ یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست۔ قال احججت عن نفسک
گفت آنحضرت آیا حج کردۂ تو از ذات خود۔ قال لا۔ گفت آنمرد نکردہ ام۔ قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمۃ۔ گفت حج کن از خود
بعد ازان حج کن از شبرمہ۔ این حدیث دلالت دارد کہ نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد ادا از اے فرض حج خود

ہ باین رفتہ اند جماعت از ائمہ شافعی و احمد از ایشان ست و جماعت دیگر میگویند جائز ست و مذہب ما و مذہب مالک نیست
رواہ الشافعی وابوداؤد وابن ماجہ وعنہ قال وقت رسول اللہ۔ توقیت کردہ یعنی میقات گردانیدہ است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المشرق العقیق۔ مر اہل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعیست قریب ذات عرق
کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیق ست پس امام شافعی میگوید کہ باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا
بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینہ مطہرہ است بر سبیل از وی و ظاہر آن ست کہ آن مراد نیست
بلکہ آنکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد واللہ اعلم و طیبی گفتہ است کہ اصح آن ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بیان نکردہ مر اہل مشرق را میقاتے بلکہ امیر المومنین عمر حد بست وقتی کہ فتح کرد عراق را۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔
وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت لاہل العراق ذات عرق۔ اہل مشرق
و اہل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی اند دیگرے چنانکہ گفتہ شد۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وعن ام سلمۃ
رضی قالت سمعت رسول اللہ۔ گفت ام سلمہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت من اہل بحجۃ او عمرۃ من المسجد
الاقصی الی المسجد الحرام کسیکہ احرام بندد بحج یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت المقدس ست و شام ست بسوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است
غفر لہ ما تقدم من ذنبہ وما تاخر۔ آمرزیدہ شود مر او را چیزے کہ پیش رفتہ است از گناہان او و چیزے کہ پس
آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر۔ او وجبت لہ الجنۃ۔ شک راوی ست و چون از مسجد اقصی بیاید ببرند مطہرہ
و در راہ نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و اوسط و آخر ولابد آنرا این ثواب عظیم روزی
گردد فافہم۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ

الفصل الثالث عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمن یحجون۔ گفت ابن عباس
بودند اہل یمن حج میکردند۔ فلا یتزودون۔ پس توشہ برنمیداشتند۔ ویقولون نحن المتوکلون۔ و میگفتند ما
متوکلانیم۔ فاذا قدموا مکۃ سألوا الناس۔ پس وقتیکہ قدوم می آوردند و میرسیدند بمکہ سوال میکردند از مردم و گدائی
میکردند۔ فانزل اللہ تعالی۔ پس فرو فرستاد خدائے تعالی این آیت را۔ وتزودوا فان خیر الزاد التقوی
یعنی توشہ بردارید و بپرہیزی کنید یعنی پرہیز نمائید از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا
کہ ایشان توکل را توشہ خیال کردہ بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از آن ست کہ او را توشہ گیرند و آن در حقیقت
توکل ہم نبود و حقا نیچ آن نکردند فافہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قلت۔
روایت است از عائشہ گفت گفتم یا رسول اللہ علی النساء جہاد۔ آیا بر زنان جہاد ہست۔ قال نعم علیہن جہاد
لا قتال فیہ۔ گفت آنحضرت آرے بر زنان جہادے ہست کہ نیست قتال در وی آن جہاد کہ نیست قتال در وی
احرام است۔ الحج والعمرۃ یعنی حج و عمرہ از زنان بمنزلہ جہاد ست از مردان۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی امامۃ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم
زاد و راحله است او سلطان جائر - یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان ست والآن استعمال می یابد
در ذات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند بآن سفر کرد - فمات ولم یحج -
پس بمیرد آنکس و حج نکرد که این موانع ندارد فلیمت ان شاء یهودیا او ان شاء نصرانیا - پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد
یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی اللہ عنه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترمذی و بعضی راویان
آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست واللہ اعلم - رواه الدارمی وعن ابی هریرة -
رضی اللہ عنه عن النبی صلی اللہ علیه وسلم انه قال - روایت ست از ابی هریره از آنحضرت که گفت - الحاج والعمار
کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که بحج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل ست و حج در اصل بمعنی قصد ست - وفد اللہ
قدوم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وے و وفادت بالکسر رسولی بر آمدن و وافد رسولی برآینده و وفد بفتح الواو
وسکون فا و نو دنهم و او وفا جماعت آن - ان دعوه اجابهم - اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول
میکند دعاے ایشان را - وان استغفروه غفرلهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا می آمرزد ایشان را -
رواه ابن ماجه - وعنه - قال سمعت رسول اللہ از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را -
صلی اللہ علیه وسلم یقول وفد اللہ ثلثة - وافدان خداے کسانند - الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی
فی شعب الایمان - وعن ابن عمر رضی اللہ عنهما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا لقیت الحاج فسلم
علیه وصافحه - چون ببینی حاج را پس سلام کن بر وے و دست وے را بگیر مصافحه دست بکف گیر یا گرفتن و حاج اسم
مفرد ست و بر جماعت نیز اطلاق میکنند - ومره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا - قبل ان یدخل بیته
پیش از آنکه در آید بخانه خود را فانه مغفور له - زیرا که وے آمرزیده شده است مراد را و استغفار او مغفور و دعاے
او مستجاب ست و تقیید قبل ان یدخل بیته براے آن ست که وے هنوز در راه خداست و باهل و عیال مشغول نشده
پس این وقت خاص و حالتے مخصوص ست که دعاے وے اقرب باجابت ست و حقیقت مراد آن ست که ثواب
حاج بودن او از وفد اللہ ثابت ست از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج - رواه احمد
وعن ابی هریرة رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا - کسیکه
بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات فی طریقه - پس مرد در راه - کتب اللہ له اجر الغازی والحاج والمعتمر - می نویسد
خداے تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گزارنده و عمره برآرنده و در حکم او هست هر که بطلب علم و احکام دین برآمده - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزے را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب است

یا احرام یعنی در حرم در آمدن ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان تلبیہ لبیک گفتن چنانکہ بیاید

الفصل الاول — عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاحرامہ قبل ان یحرم

گفت عائشہ بودم من کہ خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وے پیش از انکہ احرام بندد — ولحلہ

قبل ان یطوف بالبیت — و برای حل وے یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از انکہ طواف کند بخانہ کعبہ معلوم خواہد شد

کہ روز عید کہ از مزدلفہ بمنا می آیند بعد از رمی جمرۂ عقبہ از احرام بر می آیند و ہمہ چیز حلال میشود الا زنان پس مکہ می آیند

و طواف میکنند بعد از ان بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند — بطیب فیہ مسک — تطییب میکردم بطیبی کہ در وے

مشک می بود و مستحب ست کہ در احرام مشک و گلاب استعمال کنند — کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول اللہ

عائشہ میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — وبیص بصاد مہملہ درخشیدن برق

و غیر آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا ہر موضع از تارک را مفرق نام نہادند — وہو محرم

و حال آنکہ آنحضرت محرم میبود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند — متفق علیہ — و درین حدیث دلیل ست

برآنکہ بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب ست بعد از احرام و آنکہ از طیبی کہ در وقت

احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشہور در مذہب ما و احمد انیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و

شافعی در روایتی از احمد مکروه است تطییب بچیزیکہ باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراہت

قول مالک و ایجاب فدیہ قول ابی حنیفہ ساختہ و آنچہ ما ذکر کردیم مذکور ست در ہدایہ و شروح آن و در شرح کتاب خرقی

کہ در مذہب امام احمد ست ذکر کرده کہ از عبد اللہ بن عمر پرسیدند از مردے کہ شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست

صباح کہ بوے طیب می آید از وے گفت نمی کنم بقطران دوست تر دارم کہ آنرا کنم و این خبر بعائشہ رسید پس انکار

کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد اللہ بن الزبیر را دیدند کہ احرام بستہ بود و در سر و ریش وے طیب

بود واللہ اعلم — وعن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہل ملبدا — بکسر بای مشدده گفت

ابن عمر شنیدم آنحضرت را کہ اہلال میکرد در حالتیکہ ملبد ست اہلال بلند کردن آواز در تلبیہ و تلبید گردانیدن

موی سر خود چیزے از خطمی صمغ و خطمی تا بہم پیچید موے و ژولیده و غبار آلوده نگردد و از ہوام محفوظ ماند یقول

میگفت آن حضرت — لبیک اللہم لبیک لاشریک لک لبیک — می ایستم برای خدمت و طاعت تو اے بار خدایا

نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت — ان الحمد للہ — بکسر ہمزه و بفتح نیز روایتی ست — والنعمۃ لک

بدرستی کہ ستایش و نیکوئی و منت مر تراست — والملک بضم میم بمعنی بادشاہی — لاشریک لک لا یزید علی ہؤلاء

الکلمات — زیاده نمیکرد آنحضرت در تلبیہ برین کلمات و در بعضی روایات زیاده ہم آمده و ابن عمر میگوید انچہ من شنیدم

ہمین کلمات ست زیاده بران فی رہین مقدار کافی ست فافہم — متفق علیہ — وعنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم اذا ادخل رجلہ فی الغرز۔ وہم از ابن عمر ست گفت بود آنحضرت چون می در آورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمہ وسکون راء و زای در آخر رکاب کہ از چرم باشد و چون از چوب و یا از آہن باشد آنرا رکاب خوانند۔ واستوت بہ ناقتہ قائمۃ۔ و بر داشت آنحضرت را پشت خود ناقہ وی ایستادہ۔ اہل من عند مسجد ذی الحلیفۃ۔ بانگ می آورد آنحضرت بتلبیہ از مسجد ذی الحلیفہ کہ میقات اہل مدینہ است و مسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا کردہ اند و در زمان ایشان مسجد نبود و مراد سخن موافق این زمان گفتہ کہ آنحضرت نماز ظہر گزاردہ از مدینہ روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفہ گزارد و شب آنجا گذارد و صباح احرام بست و چون بر پشت ناقہ بر آمد و بایستاد تلبیہ گفت متفق علیہ۔ از این حدیث معلوم میشود کہ آنحضرت بعد از بر آمدن بر پشت شتر وایستادن شتر تلبیہ گفت و باین اخذ کردہ شافعی و نزد ما تلبیہ بعد از نماز مسنون ست و قول مالک نیز ہمین ست و در ہدایہ میگوید کہ تلبیہ کند عقیب صلوۃ کہ مروی ست از آنحضرت و اگر بعد از استوا بر پشت راحلہ کند نیز درست ست ولیکن بعد از نماز افضل ست و مشہور در مذہب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد بعضی از اصحاب وے بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفتہ کہ سعید بن جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ اختلاف کردہ اند در اہلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقہ پس گفت ابن عباس بدرستی کہ من داناترم بحقیقت حال اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومے و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اہلال کرد پس شنیدند آنرا قومے گفتند اہلال آنحضرت ہمدرین حال بود بعد از ان روان شد و نزدیک رسید از کہ موضعی بلند ست بر آمد و اہلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند کہ الآن ابتداے اہلال کرد و دانستم اللہ ابتداے اہلال وے صلی اللہ علیہ وسلم در مصلاے او بود و از ینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دحام و اجتماع صحابہ در حج بسیار بود تا گفتہ اند کہ از شمار بیرون بود و از حد افزون و از ہر طرف آنجا کہ چشم کار میکرد آدمی بود۔ وعن ابی سعید۔ الخدری رض قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرخ بالحج صراخا۔ بیرون آمدیم با آنحضرت در حالتے کہ فریاد می آوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کردہ بودیم تنہا و این موضع اختلاف ست در شرح احادیث آئندہ مبین گردد صراخ بضم صاد و خاے معجمہ در آخر آواز و فریاد۔ رواہ مسلم۔ وعن انس۔ قال کنت ردیف ابی طلحۃ۔ گفت انس بودم من در پس ابی طلحہ انصارے کہ وی بود سوار شوندہ۔ وانہم لیصرخون بہما جمیعا الحج والعمرۃ۔ بدرستی کہ ایشان یعنی صحابہ ہر آئینہ آواز می بر آوردند بحج و عمرہ۔

رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجۃ الوداع بیرون آمدیم با آنحضرت برای حجۃ الوداع کہ آنحضرت بحج بر آمدہ بود و وجہ تسمیہ حجۃ الوداع معلوم خواہد شد۔ فمنا من اہل بعمرۃ۔ پس بعضے از ما کسانی بودند کہ بانگ می آوردند بعمرہ تنہا۔ ومنا من اہل بحج وعمرۃ۔ و بعضی از ما کسانی بودند کہ تلبیہ میگفتند بحج و عمرہ ہر دو۔ ومنا من اہل بالحج۔ و بعضی از ما کسانے بودند کہ تلبیہ میکردند بحج تنہا۔ واہل رسول اللہ

و اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالحج بحج تنہا۔ فاما من اہل بعمرۃ فحل۔ اما کسیکہ اہلال کرد بعمرہ پس حلال شد یعنے
بیرون آمد از احرام بعد از ادای عمرہ پیش از ایام حج۔ واما من اہل بالحج او جمع الحج والعمرۃ فلم یحل۔ و اما کسیکہ اہلال
کرد بحج تنہا یا جمع کرد حج و عمرہ پس حلال نشد و نہ بر آمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع۔ حتی کان یوم النحر۔
تا آنکہ شد روز نحر یعنے روز عید کہ وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام ست اگرچہ طواف باقی ست متفق علیہ۔ وعن ابن عمر
قال تمتع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع بالعمرۃ الی الحج۔ تمتع کرد آنحضرت در حجۃ الوداع بعمرہ بسوے
حج تفسیرش آن ست کہ گفت۔ فبدأ فاہل بالعمرۃ۔ آغاز کرد بعمرہ۔ ثم اہل بالحج۔ بعد از اہلال کرد بحج۔ متفق علیہ۔
تنبیہ ناسکان مناسک حج بر سہ قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کنندہ کہ وے احرام برای حج
تنہا بست یا برای عمرہ تنہا دوم قارن یعنی قران کنندہ کہ احرام برای حج و عمرہ ہر دو بست سوم متمتع و صورت
تمتع آنست کہ اول عمرہ میکند اگر سوق ہدی کردہ است ہم بر احرام می ماند و اگر نکردہ است از احرام می بر آید بعد از ان
در مکہ می نشینند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچہ در بیان این احکام بیاید و فضیلت تمتع
آن ست کہ این ہر دو نسک در یک سال بدست آمدہ و احادیث و اخبار مختلف آمدہ کہ صحابہ مفرد بحج بودند یا قارن
یا متمتع و ہمچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحہ دران آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قارن بود و ہفدہ صحابہ
آنرا روایت کردہ اند و در افراد بحج نیز احادیث بسیار آمدہ و در تمتع نیز احادیث مروی شدہ و در توفیق و تطبیق
این احادیث و روایات علما تکلم کردہ اند و قران را ترجیح دادہ اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ شدہ است
آنجا باید نگریست بعضی از ملاحدہ و اعدای اہل اسلام درینجا راہ طعن کشادہ شدہ و گفتہ اند چہ شدہ شما را ای معاشر
مسلمانان کہ ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم کہ قارن بود یا مفرد با وجود این ہمہ کثرت و اجتماع
کہ شما را دران مواطن بود ندانستند این گروہ نادانان کہ ہمین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شدہ
و باوجود آنکہ نزد تحقیق و تطبیق مشخص ست کہ حال چہ بود شما ئید کہ بی تشخیص زبان طعن میکشا ئید۔ ع خوے بد را

بہانہ بسیار ست

الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی اللہ عنہما انہ رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم تجرد لاہلالہ واغتسل
روایتی ست از زید بن ثابت کہ از فقہای صحابہ و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و عالم بفرائض بود کہ وے
دید آنحضرت را کہ برہنہ شد برای احرام خود و غسل کرد اہلال یعنی آواز بلند کردن ست برای تلبیہ و مراد اینجا
احرام ست کہ سبب اہلال ست و در نسخہ مصابیح لاحرامہ واقع شدہ و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل
ست و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لبد راسہ بالغسل۔ و روایت ست از ابن عمر کہ آنحضرت چسپانید موے سر مبارک خود را بغسل بکسر غین معجمہ

سر شستن یعنی چنانکہ خطمی وگل وجز آن تا لبید براے آن بود تا منتشر نگردد موے بہ ولبیدہ نشود چنانکہ در فصل اول گذشت
وبعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد واین تصحیف وخطا است - رواه ابو داؤد - وعن خلاد - بفتح خاء معجمہ وتشدید
لام - ابن السائب - از ثقات تابعین ست - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ سائب ست - قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل - آمد مرا جبرئیل - فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال -
پس امر کرد مرا جبرئیل کہ امر کنم یاران خود را کہ بلند کنند آوازہاے خود را بااہلال - او التلبیۃ - یا لفظ تلبیہ گفت بجاے
اہلال ومراد یکی ست اگرچہ اخفا در ذکر افضل ست اما اینجا افضل رفع صوت ست - رواه مالک والترمذی
وابو داؤد والنسائی وابن ماجہ والدارمی - وعن سہل بن سعد - روایت ست از سہل بن سعد ساعدی
کہ از کبار صحابہ است وآخر صحابی ست کہ مرد بمدینہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من
عن یمینہ وشمالہ - نیست ہیچ مسلمانی کہ تلبیہ کند مگر آنکہ تلبیہ کند کسیکہ از جانب دست راست ودست چپ اوست
من حجر او شجر او مدر - از سنگ یا درخت یا کلوخ ودر روایتے یا عن یمینہ وشمالہ - حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا
تا آنکہ منقطع ومنتہا میگردد زمین از اینجا واز اینجا عبارت ست از منتہاے ارض از جانب یمین وشمال - رواه الترمذی
وابن ماجہ - وعن ابن عمر رضی اللہ عنهما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرکع بذی الحلیفۃ رکعتین - بود
آنحضرت کہ میگذارد براے احرام بذی الحلیفہ دو رکعت - ثم اذا استوت بہ الناقۃ قائمۃ عند مسجد ذی الحلیفۃ - پستر
وقتیکہ بر سر پشت او راست ناقہ ایستادہ نزد مسجد ذی الحلیفہ کہ در جاے نزول آنحضرت بنا کردہ اند - اہل بهولاء
الکلمات ویقول - بلند میکرد آواز را باین کلمات ومیگفت - لبیک اللهم لبیک لبیک وسعدیک - معنی لبیک معلوم
شد ومعنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری وادنی بعد از یاری وادنی یعنی مکرر ودائم در نصرت وتقویت
دین وامتثال امر توام - والخیر فی یدیک لبیک - ونیکی در دو دست تو وقدرت ونصرت تست - والرغباء الیک
ومیل ورغبت وطلب نیز بسوے تست زیرا کہ خیر در دست تست ورغبا بفتح را وسکون معجمہ بمد وبضم را وبقصر
ہر دو روایت ست - والعمل - وعمل نیز منتهی بسوے تست وتو مقصودی از عمل وبسوے تو صعود میکند آن
متفق علیہ - ولفظہ لمسلم - وعن عمارة - بضم عین وتخفیف میم وتا در آخر - ابن خزیمۃ - بضم خاء معجمہ وبفتح زا است -
ابن ثابت - از ثقات تابعین ست - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ خزیمہ بن ثابت ست کہ او را ذو الشہادتین
گویند - عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان اذا فرغ من تلبیتہ سال اللہ رضوانہ والجنۃ - روایت میکند
کہ آنحضرت بود چون می پرداخت از تلبیہ خود سوال میکرد از خداے تعالی رضاے او را کہ این حج وعمره مرضی و
مقبول وے گردد وسوال میکرد بہشت را کہ ثواب آن گردد چنانکہ در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابہ الجنۃ
واستعفاه برحمتہ من النار - وطلب عفو میکرد برحمت وے تعالی از آتش دوزخ وسنت آن ست کہ ہمہ با

کہ تلبیہ کند این دعا کند - رواہ الشافعی

الفصل الثالث - عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس - روایت ست از جابر کہ آنحضرت ہنگامے کہ خواست حج برآیند ایذا داد مردم وخبر کرد کہ برآیند - فاجتمعوا پس فراہم آمدند مردم - فلما اتی البیداء احرم - پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بیدا کہ نام موضعی ست و معنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیہ کرد احرام خود را در مسجد ذی الحلیفہ بستہ بود و تلبیہ آنجا کرد و بروایتی تلبیہ ہم در مسجد کرد و بروایتے بعد از برآمدن بر پشت ناقہ چنانکہ گذشت و وجہ تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواہ البخاری - وعن ابن عباس - رضی قال کان المشرکون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکہ تلبیہ میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویلکم - وای بر شما - قد قد - بس بس بفتح قاف وسکون دال و بتنوین آن نیز در روایت ست الا شریکا ہو لک تملکہ وما ملک - مگر شریکے کہ او مر تراست مالک ہستی تو او را و چیزے را کہ مالک ست آن شریک آن چیز را - یقولون ہذا وہم یطوفون بالبیت - میگفتند مشرکان این را و حال آنکہ ایشان طواف میکردند خانہ کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و استلام حجر میکردند و این خانہ را ہمیشہ تعظیم میکردند ولیکن بجہت شرک تلبیہ باین عبارت میکردند کہ لبیک لا شریک لک الا شریکا ہو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند و بتان را استثنا میکردند کہ آنہا شریک خدا اند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خدا ست و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود بس بس ہمین مقدار بگویید کہ نیست شریکی مر خدا را و زیادہ بر آن نگویید کہ الا شریکا الخ و بتحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمیباشد - رواہ مسلم

باب قصۃ حجۃ الوداع

وداع بفتح واو بمعنی وداع و تودیع بدرود کردن و حج را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرد حجۃ الوداع گویند زیرا کہ مردم را تعلیم شرائع نمودہ وداع کرد و خبر داد بر رحلت خود و ایشان را گواہ گرفت بر ادائے رسالت و تبلیغ احکام و این در سنہ عاشرہ بود کہ آخر سنوات عمر شریف وے بود صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث جابر اجمع و اتم احادیث ست درین باب و وی مروی ست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وے دارد گویند کہ آنحضرت بشارت دادہ بود جابر را کہ یکے از اولاد من از تو اخذ علم خواہد کرد و امام محمد باقر از عظمائے تابعین و کبار علما بودہ رضی اللہ عنہ و عن آبائہ الکرام

الفصل الاول - عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج ۔ روایت ہست از جابر کہ آنحضرت درنگ کرد بمدینہ نہ سال کہ حج نگزارد ۔ ثم اذن فی الناس
فی العاشرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاج ۔ پس ندا در دادہ شد در سال دہم کہ آنحضرت حج گزارندہ است
یعنی ارادہ دارد کہ بحج بیرون آید ۔ فقدم المدینة بشر کثیر ۔ پس آمدند بمدینہ مردم بسیار و بعضی روایات آمدہ کہ مردم
بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکردہ اند عدد ایشان را و در غزوہ تبوک کہ آخر غزوات آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
سی ہزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وے بود و لابد زیادہ بر آن شدہ باشند و در روایتے یکصد و چہار دہ ہزار
بودند و در روایتے صد و بیست و چہار ہزار واللہ اعلم ۔ فخرجنا معہ ۔ پس بیرون آمدیم یعنی صحابہ با آن حضرت ۔
حتی اذا اتینا ذا الحلیفة ۔ تا آنکہ چون آمدیم ذو الحلیفہ را و رسیدیم باین موضع ۔ فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر
رضی اللہ عنہما ۔ پس بزائید اسماء بفتح ہمزہ بنت عمیس بضم عین مہملہ و فتح میم زوجۂ ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت
عمیس زنی بود جمیلہ عاقلہ کہ ہمہ کس او را میخواستند نخست در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از ان علی مرتضی خواست
بعد از وے جعفر بن ابی طالب رضی اللہ عنہم اجمعین و در وقتیکہ حضرت بحج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر
را زائیدہ ۔ فارسلت الی رسول اللہ ۔ پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف اصنع ۔ کہ چہ
کار کنم کہ حکم چیست احرام بہ بندم یا نہ و چگونہ بہ بندم ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ اغتسلی ۔ غسل کن ۔ واستثفری بثوب ۔
و بربند جائے خون را بجامہ ۔ واحرمی ۔ و احرام بند و صورت استثفار بثائے مثلثہ و نفا آن ست کہ چیزے را در کمر
خود بندد و خرقہ پہن گرفتہ بر جائے خون بنہند و ہر دو طرف آنرا از پیش و پس آن کمر بند محکم کنند تشبیہ داد آنرا
بثفر بفتح ثاء و فاء یعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیہ است ۔ فصلی رسول اللہ ۔
پس گزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت ۔ فی المسجد ۔ در مسجد ذی الحلیفہ ۔ ثم رکب القصواء
پس سوار شد ناقۂ خود را کہ نام وے قصواء است بفتح قاف و سکون صاد مہملہ و تسمیہ او بقصواء بجہت آن ست کہ
سابق بود در سیر و در اقصاے سیر و نہایت وے بود و بعضی گفتہ اند کہ تسمیہ او بقصوی بجہت آن بود کہ جانب
گوش وے بریدہ بود و قصوی آن ناقہ را گویند کہ طرف گوش وے بریدہ باشد و شاة قصوی و ناقہ قصوے
و جمل اقصی گویند و گفتہ اند کہ قصوی و عضبا بفتح عین مہملہ و سکون ضاد معجمہ و جدعاء بجیم و دال مہملہ نام یک ناقہ
است کہ آنحضرت را بود صلی اللہ علیہ وسلم و گفتہ اند کہ اگر گوش از ربع بریدہ اند جدعا ست و اگر بہ نصف رسیدہ
قصواء و اگر زیادہ بر نصف عضبا ست و اگر از بیخ بریدہ اند صلما ست لیکن داخل بود این الفاظ روایات
واقع شدہ است و گفتہ اند کہ طرف گوش ناقہ آنحضرت بریدہ نبود بلکہ در اصل خلقت چنین واقع شدہ ۔ حتی اذا استوت
بہ ناقتہ علی البیداء اہل بالتوحید ۔ تا آنکہ چون برداشت آنحضرت را ناقہ وے بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد
تلبیہ است چنانکہ بیان کرد ۔ لبیک اللہم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لہ

قال جابر لسنا ننوی الا الحج۔ گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را۔ لسنا نعرف العمرة۔ نبودیم ما که می شناختیم
عمره را یعنی در اشهر حج۔ حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن۔ تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت
حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وے حجر اسود مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا
که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد باستلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت و سلام بر وے همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا که
او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام ست بکسر سین بمعنی حجاره واحد وے سلمه بکسر لام پس
استلام از وے ست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر یعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم۔
فرمل ثلثا و مشی اربعا۔ پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار۔ و ذکر طواف نکرد از جهت
ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن
دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل
در تشریع این فعل آن ست که چون آنحضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تب یثرب
لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلادت و قوت
کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهے بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب
مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وے سعی ست چنانکه طواف عمره و
طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت
در طواف افاضت رمل نکرد و قصه و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی و در حدیث
ذکر اضطباع بلفظ صحیح های موجوده نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع رداء از زیر بغل
راست برکتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو ست و بمعنی زیر بغل نیز آمده و در این نیز صورت تجلد هست چنانکه در رمل۔ ثم تقدم الی مقام
ابراهیم۔ پس بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پایهای ابراهیم ست علیه السلام و الآن پیش در
خانه در حجره نهاده اند فقرأ۔ پس خواند آنحضرت این آیت را۔ واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی۔ و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز
اتخذوا بفتح خا و بکسر آن در قرآن هر دو قرأت ست و روایت در حدیث بکسر آمده۔ فصلی رکعتین۔ پس گزارد
آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب ست نزد ما بعد از هر طوافی از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی
سنت ست۔ فجعل المقام بینه و بین البیت۔ پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف
مقام ایستاد و این افضل مواضع ست برای گزاردن این دو رکعت و جائز ست هر جا که گذارند۔ وفی روایة انه
قرأ فی الرکعتین۔ و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند در این دو رکعت۔ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون

وتقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح سنة و توجیه میکنند آنرا که
قل هو الله احد برای اثبات توحیدست و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت
اهتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهرست و این حدیث دلالت
کرد بر آنکه تقدیم سورهٔ متاخر بر سورهٔ متقدم جائزست و این را شواهد کثیرست در احادیث - ثم رجع الی الرکن
فاستلمه پس بر گشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا - ثم خرج من الباب الی الصفا - پس
بیرون آمد از در مسجد بسوی کوه صفا و هم برآمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس و الآن نام
کوهیست متصل با بوقبیس - فلما دنا من الصفا قرأ - پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله - بدرستی که صفا و مروه از نشانهائیست که ساخته است خدای تعالی برای حج
و فرمود آنحضرت - ابدأ بما بدأ الله به - آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی بآن - فبدأ بالصفا - پس
آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه - پس برآمد آنحضرت بصفا
حتی رأى البيت - تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بناهای
حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بحجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد - فاستقبل
القبلة - پس روی آورد آنحضرت قبله را - فوحد الله وكبره - پس بیگانگی یاد کرد خدا را و به بزرگی یاد کرد او را
وقال - و گفت - لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير لا اله الا الله وحده انجز
وعده - روا کرد و راست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرده بود همه بوجود آورد -
ونصر عبده - و یاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی باشد - وهزم الاحزاب وحده - و شکست داد
گروههای کافران و دشمنان دین را تنها - ثم دعا بين ذلك - پس دعا کرد میان این اذکار - قال مثل هذا ثلث
مرات - گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد - ثم نزل - پس
فرود آمد از صفا - ومشى الى المروة - و رفت بسوی مروه که کوهی دیگرست طرف دیگر از صفا - حتی انصبت قدماه
فی بطن الوادی ثم سعى - تا آنکه به پستی فرود آمد پایهای آنحضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی
به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته شدن آب است و صبب بفتحتین نشیب چون پای
از بلندی به پستی زیر آن می آید تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین - حتی اذا صعدتا مشی - بفتح همزه و سکون
صاد تا آنکه چون شروع در بالا برآمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته
رفت و سعی بگذاشت و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع
مرادست کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصل درین باب آن ست

کہ ہاجرہ بفتح جیم ام اسمعیل عم در وقتیکہ اسمعیل عم طفل بود روزے بہ طلب آب رفت وچون درون وادی می درآمد
اسمعیل از نظر وے پوشیدہ میگشت پس بر صفا ومروہ می برآمد تا بروے نگاہ کند پس این سنت از وے ماند وآنحضرت
نیز کرد والآن چون زمین بلند را خاک پر کردہ مغاک نگذاشتہ وبعد از نزول از صفا انحدار وانصباب نماندہ کاف باید کہ
در سعی بجہت بجاے آوردن سنت۔ حتی الی المروۃ۔ تا آنکہ آمد آنحضرت بر مروہ کہ کوہے دیگرست مقابل صفا ومروہ
در اصل سنگ سفید براق را گویند کہ از وے آتش بجہد۔ ففعل علی المروۃ کما فعل علی الصفا۔ پس کرد بر مروہ آنچہ
کرد بر صفا از تکرار توحید وتکبیر ودعا وسعی بین الصفا والمروۃ واجب ہفت بارست از صفا بمروہ یکی واز مروہ بصفا
دو پس ابتدا از صفاست وختم بمروہ چنانکہ فرمود۔ حتی اذا کان آخر طواف علی المروۃ۔ تا آنکہ چون یافتہ شد آخر طواف
بمروہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ لو انی استقبلت من امری ما استدبرت۔ اگر بیشد کہ من پیشتر میدانستم
از امر خود وحال خود چیزے کہ از پس دانستم۔ لم اسق الہدی۔ نمی راندم ہدی را ونمی آوردم با خود ہدی بفتح ہا وسکون
دال قربانے کہ بحرم فرستند۔ وجعلتہا عمرۃ۔ ومیگردانیدم حج را عمرہ وبیرون می آمدم از احرام فمن کان منکم لیس معہ ہدی
فلیحل۔ پس کسیکہ ہست از شما کہ نیست با وے ہدی پس باید کہ حلال شود وبر آید از احرام ولیجعلہا عمرۃ۔ وبگرداند
آنرا عمرہ شرح این کلام بسطے می طلبد حاصلش آن ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از وصول بمکہ معظمہ واداے عمرہ
امر کردہ اصحاب را کہ ہر کہ سوق ہدی نمودہ وبا خود قربانی کہ آنرا در ایام نحر ذبح کند نیاوردہ عمرہ کند واز احرام
برآید وفسخ حج بعمرہ کند وبعد ازان در ایام حج احرام ببندد وحج بگذارد وہر کہ سوق ہدی نمودہ است عمرہ کند بر احرام
خود باشد تا حج بگذارد وبعد ازان از احرام برآید وآنحضرت خود سوق ہدی نمودہ بود وبر احرام باقی ماند واین معنی بوجوہ
بر صحابہ گران آمد یکی بجہت آنکہ از احرام برآیند ورسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشد وترک متابعت او کنند دوم
آنکہ گفتند در میان ما وعرفہ پنج روز بماند پس مناسب نیست کہ از احرام برآییم وپیش زنان برویم ومنی از
ذکر ہاے ما چکیدہ باشد وبعرفہ درآییم وحج کنیم سوم آنکہ در جاہلیت عمرہ در اشہر حج از اشنع شنائع بود پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در غضب آمد وفرمود چہ کار کنم حکم الہی چنین ست کہ اگر این پیش ازین می دانستم برآمدن
از احرام بر شما شاق خواہد آمد من نیز سوق ہدی نمیکردم واز احرام می برآمدم وفسخ حج بعمرہ میکردم ومن نمیدانستم
کہ حکم الہی چنین خواہد شد۔ فقام۔ پس ایستاد۔ سراقۃ۔ بضم سین مہملہ۔ بن مالک بن جعشم۔ بضم جیم وسکون عین
وشین معجمہ۔ فقال۔ پس گفت سراقہ۔ یا رسول اللہ العامنا ہذا ام لابد۔ آیا برای امسال ست این حکم یا برای
ہمیشہ است۔ فشبک رسول اللہ۔ پس درہم آورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اصابعہ۔ انگشتان خود را۔
واحدۃ فی الاخرے۔ یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل۔ وقال دخلت العمرۃ فی الحج۔ وگفت درآمد
عمرہ در حج مرتین۔ دو بار گفت این کلام را وگفت۔ لا۔ نہ چنین نیست کہ تو گفتی این حکم با امسال مخصوص باشد

بل لابد ابد - بلکہ برای ہمیشہ ہمیشہ مقصود ابطال آن ست کہ در جاہلیت بود از امتناع عمرہ در اشہر حج - وقدم علی رضی اللہ
عنہ من الیمن - امیر المومنین علی را کہ بقضائے یمن فرستادہ بودند در ہمین ایام حج قدوم آورد - ببدن النبی - ببدنہای
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و بدن بضم با و سکون دال جمع بدنہ بفتح با و دال شتر و گاو قربانی کہ بحرم کنند ونزد شافعی
مخصوص بدنہ شتر ست یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد و بدن بسیار برائے آنحضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج
پس گفت آنحضرت بعلی چہ چیز گفتی و نیت کردے تو ہنگامیکہ فرض کردی حج را و احرام بستی - قال - گفت علی
رضی اللہ عنہ قلت - این گفتم و نیت کردم کہ - اللہم انی اہل بما اہل بہ رسولک - خداوندا بستی کہ من احرام بستم بچیزے
کہ احرام بست بآن چیز پیغمبر تو - قال - گفت آنحضرت - فان معی الہدی - پس بدرستیکہ با من ہدی ست و از احرام
نمی برآیم - فلا تحل - پس حلال مشو و از احرام بیرون میا - قال - گفت جابر کہ راوی این حدیث ست فکان جماعة
الہدی الذی قدم بہ علی من الیمن - پس بود مجموع شتران کہ آورد آنہا را علی رضی اللہ عنہ از یمن - والذی اتی بہ النبی
و آن شتران کہ آورد آنہا را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ ہمراہ خود - مائة - صد - قال - گفت - جابر - فحل الناس
کلہم - پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم ہمہ - وقصروا - و موے قصر کردند مردم ہمہ گویا قصر موے با وجود
افضلیت حلق چنانچہ در حدیث آمدہ است برائے آن بود تا بقیہ از موے بماند کہ در حج حلق کنند یا ہنوز در طبیعت
ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند در ابقائے حکم آن چہ تمام کہ حلق ست و اقتصار کردند بر قدر کفایت
واللہ اعلم - الا النبی - مگر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - کہ از احرام بیرون نیامد - ومن کان معہ ہدی - و دیگر کسی کہ بود با وے ہدی
فلما کان یوم الترویة - پس ہرگاہ کہ شد روز ترویہ - توجہوا الی منی - روے آوردند بسوے منی ومنا را منی از ان گویند
کہ در وے ریختہ میشوند خونہا یا بجہت آنکہ چون جبرئیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہما السلام گفت تمنی کن چہ خواہی
گفت بہشت میخواہم - فاہلوا بالحج - و احرام بستند برائے حج یوم الترویة نام روز ہشتم از ذی الحجہ است زیرا کہ در وے
سیراب میکردند شتران را یا بجہت آنکہ ابراہیم علیہ السلام رائے میزد و تفکر میکرد در رویائے خود کہ در شب دیدہ بود
کذا فی القاموس و رفتن بمنی و بیتوتت در ان شب ها واجب نیست بلکہ سنت ست - و رکب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فصلی بہا الظہر والعصر والمغرب والعشاء والفجر - و سوار شد آنحضرت بسوے منی و رسید بمنی پس بگذارد در منی این
پنج نماز و شب در منی بیتوتت کرد - ثم مکث قلیلا - پس درنگ کرد اندکی بعد از گزاردن نماز فجر - حتی طلعت الشمس -
تا آنکہ برآمد آفتاب - وامر بقبة من شعر تضرب لہ بنمرة - و امر کرد بخیمہ از موے کہ زدہ شود برائے وے صلی اللہ علیہ وسلم
بنمرہ - و نمرہ بفتح نون و کسر میم کہ قریب وادی عرفات ست و منتہائے زمین حرم ست و آنجا کوہے ست کہ بروے
منارہ است کہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ از برائے نشان حرم بنا کردہ و عرفات از حل ست و نمر نام حیوان مشہورست
کہ او را پلنگ گویند این کوہ را کہ نکتہ ہائے سیاہ و سفید دارد بآن تشبیہ کردند - فسار رسول اللہ - پس رفت و راند پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم بجانب عرفات۔ ولا تشک قریش الا انہ واقف عند المشعر الحرام۔ وگمان نمی بردند قریش مگر آنکہ آنحضرت
وقوف کنندہ است نزد مشعر حرام کہ نام کوہی است بمزدلفہ کہ آنرا قزح میگویند۔ کما کانت قریش تصنع فی الجاہلیۃ۔ چنانکہ
بودند قریش کہ میکردند در جاہلیت زیرا کہ ایشان وقوف بمزدلفہ میکردند و آنرا موقف حمس و اہل حرم اللہ میگفتند و
بعرفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب کہ وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند کہ آنحضرت نیز وقوف بمزدلفہ خواہد کرد۔
فاجاز رسول اللہ۔ پس تجاوز کرد و درگذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از مزدلفہ۔ حتی اتی عرفۃ۔ تا آنکہ آمد عرفہ را
در عرفہ بفتح راء مفرد بمعنی مکان وقوف نان ہر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست و وجہ تسمیہ بعرفہ بیاید۔
فوجد القبۃ قد ضربت لہ بنمرۃ۔ پس یافت خیمہ را کہ بتحقیق زدہ شدہ است برای وی بنمرہ۔ فنزل بہا۔ پس
فرود آمد بنمرہ۔ حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء۔ تا آنکہ وقتی گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد کہ پالان
کردہ شود قصواء را کہ ناقہ آنحضرت بود۔ فرحلت لہ۔ پس پالان کردہ شد قصواء را برای آنحضرت۔ فاتی بطن الوادی
پس آمد آنحضرت در دون وادی نمرہ و مقابل آنرا۔ فخطب الناس۔ پس خطبہ خواند و خطاب کرد مردم را۔ وقال
و گفت۔ ان دماءکم واموالکم حرام علیکم۔ بدرستی کہ خونہای شما و مالہای شما بناحق حرام است بر شما۔ کحرمۃ
یومکم ہذا۔ مثل حرام بودن این روز شما کہ عرفہ است۔ فی شہرکم ہذا۔ درین ماہ شما یعنی ذی الحجہ۔ فی بلدکم ہذا۔ درین
شہر شما یعنی مکہ و این تاکید و تقریب حرمت دماء و اموال را (عرب ہمہ قائل بودند بحرمت این روز و ماہ و
شہر کہ ایشان در حرام است۔ الا کل شیء من امر الجاہلیۃ تحت قدمی موضوع۔ آگاہ باشید کہ ہر چیز و ہر رسم
از کار جاہلیت زیر ہر دو پای من نہادہ شدہ پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک است۔ ودماء
الجاہلیۃ موضوعۃ۔ و خونہای زمان جاہلیت موضوع و متروک و ہدر ست یعنی رسم اہل جاہلیت آن بود کہ کینہ
نگاہ میداشتند ہر کس از ہر قبیلہ کہ خون کردہ ہر چند کہ مدتہا بران میگذشت کینہ میکشیدند و می کشتند پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم آن ہمہ را باطل گردانید و فرمود۔ وان اول دم اضع من دمائنا دم ابن ربیعۃ بن الحارث
و بدرستی نخست خونی کہ می نہم و ہدر میکنم از خونہای قبیلہ ما دم پسر ربیعہ بن الحارث بن عبد المطلب ست
حارث عم رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و ربیعہ پسر وی صحابی ست و در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
عنہ وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی کہ میان سعد و ہذیل بود کشتہ گشتہ
وکان مسترضعا فی بنی سعد۔ و بود پسر ربیعہ شیر دادہ شدہ در قبیلہ بنی سعد۔ فقتلہ ہذیل۔ پس کشتند او را ہذیل بضم
ہا و فتح ذال معجمہ بسبب جنگی کہ میان سعد و ہذیل شدہ و ازینجا معلوم شد کہ صحیح دم ابن ربیعہ است بزیادت لفظ
ابن چنانکہ در عبارت مشکوۃ از روایت مسلم واقع شدہ است و در نسخ مصابیح کہ دم ربیعہ واقع شدہ بی ذکر لفظ
ابن و بعضی از اہل علم گفتہ کہ راویان این حدیث خطا کردہ اند کہ دم ربیعہ نقل کردہ اند و صواب دم ابن ربیعہ است

پس تشبیه لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و تورپشتی میگوید که ما تسلیم نمیکنیم این تشبیه را با وجود امکان تقریر معنی حدیث
بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بخاری ست و جماعت از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند کدام رجعه و وجه صحت
آنست که اضافت دم بسوی وی بجهت آن است که ربیعه ولی دم ست و دم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی
نیز توان کرد و ضمیر در کان مستتر راجع بمقتول ست فافهم بالذهب … آنحضرت — و ربا الجاهلیة موضوع — و ربا زبان جاهلیت
نهاده شده و ساقط گردانیده شده است — واول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب — و نخست ربائیکه
می نهم از رباها قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب ست — فانه موضوع کله — پس بدرستیکه ربای عباس
موضوع و باطل ست و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی
بحکم ربا بر مردم بود آن همه را از ذمه ایشان نهاد و باطل گردانید و بوی نداد — فاتقوا الله فی النساء — پس بترسید از خدا
و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان — فانکم اخذتموهن بامان الله — پس بدرستیکه شما گرفته اید
زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده باید که شما ادا کنید حقوق ایشان — واستحللتم فروجهن
بکلمة الله — و حلال کرده اید فرجهای زنان را بکلمه خدا … یا بکلمه توحید
زیرا که حلال نیست زن مسلمان مگر مسلمان را — ولکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه — و مر شما راست بر
زنان این که پامال نگردانند و زیر پا نسپرند فرشهای شما را … ناخوش میدارید شما …
کنایت ست از … گردانیدن غیر … بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود
فان فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح — پس اگر بکنند زنان این را پس بزنید ایشان را زدنی غیر مولم
… و مشقت … معلوم شد … کنایت از زنا نیست و الا عقوبت
آن عقوبت زنا می بود — ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف — و مر زنان راست بر شما روزی ایشان و پوشانیدن
ایشان بر وجه شرع و اعتدال و رزق روزی … دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسی را —
وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به — و بتحقیق گذاشته ام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی
وگذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ زنید و پناه گیرید بآن چیز و کدام ست آن چیز
کتاب الله — کتاب خداست که قرآن مجید ست و سنت و علم وی تفهیم او ست با آنچه نوشته است خدا و فرض
گردانیده است بر شما فرموده — وانتم تسألون عنی — و شما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کردم با شما
در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت — فما انتم قائلون — پس چه خواهید گفت شما — قالوا نشهد انک قد
بلغت وادیت ونصحت — گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی
امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیر خواهی نمودن — فقال باصبعه السبابة پس اشارت

کرد آنحضرت بانگشت شہادت خود — برفعها الی السماء — درحالیکہ برمیداشت آن انگشت را بسوی آسمان — وینکتها الی
الناس — وخم میکرد آنرا و می خمید آن را بسوی مردم — فی الصحاح النکت کالنقط یعنی نحک — اللهم اشهد اللهم اشهد خداوندا گواه باش
ثلث مرات — سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت و نکث بجتشہا — و در بعضی گفته اند که ینکتها صواب آن ست که
بباء موحده باشد بجای تای فوقانیه و در مشارق گفته که روایت با تاء دو نقطه فوق اوست و بعضی متقنین گفته
که صواب بباء یک نقطه و مثنات تحتیه است بر گردانیدن و نکس کردن یعنی رو و قلب وی بجانب مردم اشارت کنند
بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود انتهی و نظر بانصاف معنی نکت بتاء فوقانیه غیر ظاهر ست اگرچه بقرینۂ کلمۂ الی مجاز
اند اشارت توان بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بتوقانیه بعید المعنی — ثم اذن بلال — پس بانگ نماز گفت
بلال — ثم اقام — پس اقامت گفت و تکبیر بجا آورد — فصلی الظهر — پس گزارد آنحضرت نماز پیشین را — ثم اقام — پس اقامت
گفت بلال — فصلی العصر — پس گزارد آنحضرت نماز دیگر را — ولم یصل بینهما شیئا — و نگزارد میان نماز ظهر و عصر چیزی را
از سنن رواتب و نوافل و در این استعجال و توقف ست اینجا می رسند هیچ جای ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب بگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال و توقف که نفل سنت ترک میدهند — ثم رکب
حتی اتی الموقف — پس سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات — فجعل بطن ناقته القصواء الی الصخرات
پس گردانید شکم ناقۂ خود را که قصواء بود بسوی صخرات جمع صخرۂ سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خرد
و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم — وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل
القبلة — و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در آنجا پیش روی خود یعنی پیش خود در روی آورد بجانب قبله
حبل بفتح حاء مهمله و سکون باء موحده ریگی که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ مستطیل و جمع وی حبال ست
و بعضی گفته اند حبال بحاء ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مشاة بضم میم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع
ایشان ست بروی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف
ایشان را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات در آنجا بود و اگرچه موقف شریف مشخص متعین نشده است
اما باید که در گرد و پیش موقف می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا نزدیک بسنگهای قدیم که آنجا ست که عامه مردم آنرا مطبخ
آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود — فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس
پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه غروب رفت آفتاب — وذهبت الصفرة قلیلا — و رفت زردی اندکی — حتی
غاب القرص — تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قرب غروب ست
حادون اسامة — و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را — ودفع — و برگشت یعنی بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر
حتی اتی المزدلفة — تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست در میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد ما واجب ست

و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض ست و وجه تسمیه وی بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از لفت بمعنی قرب ست و مردم در وی قریب بمنی که محل مناسک ست می آیند و نیز زلف بمعنی قربت و زمین همواره جا رو ب داده را گویند و زمین این موقف همچنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن عباس که میان آدم و حوا درین موقع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم بالصواب - فصلی بها المغرب و العشاء پس گزارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا را - باذان واحد و اقامتین بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این مذهب شافعی ست و نزد بعضی دیگر از ائمه است و نزد امام ابوحنیفه به روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و ترمذی نیز این را تحسین و تصحیح نموده - ولم یسبح بینهما شیئا - و نگزارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی و سبحه بضم سین نماز نفل را گویند - ثم اضطجع - پس پهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تهجد برنخاست با وجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود - فصلی الفجر حین تبین له الصبح - پس بگزارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش گزارد و در آنجا گزارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گزارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بوحی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گزارد یعنی در غیر وقت معهود گزارد و سخن درین باب در مواقیت صلوة گذشته است فلینظر ثمه - باذان واقامة - پس گزارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نمود و تغلیس گزارد اما اذان و اقامت که سنت مستمره بوده ترک نداد - ثم رکب القصواء حتی اتی المشعر الحرام - پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بمشعر حرام که نام کوهی در مزدلفه که آنرا قزح میگویند بضم قاف و فتح زای و حاء مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شعائر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشعر ست و شعائر جمع شعیره مراد امور حج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور بمعنی علم ست - فاستقبل القبلة - پس رو کرد آنحضرت بقبله - فدعاه و کبره و هلله و وحده - پس دعا کرد حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل و توحید یاد کرد او را - فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا - پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف بمزدلفه واجب ست نزد ما - فدفع قبل ان تطلع الشمس - پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه بر آید آفتاب - واردف الفضل بن عباس - و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه اردف کرده بود اسامه

بر نهد بار و زین ساخته بود — حتی اتی بطن محسر — تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین
مشدده که میان مزدلفه و منا است و برزخ ست میان هر دو یا کرانه از ان ست و پاره از این مشتق از حسر بمعنی مانده شدن
و تحسیر مانده کردن درین وادی مانده میگذارند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکه در بیان حکمت
آن معلوم گردد — فحرک قلیلا — پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند و از بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند و
شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست و مستحب ست شتافتن از این وادی و اگر
پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناقه را درین وادی و مشهور آن ست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قصد
هدم بیت الله زاده الله تعظیما و تکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتافتن و گذشتن از ان و ثابت شده است
در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت
گرفتن از ان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از شنوی
که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آن ست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی
گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شد به مخالفت ایشان و امام شافعی در املا گفته
که جائز ست که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت آنکه این جای بودن شیاطین ست
و شاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را دراینجا متمسکی بتوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب
مشروع ست این نیز ازین باب ست و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض ست زیرا که امر حضرت گذرندگان را
به تیز گذشتن بجهت ظهور حق و شهود قهر و جلال اوست تعالی و نیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده
تا آنکه اگر می ایستند نازل میگردد و عذاب ایشان را اصلا نمی ماند و با وجود آن چون صریح نهی منع و وعید در گریختن
از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص ست و فائده ندارد و گریختن در بعضی مواقع دیگر آمده است چنانکه
کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن با فتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد می سوزد
از اینجا باید برآمد و اگر این را بر آن قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض ست و فرق ست
میان اسباب خفیه و وهمیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در وهمیه منافی ست و اینجا خبر منع و نهی واقع شده
و مباشر ارتکاب آن وعید و بی شک مواعید واقع شده دیگر چه جای سخن ست اعاذنا الله من موجبات سخطه و مبادی
عذابه — ثم سلک الطریق الوسطی — پس رفت آنحضرت میانه راه را و این غیر راهی ست که از ان رفته بود و آن راه
تحت را طریق ضب میگویند بفتح ضاد معجمه و تشدید موحده و این را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زای
و فتح میم و لهذا در وقت رفتن به وادی محسر نگذشته بود — التی تخرج علی الجمرة الکبری — آن راهی که بیرون می آید

بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست مقصود تعیین طریق ست اما امروز از آن جمره میگذرند و بجمرهٔ ای آیند
که در جانب مکه است و او را جمره عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف راه دره کوه و این جمره در ته اوست و بیعة العقبه که انصار
کردند نیز منسوب باوست و احکام رمی جمار و تفصیل در باب خود بیاید - حتی اتی الجمرة التی تحت الشجرة - تا آنکه آمد آنحضرت
جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد - فرماها بسبع حصیات - پس انداخت در وی هفت سنگریزه را
یکبر مع کل حصاة منها - در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه ها - مثل حصی الخذف - مانند سنگریزه های خذف
بفتح خای و سکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آن ست
که سنگریزه یا خسته دارد در انگشت سبابه میگیرند تا میان سر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخذفه بسازند از چوب
و لبسی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزه هاست در صغر و کبر
و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از نخود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پشک
گوسفند - رمی من بطن الوادی - انداخت آنحضرت سنگریزه ها را از میانه وادی که جمره در آنجاست - ثم انصرف الی
المنحر - پس باز گشت آنحضرت بسوی قربانجای که در منا بود - فنحر ثلاثا و ستین بدنة بیده - پس نحر کرد آن حضرت
شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و میان نحر و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر ست
و در غیر وی ذبح در باب الضحیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحر ما غبر - پس داد آنحضرت یعنی شتران را یا کارد را
بعلی پس نحر کرد علی چیزے را که باقی ماند بعد از نحر آن حضرت از شتران سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی
سی و هفت باشد - و اشرکه فی هدیه - و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود - ثم امر من کل بدنة
ببضعة - پس امر کرد آنحضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر بضعة بفتح با قطعه واحده بدان بفتح و سکون - فجعلت فی قدر -
پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در دیگی - فطبخت - پس پخته شد آن گوشت پاره ها - فاکلا من لحمها - پس خوردند
هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت هدایا از گوشت قدر و قدر مونث
می آید - و شربا من مرقها - و نوشیدند از شوربای آن مرق بفتح میم و را شوربا بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی
خود چیزے بخورند و باقی گوشتها بخش کنند و در روایتی آمده که تا بگردند امر فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند -
ثم رکب رسول الله - بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافاض الی البیت - پس شتابی راند
بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر ست از حج بعد از وقوف بعرفه و باوی
تمام میشود حج و این افضل ست روز نحر و بعد از وی نیز جایز ست - فصلی بمکة الظهر - پس گزارد در مکه نماز پیشین را
این روایت جابر ست و عایشه نیز همین جانب ست و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزارد پیشین را بمنا بعد از
بازگشتن و اندکه در هر دو روایت صحیح ست و سخن در ینجا بسیار ست و در شرح مبین شده والله اعلم - فاتی علی بنی عبد المطلب

تا مر جد آنحضرت ست و منصب سقایۂ زمزم بدست ایشان بود ـ یسقون علی زمزم ـ در حالیکہ آب میدادند مردم را بر
زمزم ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت ـ انزعوا بنی عبد المطلب ـ بکشید آب از زمزم اے پسران عبد المطلب ـ فلولا ان
یغلبکم الناس علی سقایتکم ـ پس اگر نبود خوف آنکہ غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان
بران از جہت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما ـ لنزعت معکم ـ ہر آئینہ میکشیدم من آب از زمزم
از جہت فضل و تبرک این فعل ـ فناولوہ دلوا فشرب منہ ـ پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید
آنحضرت از ان آب ـ این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طواف ہست کہ در ایام منی
آنرا میکنند ہم در محل خود مذکور گردد ان شاء اللہ تعالی ـ رواہ مسلم ـ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع النبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع ـ گفت عائشہ بیرون آمدیم با آنحضرت در حجۃ الوداع ـ فمنا من اہل بعمرۃ ومنا من اہل بحج
پس بعضے از ما کسی بود کہ احرام بست و تلبیہ کرد بعمرہ و بعضے بود کہ احرام بست بحج و تلبیہ کرد بحج ـ فلما قدمنا مکۃ ـ پس ہنگامیکہ
قدوم آوردیم بمکہ ـ فقال ـ پس گفت ـ رسول اللہ ـ پیغمبر خدا ـ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل بعمرۃ ولم یہد فلیحلل ـ
کسیکہ اہلال کرد بعمرہ و ہدی نفرستاد پس باید کہ حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام بندد بحج در ایام حج ـ ومن احرم
بعمرۃ واہدی فلیہل بالحج مع العمرۃ ـ و کسیکہ احرام بست بعمرہ و ہدی فرستاد پس باید کہ اہلال کند بحج با عمرہ ـ ثم لا یحل حتی
یحل منہما ـ بعد از ان حلال نشود تا آنکہ حلال شود از ہر دو ـ وفی روایۃ فلا یحل حتی یحل بنحر ہدیہ ـ و در روایتے اینچنین
آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود بہ نحر کردن ہدی خود و مہل بعمرہ این حکم دارد ـ ومن اہل بحج فلیتم حجہ ـ و کسیکہ احرام
بست بحج پس باید کہ تمام کند حج خود را ـ قالت ـ گفت عائشہ ـ فحضت ـ پس حیض کردم من ـ ولم اطف بالبیت ـ
و طواف نکردم بخانہ کعبہ برائے عمرہ ـ ولا بین الصفا والمروۃ ـ و نہ طواف کردم میان صفا و مروہ مراد بہ طواف اینجا سعی است
و بر سعی نیز اطلاق طواف آمدہ است ـ فلم ازل حائضا ـ پس ہمیشہ بودم من حایض ـ حتی کان یوم عرفۃ ـ تا آنکہ شد روز
عرفہ ـ ولم اہل الا بعمرۃ ـ و احرام نبستہ بودم من مگر برائے عمرہ ـ فامرنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان انقض راسی و امتشط ـ
پس امر کرد مرا آنحضرت کہ بکشایم سر خود را و شانہ کنم یعنی برآیم از احرام و مباح گردانم آنچہ حرام شدہ بود باحرام ـ و اہل بالحج
و احرام بندم بعد از ان بحج ـ واترک العمرۃ ـ و ترک کنم عمرہ را ـ ففعلت ـ پس کردم من آنچہ فرمود آنحضرت ـ حتی قضیت
حجی ـ تا آنکہ تمام کردم حج خود را ـ بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر ـ فرستاد با من برادر مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد
و این عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر ـ وامرنی ان اعتمر مکان عمرتی ـ و امر کرد مرا کہ عمرہ کنم در بدل عمرہ من
کہ فوت شدہ بود از من بجہت حیض و برآمدہ بودم از احرام آن ـ من التنعیم ـ احرام بندم این عمرہ را از تنعیم کہ جائی است
بیرون مکہ بر سہ میل نزدیکترین زمین حل بحرم و در آنجا جایی ست کہ آنرا مسجد عائشہ میگویند یعنی جائے احرام بستن
وے از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمرہ گویند چون از برائے عمرہ احرام از آنجا می بندند ـ قالت ـ گفت عائشہ ـ

فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند براے عمره بخانه کعبه - وبین الصفا
والمروة - وسعی کردند میان صفا ومروه - ثم حلوا - پیشتر حلال شدند وبرآمدند از احرام - ثم طافوا بعد ان رجعوا من منی -
بعد ازان طواف کردند بعد ازان که بازگشتند وآمدند از منا روز نحر طواف زیارت را - واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما
طافوا طوافا واحدا - واما آن کسانی که جمع کردند حج وعمره را وقران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر براے
حج وعمره هردو - متفق علیه - وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة
الی الحج - تمتع کرد آنحضرت بعمره بسوے حج - فساق معه الهدی من ذی الحلیفة - پس راند وبرد باخود هدی را از ذی الحلیفه
که آنجاے احرام ست - وبدأ فاهل بالعمرة - وآغاز کرد پس اهلال کرد بعمره - ثم اهل بالحج - پیشتر اهلال کرد بحج - فتمتع
الناس مع النبی - پس تمتع کردند مردم باپیغمبر - صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج - بعمره بسوے حج چنانکه صورت
تمتع ست - فکان من الناس من اهدی ومنهم من لم یهد - پس بود از مردم کسیکه هدی برد باخود وبعضے از ایشان کسے
بود که هدی نبرد - فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة قال للناس - پس هنگامیکه قدوم آورد آنحضرت بمکه گفت مردم
را - من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم منه - کسیکه هست از شما که هدی آورده پس بدرستی که وے حلال نشود
از هیچ چیزے که حرام شده باشد وے یعنی از احرام نه برآید وهم بران حال که بوده باشد - حتی یقضی حجه - تا آنکه بگزارد
حج خود را - ومن لم یکن منکم اهدی فلیطف بالبیت وبالصفا والمروة - وکسیکه نباشد از شما که هدی آورده پس باید که طواف
کند بخانه کعبه وبصفا ومروه - ولیقصر - وباید که قصر کند موے خود را ادنی این ست والا حلق افضل ست - ولیحلل
وباید که حلال شود وآنچه از مناسک واعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن درینجا آنست
که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بود واصح آن ست که آنحضرت قارن بود وتاویل
این حدیث آن ست که مراد تمتع معنی لغوی ست که انتفاع والتذاذ ست وشک نیست که این معنی در قران موجود ست
از جهت اکتفا از دو نسک بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع واسناد تمتع بحضرت وے بطریق
اسناد بسبب ست چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهرے را زیرا که چون بنا بامر اوست گویا خود بنا کرده اما روایت آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفرد بود پس وجه آن ست که نخست احرام حج بست پس ازان نیت عمره کرد وقارن
شد هرکه لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها براے حج احرام بست وافراد کرد واین تاویلات بجهت تطبیق میان
روایات کرده اند وکلام درین مقام بسیارست در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد ازان
حال متمتع را که هدی نبرده بیان نمود که چون از احرام برآمد وطواف وسعی نمود وعمره تمام کرد - ثم لیهل بالحج - پیشتر باید که
در ایام حج بسته احرام جدید براے حج - ولیهد - وباید که اهدا کند هدی کردن را وقت دم نمودن واجب ست
در تمتع براے شکر گزاری این نعمت که توفیق اداے هردو نسک یافت - فمن لم یجد هدیا - پس کسیکه نیابد هدی را

فليصم ثلثة ايام فی الحج - پس بايد که روزه دارد سه روز در حج سه هر روز که باشد و افضل آن ست که سابع و ثامن و تاسع
بدارد و بعضی گفته اند که پيش از تاسع دارد - وسبعة اذا رجع الی اهله - و روزه دارد هفت روز وقتيکه برگردد بسوے خانه
خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجيد مطلق رجوع واقع شده است زيرا که فرمود وسبعة اذا رجعتم پس بعضی تفسير کرده اند
آنرا رجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و بر آمدن از منا و رجوع بمکه بسيارے گفته که مذهب ابی حنيفه اين ست و طيبی نيز
موافق آن گفته اما در هدايه گفته که اذا رجع الی اهله و ظاهر اين حديث مؤيد اين مذهب ست و چون آنحضرت قدوم آورد
بمکه و امر کرد اصحاب را بآنچه کرد - فطاف حين قدم مکة - پس طواف کرد هنگاميکه رسيد بمکه - واستلم الرکن اول شیء - و بوسه داد
حجر اسود را نخست از هر چيز - ثم خبّ ثلثة اطواف - بعد ازاں رمل کرد و رمل کردن چنانکه گذشت در سه طواف که از اشواط ميگويند
که يکبار گرد کعبه گشتن ست - ومشی اربعا - و مشی کرد بطريق معتاد آهسته چهار از مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف
گويند - ثم رکع حين قضی طوافه بالبيت عند المقام رکعتين - بعد ازاں گزارد هنگاميکه تمام کرد طواف بيت را نزد مقام ابراهيم دو رکعت
نماز را - ثم سلم - بعد ازاں سلام داد - فانصرف - پس برگشت از نماز - فاتی الصفا - پس آمد کوه صفا را - فطاف بالصفا والمروة
سبعة اطواف - پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اينجا گشتن ست ميان اين دو کوه هفت بار که
آنرا سعی بين الصفا والمروة گويند - ثم لم يحل من شیء حرم منه - بعد ازاں حلال نشد آنحضرت از هيچ چيزے که حرام شده از وے
و از احرام بدر آمد زيرا که قارن بود اگر متمتع هم بود هدی با خود داشت - حتی قضی حجه ونحر هديه يوم النحر - تا آنکه گزارد حج
خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر - وافاض - و ريخت بسوے مکه يعنی از منی بمکه آمد - فطاف بالبيت -
پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زيارت - ثم حل من کل شیء حرم منه - بعد ازاں حلال شد از هر چيزے که حرام
شده بود از وے حتی نساء و پيش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غير نساء و اينجا حج تمام شد و مطلق از احرام
بر آمد - وفعل مثل ما فعل رسول الله - و کرد مانند آنچه کرد پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم من ساق الهدی من الناس -
کسيکه سوق هدی کرد از مردم متفق عليه - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم
هذه عمرة استمتعنا بها - اين عمره است که منفعت گرفتيم بآن - فمن لم يکن عنده الهدی فليحل الحل کله - پس کسيکه
نباشد نزد وے هدی پس بايد که حلال شود حلال شدنی همه - فان العمرة قد دخلت فی الحج الی يوم القيمة - زيرا که عمره
بتحقيق در آمد در حج تا روز قيامت شرح اين معنی گذشت - رواه مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثانی - و اين
باب تهی ست از فصل ثانی

الفصل الثالث

عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس معی - روايت ست از عطا گفت شنيدم
جابر را در ميان مردمی که شريک بودند بمن و شنيدند - قال - گفت جابر - اهللنا اصحاب محمد - احرام بستيم ما که اصحاب
محمديم صلی الله عليه وسلم بالحج خالصا وحده - بحج ساده و بی آميزش عمره تنها - قال عطاء قال جابر - گفت عطا که گفت جابر -

فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رابعۃ مضت من ذی الحجۃ۔ در صبح شب چہارم کہ گذشتہ بود از ماہ
ذی الحجہ۔ فامرنا ان نحل۔ پس امر کرد آنحضرت مارا کہ حلال شویم واز احرام برآئیم۔ قال عطاء۔ گفت عطاء در تفسیر
قول جابر کہ امر کرد آنحضرت مارا کہ حلال شویم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ حلوا واصیبوا النساء۔ از احرام برآئید وبرسید
زنان را۔ قال عطاء ولم یعزم علیہم۔ واو واجب نگردانیدہ شد بہ ایشان رسیدن بزنان۔ ولکن احلہن لہم۔ ولیکن حلال
گردانید زنان را برائے ایشان ومباح گردانید وطئے ایشان را۔ فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفۃ الا خمس۔ پس گفتیم
ما کہ ہنگامیکہ نباشد میان ما ومیان عرفہ مگر پنج شب۔ امرنا ان نفضی الی نسائنا۔ امر کرد مارا کہ برسیم بسوئے زنان
خود ومباشرت کنیم ایشان را۔ فنأتی عرفۃ تقطر مذاکیرنا المنی۔ پس بیائیم عرفہ را در حالیکہ می چکانند آلتہائے مردے
ما آب منی تقطر چکیدن وچکانیدن ومذاکیر جمع ذکر است علی غیر قیاس۔ قال۔ گفت عطاء۔ یقول جابر بیدہ۔
در حالیکہ اشارت میکند جابر بدست از برائے تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را۔ کانی انظر الی قولہ بیدہ یحرکہا۔ عطاء میگوید
گویا کہ من نگاہ میکنم الآن بسوئے اشارت جابر بدست خود کہ می جنباند دست خود را از برائے نمودن صورت ذکر
قال۔ گفت جابر۔ فقام النبی پس ایستادہ وخطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا۔ در میان ما۔ فقال قد علمتم
انی اتقاکم للہ۔ بتحقیق دانستہ اید شما کہ بدرستی کہ من پرہیزگارترین شماام مر خدا را ودر بعضی نسخ علی اللہ یعنی گرامی
ترین شما بر خدا۔ واصدقکم۔ وراست گوترین شماام۔ وابرکم۔ ونیکوکارترین شماام۔ ولولا ہدیی لحللت کما تحلون
واگر نمی بود ہدی من ہر آئینہ حلال می شدم من چنانچہ شما حلال میشوید۔ ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق
الہدی۔ واگر پیش میدانستم از کار خود چیزے را کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ برآمدن از احرام این چنین شما
شاق خواہد آمد نمی راندم ہدی را ومن نیز از احرام می برآمدم۔ فحلوا۔ پس حلال شوید وبرآئید از احرام کہ حکم الٰہی در شان شما
چنین است۔ فحللنا وسمعنا واطعنا۔ پس حلال شدیم وشنیدیم قول آنحضرت را بسمع رضا واطاعت وفرمانبرداری کردیم
قال عطاء قال جابر۔ گفت عطاء کہ گفت جابر۔ فقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایتہ۔ پس قدوم آورد امیر المؤمنین علی
از یمن کہ برائے گرفتن صدقات رفتہ بود وسعی وسعایت خراج وباج ساعی باج ستان۔ فقال بم اہللت۔ پس گفت آنحضرت
علی را بچہ چیز وبچہ نوع احرام بستی تو۔ قال بما اہل بہ النبی۔ گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم بچیزے ونوعی کہ احرام
بست بآن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاہد وامکث حراما
پس ہدی کن یعنی بران ہدی با خود ودرنگ کن وبایست در حالیکہ محرمی چنانکہ من کردہ ام۔ فقال واہدی لہ علی
ہدیا۔ گفت جابر پس گرفت ہدی برائے خود علی رضی اللہ عنہ۔ فقال سراقۃ بن مالک بن جعشم۔ پس گفت سراقہ۔
یا رسول اللہ العامنا ہذا ام لابد۔ آیا برائے امسال ماست این حکم یا برائے ہمیشہ است۔ قال لابد۔ گفت آنحضرت
برائے ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہا قالت قدم رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم لاربع مضین من ذی الحجۃ۔ گفت عائشہ قدوم آورد آنحضرت یعنی بمکہ ہنگامیکہ چہار شب گذشتہ بودند از
ذی الحجہ۔ او خمس۔ یا پنج شب۔ فدخل علی وھو غضبان۔ پس درآمد آنحضرت بر من و حال آنکہ وے خشمناک ست فقلت
من اغضبک۔ پس گفتم من کہ در غضب آورد ترا۔ یا رسول اللہ ادخلہ اللہ النار۔ در آرد او را خدائے تعالی در آتش
دوزخ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ او ما شعرت انی امرت الناس بامر۔ آیا نمیدانی و خبردار نہ کہ من امر کردم مردم را
بامرے۔ فاذاھم یترددون۔ پس ناگاہ مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن۔ ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت
ما سقت الھدی معی۔ و اگر می بود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزے را کہ پس دانستم نمی آوردم و نمی راندم ہدی را
ہمراہ خود حتی اشتریہ۔ تا آنکہ می خریدم ہدی را اکنون بعد از احرام ثم احل کما حلوا۔ پس از آن حلال میشدم چنانکہ حلال شدند
مردم۔ رواہ مسلم

باب دخول مکۃ والطواف

ذکر کرده درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدر رود و در چہ وقت در آید و ذکر کرده کیفیت
طواف را و آنچہ لازم ست او را از استلام حجر و جز آن و بک بمعنی ہلاک و نقصان کردن ست پس این بلد شریف را از جہت آن
بکہ میگویند کہ وے ہلاک میکند و ناکس و فانی میگرداند گناہان را و ہلاک میکند ہر کسے را کہ ظلم کند و الحاد ورزد در آن
و بکہ نیز میگویند و بک بمعنی کوفتن ست از جہت کوفتن وے اعناق جباران را یا از جہت ازدحام خلائق نزدیکے
کہ موجب دق اعناق ست یا از جہت آنکہ وے میگویند مردان را و میشکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاہدہ
و طواف گشتن گرد چیزے اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا

الفصل الاول عن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکۃ الا بات بذی طوی۔ گفت نافع کہ ابن عمر بود
کہ قدوم نمی آورد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح طاء مہملہ و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشہر ست
بتنوین و بے تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راه عمره حتی یصبح و یغتسل و یصلی۔ تا آنکہ صبح میکرد
ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میگزارد و ظاہر آن ست کہ مراد نماز نفل ست برای در آمدن این مقام شریف
فیدخل مکۃ نہارا۔ پس در آید مکہ را روز اند۔ واذا نفر منہا مر بذی طوی و بات بہا حتی یصبح و یذکر ان النبی۔ و ذکر میکرد
ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک۔ بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیوتت بذی طوی و اغتسال
و صلوۃ و درین حدیث استحباب در آمدن مکہ در روز ست تا بہ بیند کعبہ را و دعا کند و الان عادت جاری شده
بدر آمدن وقت سحر مرکسانے را کہ می آیند از جده و سنت موافق اول ست و اگرچہ جلوه جمال سحر ذوقے و حالے
دیگر مے بخشد و لیکن ظہور سلطان عزت و ابہت و جلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا در وقت چاشت
اظہر و اہر ست عرف ذلک بالذوق و الحمد للہ۔ متفق علیہ۔ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان النبی صلی اللہ

علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها - گفت عایشه که آنحضرت هنگامی که می آمد مکه را و در می آمد او از بالای او که همان جانب
ذی طوی ست و معلا که مقبره مکه است همان جانب ست و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام ست و عامه معلا میگویند
بضم میم و تشدید لام - وخرج من اسفلها - و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست متفق علیه - وعن عروة بن الزبیر
عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشان ست و خواهرزادهٔ عایشه صدیقه است و پسر اسما بنت ابی بکر روایت میکند
از عایشه که گفت - قد حج النبی - به تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عایشة ان اول شیء بدأ به حین قدم انه
توضأ ثم طاف بالبیت - پس خبر داد مرا عایشه که نخست چیزے که آغاز کرد آنحضرت به آن چیز در وقتیکه قدوم آورد مکه را
این بود که آنحضرت وضو کرد و پس طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند - ثم لم تکن عمرة - پس نبود عمره -
ثم حج ابوبکر - پس حج کرد ابوبکر - وکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی
روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف ست ولیکن معنی صحیح ست پوشیده نماند که در احادیث
سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود در احرام باقی ماند و هر که سوق
نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد نفی عمره فسخ حج بعمره و بر آمدن از احرام ست و عروه این کلام را در رد کسی گفت که زعم کرد
که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت به قران خود باقی ماند مگر آن کسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام
بر آید و فسخ حج بعمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج به بندد متفق علیه - وعن ابن عمر قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم
آوردن سعی ثلثة اطواف - سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل ست که بیان آن گذشت - ومشی اربعة
و میرفت به روش معتاد در چهار شوط طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند
بفتح شین و در رسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعهٔ از فقها اطلاق این لفظ را مکروه
داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت
ست چنانکه در کراهت اطلاق یثرب بر مدینه مطیبه گفته اند - ثم سجد سجدتین - پس سجده میگذارد و بعد از طواف دو رکعت - ثم یطوف
بین الصفا والمروة - پس طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس رمل در طواف بود که بعد از وی سعی ست متفق علیه -
وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم - و هم از ابن عمر ست که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا
از حجر اسود تا حجر اسود سه بار - ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار - وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة - و بود آنحضرت
که سعی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم -
وعن جابر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم مکة اتی الحجر فاستلمه - هنگامیکه قدوم آورد آنحضرت مکه را آمد حجر اسود را

یعنی ابتداے طواف از حجر اسود کرد۔ ثم مشی علی یمینہ۔ پس تر مشی میکرد بدست راست خود از براے طواف۔ فرمل
ثلثا ومشی اربعا۔ پس رمل کرد در سہ طوفہ ومشی کرد در چہار۔ رواہ مسلم۔ وعن الزبیر بن عربی۔ تابعیست روایت
میکند از ابن عمر وغیر وے روایت ست از وے یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام
الحجر۔ گفت سوال کرد مردے از ابن عمر از بوسہ دادن حجر اسود۔ فقال۔ پس گفت ابن عمر۔ رأیت رسول اللہ
دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یستلمہ ویقبلہ۔ استلام میکرد او را و بوسہ میداد او را۔ ازینجا معلوم شد کہ استلام
شامل لمس بید وتقبیل ہر دو است و گویا مراد باستلام اینجا لمس بید ست بقرینہ مقابلت بہ تقبیل

رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لم ار النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستلم من البیت الا الرکنین
الیمانیین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را کہ استلام میکرد از خانہ کعبہ مگر دو رکن یمانی را کہ حجر اسود دست و رکن
یمانی کہ محاذی وے است رکن یمانی نام ہمین رکن ست ولیکن اینجا ہر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و دیگر
دو رکن دیگر یست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و ہر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی را افضل ست
باعتبار بقاے ایشان بر اصل بناے خلیل علیہ السلام ازین جہت تخصیص کردہ شدہ اند باستلام و رکن
اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وے و لہذا تقبیل کردہ میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشدہ و جمہور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام

ذکر کردہ ایم آنرا در شرح سفر السعادت تصحیح لفظ یمانی در شرح کردہ شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس
رضی قال طاف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع علی بعیر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در حجۃ الوداع
بر شتر یستلم الرکن بمحجن۔ در حالیکہ استلام میکرد حجر اسود را بچیزے کہ در دست وے بود یا آن چوب اشارہ
بحجر میکرد و چوب را بوسہ میداد و محجن بکسر میم و سکون حاے مہملہ و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق علیہ
وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبیت علی بعیر۔ و ہم از ابن عباس ست کہ آن حضرت طواف
کرد بخانہ بر شتر کلما اتی الی الرکن اشار الیہ بشیئ۔ ہر گاہ کہ می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد
بسوے وے بچیزے یعنی بہ چوبے کہ در دست مبارک وے بود۔ وکبر۔ و تکبیری بر آورد و درین حدیث
بوسہ دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی الطفیل۔ صحابی ست آخر الصحابہ
موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی اللہ عنہما۔ قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یطوف بالبیت و یستلم الرکن بمحجن معہ و یقبل المحجن۔ طواف میکرد بخانہ و استلام میکرد
رکن را بہ محجن کہ با وے بود و بوسہ میداد محجن را و درین حدیث استلام رکن ست بچوب و تقبیل آن و در حدیث
سابق اشارت بہ محجن بود و محمل آنکہ ہر چہ استطاعت دارد بکند بوسہ یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب

وماندآن رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع رسول اللہ گفت عائشہ بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
لانذکر الا الحج۔ و حال آنکہ ذکر نمیکردیم در تلبیہ مگر حج را۔ فلما کنا بسرف طمثت پس ہنگامیکہ بودیم ما بسرف حیض کردم من بسرف بفتح سین و کسر راء
آخر نام موضعی ست بیک مرحلہ از مکہ در آنجا مرقد ام المومنین میمونہ است رض و نکاح وے رضی اللہ عنہا و زفاف
و موت وے ہمہ درین موضع اتفاق افتادہ بودند۔ فدخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم وانا ابکی۔ پس در آمد آنحضرت و حال
آنکہ من گریہ میکنم از وقوع حیض کہ مبادا مانع شود از گزاردن حج۔ فقال انفست۔ بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت
شاید کہ تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجہول میگویند۔ قلت نعم گفتم آری۔ قال ان ذلک
شیء کتبہ اللہ علی بنات آدم۔ گفت آنحضرت اندیشہ مکن زیرا کہ حیض چیزی ست کہ نوشتہ شدہ است یعنی تقدیر کردہ است خدای تعالی
آنرا بر دختران آدم ہمہ اسلہ و در بعضی روایات آمدہ است کہ ابتدای آن از نساء بنی اسرائیل است و کلام در وے
در باب حیض گذشت۔ فافعلی ما یفعل الحاج پس بکن ای عائشہ چیزی کہ میکنند حاجیان۔ غیر ان لا تطوفی بالبیت
حتی تطہری۔ جز آنکہ طواف مکنی بخانہ تا آنکہ پاک شوی۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رض قال بعثنی ابوبکر
رضی اللہ عنہ فی الحجۃ التی امرہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیہا۔ گفت ابوہریرہ فرستاد مرا ابوبکر در حجی کہ امیر گردانیدہ بود
او را آنحضرت برای حج یعنی قبل حجۃ الوداع یعنی پیش از حجۃ الوداع کہ آنحضرت بنفس شریف خود کرد و سال قبل معلوم شد کہ چون حج
فرض شد آنحضرت [illegible] قال [illegible] رفت ابوبکر رضی اللہ عنہ را امیر حاج ساخت۔ یوم النحر فی رہط
فرستاد مرا ابوبکر روز نحر در میان گروہی کہ امرہ ان یؤذن فی الناس۔ امر کرد ابوبکر آن گروہ را کہ اذان گویند و اعلام
کنند در مردم احتمال دارد کہ ضمیر امرہ راجع بابوہریرہ باشد۔ الا لا یحج بعد العام مشرک۔ آگاہ باشید کہ حج نکند بعد ازین سال
ہیچ مشرکی [illegible] مسلمانان باشند۔ ولا یطوفن بالبیت عریان۔ و باید کہ طواف نکند بخانہ کعبہ ہیچ برہنہ
و این عادت اہل جاہلیت بود کہ برہنہ طواف میکردند و میگفتند عبادت نہ کنیم خدا را در جامہای کہ گناہ میکنیم در آن۔
متفق علیہ

الفصل الثانی عن المہاجر المکی۔ قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیہ۔ گفت مہاجر کہ از
جابر پرسیدہ شد [illegible] کسی کہ ببیند بیت را بر میدارد ہر دو دست خود را۔ فقال قد حججنا مع النبی
گفت جابر [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم فلم نکن نفعلہ۔ پس نبودیم کہ بکنیم آنرا و بیا بنیر روایت
است [illegible] امام احمد گفتہ دستہا بر دارد و دعا کند و در شرح
[illegible] در این باب روایت کردہ است و در بعضی رسائل کہ در مذہب حنفی
[illegible] از سنن دعاست واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی
وابوداود۔ وعن ابی ہریرۃ قال اقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدخل مکۃ روی آورد آنحضرت

پس در آمد مکہ را - فاقبل الی الحجر - پس رو سے آورد بسوے حجر اسود - فاستلمہ - پس استلام کرد حجر را - ثم طاف بالبیت - پس طواف کرد بخانہ - ثم اتی الصفا - پس آمد بجبل صفا - فعلاہ - پس بالا بر آمد او را - حتی ینظر الی البیت - تا آنکہ نظر میکرد بخانہ - فرفع یدیہ - پس بر داشت ہر دو دست را - فجعل یذکر اللہ ما شاء ویدعو - پس گشت کہ ذکر میکند خدا تعالے را آنکہ میخواہد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود کہ بنظر بسوے خانہ دست بر میداشت و دعا میکرد دیگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت کہ صعود صفا ست باشد واللہ اعلم - رواہ ابو داؤد - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوٰۃ - طواف کردن گرد خانہ مانند نماز ست در ثواب - الا انکم تکلمون فیہ - پس فرق این ست کہ شما سخن میکنید دران و سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکہ نماز را و درین عبارت ایمائی ست کہ اگر سخن نکند بہتر ست - فمن تکلم فیہ فلا یتکلمن الا بخیر - پس کسیکہ سخن کند در طواف پس باید کہ تکلم نکند مگر بہ نیکی یعنی سخن نیک کند اگرچہ از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کردہ شدہ است بر اشتراط طہارت در طواف چنانچہ در نماز شرط ست و مذہب ائمہ ہمین ست ولیکن پوشیدہ نماند کہ حقیقت تشبیہ من کل الوجوہ مراد نیست زیرا کہ طہارت ثوب و استقبال قبلہ و قراءت و سائر ارکان معتبر نیست ولیکن طہارت افضل ست نزد ما و اتفاق دارند بر آن کہ نماز افضل ست از طواف و بعضی میگویند کہ برای غرباء طواف افضل ست کہ غنیمت ست و جای دیگر نخواہند یافت - رواہ الترمذی والنسائی والدارمی و ذکر الترمذی جماعۃ وقفوہ علی ابن عباس - و ذکر کردہ است ترمذی جماعہ را از رواۃ کہ وقف کردہ اند این حدیث را بر ابن عباس و گفتہ اند کہ این قول ابن عباس ست ولیکن ظاہر آنست کہ این موقوف در حکم مرفوع خواہد بود واللہ اعلم - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجر الاسود من الجنۃ - فرود آمدہ است حجر اسود از بہشت - وھو اشد بیاضا من اللبن - و وی در حال نزول از بہشت سفید تر بود از شیر - فسودتہ خطایا بنی آدم - پس سیاہ گردانیدہ است او را گناہان اولاد آدم و رسیدن دستہای ایشان - رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح - و گفتہ اند کہ درین حدیث امتحان ایمان مرادست اگر کامل الایمان است قبول میکند آنرا بے تردد و بے تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و بعضی درین حدیث چیزی نیست کہ مخالف دلیل قاطع کہ حکم باستحالہ آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند و قول اہل زیغ کہ نبات ائمہ منصوص کہ بہشت و آنچہ در وے است از جواہر سباین و مخالف ست بحقیقت چیز ہا کہ مخلوق اند درین دار فانیہ از عناصر و لوازم و عروض زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و باین حجر نیز آفات میرسید تا آنکہ از دست قرامطہ ملاحدہ شکست کہ ہنوز اثر آن در وے باقی ست وجہ ابقائش آنست کہ تواند کہ بعد از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و تبدیل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند کہ مراد بودن او از جنت جہت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت ست گویا چیزی ست کہ از بہشت آمدہ است

وسفید بودن او و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تشبیه است مر آدمیان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند
چه در دلهای ایشان و این همه بی شک و تاویل از ظلمات باطن و حیله نفس ست و راه راست آن ست که بظاهر
آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بالله التوفیق - فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است
در حجر اسود سفیدی چونکه آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود که این
را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فارسی که تصنیف کرده گفته که ابن جبیر ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفیده
صغیر مشرق و بود در رحلت ابن جبیر در سنه پانصد و هشتاد و نه و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من
در حجر اسود سه جا سفیدی را بعد از ان دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در نهصد و هشت بود والله اعلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحجر - و هم از ابن عباس ست که گفت آنحضرت در شان حجر اسود
والله لیبعثنه الله یوم القیمة - بخدا سوگند هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت - له عینان یبصر بهما
در حالیکه مر او را دو چشم ست که می بیند بآن و دو چشم می شناسد کسی را که استلام کرده است او را و لسان ینطق به
و زبانی ست که سخن میگوید بآن - یشهد علی من استلمه بحق - گواهی میدهد و نقیب و حافظ میگردد بر کسی که استلام
کرده است او را بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبة لله - گواهی میدهد بحقی و راستی و این حدیث نیز محمول ست
بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر و نطق در جمادات و تاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ
و تفلسف ست و میگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب ست از بیضاوی
که میگوید غالب بر ظن آن ست که مراد همین ست اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضاوی
زیرا که وی مجبول ست نیز بر تفلسف و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز الله عنه - رواه الترمذی
و ابن ماجه والدارمی - وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام
یاقوتتان من یاقوت الجنة - گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که رکن یعنی حجر اسود
و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی ست که در ان اثر پایهای او ست علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس یاقوت بهشت
و یاقوت نام جوهری مشهور ست - طمس الله نورهما - محو و ناپدید کرده است خدای تعالی نور این هر دو را - ولو لم یطمس
نورهما لاضاءا ما بین المشرق والمغرب - و اگر ناپدید نکردی نور این هر دو را هر آئنه روشن میشدند هر چه میان
مشرق و مغرب ست یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بغیب باشد امتحان ایمان درین
صورت ست - رواه الترمذی و امام احمد حنبل در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند
وعن عبید بن عمیر هر دو بلفظ مصغر ست از کبار تابعین و ثقه است و در زمان نبوت ولادت یافته

و رواه احمد مع اختلاف۔ روایت کرده است این حدیث را در شرح السنة باین لفظ که گذشت و روایت کرده
آنرا احمد باختلاف در لفظ۔ وعن قدامة بضم قاف وتخفیف دال مهمله۔ بن عبد الله بن عمار۔ صحابی ست
قدیم الاسلام ساکن شد بمکه و هجرت نکرد ازان۔ قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسعی بین الصفا
والمروة علی بعیر۔ گفت دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه بر شترے سوار۔ لا ضرب ولا طرد
نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند ولا الیک الیک۔ و نه دور شو
یکسو شو۔ رواه فی شرح السنة۔ وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله۔ بن امیة بضم همزه و فتح میم
و تشدید یا صحابی ست حلیف قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر ابن الخطاب
بود بر نجران۔ قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت مضطبعا۔ گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در
حالیکه مضطبع ست و اضطباع ردا را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن۔ ببرد اخضر۔ بجامه سبز۔ رواه ابوداود
و ابن ماجه والدارمی۔ وعن ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه اعتمروا من الجعرانة
روایت ست از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب وے عمره کردند از جعرانه که نام موضعی ست چنانکه در میان
عمرهاے آنحضرت سابقا معلوم شد۔ فرملوا بالبیت ثلاثا پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط۔ وجعلوا
اردیتهم تحت آباطهم۔ و گردانیدند رداهاے خود را از زیر بغلهاے خود۔ ثم قذفوها علی عواتقهم الیسری۔ پس انداختند
رداها را بر دوشهاے چپ خود که معنی اضطباع ست مشهور آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبانه
بمکه آمد و مجلس را خبر نکرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکند والله اعلم۔ رواه ابوداود۔

الفصل الثالث۔ عن ابن عمر۔ قال ما ترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء۔
گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود ست در سختی و فراخی یعنی
در ازدحام و خلوت۔ منذ رأیت رسول الله۔ ازان باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمهما۔ که بوسه
میداد آن دو رکن را۔ متفق علیه وفی روایة لهما۔ و در روایتی مر بخاری و مسلم را چنین آمده است
که۔ قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده۔ گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود۔ ثم قبّل
یده پس بوسید دست خود را۔ وقال ما ترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله۔ و گفت ابن عمر
ترک نکردم این را ازان باز که دیدم آنحضرت را که میکرد این را۔ وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اشتکی۔ گفت ام سلمه گله کردم بسوی آنحضرت که من بیماری دارم
یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد و شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز آمده و این جا بمعنی اول
گویا عضو وے گله میکند از حال خود۔ فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس گفت آنحضرت طواف کن

کن از پس مردمان و حال آنکہ تو سوار باشی۔ گفت ام سلمہ پس طواف کردم من و حال آنکہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الی جنب البیت۔ نماز میکند در پہلوے خانہ کعبہ یقرأ بالطور و کتاب مسطور۔ در حالیکہ میخواند سورۃ
والطور و کتاب مسطور را۔ متفق علیہ۔ وعن عابس بن ربیعۃ۔ بعین مہملہ و کسر موحدہ و در آخر سین مہملہ۔ بن ربیعہ
بعضی او را از صحابہ شمردہ اند و بعضے از تابعین ذکر کردہ و اکثر برین اند۔ قال رأیت عمر یقبل الحجر و یقول۔ گفت
دیدم عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را کہ بوسہ میداد حجر اسود را و میگفت۔ انی لاعلم انک حجر ما تنفع ولا تضر۔ بدرستی
کہ من ہر آئینہ میدانم کہ تو سنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا سود نمیکنی و زیان نمیرسانی۔ ولولا انی رأیت رسول اللہ
و اگر نمی بودم کہ من دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقبلک۔ بوسہ میداد ترا۔ ما قبلتک۔ بوسہ نمیدادم ترا میگویند
کہ عمر این قول از جہت آن گفت تا بعضے قریب العہد باسلام در فتنہ نیفتند بعبادت وے و آوردہ اند کہ چون
عمر رضی اللہ عنہ این سخن گفت علی رضی اللہ عنہ گفت باز مان ازین سخن یا امیر المؤمنین کہ وے نفع و زیان میکند
باذن خداے عزوجل۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال وکل
بہ سبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی۔ روایت میکند ابو ہریرہ کہ گفت آنحضرت کہ موکل گردانیدہ شدہ اند بوے یعنی
برکن یمانی ہفتاد فرشتہ۔ فمن قال۔ پس کسیکہ بگوید۔ اللہم انی اسألک العفو والعافیۃ فی الدنیا والآخرۃ ربنا
آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار قالوا۔ میگویند آن ہفتاد فرشتہ۔ آمین۔ ہرگاہ رکن یمانی
را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز تا باشد بلکہ زیادہ بران و تواند کہ این فضیلت و خاصیت مخصوص برکن
یمانی بود و رکن اسود را فضائل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون ازان۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعنہ ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا۔ کسیکہ طواف کند بخانہ کعبہ و سخن نکند مگر سبحان اللہ
والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ محیت عنہ عشر سیئات۔ محو کردہ میشود از وے دہ بدی
و کتبت لہ عشر حسنات۔ و نوشتہ میشود براے وے دہ نیکی۔ ورفع لہ عشر درجات۔ و بلند گردانیدہ میشود براے وے
دہ پایہ۔ ومن طاف فتکلم۔ و کسیکہ طواف کند پس سخن کند یعنے بآن کلمات مذکورہ و بگیر آورد من طاف
با تکلم دیگر میرسد مثل آن مرتبہ گردانیدہ۔ وہو فی تلک الحال۔ و حال آنکہ وی دران حال ست و در بعضے نسخ
فی تلک الحال خاض فی الرحمۃ برجلیہ۔ می درآید در رحمت بدو پاے خود۔ کخائض الماء برجلیہ۔ ہمچو در آیندہ
آب بدو پاے خود اینچنین تقریر کردہ طیبی معنی این حدیث را و گفتہ بندہ ضعیف عصمہ اللہ کہ در خاطر چنان میخلجان
میکند کہ معنی این حدیث این باشد کہ اگر چہ تکلم بکلام ناس کند باتیچہ ذکر کردہ شدہ از تسبیح و تحمید و تہلیل و تکبیر مقابل
قول او لا یتکلم الا بسبحان اللہ الخ باد جود آن او را ثواب ہست کہ باشد خائض در دریاے رحمت بہرہ ور
باشد و در افعال بدن خویش از جہت بودن او عامل و عابد باشغل و نیز بسبب رحمت تا اعلاے او از جہت

بودن از متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم بذکر خدا کنند مستغرق میگردد در دریای تسبیح اند با سر و از اسفل تا اعلا و الله اعلم

فافهم و بالله التوفیق — رواه ابن ماجه

باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج ست و رکن عظیم ست چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانیست مخصوص ست و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آمده و عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار نواحی و اطراف وقفه و مجال وقوف ست و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور ست یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکان معظم و مشهور ست گویا معروف ست پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت تعرف عباد و رسیدن ایشان ست بخدا بعبادات و ادعیه این معنی اگرچه مشترک ست میان او و اماکن دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکانهاست که مواقف و معادل نیست او را هیچ مکانی از اماکن از غیر این تسمیه کرده شده بدان کذا قیل و بعضی گویند مشتق از معرفت ست و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف ست بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده شده در بوی خوش و چون منی جای ست پر نجاست گشته بسبب قربانیها بعد از گردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روائح و وقوف بعرفه عبارت ست از ایستادن در آن وادی اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاده حاجی شد بعد از آن طواف ست چنانکه گذشت

الفصل الاول — عن محمد بن ابی بکر الثقفی — که تابعی ثقه است — انه سأل انس بن مالک — روایت میکنند که پرسید انس را — وهما غادیان من منی الی عرفة — و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه — کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله — پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه — بود که تلبیه میکرد از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بر ان — ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه — و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند روا است ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست و سنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر حاج را سنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میکرده باشند و اما تکبیر سنت ست در پی نمازها حاج و غیر حاج را — متفق علیه — وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا — روایت ست از جابر که گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموقعی معین میکند از منی که آنحضرت در آنجا نحر کرده بود و الآن نیز آن موضع معلوم و معروف ست که آنرا منحر النبی نامند و تبرکا در آنجا نحر

کرده اند - ومنى كلها منحر - ومنا همه محل نحر ست ودر هر موضعى از منى كه نحر كنند جائز ست - فانحروا في رحالكم پس نحر كنيد
شما در منزلها وجايهاى رخت خود واين را در منى گفت ودر عرفات گفت - ووقفت ههنا وعرفة كلها موقف - ووقوف
كردم من اينجا وعرفات همه محل وقوف ست ودر مزدلفه كه او را جمع نيز گويند بفتح جيم بجهت اجتماع آدم وحوا در وى واز دلّا
نيز بمعنى قرب واجتماع ست گفت - ووقفت ههنا وجمع كلها موقف - ووقوف كردم من اينجا وجمع همه موقف ست وشك
نيست كه مكان آنحضرت افضل واشرف خواهد بود اما جواز شامل ست همه را - رواه مسلم - وعن عائشة رضي الله
عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من يوم اكثر من ان يعتق الله فيه عبدا من النار من يوم عرفة
گفت آنحضرت نيست هيچ روزى بيشتر از روى آزاد كردن خداى تعالى در ان روز بنده را از آتش دوزخ از
روز عرفه - وانه ليدنو - وبدرستى كه وى تعالى نزديك ميشود برحمت ومغفرت - ثم يباهى بهم الملائكة پس بمفاخرت
مى نمايد ونازش ميكند به بندگان كه حاضر اند در ان موقف ملائكه را - فيقول ما اراد هؤلاء - پس ميگويد بملائكه چه ميخواهند
اين بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائكه اعتراف كنند بفضل بنى آدم وپشيمان شوند از طعنى كه در ايشان ميكردند

رواه مسلم

الفصل الثاني

عن عمرو بن عبد الله بن صفوان - تابعى قرشى ست ذكر كرده او را ابن حبان در ثقات
عن خال له يقال له يزيد بن شيبان - روايت ميكند عبد الله از خالى مر او را ست گفته ميشود او را يزيد بن شيبان
صحابى ست - قال كنا في موقف لنا بعرفة - گفت يزيد بن شيبان بوديم ما در موقفى كه بود ما را در عرفه در قديم از زمان
در عهد جاهليت بميراث آباء واجداد وقوم ما آنجا وقوف كرده آمده اند - يباعده عمرو من موقف الامام جدا - ودورى
انداخت يعنى وصف ميكرد به بعد آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسيار در البعد - فاتانا پس آمد ما را
ابن مربع الانصاري - بكسر ميم وسكون را وفتح موحده نام او زيد ست يا يزيد بن عبد الله - فقال انى رسول
رسول الله - پس گفت من فرستاده پيغمبر خدايم - صلى الله عليه وسلم اليكم - بسوى شما - يقول لكم قفوا على مشاعركم
ميگويد آنحضرت شما را وقوف كنيد شما بر مشاعر خود - فانكم على ارث من ارث ابيكم ابراهيم - پس بدرستى كه شما بر ميراث
از ميراث پدر كلان شما كه ابراهيم خليل الله عليه السلام ست حاصل معنى حديث آن ست كه هر قومى وقبيله
را از عرب پيش از زمان اسلام موقفى معين بود از عرفات كه در آنجا وقوف ميكردند وموقف قبيله اين يزيد
بن شيبان در جائى بود كه بسيار دور بود از موقف آنحضرت كه موقف امام عبارت از آن ست پس اينها خواستند كه عرض
نمايند كه نزديكتر بايستند با حضرت خود تقرب نمودى كه خواستند درخواستند پس صحابى را كه ابن مربع ميگفتند
به ايشان فرستاد كه بجاى خود بايستند از موقف قديم كه از پدران آمده است ومشاعر ايشان عبارت
از آن ست انتقال نكنند كه عرفات همه موقف ست ودورى ونزديكى از موقف امام تفاوتى ندارد تا از تنگى

در تنگنا افتند. رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه. وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال کل عرفة موقف همه عرفه وهر جزو وی موقف ست هر جا بایستند وقوف کنید صحیح ست. وکل منی منحر. وهمه منا منحرست
در هر جای وی که نحر کنید جائز ست. وکل المزدلفة موقف. وهمه مزدلفه موقف ست. وکل فجاج مکة طریق ومنحر
وهمه راههای مکه راه ومنحر ست فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه گشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه درآیند درست ست
وهر جائیکه در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید ومکه حرم ست لیکن در منی اعادت شده است در روز نحر که دهم ذی الحجه
است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند ودر جاهای دیگر مثل هدی ودم شکستن تمتع نذر وجز آنها اگر در مکه کنند
قصوری ندارد ومقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز وخروج از عهده است والا فضیلت موقف آنحضرت
ومنحر وطریق وی باقی ست کما لا یخفی. رواه ابوداود والدارمی. وعن خالد بن هوذة بفتح ها وسکون
واو وذال معجمه. قال رأیت النبی. گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم عرفة. خطبه میکرد
مردم را روز عرفه یعنی در عرفات. علی بعیر قائما فی الرکابین. بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب که پایها در آن
ارتفاع وحصول قوت در کلام بود تا آواز وی رسد نزدیک همه بشنوند. رواه ابوداود. وعن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة. بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که باشند ومقصود اصلی ذکر احوال حج وحاجیان ست. وخیر ما قلت انا والنبیون من
قبلی. وبهترین دعا وذکری که گفته ام من وپیغمبران که پیش از من بوده اند این ست. لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر. رواه الترمذی. وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا شریک له
وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف وکسر را وسکون تحتانیه وزای آخر نام وی وعبید الله مصغر
تصغیر اثنین واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است در بعضی نسخ مصابیح وکاشف
وطیبی وبعضی کتب دیگر وصواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال ست تابعی ست روایت
میکند از وی حمید الطویل وحماد بن سلمه ومالک وغیر ایشان وحدیث او مرسل ست وطلحة بن عبید الله
از عشره مبشره است دیگری طلحة بن عبید الله بن عثمان ست وعثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق
رضی الله عنه. ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر. گفت آنحضرت دیده نشده
است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد. ولا ادحر. بدال وحای مهملتین دورتر
رانده تر. ولا احقر. ونه خوارتر وخردتر. ولا اغیظ منه. ونه خشم وغصه خورنده تر از خودش. فی یوم عرفة
که در روز عرفه باشد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر وخوبی از آدمیان غصه میخورد وخوار میگردد ودر روز
عرفه از همه روزها بیشتر زیاده تر ست خواری وغصه وی. وما ذاک الا لما یری من تنزل الرحمة. ونیست آن

راندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان - و تجاوز
الله عن الذنوب العظام - و در گذشتن خدای تعالی از گناهان بزرگ ایشان - الا ما رای یوم بدر - مگر آنچه
دید و شد از خواری و زاری و غضب شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام
بود در آن روز خواری وی مانند روز عرفه بود و یا بیشتر - فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکة - پس بدرستی که
شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میداد ملائکه را و صفها راست میکرد برای جنگ مشرکان
و وزع بنای و بمعنی حمله باز داشتن و جمع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزع جمع وازع بمعنی سرهنگ و سالار
لشکر و باز دارنده - رواه مالک مرسلا و فی شرح السنة بلفظ المصابیح - روایت کرد این حدیث را در شرح سنة به لفظی
که در مصابیح مذکور است - و عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله
ینزل الی السماء الدنیا - چون میباشد روز عرفه بدرستی که خدای تعالی فرود می آید به آسمانی که پایان تر است
یعنی قریب میشود به رحمت و احسان و کرم - فیباهی بهم الملائکة - پس می نازد بایشان در میان فرشتگان را فیقول
انظروا الی عبادی - پس میگوید وی سبحانه نگرید بسوی بندگان من - اتونی شعثا غبرا ضاجین - آمده اند
درگاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده بر آرنده آوازها را بتلبیه و ذکر - و شعث بضم شین
جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج ضاجین جمع ضاج بمعنی بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق - از هر راه کشاده دور و دراز
اشهدکم انی قد غفرت لهم - گواه میکنم شما را بر اینکه بدرستی که من آمرزیدم ایشان را - فیقول الملائکة یا رب فلان کان
یرهق - پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران بود که نسبت بسبق کرده میشد
و رهق بمعنی کردن و ارتکاب معاصی کردن و ظلم کردن - و فلان و فلانة - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان
اند - قال - گفت آنحضرت - یقول الله - میگوید خدای عزوجل قد غفرت لهم - بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة - گفت آنحضرت پس نیست
هیچ روزی بیشتر از روی آزاد شدن و در روی از آتش دوزخ از روز عرفه - رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها - گفت عائشه بودند
قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند - یقفون بالمزدلفة - وقوف میکردند بمزدلفه
از جهت تمنع و تفرقه بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفه حرم است
و عرفات حرم نیست - و کانوا یسمون الحمس - و بودند قریش که نام کرده شده بودند حمس بضم حاء و سکون میم و سین مهمله
جمع احمس بمعنی شجاع از حماسه یعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای
ایشان بحمساء که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مایل بسفیدی و آن سخت میباشد - فکان سائر العرب

یقفون بعرفة - پس بودند باقی عرب کہ وقوف میکردند بعرفہ - فلما جاء الاسلام امر اللہ نبیہ - پس ہنگامیکہ آمد دین اسلام امر کرد خداے تعالیٰ پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم ان یاتی عرفات کہ بیاید عرفات را فیقف بہا پس وقوف کند در وے ثم یفیض منہا - پس بر انگیزد و سیر کند بشتابی از وے یفیض بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار روان شدن از عرفات - فذلک قولہ تعالیٰ پس آنست معنی قول خداے تعالیٰ - ثم افیضوا من حیث افاض الناس بعد روان شوید و بر آئید از انجا کہ روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براے قریش ست و لازم می آید ازین امر مسلمانان را نیز متفق علیہ - وعن عباس - بن مرداس - صحابی ست از مؤلفة القلوب اسلام آورده پیش از فتح باندک زمانے و نیکو شد اسلام وے و شریف بود در قوم خود و حاضر شد فتح را با نہصد کس از قوم خود وے از جماعہ است کہ حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاہلیت - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از وے کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - دعا لامتہ عشیة عرفة بالمغفرة - دعا کرد مر امت خود را در شبانگاه روز عرفہ با مرزیده شدن گناہان مراد امتی ست کہ حاضر شده اند بعرفات یا مطلق ست و اول ظاہر تر است - فاجیب انی قد غفرت لہم ما خلا المظالم - پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد دعاے آنحضرت باین طریق کہ بدرستی کہ من بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را ہمہ گناہان را غیر مظالم کہ مراد بآن حقوق عباد ست جمع مظلمہ بکسر لام و فتح آن و بعضی فتحہ را منکر اند یعنی ظلم را نیز بخشیده ام مظالم عبارت ست کہ در مال باشد یا در عرض - فانی اخذ للمظلوم منہ پس بدرستی کہ من گیرنده ام در بدل البتہ از براے مظلوم حق او را و این قسم از گناہان را نمی بخشم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت ست - قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت اے پروردگار من اگر بخواہی میدہی مر مظلوم را از نعیم بہشت یعنی در بدل حق وے کہ ظالم گرفتہ است - وغفرت للظالم - و می آمرزی مر ظالم را - فلم یجب عشیتہ - پس اجابت نکرده شد و قبول کرده نشد دعاے آنحضرت در شبانگاه عرفہ - فلما اصبح بالمزدلفة - پس ہنگامیکہ صبح کرد آنحضرت بمزدلفہ اعاد الدعاء - باز کرد دعا را - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوے چیزے کہ سوال کرد و قبول افتاد دعاے آنحضرت در آمرزیده شدن تمامہ گناہان اگرچہ مظالم باشد - قال فضحک رسول اللہ گفت راوے پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او قال تبسم - یا گفت راوے بجاے ضحک تبسم - فقال لہ ابوبکر و عمر - پس گفتند مر آنحضرت را ابوبکر و عمر - بابی انت وامی ان ہذه الساعة ما کنت تضحک فیہا - پدر و مادر من فداے تو باد بدرستی کہ این ساعتی ست کہ نبودی تو کہ خنده میکردی در وے یعنی شان مقتضاے حال این ساعت نیست کہ خنده کنی یا مراد مثل این ساعت ست این تاویل از براے آن میکنم کہ ابوبکر و عمر آنحضرت را ہرگز پیش ازین در مزدلفہ ندیده بودند تا گویند کہ نبودی تو کہ خنده میکردی در این ساعت فما الذی اضحکک اضحک اللہ سنک - پس چہ چیز خندانید ترا ہمیشہ بخنداند خداے تعالیٰ دندان ترا کنایت

است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عزوجل قد استجاب دعائی
وغفر لامتی - به درستی که دشمن خدا که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای
مرا و بیامرزید مر امت مرا - اخذ التراب فجعل یحثوه علی راسه - گرفت خاک را پس گشت که می انداخت و میریخت دست
خاک را بر سر خود - ویدعو بالویل والثبور - و دعا میکند بویل و ثبور - هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه و ویل بمعنی رسوائی
و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است و ثبور بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام
وادی است در دوزخ - فاضحکنی ما رایت من جزعه - پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری
و ناشکری او - رواه ابن ماجه وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که
حج کفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته
که مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه ویغفر ما دون ذلک کافی است
و ظلم داخل در ما دون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است
که کسیکه حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که زائیده است او را مادر وی مخصوص است
بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط نمیگردد نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه او نماز
یا کفارت است میماند آن از حقوق الله ساقط نمیگردد زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر و
پس نفس تاخیر وی ساقط میگردد و هیچ نه آن حقوق بانفسها پس حج مبرور ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق
و ابن تیمیه که از مشاهیر علما محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزی را که واجب است بر وی
از حقوق خدا هم چون نماز که بر ذمه اوست مثلا توبه داده شود او را ازین قول او و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط
نمیگردد حق آدمی هیچ اجماعا انتهی و درین کلام از تشدید و تضییق چیزی است که مخفی نیست و مشهور آن است که حقوق
الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برآنند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است والله اعلم

باب الدفع

من عرفة والمزدلفة - باب در بیان گشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آن است که بجای
الدفع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن
دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم بعضی را
دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول

عن هشام - بن عروة - تابعی است مثل پدرش - عن ابیه قال - روایت میکند
از پدر خود که گفت - سئل اسامة بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم یسیر فی حجۃ الوداع حین دفع - بچہ کیفیت سیر میکرد در حجۃ الوداع ہنگامیکہ برگشت از عرفات - فقال
گفت اسامہ - کان یسیر العنق - بود آنحضرت کہ سیر میکرد شتاب دعنق بفتحتین سیر سریع وبعضی گفتہ اند میان آہستگی
وشتابی زیادہ بر مشی وبعضی گفتہ گام کشادہ نہادن - فاذا وجد فجوۃ نص - پس چون می یافت فرجۂ تیزتر سیر رفتی فی الصراح
فجوۃ بفتح فا وسکون جیم قولہ تعالیٰ فی قصۃ اصحاب الکہف وہم فی فجوۃ منہ ونص بصاد مہملہ سیر شدید فوق عنق وفی الصراح
نص نیک راندن نص ناقہ میگویند وقتیکہ برآید نہایت آنچہ در رواست از سیر واصل وے استقصا ورسیدن نہایت
چیزی ست متفق علیہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ دفع مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم عرفۃ - روایت ست از
ابن عباس کہ وے دفع کرد وبیرون آمد ہمراہ آنحضرت روز عرفہ - فسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم وراءہ زجرا شدیدا
وضربا للابل - پس شنید آنحضرت در پس خود منع سخت وزدن مر شتران را کہ مردم مبالغہ میکردند در تیز راندن
وشتاب رفتن واضطراب می نمودند - فاشار بسوطہ الیہم - پس اشارت کرد آنحضرت بتازیانۂ خود بسوے مردم
وقال - وگفت - ایہا الناس علیکم بالسکینۃ - ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی وآرام ووقار ورزید - فان البر لیس
بالایضاع - زیرا کہ نیکی کردن وثواب یافتن درباب حج وغیرآن نیست بہ تیز راندن وشتاب رفتن واضطراب نمودن
وشتابی کردن بلکہ باجتناب از محرمات ومکروہات نمودن واز رفث وفسوق در ربودن - رواہ البخاری
وعنہ ان اسامۃ بن زید کان ردف النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفۃ الی المزدلفۃ - وہم از ابن عباس ست
کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفہ بسوے مزدلفہ - ثم اردف الفضل من المزدلفۃ
الی منی - پس تر سوار کرد آنحضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری کہ اسن اولاد عباس بود از مزدلفہ بسوی
منی - فکلاہما قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم - پس ہر دو یعنی اسامہ وفضل گفتند وروایت کردند کہ ہمیشہ بود
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - یلبی حتی رمی جمرۃ العقبۃ - تلبیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد در جمرۂ عقبہ در روز نحر وبعد از رمی تلبیہ
تمام کرد وذکر جمرۃ العقبۃ در حدیث سابق گذشت ودر باب رمی الجمار نیز بیاید - متفق علیہ - وعن ابن عمر
رضی قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء بجمع - گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب وعشا را
در یک وقت کہ وقت عشاء است بگزارد در مزدلفہ وجمع نام مزدلفہ است چنانکہ گذشت - کل واحدۃ منہما
باقامۃ - گزارد ہر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی ہر یکی را تکبیر جدا جدا گفت واگرچہ اذان یکی بود چنانکہ در فصل اول
از باب حجۃ الوداع گذشت - ولم یسبح بینہما - ونگزارد نماز نفل میان این دو نماز - ولا علی اثر کل واحدۃ منہما -
ونہ در پے ہر یکے ازینہا یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نہ راتبہ مغرب ونہ عشا - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ
بن مسعود رضی قال ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوۃ الا لمیقاتہا - گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر
کہ گزاردہ ہیچ نمازے را مگر در وقتش - الا صلوتین المغرب والعشاء بجمع - مگر دو نماز را کہ مغرب وعشا باشد در مزدلفہ

ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوٰتین در سفر رعایت میکنند بران وجهی که شافعیه فهمیده اند محل سخن ست و آنکه جمع میان
ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر اوست - وصلّی الفجر یومئذ قبل میقاتها - و بگذارد نماز بامداد را در روز مزدلفه
پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه میگذارد و در تاریکی گذارد چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت
شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافت نموده وحی یا بقرینه علمی که داشت و در حدیثی
دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث ست و صریح ست یا آنکه بعد از طلوع فجر گذارد نه پیش از وی
و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود در منی آمده که وی گذارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گذارد
آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گذارد و این خطا ست و مخالف اجماع —

متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة فی ضعفة اهله
گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال
خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این ست
و این جماعه را در شب فرستاده فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس
بیاید و قول امام ابی حنیفه همین ست و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق
امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مقرره شافعیه آن ست
که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم - متفق علیه - وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت ست از فضل و بود وی ردیف آنحضرت نشیننده بر ناقه - انه قال فی عشیة عرفة وغداة
جمع للناس حین دفعوا - که آنحضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیز راندند و دفع و ضرب
بسیار کردند علیکم بالسکینة - بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب ننمائید - وهو کاف
ناقته - و حال آنکه آنحضرت باز دارنده بود ناقه خود را از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن - حتی
دخل محسرا - تا آنکه در آمد وادی محسر را بصیغه مکسوره مشدده - وهو من منی - و این وادی محسر از منا ست بعضی
میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن ست که برزخ ست میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحصی الخذف
الذی یرمی به الجمرة - گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزه ها را ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود
بآن جمره و سابقا بیان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آن ست که سنگریزه ها از راه برداشتند و در بعضی
روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جائز
مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی ست لیکن
خلاف اولی و افضل ست و فقها اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهد

فشاد کہ ایستادہ مردم خواہند انداخت و نشست و سواراست نمودند ای دیگر۔ وقال لم یزل رسول اللہ۔ وگفت فضل
عباس ہمیشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لبی۔ تلبیہ میگفت۔ حتی رمی جمرة العقبة۔ بعد انداخت جمرہ ترک تلبیہ
او سلم۔ وعن جابر رضی قال افاض النبی صلی اللہ علیہ وسلم من جمع وعلیہ السکینة۔ افاضہ کرد یعنی روان شد
حضرت از مزدلفہ وحال آنکہ بود بروی قرار وآرام۔ وامرہم بالسکینة وامر کرد مردم را نیز بسکینه وآہستگی واوضع فی وادی محسر
براند شتر را در وادی محسر بیان این سابقا گذشت۔ وامرہم ان یرموا بمثل حصی الخذف۔ وامر کرد مردم را کہ رمی کنند بانند
سنگریزہ خذف کہ مقدار نخود یا مقدار مثلک باشد چنانکہ گذشت۔ وقال لعلی لا اراکم بعد عامی ہذا۔ وگفت آنحضرت
شاید کہ من نہ بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را واز این جہت این حج را حجة الوداع
گویند کہ آنحضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را و مؤلف میگوید کہ۔ لم اجد ہذا الحدیث فی الصحیحین۔ نیافتم
این حدیث را در احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم وذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند
بر وجود آن در صحیحین۔ الا فی جامع الترمذی مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم۔ مع تقدیم وتاخیر۔ با تقدیم بعضی الفاظ
بر بعضے وتاخیر بعضے از بعضے ومقتضای این آن ست کہ در فصل ثانی ذکر کردہ باشد

الفصل الثانی۔ عن محمد بن قیس بن مخرمة۔ بفتح میم وسکون خاے معجمہ وفتح راء مہملہ تابعی ثقہ است۔
قال خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان اہل الجاہلیة کانوا یدفعون من عرفة حین تکون الشمس کانہا عمائم
الرجال فی وجوہہم۔ خطبہ خواند آنحضرت پس گفت بدرستی کہ اہل جاہلیت بودند کہ روان میشدند از عرفہ تا آنکہ
میشد آفتاب گویا کہ وے دستارہاے مردان ست در رویہاے ایشان۔ قبل ان تغرب۔ یعنی پیش از آن
کہ فرو رود آفتاب طیبی در بیان وجہ تشبیہ از قاضی نقل کردہ کہ تشبیہ کردہ است چیزے را کہ می افتد از نور
آفتاب ہنگامی کہ نزدیک میشود بافق بعمامہ زیرا کہ نور آفتاب می درخشد در روے مردان مانند درخشیدن
آن عمامہ انتہی وبعضی گفتہ اند کہ گویا آفتاب ہنگامی کہ غائب میگردد ونصف گویا عمامہ است بر سر کوہ زیرا کہ شکل
آن نصف کردہ است ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانہا عمائم الرجال فی وجوہہم۔ وروان
میشدند از مزدلفہ بعد از طلوع کردن آفتاب ہنگامیکہ میشد آفتاب گویا کہ عمامہ مردان ست در روے ایشان
وانا لا ندفع من عرفة حتی تغرب الشمس۔ وبدرستی کہ ما روان نمیشویم از عرفہ تا آنکہ غروب کند آفتاب۔ وندفع من المزدلفة
وروان میشویم از مزدلفہ۔ قبل ان تطلع الشمس۔ پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب۔ ہدینا مخالف لہدی عبدة الاوثان
روش وروش ایمان مخالف ست مر سیرت پرستندگان بتان را۔ والشرک۔ وَمخالف ست سیرت شرک یعنی اہل شرک را
رواہ البیہقی فی شعب الایمان وقال فیہ۔ وگفتہ است بیہقی در روایت۔ خطبنا وساقہ نحوہ۔ وروایت کردہ است حدیث را
ذکر کردہ مانند حدیثی کہ گذشت یعنی مختلف ست در بعضی الفاظ ودر اصل کتاب اینجا بیاض ست وعبارت را

را خبر رسے نوشته و در تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة نحوه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة - پیش فرستاد ما را آنحضرت در شب مزدلفه - اغیلمة بنی عبد المطلب
یا کودکان عبد المطلب را - علی حمرات - سوار بر خرکان - فجعل یلطخ افخاذنا - پس گشت آنحضرت که میزد بکف دست
ران هاے ما را بر وجه تلطف و در صراح لطخ بلا و حاے مهملتین بکف دست بر پشت زدن کسے را نرم نرم
ویقول و میگفت - ابینی - بضم همزه و فتح موحده و سکون تحتانیه و کسر نون و فتح یاے مشدده اے پسرکان من
و در تصحیح این لفظ سخن بسیار ست در شرح بیان کرده ام - لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس - رمی نکنید جمره را تا آنکه
طلوع کند آفتاب وقت مستحب براے رمی نزد ما این ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جائز ست ولیکن
اساءت دارد و نزد شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم روا ست بی اساءت بشرطیکه بعد از نصف لیل باشد
رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی صلی الله علیه وسلم بام سلمة
لیلة النحر - گفت عائشه فرستاد آنحضرت ام سلمه را در شب نحر - فرمت الجمرة قبل الفجر - پس رمی کرد جمره را پیش از فجر
ثم مضت فافاضت - پس تر گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد - وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله
علیه وسلم عندها - و بود آن روزے که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست
بر سبب استعجال وے در رمی و افاضت والله اعلم وگفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث
مقال ست و اماطین علم حدیث منکر اند آنرا - رواه ابوداؤد - و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده
و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند - وعن ابن عباس - عن قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر - تلبیه
میگوید مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف می نماید و کلمه او برائے شک راوی ست و مراد بمقیم
کسی ست که اقامت بمکه کرده است و عمره بجا می آرد پس مراد بمعتمر و مقیم یکی می افتد و مقصود آن ست که در عمره
قطع تلبیه نزد استلام حجر میکنند چنانچه در حج برمی جمرة العقبه می نمایند - رواه ابوداؤد - روایت کرده است
این حدیث را ابوداود و بیهقی مرفوعا بحضرت - وقال - وگفته است - و روے موقوفا علی ابن عباس - و روایت
کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث

عن یعقوب - بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید - روایت ست از یعقوب
بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وے شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر را و سکون تحتانیه و دال
مهمله آخر که از صحابه است و وے نیز ثقفی ست و بعضی گفته اند از حضرموت ست - یقول - میگفت شرید
افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت - فما مست قدماه الارض حتی اتی جمعا
پس نرسید قدمهاے آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آن ست که در تمام راه سوار رفت و پیاده راه نرفت

تا آنکه اصلاح دو نماید الا در مکه و در حدیث بخاری از حدیث اسامه آمده است که در راه بجانب شعب رفت و بول
کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود که نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است۔ رواه ابوداؤد

وعن ابن شهاب۔ از مشاهیر تابعین ست زهری که گویند اوست۔ قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف
عام نزل بابن الزبیر۔ گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبدالله بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در
سالی که فرود آمد بمکه به جنگ عبدالله بن الزبیر از جانب عبدالملک بن مروان و حج گزارد۔ سأل عبدالله کیف
نصنع فی الموقف یوم عرفة۔ پرسید از عبدالله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفه۔ فقال سالم۔ پس گفت سالم که پسر
عبدالله بن عمر است بحجاج۔ ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة۔ اگر هستی تو که میخواهی سنت را پس تعجیل کن
بنماز در ظهر نیز بگذار در روز عرفه و هجیر با چاشت سختی گرمی در ظهر و تهجیر در اینجا رسیدن کردن در ظهر نیز۔ فقال عبدالله
بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة۔ بدرستی که ایشان
یعنی اصحاب آنحضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که گفت ابن عمر
راست و درست تمام کرده است او را مادر او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در مثل
اینچنین ظالمی۔ فقلت لسالم۔ زهری میگوید پس گفتم مر سالم را ابن عمر نص صحابه نقل کرد۔ افعل ذلک رسول الله
آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ وهل تتبعون فی ذلک الا سنته۔ و آیا هست که پیروی
میکنند در آن یعنی در تعجیل و گزاردن نماز در ظهر نیز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم۔ رواه البخاری

باب رمی الجمار

جمار در اصل یعنی سنگهای خرد می آید و جمار جمع نام سنگریزه هاست که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آنجا رمی میکنند
جمرات میگویند بجهت رمی جمار دران یا بجهت آنکه محل اجتماع حصاست و جمر بمعنی جمع می آید و بعضی گویند که اجمار بمعنی
اسراع است یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را جمنا پس بگریخت ابلیس از پیش
وے به شتابی

الفصل الاول۔ عن جابر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم
النحر۔ گفت جابر دیدم من آنحضرت را که رمی میکرد سواره بر شتر خود روز نحر۔ ویقول لتاخذوا مناسککم۔ و میگوید
باید که بگیرید و بیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات ست و اکثر اطلاق وے در افعال
و عبادات حج ست و درین کلام اشارتے بعد از سواری هم هست که تا همه به بینید و دریابید۔ فانی لا ادری
لعلی لا احج بعد حجتی هذه۔ زیرا که بدرستی که من درنمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج من که این ست۔ رواه مسلم
و درین حدیث دلیل ست بر جواز رمی سواره و در هدایه گفته است که هر رمی که بعد از وے رمی

رمی جمرات دیگر غیر جمرۂ العقبه افضل آنست که پیاده کنند زیرا که بعد از وے ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن ست
و حالت مشی اقرب ست به تضرع و بیان افضلیت مروی ست از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم
بن جراح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وے پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر ست
یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر ست گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر ست گفت خطا کردی بعد ازان گفت رمی
که بعد از وے ایستادن ست پیاده فاضلتر ست و آنکه بعد از وے ایستادن نیست سواره فاضلتر ست
پس برخاستم از نزد وے تا در خانه رسیده بودم که آواز موت وے برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از
حرص وے بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحه آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رمی جمرۂ عقبه کرد روز نحر سواره و در روزهاے دیگر رمی کرد پیاده در کل - وعنه قال رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف - و هم از جابر ست که گفت دیدم آنحضرت را که رمی جمره میکرد در مانند
حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع - رواه مسلم - وعنه قال رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم
الجمرة یوم النحر ضحی - و هم از جابر ست که رمی کرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت - واما بعد ذلک فاذا زالت
الشمس - واما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس رمی کرد که بگذشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاید - متفق علیه
وعن عبد الله - بن مسعود رضی الله عنهما انه انتهی الی الجمرة الکبری - روایت ست از ابن مسعود که وے
رسید بجمرۂ کبری که در جانب مسجد خیف ست - فجعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه - پس گردانید خانه
کعبه را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود - ورمی بسبع حصیات - و انداخت
هفت سنگریزه را - یکبر مع کل حصاة - تکبیر میگفت با هر سنگریزه - ثم قال - پس گفت ابن مسعود - هکذا رمی
الذی انزلت علیه سورة البقرة - همچنین رمی کرد آن کسی که فرود آورده شده است بر وے سورۂ بقره عبارت
است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تخصیص سورۂ بقره بجهت آنست که در وی مناسک
حج مذکور ست یا مقصود از ال قرآن ست و سورۂ بقره اطول و ارفع سوره قرآنی ست چنانکه در حدیث آمده
است که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه - وعن جابر - رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الاستجمار تو - بفتح تاء و تشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار سنگ کردن بکار بستن در استنجا
از نجاست یعنی سنت در پاک کردن موضع استنجا آنست که به سه کلوخ و سنگ کنند شرح این در کتاب الطهارة
در باب آداب الخلا در گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد ست که در مجمر میسوزند یعنی سه قطاع از عود مثلا بگیرند
یا سه بار بگردانند - ورمی الجمار تو - و انداختن سنگریزه ها در جمره طاق ست که هفت سنگریزه می اندازند در هر دفعه
روایات سعی چنانکه مذکور نیست مراد باستجمار همین ست - والسعی بین الصفا والمروة تو - وسعی در میان

صفا و مروہ نیز ہفت بار ست - والطواف تو - وگشتن گرد کعبہ نیز ہفت بار ست - واذا استجمر احدکم فلیستجمر تو - وچون استجمار کند یکی از شما باید کہ استجمار کند بطاق تاکہ برای تاکید ست مر حکم سابق را بجہت اہتمام و مبالغہ در رعایت تثلیث - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - عن قدامۃ - بضم قاف و تخفیف دال - بن عبد اللہ بن عمار - بفتح عین و تشدید میم صحابی ست قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکہ و ہجرت نکرد بمدینہ - قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی الجمرۃ یوم النحر علی ناقۃ صہباء - گفت دیدم آنحضرت را کہ رمی میکرد جمرہ را روز نحر بر شتر مادہ سفید موی کہ سرہای مویہای وے سرخ بود و فی الصراح الصہب شترے کہ سفیدی وے با سرخی آمیختہ بود یا نوع کہ بالای پشم وے سرخ بود و درون وے سفید - لیس ضرب ولا طرد - و نبود زدن و نہ راندن یعنی مردم را از پیش می رانندہ باشند و منع کردہ باشند چنانکہ پیش ملوک و امرا میکنند - ولیس قیل الیک الیک - و نبود گفتن یکسو شو یکسو شو قیل بمعنی قول ست - رواہ الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی

وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین الصفا والمروۃ لاقامۃ ذکر اللہ - فرمود آنحضرت مشروع گردانیدہ نشدہ است انداختن سنگریزہ ہا و دویدن میان صفا و مروہ مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از ان قبیل بود کہ در عقل نمی آید اسرار آن و درک نمیکنند معنی عبادت در ان خصوصا سنگریزہ ہا بکیفیت مخصوص انداختن و از ین جا تا انجا دویدن کہ این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بانکہ تشریع این امور از برای اقامت ذکر خدا و یاد کردن او ست تعالی در حد ذات شان با نچہ مقارن آنہا ست از ادعیہ و اذکار اگرچہ ظاہر نشود عقل شما در آید یا آنکہ عاقل اگر تفکر کند در سعی و رمی مثلا متحیر میشود و فہم نمیکند مگر ان تعبد محض می یابد و عقل خود را معزول و منعزل می شمارد و نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آرد ما سوای حق را و این قسمی از فنا ست کہ اخص انواع ذکر حقیقی ست و این باعتبار اصل سنت اما الان تصور فعل آنحضرت و وجود و وقوف آنحضرت در ان اماکن در موافقت و اتباع و تصور وقفت وے صلی اللہ علیہ وسلم و رسیدن بدان ودست رسانیدن بانجا کہ وے نہادہ لذت از ایمانیت و ذوق رسالت می بخشد و اثرہا و ذوقہا در باطن می آرد کہ زبان تعبیر از بیان آن عاجز ست عرفہ من ذاق ازیج ذوق این نشناسی بخدا تا نچشی ٭ اللہم ارزقنا واذقنا - رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح

وعنہا قالت قلنا - وہم از عائشہ است کہ گفت گفتیم ما اہل بیت یا رسول اللہ الا نبنی لک بناء یظلک بمنی - آیا نمی بنا کنیم برای تو بنائی و خانہ کہ سایہ کند ترا بمنا - قال لا - گفت آنحضرت بنا نکنید در منا خانہ - منی مناخ من سبق مناخ جای فرود آمدن و نشستن کسی ہست کہ پیشی کردہ و پیشتر آنجا رسیدہ مناخ در اصل لغت جای نشستن

شتر ست و مراد اینجا منزل ست یعنی مناجاے نیست که مخصوص کسی باشد جاے عبادت ست اگر در آنجا بنا کنند تنگ گردد جاے بر بندگان خدا این توجیه شافعیه است و نزد ما وجه نهی آن ست که زمین حرم وقف ست زیراکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی و آلان عربان جاها ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتهاے عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که دران تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان ایشان جائی که در منا گرفته و نشین ساخته بودند [illegible] الآن عادت ست قاضی صالح سندی را که مرد صالح و عالم و فاضل بود آنجا آمده و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمده گفتند که قاضی صالح آمده از جاے شما آنجا گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید و جای دیگر بگیرید و چند طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب کردند که اینجا آمده نشستند جای شما ست غایت آنچه مقتضاے حسن خلق و مباسطت است کار فرمودند۔

رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی

الفصل الثالث عن نافع۔ قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین۔ گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی۔ وقوفا طویلا۔ ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد یکبر الله۔ تکبیر میگفت خدا را۔ ویسبحه۔ و تسبیح میکرد وے تعالی را۔ ویحمده۔ و حمد میگفت او را و آنچه تخفیف وشد [illegible] ست۔ ویدعو الله۔ و دعا میکرد خدا را بسیار ایستادن درین دو مقام و دعا کردن و تضرع نمودن مستحب و مسنون ست و گفته اند بقدر قرائت سورهٔ بقره می باید ایستاد و بعضی از غرباء متعطش زلال سنت چندان ایستاده اند که پایهاے ایشان آماسیده شده و بالله التوفیق۔ ولا یقف عند جمرة العقبة و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه در سفر نحر و نه در ایام دیگر و در باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر هم چنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و عقبه را ادب آمدن بگوید و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه و طول وقوف نزد دو جمره دیگر بجا مذکور گردد ان شاء الله تعالی۔ رواه مالک

باب الهدی

بضم و سکون و بفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن ست و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قراءت ست و واحد هر دو هدیه است و وے چیزی ست که فرستاده میشود از چهار پایان که تا ذبح کرده شود بمکه و بمطلق ابل نیز اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه می فرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وے بدان و هدیه از ابل و بقر و غنم است باتفاق و در غنم خلاف ست و نزد ما جائز ست و جائز نیست [illegible] آنچه جائز ست در ضحایا

الفصل الاول - عن ابن عباس - قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظہر بذی الحلیفۃ - گفت
ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکہ برآمد بحج در ذی الحلیفہ کہ میقات اہل مدینہ است - ثم دعا بناقتہ
پستر طلبید و خواندہ ناقۂ خود را کہ ہدی است آنرا ہدی گردانید - فاشعرہا فی صفحۃ سنامہا الایمن - پس نیزہ زد آن
ناقہ را در کرانۂ راست کوہان وی - فی الصراح صفحہ کرانۂ ہر چیز صفح انسان پہلوی وی - وسلت الدم عنہا - و
پستر دور پاک کرد خون را از ان - وقلدہا نعلین - و آویخت در گردن ناقہ دو نعل را - فی الصراح تقلید چیزی در گردن
ستور قربانی در آویختن بجہت علامت ہدی و این از عادت جاہلیت بود کہ میکردند تا معلوم گردد کہ ہدی
است و نہب نکنند و در اسلام نیز مقرر داشتند از جہت صحت غرض - ثم رکب راحلتہ - بعد ازان سوار شد
آنحضرت بر شتر سواری خود کہ ناقۂ قصوا بود - فلما استوت بہ علی البیداء اہل بالحج - پس ہنگامیکہ برابر ایستاد
ناقۂ آنحضرت را بر بیدا کہ نام موضعی ست لبیک گفت بحج - رواہ مسلم - بدانکہ اشعار پارہ کردن یکجانب کوہان است
تا آنکہ روان شود از وی خون مشتق از شعور ست بمعنی علم یعنی تا بدانند کہ این ہدی ست و تمیز گردد نزد
اختلاط و شناختہ شود نزد گم شدن و باز آیند ازان دزدان و بخورند آنرا فقرا اگر ہلاک گردد و اتفاق دارند
بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وی و نیز مستور می گردد در موہای او و در غنم تقلید بس ست و
اشعار سنت ست نزد جمہور ائمہ و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ مستحب ست تقلید و مکروہ ست
اشعار زیرا کہ این مثلہ است و تعذیب حیوان ست و آن حرام ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کردہ بود از
جہت آن کرد کہ مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و مردم برسر این سخن بسیار پیچیدہ و گفتہ اند
کہ این مخالف احادیث صحیحہ است کہ وارد شدہ اند در اشعار و این مثلہ نیست بلکہ در حکم فصد و حجامت و ختان
و نحو آن ست کہ برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین دران وقت بغایت بعید بود از جہت قوت
اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یعد و لا یحصی این کلام مشہور ست میان قوم و گفتہ اند کہ کراہت
ابی حنیفہ مر اشعار را از اہل زمان خود بود کہ مبالغہ میکردند دران چنانکہ خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود
پس میگفت تقلید بس ست در احرام و حصول غرض و باشعار حاجت نیست نہ آنکہ اصل اشعار را مکروہ
می پنداشت یا آنرا مکروہ می پنداشت کہ اشعار کنند و تقلید نکنند نیز در زمان وی مردم اشعار ترک
دادہ بودند و آنہا کہ میکردند بہ مبالغہ میکردند و اشعار علامت احرام نماندہ بود پس مکروہ پنداشت
از جہت آن واللہ اعلم و توربشتی از توجیہ این سخن زیادہ تقریر و تحریر کردہ در شرح آنرا نقل کردہ ایم و باللہ
التوفیق - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت اہدی النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرۃ الی البیت غنما - گفت
عائشہ ہدی فرستاد آنحضرت یکبارے بخانۂ کعبہ گوسفندی را - فقلدہا - پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد

متفق علیه- وعن جابر- رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر- گفت جابر
ذبح کرد آنحضرت از جانب عائشه و از جهت وی گاوی را روز نحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه
از غیر بے اذن وی روا نبود- رواه مسلم- وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته- وهم از جابر است
که نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود نحر اینجا بمعنی ذبح ست زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن ست مخصوص
بشتر ست ومشهور نزد ائمه آن ست که گاو از هفت کس بود ونزد امام مالک از اهل بیت تمام کفایت میکند و اینجا بحث
صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیاده از هفت کس کرده باشند- رواه مسلم- وعن عائشة- رضی الله
عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی- گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
بیدی- بدو دست خود بدن بضمتین و سکون جمع بدنه بفتحات- ثم قلدها واشعرها- پس تقلید کرد بدن را و انداخت
آنهارا در گردن آنها و اشعار کرد آنهارا- واهداها- وفرستاد آنهارا بمکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج
امیر حاج کرده فرستاده بود- فما حرم علیه شیء کان احل له- پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی که حلال کرده شده بود مراورا
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برائے آن گفت که رسیده بود که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه
فرستد حرام میگردد بروے آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم ونحر کرده شود پس رد کرد بر ابن عباس این
قول وی را- متفق علیه- وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی- وهم از عائشه است که گفت بافتم قلائد
بدن آنحضرت را از صوفی که بود نزد من عهن بکسر و سکون هاء پشم یا پشم رنگین- ثم بعث بها مع ابی- پس فرستاد
آنحضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه- متفق علیه- وعن ابی هریرة- رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة- آنحضرت دید مردے را که میراند شتر را- فقال ارکبها-
پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا- فقال انها بدنة- پس گفت آنمرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون
سوار شوم- قال ارکبها ویلک- باز فرمود سوار شو آنرا وای بر تو من میفرمایم که سوار شو تو عندی تمانی-
فی الثانیة او الثالثة- در کرت دوم گفت آنحضرت این را یا در کرت سوم واز آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم
میشود که در کرت سوم فرمود اما این درین روایت ست ودر روایت دوم بار آمده است وعلما اختلاف
کرده اند که سوار شدن بر هدی درست ست یا نه قومی بر آنند که درست ست اگر زیان نکند و برادر جمعی میگویند
اگر مضطر گردد درست ست والا نه وقول امام ابوحنیفه است وحال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم
متفق علیه- وعن ابی الزبیر- نام وے محمد بن مسلم مکی ست تابعی ست واسع العلم- قال سمعت [illegible]
عبد الله سئل عن رکوب الهدی- گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی
فقال سمعت النبی- پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول- میگفت- ارکبها بالمعروف

سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال ۔ اذا الجئت الیها ۔ این نیز قیدیست که مضطر گردانیده شوی
و ضرورت افتد و تواند که این سال بالمعروف باشد ۔ حتی تجد ظهرا ۔ تا آنکه بیابی تو پشت را یعنی مرکب را که بپشت
او سوار شوی ۔ رواه مسلم ۔ وعن ابن عباس ۔ رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
ستة عشر بدنة مع رجل ۔ گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت شانزده بدنه یکبار همراه مردے وگفته اند که نام
آن مرد ناجیه بن جندب اسلمی ست ۔ وامره فیها ۔ و امیر وحاکم گردانید او را در ان بدنها که نگاهبانی آن نکنند و خبردار
باشد ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها ۔ چگونه کنم و چه سازم بهر بدنه که
مانده شود و هلاک گردد ابداع بازماندن شتر از جهت ماندگی یا بارگران ابدع بضم همزه و سکون موحده
و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی وار در بیان علم و در شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین ست
که گفته شد ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ انحرها ۔ نحر کن او را ۔ ثم اصبغ نعلیها فی دمها ۔ پستر رنگ کن هر دو نعل
بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون وے ۔ ثم اجعلها علی صفحتها ۔ پستر بگردان نعل را گو یا هر دو
نعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرده ۔ بر صفحه سنام بدنه تا بدانند راهگذریان
که هدی است پس نخورند از وے فقرا از اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام ست ۔ ولا تاکل منها انت ولا احد
من اهل رفقتک ۔ و مخور از ان بدنه تو نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا
و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان ست از ان و دفع تهمت تا یکی بکشد و بخورد
و ابداع را بهانه سازد و رفقه بضم را و کسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست و لیکن
صحیح ثبوت او ست در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از
بدنه تطوع میتوان خورد و اگر گوئید چو هیچکس نخورد و سباع میخورند و درین تضییع مال ست جوابش آنکه عادت ست بران
که اهل بوادی می آیند در پس ایشان و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و منتفع میگردد ۔ رواه مسلم
وعن جابر ۔ قال نحرنا مع رسول الله ۔ گفت جابر نحر کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة
البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة ۔ در سال حدیبیه که بعمره آمده محصر شدند شتر را از هفت کس و بدنه نزد شافعیه
مخصوص به شتر ست و نزد حنفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره
مقابل نهاده و در باب الجمعة نیز هم چنین آمده است غالب این ست و لیکن ما میگوئیم که اینجا بقرینه مقابله شتر
مراد ست و اگر نه شامل ابل و بقر و غنم ست کذا قال اهل اللغة ۔ رواه مسلم ۔ وعن ابن عمر ۔ رضی الله عنه انه اتی علی
رجل قد اناخ بدنته ینحرها ۔ و از ابن عمر آمده است که بدرستی وے آمد بر مردے که نشانده است بدنه خود را
در حالیکه نحر میکند آنرا ۔ قال ۔ گفت ابن عمر ۔ ابعثها قیاما مقیدة ۔ برانگیز آنرا در حالیکه ایستاده است

بسته شده یعنی پاے چپ را بسته محمد - لازم گیر سنت محمد را صلی اللہ علیہ وسلم - سنت در شتر نحر ست وطریق نحر آنست
کہ پاے چپ شتر را بریسمانی بر بندد و در بالاے سینہ وے نیزہ زنند تا خون رود و بیفتد و در گاو و گوسفند ذبح ست
و در شتر نیز ذبح روا است ولیکن سنت نحر ست بوجه مذکور - متفق علیہ - وعن علی رضی اللہ عنہ قال
امرنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقوم علی بدنہ - گفت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ امر کرد مرا آنحضرت
کہ بایستم بر بدن وے وخبردار باشم از کار وبار آن - وان اتصدق بلحمها - وامر کرد کہ تصدق کنم بگوشت آن
وجلودها - وپوستهای آن واجلتها - وجلهای آن - وان لا اعطی الجزار منها - وامر کرد کہ ندہم شتر کشندہ را یعنی اجرت او را از آن
قال - گفت آنحضرت - نحن نعطیه من عندنا - ما میدہیم جزار را از پیش خود - متفق علیہ - وعن جابر رض
قال کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث - گفت جابر بودیم ما کہ نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالاے سہ روز
یعنی در سہ روز بخش میکردیم ومیخوردیم وبمردم میدادیم وزیادہ تر سہ روز جائز نبود نگاہداشتن آن - فرخص
لنا رسول اللہ - پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلوا وتزودوا - پس گفت بخورید وتوشہ
سازید یعنی زیادہ بر سہ روز - فاکلنا وتزودنا - پس خوردیم وتوشہ کردیم چون احتیاج مردم در ابتداے امر
بسیار بود حکم کردہ بودند کہ تصدق کنند وتوشہ نسازند وزیادہ بر سہ روز نگاہ ندارند بعد از آن کہ احتیاج
بر طرف شد وقربانی کردن ہمہ کس را میسر شد رخصت کردند کہ اگر زیادہ بر سہ روز نگاہ دارند باکی نیست
چنانکہ در حدیث سلمہ بن الاکوع بیاید - متفق علیہ - وضابطہ در خوردن ذبایح آنست کہ از اضحیہ ودم تمتع
وقران بخورد واز دم جنایات نخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اہدی عام الحدیبیة
فی ہدایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جملا کان لابی جہل - روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت فرستاد در
سال حدیبیہ کہ محصر شدہ ونگذاشتند او را قریش کہ بمکہ در آید وعمرہ بیارد در ہدایاے خود شتری را
کہ مر ابوجہل را بود ودر روز بدر بغنیمت بدست آمدہ بود - فی راسہ برۃ من فضۃ - در سر آن شتر یعنی در
بینی وے حلقہ بود از نقرہ - برۃ بضم با وفتح راے مخففہ حلقہ کہ در بینی شتر یا در لحمہ بینی وے اندازند کذا فی القاموس
یغیظ بذلک المشرکین - در خشم می انداخت وغمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا ببینند آنرا در دست
مسلمانان افتادہ ومذبوح گشتہ واز اینجا معلوم میشود کہ غمگین گردانیدن کفار ودر غم وغصہ انداختن ایشان
مستحسن ومستحب ست قولہ تعالی لیغیظ بہم الکفار - رواہ ابو داود - وعن ناجیۃ الخزاعی صحابی ست
نام وے ذکوان بود آنحضرت ناجیہ نام کردہ وہدایاے خود را بوے سپردہ بمکہ فرستادہ بود چنانکہ در فصل
اول گذشت در آنجا کہ تسمیہ او بناجیہ بجہت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیہ گفتم

فقلت من یا رسول اللہ کیف اصنع بما عطب من البدن۔ چگونہ کنم معاملہ بچیزے کہ ہلاک و ماندہ گردد از بدن۔ قال انحرہا
ثم اغمس نعلہا فی دمہا۔ گفت آنحضرت نحر کن آنرا پس غوطہ دہ نعل او را کہ قلادۂ اوست۔ ثم خل بین الناس
وبینہا۔ پس سردہ و بگذار و مانع مشو از میان مردم و میان آن بدنہ۔ فیاکلونہا۔ پس میخورند مردم آنرا یعنی فقرا
غیر جماعہ کہ رفیقانند چنانکہ گذشت۔ رواہ مالک والترمذی وابن ماجہ ورواہ ابوداؤد والدارمی عن ناجیۃ
الاسلمی۔ ظاہر آن ست کہ اختلاف در نسبت ست و ذات یکی ست زیرا کہ ناجیہ در صحابی یکی ست و در کتب
او را اسلمی گفتہ اند و مولف خزاعی گفتہ۔ وعن عبد اللہ بن قرط بضم قاف و سکون را و در آخر طای مہملہ
صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد اللہ نام نہاد۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الایام
عند اللہ یوم النحر۔ گفت آنحضرت بدرستی کہ بزرگترین روزہا نزد خدا روز نحر ست۔ ثم یوم القر بفتح قاف
وتشدید را۔ قال ثور۔ گفت ثور کہ راوی حدیث ست۔ وہو الیوم الثانی یعنی یوم القر روز دوم از روز
نحر ست نامیدہ شد بدان از جہت قرار گرفتن مردم و سکونت ورزیدن ایشان در منی بعد از تعب کشیدن
در اداے مناسک و مراد آن ست کہ از جملہ اعظم ایام روز نحر ست والا در حدیث آمدہ است کہ افضل ایام
روز عرفہ است پس افضل ایام عشرۂ ذو الحجہ است و روز نحر از جملہ این ایام ست و در روز جمعہ نیز آمدہ
کہ افضل ایام ست و مردم اختلاف کردہ اند در عرفہ و جمعہ بعضی گفتہ اند کہ افضل ایام ہفتہ جمعہ است و افضل
ایام سال روز عرفہ است واللہ اعلم۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن قرط۔ قرب لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بدنات خمس او ست۔ نزدیک گردانیدہ شد از براے نحر براے آنحضرت بدنہا پنج یا شش۔ فطفقن یزدلفن
الیہ بایتہن یبدا۔ پس در ایستادند بدنہا کہ نزدیک میشدند بسوے آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند
در نحر۔ فلما وجبت جنوبہا۔ پس ہنگامیکہ ساقط شد و افتاد بزمین پہلوہاے بدنہا یعنی سرد شدند و افتادند
قال۔ گفت راوے۔ فتکلم بکلمۃ خفیۃ۔ پس تکلم کرد آنحضرت بکلمہ پنہان یعنی آہستہ گفت۔ لم افہمہا۔ کہ نفہمیدم
من آن کلمہ را۔ قال فقلت ما قال۔ گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی کہ در پہلوے آنحضرت بود۔
و در بعضی نسخ فسألت الذی یلینی یعنی پس پرسیدم من کسی را کہ پیوستہ بود با آنحضرت کہ چہ گفت آنحضرت۔
قال قال۔ گفت آنکس کہ گفت آنحضرت۔ من شاء اقتطع۔ ہر کہ خواہد ببرد از این شتران پارہ ہاے خود قطعہ
رواہ ابوداؤد۔ و از اینجا استدلال کردہ اند بعضی علما بر جواز نہب و غارت در نثار بعد از اذن مالک۔ و ذکر حدیثا
ابن عباس وجابر رض فی باب الاضحیۃ۔ و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس وجابر کہ در مصابیح درین باب
مذکور اند در اضحیہ

الفصل الثالث۔ عن سلمۃ بن الاکوع صحابی مشہور ست از شجاعان و تیر اندازان نامے بود

وپیادہ با سواران جنگ میکرد و سبقت می نمود۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ضحی منکم فلا یصبحن بعد ثالثۃ۔ گفت سلمہ گفت آنحضرت آن کسے کہ قربانی کند از شما پس باید کہ صبح نکند آنکس کہ بعد از شب سوم۔ وفی بیتہ منہ شئی۔ وحال آنکہ باشد در خانۂ وے از ان چیزے۔ فلما کان العام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آئندہ گفتند۔ یا رسول اللہ نفعل کما فعلنا العام الماضی۔ بکنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اضحیہ را بعد از سہ روز۔ قال۔ گفت آنحضرت کلوا واطعموا وادخروا۔ بخورید و بخورانید و ذخیرہ کنید۔ فان ذلک العام کان بالناس جہد۔ زیرا کہ بدرستی دران سال بود بمردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج۔ فاردت ان تعینوا فیہم۔ پس خواستم من نہی از ادخار کہ اعانت کنید مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج برطرف شد نہی نیز برطرف گشت و اگر نہید رخصت ست۔ متفق علیہ۔ وعن نبیشۃ بضم نون وفتح موحدہ و سکون تحتانیہ و شین معجمہ صحابی ست او را نبیشۃ الخیر میگویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا کنا نہیناکم عن لحومہا ان تاکلوہا فوق ثلث۔ گفت آنحضرت بدرستی ما بودیم کہ نہی میکردیم شما را از گوشتہائے قربانی ہا کہ بخورید آنرا بالائے سہ روز زیادہ بر آن لکی تسعکم۔ برائے آنکہ تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما ہمہ کس برسد۔ جاء اللہ بالسعۃ۔ آورد خدا تعالی فراخی و گنجایش را فکلوا وادخروا۔ پس بخورید و بنہید۔ واتجروا۔ بجز یعنی طلب کنید بوی اجر و ثواب را نہ از تجارت و الا چہ تشدید تامی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید کہ در خوردن نیز اجرے و ثوابی باشد کہ ایام ضیافۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الایام ایام اکل وشرب۔ دانا و آگاہ باشید بدرستی کہ این روزہا یعنی روزہائے منی روزہائے قربانی و روزہائے خوردن و آشامیدن ست چون سال تمام ریاضت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز کہ حج کردید و مغفور شدید بخورید و بنوشید و بروے آسایش بنشینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکہ فرمود وذکر اللہ۔ و این روزہائے ذکر خداست۔ رواہ ابو داؤد۔

باب الحلق

حلق ستردن موے و اتفاق دارند بر آنکہ حلق افضل ست از قصر حاج و معتمر را مگر زنان را کہ حلق حرام ست بر ایشان و وجہ افضلیت آن ست کہ مقصر باقی ماندہ است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبذل و انکسار و ادنی قصر آن ست کہ بگیرد از موے سر خود مقدار سہ انگشت و کفایت میکند در حلق نزد ما حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب ست بسنت چنانکہ در مسح و ثابت نشدہ است حلق از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج و عمرہ و در حلق سائر شعر بدن کلام ست مذکور در موضع خود و نیست کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن ست

الفصل الاول عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حلق راسہ فی حجۃ الوداع ۔ آنحضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجۃ الوداع ۔ واناس من الصحابۃ ۔ و حلق کردند جماعۃ از اصحاب وے نیز از جہت دیانت شرف و متابعت و فضیلت حلق کہ بیان کرد آنحضرت آنرا بہ دعا مر محلقین را چند بار ۔ وقصر بعضھم ۔ و تقصیر کردند بعضی از اصحاب جہت اخذ برخصت بعد از دعاے آنحضرت مقصران را نیز در مرۃ اخیر بالتماس ایشان چنانکہ در حدیث بیاید ۔

متفق علیہ ۔ وعن ابن عباس ۔ رضی اللہ عنہما قال قال لی معاویۃ انی قصرت من راس النبی صلی اللہ علیہ وسلم عند المروۃ بمشقص ۔ گفت ابن عباس کہ مرا گفت معاویہ کہ من قصر کردہ ام موی از سر آنحضرت نزد مروہ بمشقص و درین حدیث اشکال ست کہ در شرح بیان کردہ شد و مشقص بکسر میم و سکون شین معجمہ و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر کہ این پیکان در وست و بعضی گفتہ اند کہ مشقص نام جلم ست بفتح جیم و لام مقراض کہ بوی موے و پشم و جز در گوسپند و شتر را ببرند و این معنی انسب و اظہر ست متفق علیہ ۔ وعن ابن عمر ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فی حجۃ الوداع ۔ روایت ست از ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ آنحضرت گفت در حجۃ الوداع در وقت بر آمدن از احرام ۔ اللھم ارحم المحلقین ۔ خداوندا رحمت کن موے سر ستردگان را ۔ قالوا والمقصرین گفتند صحابہ و کوتاہ کنندگان موے را نیز دعا برحمت کن ۔ یا رسول اللہ قال اللھم ارحم المحلقین ۔ باز آنحضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقان را ۔ قالوا والمقصرین یا رسول اللہ ۔ التماس دعا باز کردند صحابہ برائے مقصران و درین مرتبہ ۔ قال ۔ گفت ۔ والمقصرین ۔ و مقصران را ہم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص بہ محلقین کردہ و بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سہ بار گفت چہارم بار گفت والمقصرین

متفق علیہ ۔ ازین حدیث معلوم شد کہ این دعا مر محلقین را و التماس صحابہ دعا مر مقصرین را در حجۃ الوداع بود و این دو احتمال دارد کہ در عمرہ بود کہ صحابہ را بر آمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود کہ از احرام حج برآمدند و بعضی گفتہ اند کہ در حدیبیہ بود کہ بعلت احصار از احرام بر آمد و حلق کرد و صحابہ را نیز امر کرد بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکہ در باب الاحصار بیاید واللہ اعلم وعن یحیی بن الحصین ۔ بضم حاے تابعی ثقہ صدوق ست عن جدتہ ۔ روایت میکند از جدہ خود کہ صحابی ست و کنیت وی ام الحصین ست ۔ انہا سمعت النبی ۔ کہ جدہ او شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع دعا للمحلقین ثلثا و للمقصرین مرۃ واحدۃ ۔ کہ دعا کرد آنحضرت مر محلقین را سہ بار و مر مقصرین را یکبار ظاہر حدیث آن ست کہ سہ بار گفت اللھم ارحم المحلقین چہارم بار گفت والمقصرین و احتمال دارد کہ دو بار گفتہ باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین کہ مفید اشتراک آنہاست با مقصرین فافہم و چہ عجب ست موقع لفظ والمقصرین درین مقام کہ بجہت تقصیر خود را در امتثال امر

محروم شدند از دعاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ رواہ مسلم متفق علیہ ۔ وعن انس رضی ان النبی صلی اللہ علیہ

علیه وسلم اتی منی فاتی الجمرة فرماها - روایت ست از انس که آنحضرت آمد بمنا پس آمد جمرة العقبه را پس رمی کرد آنرا و این
در روز نحر ست که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت - ثم اتی منزله بمنی ونحر نسکه - پستر آمد در منزل خود که بمنا داشت ونحر کرد
قربانی خود را - ثم دعا بالحلاق - پستر طلبید سرتراش را که نام وے معمر بن عبد الله است قرشی عدوی ست قدیم الاسلام
است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمده واستره در دست گرفته به سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد
آنحضرت گفت یا معمر متمکن گردانید ترا پیغمبر خدا بر نرمه گوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش
و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول الله بدرستی که این از نعمتهای خداست و منت اوست بر من آنحضرت
گفت آرے همچنین ست - وناول الحالق شقه الایمن - وداد سرتراش را جانب راست خود ظاهر این حدیث
آن ست که معتبر در ابتدا ایمن محلوق ست و بعضی یمین حالق اعتبار کنند - فحلقه - پس حلق کرد جانب راست
آنحضرت را - ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه - پستر خواند آنحضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه
است و اوست که لحد قبر شریف را حفر کرده و زوج ام سلیم ست که مادر انس بن مالک ست و ازین جهت
در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد - ثم ناول الشق الایسر فقال احلق - پستر داد آنحضرت جانب چپ خود را
پس گفت تراش - فحلق - پس تراشید - فاعطاه ابا طلحة - پس داد موے را بابی طلحه - فقال اقسمه بین الناس
پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بهر یک را یکتاره موے و دو تاره موی نصیب رسید و گویا شاعر
باین قصه اشارت کرده است - بیت - مرا از زلف تو موی بسندست - فضولی میکنم بوی بسندست - و همچنین
ناخنان نیز قلم کرده و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات در میان است تا الی یومنا هذا باقی ماند که باعث تذکره
و یاد داشتی بود از اجزای وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم گویا بوے بسندست که گفته است این یعنی
مراوست متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله - گفت عائشه بودم
من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از انکه احرام بندد - ویوم النحر قبل ان
یطوف بالبیت - و طیب میکردم روز نحر پیش از انکه طواف کند بخانه کعبه بعد از حلق و لبس ثیاب - بطیب
فیه مسک - بخوشبوئی که در وے مشک می بود و گفته اند که افضل و اولی در طیب احرام مشک و گلاب ست که
بوے دارد و رنگ ندارد - روز نحر از احرام می بر آیند و همه چیز حلال میشود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز
حلال میشوند متفق علیه - وعن ابن عمر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم
رجع فصلی الظهر بمنی - روایت ست از ابن عمر که آنحضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد پستر باز گشت بمنی
پس بگذارد ظهر را بمنی - رواه مسلم - و در حدیث جابر و عائشه آمده که گذارد ظهر را بمکه و درین دو حدیث
تعارض ست سخن در ترجیح یکی بر دیگری ست و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم ست و حدیث ابن عمر

در صحیحین ست متفق علیه اگرچه اینجا از مسلم آورده

الفصل الثانی عن علی و عائشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله - نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها - از حلق کردن زن سر خود را - رواه الترمذی وعن ابن عباس رضی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت محتمل جواز حلق بود
دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر - نیست بر زنان مگر تقصیر - رواه ابوداود والدارمی وهذا الباب
خال عن الفصل الثالث

باب در لواحق تممات ماسبق

الفصل الاول - عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة
الوداع بمنی للناس یسالونه - آنحضرت توقف کرد و ایستاده ماند در حجة الوداع بمنا برای خاطر مردم که
سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و انکشاف ابهام می نمودند - فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت
قبل ان اذبح - پس آمد آنحضرت را مردی پس گفت نبودم آگاه و ندانستم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم
و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد - فقال اذبح ولا حرج - پس گفت آنحضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست - فجاء
آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی - پس آمد آنحضرت را مرد دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی
کنم - فقال ارم ولا حرج - گفت آنحضرت بینداز و نیست هیچ حرج - فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم
ولا اخر الا قال افعل ولا حرج - پس پرسیده نشد آنحضرت از هیچ چیز که تقدیم کرده شده و نه از چیزی که تاخیر کرده شده
مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست - متفق علیه وفی روایة لمسلم - و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که - اتاه رجل
فقال حلقت قبل ان ارمی - آمد آنحضرت را مردی پس گفت حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم - قال ارم ولا حرج
گفت آنحضرت رمی کن هیچ باکی نیست - و اتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج -
تقدیم و تاخیر درین صورت ها بدو سه واسطه است - وعن ابن عباس رضی قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم یسال النحر بمنی فیقول لا حرج - گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده میشد روز نحر
بمنی پس میگفت نیست هیچ حرج - فساله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت
رمیت بعد ما امسیت - رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت بامداد است - فقال - پس گفت
آنحضرت - لا حرج - و دانسته اند که اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است
و نزد ما اگر به شب کرد لازم نمیشود چیزی و اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود - رواه البخاری - بدانکه افعال روز نحر
چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف [illegible] اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برآنند و شافعی

و احمد از اینها شد که سنت ست متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابوحنیفہ و مالک از ایشان ست میگویند واجب ست و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل و نسیان و لیکن دم واجب ست و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نہی فہمیده وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن و الله اعلم —

الفصل الثانی — عن علی — رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال — گفت علی آمد آنحضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق — من طواف افاضه کردم پیش از حلق — قال له احلق او اقصر ولا حرج گفت آنحضرت مر آن مرد را حلق کن یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد برو ے و ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی بقصر اکتفا کنی نیز جائز ست — و جاء آخر فقال ذبحت قبل ان ارمی — و آمد دیگرے پس گفت ذبح کردم پیش از رمی — قال ارم ولا حرج — این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود —

رواه الترمذی

الفصل الثالث — عن اسامة — بن شریک — بفتح شین و کسر را صحابی ست نزول کرد کوفه را بعضے گفته اند او در کوفیان ست — قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس یاتونه — گفت برآمدم من با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حج کننده و پس بودند مردم که می آمدند نزد آنحضرت — فمن قائل — پس بعضی گوینده بود این را که — یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف — سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم — و اخرت شیئا او قدمت شیئا — یا گوینده بود که تاخیر کردم چیزے را پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن — فکان یقول لا حرج — پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ تنگی نیست — الا علی رجل اقترض عرض مسلم — لیکن حرج و تنگی بر مردی ست که ببریده و پاره کرد آبروے مسلمان را بغیبت و اهانت و جز آن فی الصراح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وے باشد یا در پدران یا در سر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن — وهو ظالم — و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برائے غرض صحیح و دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود به تفسیق و تکذیب و مانند آن میکنند — فذلک الذی حرج و هلک — پس آنکس ست که تنگی کار شده و هلاک گشته به معصیت و حرج بکسر راست بر وزن سمع — رواه ابو داود

باب خطبة یوم النحر و رمی ایام التشریق و التودیع

خطب بفتحتین شان و امر که واقع بشود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کذا فی القاموس و بمعنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده در عرف بمعنی عظت چنانکه خطبه بکسر خاے و طلب امراة و ایام التشریق نام سه روز ست بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن

گوشت و چون گوشتهای قربانی بمنا درین ایام قدید میکنند ایام تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت
طلوع آفتاب میکنند پس از شروق بمعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد تودیع
وداع کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آنحضرت ست مردم را و لهذا حج آنحضرت را حجة الوداع نام کردند

الفصل الاول

عن ابی بکرة - بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور ست - قال خطبنا النبی
صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات
والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت بهو هیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی
که در روز پیدا کردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در سال اول خلقت
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض الایة معنی کلام آن ست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتال کنند در وی و میکردند این را در هر سال
و از هر سالی یکروز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود
و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از این جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود
که میقات اوست - منها اربعة حرم - از آن دوازده ماه چهار ماه حرام ست که قتال در آنها حرام ست و حرم بضمتین جمع
حرام ست - ثلث متوالیات - سه ماه حرام پیهم پیوسته اند - ذو القعدة - بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی ست که می نشستند
در وی از سفرها - و ذو الحجة - بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح ست - و رجب مضر - مضر بضم میم
و فتح ضاد معجمه بن نزار که ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که جغرات ست و وی دوست میداشت
و میخورد آنرا از این جهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت
آن ست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی - الذی بین جمادی و شعبان - آن ماه که میان جمادی الاخری
و شعبان ست صفت رجب مضر ست از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهر هذا -
کدام ماه است این ماه مقصود از این سوال تمهید و تاسیس بیان مقصودست و تقریر آن در اذهان ایشان
قلنا الله و رسوله اعلم - گفتیم خدا و رسول خدا داناتر ست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این کلام میگفتند از ادب میداشتند اگرچه خود جواب آنرا میدانستند خصوصا در جائیکه با وجود آنکه معلوم و متعین بود
پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - فسکت - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی ظننا انه سیسمیه
بغیر اسمه - تا آنکه گمان بردیم ما که آنحضرت نزدیک ست که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد - فقال
الیس ذا الحجة - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجة - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -

گفت آنحضرت ای بلد ہذا کدام شہر ست این شہر قلنا اللہ ورسولہ اعلم فسکت حتی ظننا انہ سیسمیہ بغیر اسمہ قال
الیس البلدۃ گفت آیا نیست این بلدہ قلنا بلی گفتیم آری این شہر بلدہ است بلدہ بسکون لام بمعنی شہر ست
ہر شہر کہ باشد وبہ تغلیب نام مکہ شد ذکر فرد کامل شہر این ست کہ بلدہ جامع خیرات وبرکات وفضائل وکمالات ست
گویا شہر ہمین ست چنانکہ بیت نام مخصوص کعبہ شدہ است وبلدہ در لغت بمعنی اقامت ست قال فای یوم ہذا
گفت آنحضرت پس کدام روز ست این روز قلنا اللہ ورسولہ اعلم فسکت حتی ظننا انہ سیسمیہ بغیر اسمہ قال
الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام گفت آنحضرت پس بدرستی کہ خونہای شما
ومالہای شما وآبروہای شما حرام ست کہ بی حق شرعی تعرض کنید بآن کحرمۃ یومکم ہذا فی بلدکم ہذا فی شہرکم ہذا
مانند حرام بودن روز شما کہ این روز ست ودر شہر شما کہ این شہر ست ودر ماہ شما کہ این ماہ است این تاکید ست
برای حرمت کہ ہر یکی ازین سہ محل حرمت واحتیاط ست خصوصا نزد اجتماع وستلقون ربکم نزدیک ست کہ بینید
آنید پروردگار خود را وبرسید در حضرت او فیسألکم عن اعمالکم پس بپرسد پروردگار شما را از کردارہای
شما الا آگاہ باشید فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس باز مگردید بعد از من گمراہان یعنی
کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض میزند بعض شما گردن بعضی را کہ از اعظم انواع ضلالت ست وسبب خونریزی و
ظلم ودر گذشتن از حد شرع ... ست وباد وانزال ... ست ودر توجیہ روایت کفارا چند وجہ گفتہ اند
یکی آنکہ کفر در معنی لغوی مستعمل ست یا مراد کفران نعمت ست وتضییع حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر کہ ارتکاب
حرام موجب کفر میگردد ونزدیک بآن میسازد یا کنند افعالی کہ مشابہ افعال کافران ست در خونریزی وبعضی
گفتہ اند کہ مراد بکفر پوشیدن سلاح ست وکفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد ازین خطاب بمسلمانان کردہ فرمود
الا ہل بلغت آیا آگاہ باشید آیا رسانیدم من رسالت را وحکم شریعت را قالوا نعم گفتند صحابہ
آری رسانیدی قال اللہم اشہد گفت آنحضرت خداوندا گواہ باش کہ ایشان اقرار کردند کہ رسانیدم تا روز
قیامت شکایت نشود ... فلیبلغ الشاہد الغائب پس باید کہ برساند ہم چنانکہ شنیدہ ہست احکام را ہر کہ
حاضر ست بآنکہ غائب ست فرب مبلغ اوعی من سامع پس بسا کسیکہ رسانیدہ است بوی یاد دارندہ تر باشد
از کسیکہ شنیدہ است ازمن ورسانیدہ است متفق علیہ وعن وبرۃ بفتح واو وبفتح موحدہ وسکون
ویست ... از تابعین ست روایت وارد از ابن عمر وسعید بن جبیر قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار
گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم قال گفت ابن عمر اذا رمی امامک فارمہ وقتیکہ رمی کند امام تو پس
رمی کن تو ... مراد ازین امیر ست کہ مراد سلطان ست یا امیریکہ نائب اوست در اقامت مناسک حج لیکن
بشرط آنکہ عالم باشد وبعضی تفسیر کردہ است این را طیبی وگفت یعنی اقتدا کن بکسیکہ آنکس اعلم ست از تو بوقت

رمی میکوییدو بوده - فاعدت علیه المسئلة - پس باز عرض کردم بروی مسئله را - فقال کنا نتحین - پس گفت ابن عمر
بودیم که انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا زالت الشمس رمینا - پس وقتیکه
میگشت آفتاب رمی میکردیم - رواه البخاری - وعن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات
روایت میکند سالم از ابن عمر که وے بود که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر ست از منازل که در جانب مسجد
خیف ست بهفت سنگریزه - یکبر علی اثر کل حصیات - در حالیکه تکبیر میگفت بر پی هر سنگریزه - ثم یتقدم - پیشتر
پیشتر میرفت - حتی یسهل - بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را و سهل ضد حزن بفتح حای مهمله و سکون رای زمین
درشت - فیقوم مستقبل القبلة طویلا - پس می ایستاد مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد
که کسے سورهٔ بقره بخواند چنانکه گذشت - ویدعو - و دعا میکرد - ویرفع یدیه - و بر میداشت بر دو دست خود را
ثم یرمی الوسطی - پس رمی میکرد جمرهٔ میانه را - بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة - تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت
سنگریزه را - ثم یاخذ بذات الشمال - پیشتر میگرفت راه و می رفت بجانب دست چپ - فیسهل ویقوم مستقبل
القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا - و می ایستاد دراز - ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی - پیشتر
رمی میکرد جمرة العقبه را از مغاک وادی - بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها - ونمی ایستاد نزد
جمرة العقبه - ثم ینصرف - پیشتر بر می گشت - فیقول هکذا رأیت رسول الله - پس میگفت همچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یفعله - میکرد این را - رواه البخاری - بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستاده و دعا کرد و جمره اخیره را رمی میکنند و بر گردند و نایستند سر آن از شارع کسی ندانند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست که عقل
را بدریافت کنه آن راهی نیست و این نیز از آن قبیل ست ولهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی از
علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بودند از ذبح و حلق و افاضه بمکه
برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد
آن موجب ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمره دیگر که بر کرانه اند
نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در طلب عبادت در وسط وی میباشد نه در نهایت وے و دعا در طلب
عبادت افضل ست و اکثر دعاے حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز در تشهد بود و پیش از سلام
و بر آمدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین
وجه اشارت کرده است در هدایه و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا
بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق
گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهاے فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم آن و غیره

تجاوز الله عنه وعفاه چنانکه مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته
در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف نزد این جمره
اشارت است از پروردگار رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه
کرد دران و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد مراد او را و حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید
وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت
و عفو و مغفرت خود لا سیما درین عبادت که حج است که ثمره غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات
تمام گناهان می بخشند گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده کردید یعنی
آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدیم و بر شما رحمت کردیم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که دران وقت
درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جار الله القرشی الخالدی
مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم —

وعن ابن عمر — قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی
منی — روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهای
منی — من اجل سقایته — از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و دران وقت
وسقایه حاجی آب دادن — فاذن له — پس اذن کرد آنحضرت مر عباس را به بیتوتت بمکه — متفق علیه — بدانکه بیتوتت
بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و معتبر در بیتوتت
اکثر لیل است و همچنین است حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت
کفایت است و تمسک قول بسنیت آن باین حدیث است که اگر واجب میبود چون اذن میفرمودند آنحضرت
مر عباس را به بیتوتت بمکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده
بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن نیز میرفت و این
سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام
این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در
ترک سنت آثام است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از مناسک
حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید
بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب
میکرد بر ترک آن — وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة

روایت ست از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوے سقایۂ زمزم۔ فاستسقی۔ پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حواله وے بود۔ فقال العباس یا فضل اذهب الی امک۔ پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوے مادر خود۔ فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها۔ پس بیار آنحضرت را آبی از نزد مادر خود۔ فقال اسقنی۔ پس گفت آنحضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم وآب درون خانه میار۔ فقال پس گفت عباس۔ یا رسول الله انهم یجعلون ایدیهم فیه۔ مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم۔ فقال اسقنی۔ باز گفت آنحضرت آب ده مرا هیچ شبه که دست در آب می اندازند۔ فشرب منه۔ پس خورد آنحضرت از آب زمزم ثم اتی زمزم۔ پس تر آمد آنحضرت بآب زمزم۔ وهم یسقون ویعملون فیها۔ وایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم وکار میکردند در سقایه۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اعملوا فانکم علی عمل صالح۔ کار کنید ومشقت آب کشیدن کشید که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب دادن وخدمت سقایه کردن عمل صالح ست۔ ثم قال لولا ان تغلبوا پس تر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من وتنگ سازند شما را که آب بکشید واین کار از دست شما برود۔ لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه۔ هر آئینه فرود می آمدم یعنی از ناقهٔ آنحضرت آنروز سوار بود تا مردم به بینند واحکام بیاموزند تا آنکه می نهادم ریسمان را برین۔ واشار الی عاتقه۔ واشاره کرد آنحضرت بلفظ هذه بسوے کتف خود۔ رواه البخاری۔ وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب۔ روایت ست از انس که آنحضرت بگزارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را به محصب پس خواب کرد یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگ ریزه دروی والآن نام موضعی معین ست بیرون مکه در جانب منا متصل بمقابر مکه وابطح و بطحا نیز میگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از بر آمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه۔ ثم رکب الی البیت فطاف به۔ بعد از خواب سوار شد و بخانۂ کعبه آمد و طواف کرد طواف وداع۔ رواه البخاری۔ وعن عبد العزیز بن رفیع۔ بضم را وفتح فا از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان ست۔ قال سألت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء عقلته عن رسول الله۔ گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزے که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر یوم الترویة۔ کجا گزارد آنحضرت نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر گذشت۔ قال بمنی۔ گفت انس نماز ظهر بمنی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه پیش از ظهر بر آمد۔ قال فاین صلی العصر یوم النفر۔ گفت ابن رفیع بانس وظاهر موافق بسیاق این بود که گوید فقلت پس گفتم من پس کجا گزارد نماز عصر را روز نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جائز ست نام روز چهارم

انهد و نحر ست که از منی می بر آیند و فی الصراح نفر بسکون گروه گروه بازگشتن حاجیان از منا - ثم قال بالابطح - گفت گزارد
نماز عصر بابطح که همان محصب ست - ثم قال - پس گفت انس - افعل کما یفعل امراءک - بکن چنانچه میکنند امرا
تو یعنی آنحضرت خود همچنین کرده و تو همچنان کن که امراء تو میکنند و مخالفت مکن که باعث تهیج شر نگردد و امر
ضروری هم نیست متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس بسنة - گفت عائشه
فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آنحضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرد - انما نزله
رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه کان اسمح لخروجه اذا خرج - مگر از جهت آنکه
نزول دران موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون
در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه در آمد و طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع
نمودن آسان باشد - متفق علیه - بدانکه اختلاف ست دران که تحصیب یعنی نزول محصب سنت ست
یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر ست که آن از سنن حج و تتمه مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در منا گفت ما فرود آئیده ایم انشاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بهمدیگر عهد کرده بودند
و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت
ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم ما نکنند و بانسیار زد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام
را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل وی جل وعلا ادا نماید و طبرانی در اوسط
از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود انه سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را
بدان و در هدایه گفته که اصح آن ست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان بود لطف
صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی
بود و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و متعهد وی بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم
آنجا زده بحسب اتفاق و رای خود نه بمقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این
قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه
آمده مخفی نماند که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود اتباع
وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول
در محصب احسن ست و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن
سیف الدین اصلح الله حاله و احسن مبداه و مآله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله
علیه حج گزارد و نفر نمود با وی از منا و بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و تکبیر امد و نماز ظهر آنجا [illegible]

بجانب محشر که زمین شام ست واول ظاهر تر وصواب تر ست والله اعلم. متفق علیه. ۱۷- وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا- روایت می کند ابن عباس از آنحضرت که گفت بدرستی که شما حشر کرده و برانگیخته می شوید
برهنه پا برهنه تن ناختنه کرده وغرل بضم غین معجمه وسکون را جمع اغرل بمعنی اقلف یعنی ناختنه کرده شده. ثم قرأ. پس برخواند
آنحضرت این آیت را- کما بدانا اول خلق نعیده- چنانکه پیدا کردیم ایشان را در اول پیدایش باز پیدا می آریم از قبور
وعدا علینا- وعده لازم ست این پیدا کردن بر ما- انا کنا فاعلین- بدرستی که هستیم ما کنندگان آنرا. وگفت آنحضرت که اول
من یکسی یوم القیمة ابراهیم- نخستین کسی که پوشانیده می شود او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل ست زیرا که وے علیه السلام
نخستین کسی ست که برهنه کرده شده در راه خدا در وقتے که انداخته شد در آتش تمیز او باین فضیلت ازین وجه دلالت
نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم و در حقیقت این اعزاز واکرام وے بلاحقة الوقت اوست
مر آنحضرت را با آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جامها که در ان دفن کرده شده مبعوث گردد. وان
ناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال- وگفت آنحضرت که جماعه از اصحاب من گرفته می شوند و برده می شوند بجانب
دست چپ که عاصیان وگنهگاران به آنجانب می برند فاقول پس می گویم من بطریق تحسر وبقصد استخلاص ایشان-
اصیحابی اصیحابی- صیغه جمع قلت آورد وتصغیر کرد از جهت قلت عدد ایشان. فیقول پس می گوید پروردگار تعالے
بقصد شکایت وبیان سبب تعذیب ایشان- انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم- بدرستی که ایشان همیشه بودند
برگشته از دین ورجوع کننده بر پشتهاے خود از ان باز که جدا شده تو از ایشان. فاقول کما قال العبد الصالح- پس می گویم
من چنانکه گفت بنده صالح که عبارت ست از عیسی پیغمبر علیه السلام در اعتذار واستخلاص قوم خود بحضرت رب العزت این
آیت را که- وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم- وبودم من شاهد و واقف باحوال ایشان تا آن وقت که بودم در میان
ایشان- الی قوله العزیز الحکیم- تا این کلمه که آخر آیت ست ومضمون تمام آیت این ست که عیسی گفت علیه السلام
تا من در میان ایشان بودم بر حال ایشان واقف بودم ونگذاشتم که کفر ورزند وغیر حق گویند وچون بر داشتی تو مرا
از میان ایشان بودے تو نگاهبان و واقف بر حال ایشان وتو بر هر چیز شاهد وحاضری اگر عذاب می کنی ایشان را
ومی گیری ایشان را بر کردار ایشان بندگان تو اند هر چه می خواهی می کنی وکسی نتواند گفتن که چرا می کنی واگر
می آمرزی ایشان را ودر می گذری از عذاب ایشان تو عالمے وحکیمے هر چه می خواهی می کنی. متفق علیه- گفته اند
که مراد اینجا باصحاب خواص اصحاب نیست زیرا که ما را بیقین معلوم ست که هیچ یکے از خواص اصحاب بعد از وفات
صلی الله علیه وآله وسلم مرتد نگشته الا قومی از جفاة عرب از اصحاب مسیلمه واسود یا بعضی از مولفة القلوب که بصیرتے
در دین وقوتے در ایمان نداشتند یا مراد بردت رجوع از دین مسلمانی نیست بلکه خروج از حد استقامت در بعضی حقوق
وصلاح سیرت ودر بعضی امور ورجوع از مرتبه حسن اخلاق وصدق نیت وتقصیر در بعضی حقوق ورعایت اهل بیت وادب

بایشان بجهت ابتلا بدنیا و فتنه چه آنحضرت خبر داده بود که من نمی ترسم بر شما کفر را و بت پرستی را ولیکن می ترسم از مداخلت دنیا و آفات آن که در آن افتادند. ۵ - وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة غرلا قلت گفتم یا رسول الله الرجال والنساء جمیعا مردان و زنان همه ینظر بعضهم الی بعض نگاه می کنند بعضی از ایشان بسوے بعضے یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس در حشر ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال پس فرمود آنحضرت یا عائشة الامر اشد من ان ینظر بعضهم الی بعض اے عائشه کار و حال روز سخت تر است ازین که نگاه کنند بعضی به بعضے یعنی کجا مجال و فرصت و شعور است با آنکه کسے به کسے نگاه تواند کرد متفق علیه. ۶ - وعن انس ان رجلا قال روایت است از انس که مردی با آنحضرت گفت یا رسول الله کیف یحشر الکافر علی وجهه یوم القیمة چگونه حشر کرده می شود کافر بر روے خود در روز قیامت و چگونه ممکن باشد بر روے رفتن. قال گفت آنحضرت الیس الذی امشاه علی الرجلین فی الدنیا قادرا علی ان یمشیه علی وجهه یوم القیمة آیا نیست شان این که آن کسی که روان ساخته است او را بر دو پا در دنیا توانا است بر روان گردانیدن وی در روز قیامت بر روے وے. متفق علیه. ۷ - وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یلقی ابراهیم اباه آزر یوم القیمة. گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر خود را که نام او آزر است روز قیامت تحقیق نزد بعضے علما رحمهم الله که قائل اند با آنکه آبا و آنحضرت همه از لوث شرک و کفر پاک و منزه اند آن است که آزر عم ابراهیم است علیه السلام که بمجاز آنرا پدر خوانده اند نام پدر وے تارخ است و ازین جهت مقید ساخت اباه را بآزر و خبر مودی پیش می آید ابراهیم این پدر خود را که آزر است. وعلی وجه آزر قترة وغبرة. و حال آنکه بر روے آزر سیاهی و غبار است قترة و غبرة بفتحتین بمعنی غبار آید ولیکن قترة غبار یست که در روے سیاهی بود و بعضے گفته اند قترة سیاهی است که وجه کسے را از هم و حزن پیدا شود و دود. فیقول له ابراهیم. پس می گوید ابراهیم مر آزر را الم اقل لک لا تعصنی آیا نه گفتم من ترا بے فرمانی مکن مرا و اطاعت کن مرا در آنچه از جانب حق بگویم و خبر دهم فیقول له ابوه. پس می گوید مر ابراهیم را پدر وی که آزر است فالیوم لا اعصیک پس امروز بے فرمانی نمی کنم ترا شفاعت کن مرا فیقول ابراهیم یا رب انک وعدتنی ان لا تخزنی یوم یبعثون. پس می گوید ابراهیم اے پروردگار من بدرستیکه تو وعده کرده مرا و اجابت کرده دعاے مرا که رسوا نگردانی مرا روزیکه برانگیخته شوند مردم و حشر کرده شوند. فای خزی اخزی من ابی الابعد پس کدام رسوائی سخت تر و افزون تر از رسوائے پدر من که هالک است و دور تر است از رحمت تو. فیقول الله تعالی. پس می گوید خداے تعالی. انی حرمت الجنة علی الکافرین. بدرستی که من حرام کرده ام بهشت را بر کافران و دعاے که امروز در حق وی کنی و التماس که در مغفرت وے داری سود مند نیفتد. ثم یقال یا ابراهیم انظر ما تحت رجلیک. پس گفته می شود مر ابراهیم را نگاه کن که چه چیز است در زیر هر دو پاے تو. فینظر پس نگاه می کند ابراهیم زیر پاے خود. فاذا هو بذیخ پس ناگاه وی بلا پس مقرون است بذیخ بکسر ذال معجمه و سکون یاے تحتانیه و خاے معجمه در آخر کرک گفتار نر که حیوانے است کلان تر کم یے اندام و نے القاموس الذیخ

بانکہ الذیب و در بعضی نسخ ذیخ بیار سوحدہ وحا مہملہ واقع شدہ بمعنی مذبوح متلطخ۔ آلودہ بگل و سرگین فیوخذ بقوائمہ۔ پس گرفتہ می شود و کشیدہ می شود پایہا ے آن ذیخ را فیلقی فی النار۔ پس انداختہ می شود در آتش دوزخ و این آنست کہ مسخ کردانیدہ و خوار ساختہ شدہ در چشم ابراہیم تا صورتے کہ پیدا شدہ بود ساقط کردد و گفتہ اند کہ اگر چہ ابراہیم از آزر در دنیا تبری کردہ و بیزار شدہ بود لیکن چون روز قیامت وی را دید مہربانی دامن گیر وی شد و برائے وے مغفرت درخواست شاید کہ بدرجہ قبول افتد و چون نیفتاد و مسخ شدہ و بدنا امید شد و تبرائے ابدی نمود و بعضی گفتہ اند کہ موت آزر بر کفر یقین ابراہیم نشدہ بود شاید کہ پنہانی ایمان آوردہ باشد و ویرا اطلاع دست ندادہ و تبرے از وی بحکم ظاہر بود و در روز قیامت یقین شد کہ بہ کفر رفتہ بود و پس بتبری شد و تبرائے ابدی واللہ اعلم۔

رواہ البخاری۔ ۸۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعرق الناس یوم القیمۃ حتی یذہب عرقہم فی الارض سبعون ذراعا۔ عرق می کنند و خوے می ریزند مردم روز قیامت تا آنکہ می رود خوے ایشان در زمین ہفتاد گز و یلجمہم حتی یبلغ آذانہم و لگام می کند عرق ایشان را یعنے می رود تا دہانہای ایشان مثل لگام و باز می دارد شان از کلام تا آنکہ می رسد تا گوشہای ایشان متفق علیہ۔ ۹۔ وعن المقداد صحابی قدیم الاسلام ست سادس در اسلام حاضر شد بدر او باقی شاہد را از فضلائے کبار و نجبای اخیار ست روایت کردہ است از وے علی بن ابی طالب و غیر وی از صحابہ و در بعضے مواضع زیادہ برین از احوال وی نوشتہ شدہ است قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول۔ کہ می گفت۔ تدنی الشمس یوم القیمۃ من الخلق۔ نزدیک گردانیدہ می شود آفتاب در روز قیامت از خلق حتی یکون منہم کمقدار میل تا آنکہ می باشد آفتاب از ایشان ہم چو مقدار یک میل کہ ثلث فرسنگ ست و بعضی گفتہ اند کہ مراد میل سرمہ است و مقصود نہایت قربست فیکون الناس علی قدر اعمالہم فی العرق پس می باشند آدمیان بر قدر عملہای خود در عرق فمنہم من یکون الی کعبیہ پس بعضی از ایشان کسی ست کہ می باشد عرق تا ہر دو پاشنہ پائے وی و این جماعہ اند کہ اعمال ایشان بیشتر و خوب ترست و برین قیاس ومنہم من یکون الی رکبتیہ۔ و بعضی را تا ہر دو زانوی وی۔ ومنہم من یکون الی حقویہ۔ و بعضی را تا ہر دو جائے بستن ازار وی۔ ومنہم من یلجمہم العرق الجاما و بعضے از ایشان کسے ست کہ لگام می کند ایشان را عرق لگام کردنی یعنے تا دہان می رسد بلکہ در دہان می آید۔ واشار رسول اللہ و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدہ الی فیہ بدست شریف تا دہان مبارک خود۔ رواہ مسلم۔ ۱۰۔ وعن ابی سعید الخدری عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یقول اللہ تعالی گفت آنحضرت می گوید خدائے تعالی روز قیامت یعنی در محشر و ندا می کند آدم را و می گوید یا آدم فیقول۔ پس می گوید آدم۔ لبیک وسعدیک می ایستم برائے خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد می کنم ترا اے پروردگار الیستادنی بعد الیستادنی والخیر کلہ فی یدیک و نیکی ہمہ در دو دست تست قال۔ می گوید پروردگار یا آدم۔ اخرج بعث النار بیرون آر از لشکر آتش را

یعنی آن جماعت را که بدوزخ فرستادنی اند از میان فرزندان خود بیرون آر و جدا کن۔ قال۔ می گوید آدم به پروردگار
و ما بعث النار و چیست مقدار لشکر دوزخ از میان ایشان قال من کل الف تسعمائة وتسعة وتسعين۔ می گوید بیرون آر از هر
هزار کس نهصد و نود و نه را و این ست مقدار دوزخیان که از هزار یکے را به جنت می فرستد و باقی را بدوزخ و در حدیث ابی
هریره از هر صد نود و نه آمده و شیخ ابن حجر گفته که ممکن ست حمل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث ابی هریره بر ما عدای
یاجوج و ماجوج بقرینه آنکه در حدیث ابو سعید ذکر یاجوج و ماجوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره یا اول متعلق بهمه
خلائق ست و ثانی مخصوص این امت مرحومه است یا بعث نار در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصات ست و در حدیث
ابی هریره عصات مومنین و کرمانی گفته که مفهوم عدد معتبر نیست و مقصود تقلیل عدد مومنین ست و تکثیر عدد کفار والله اعلم
فعنده یشیب الصغیر۔ پس نزد این حال و این حکم پیر می گردد خرد سال۔ وتضع کل ذات حمل حملها۔ و می نهد و مے افگند
هر زن بار دار بار خود را یعنی فرضا اگر دران وقت زنے باردار باشد از هیبت این حال و صدمت مقام بار خود را
می افگند و بعضے گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله مبعوث گردد از هیبت این مقام حمل خود بفگند پوشیده نماند که در صغار
نیز هم چنین تاویل می رود که ایشان نیز صغیر مبعوث می شوند پس نزد وقوع این حال پیر مے شوند پس ازان در درآمدن
بهشت جوان می سازند و صواب آن ست که این عبارات کنایت ست که از شدت هم و حزن و محنت با قطع نظر از
خصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند۔ وتری الناس سکاری۔ و می بینی تو اے مخاطب دران حال
مردم را مستان۔ وما هم بسکاری۔ و نیستند ایشان مستان۔ ولکن عذاب الله شدید۔ ولیکن عذاب خداوند تعالی سخت ست
و این مستی و مدهوشی ازان ست۔ قالوا۔ گفتند صحابه از خوف و حسرت چون شنیدند که بهشتیان یکے از هزار خواهد بود
یا رسول الله وایّنا ذلک الواحد۔ و کدام از ما آن یکی باشد که او را به بهشت برند۔ قال۔ گفت از برائے تفهیم و تسلیه ایشان۔
ابشروا۔ شادمان شوید و خرم شوید۔ فان منکم رجلا۔ پس بدرستی که از شما یک مردے۔ ومن یاجوج وماجوج الفا۔ و از یاجوج و ماجوج هزار
آنها بجوی شنید که اگر بهشتیان یکی از هزار باشند جماعه کثیر از شما داخل می گردد و بعد ازان اشارت کرد بکثرت امم سابقه نیز غیر یاجوج
و ماجوج اگر شما نیمه اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزار باشد گنجایش دارد و چنانکه گفت۔ راوی۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت والذی
نفسی بیده ارجوا ان تکونوا ربع اهل الجنة امید دارم که باشید شما چهار یک بهشتیان۔ فکبرنا۔ پس تکبیر گفتیم ما و گفتیم الله
اکبر بجهت استبشار و استعظام این نعمت۔ فقال۔ پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت۔ ارجوا ان تکونوا ثلث اهل الجنة
امید دارم که باشید شما یک ثلث اهل بهشت۔ فکبرنا۔ پس باز تکبیر آوردیم ما۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة امید دارم
که باشید شما نیمه اهل بهشت۔ فکبرنا۔ پس باز تکبیر آوردیم ما۔ قال۔ گفت آنحضرت ما انتم فی الناس۔ نیستند شما در میان مردم۔ الا کالشعرة
السوداء فی جلد ثور ابیض۔ مگر مانند موے سیاه در پوست گاو سفید۔ او کشعرة بیضاء فی جلد ثور اسود۔ یا هم چو موے سفید
در پوست گاو سیاه۔ متفق علیه۔ ۱۱۔ وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول۔ و هم از ابو سعید۔

القفازین - و نپوشد زن بدست قفازین. القفاز بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع
سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می‌پوشد و درمیان آن پنبه است چنانکه در شده و بعضی گفته اند
نوعی از زیور ست که زنان در دستهای پوشند. و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یخطب و هو یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت - اذا لم یجد
المحرم نعلین فلیلبس خفین - وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را. و اذا لم یجد ازارا فلیلبس سراویل - و چون
نیابد تهبند را بپوشد تنبانی را و لیکن قطع میکنند موزه ها را از زیر پاشنه چنانکه در حدیث سابق بیان کرد جمهور
برین اند و اگر بپوشد بطور درست بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در اول زمان حال ست و بحکم
ضرورت ست چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف ست و نزد امام ابوحنیفه پاره کند
و ازار سازد. متفق علیه - و عن یعلی - بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله - بن امیة - بضم همزه و فتح میم و تشدید
تحتانیه صحابی ست اسلام آورد در فتح و حاضر شد حنین و طائف را - قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم
بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی - گفت بودیم با آنحضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت
از آنجا عمره آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبة و هو متضمخ بالخلوق - بر آن مرد جبه بود
و حال آنکه آلوده بود بخلوق بفتح خا نام طیبی ست بضمه قاف و در آخر نام طیبی ست که عربان میسازند و در آن زعفران
می اندازند مشهور ست میان ایشان و متضمخ بضاد و خای معجمتین آلوده بطیب چنانکه گویا می چکد از وی
فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی - بدرستیکه من احرام بستم برای
عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث
مرات - اما خوشبوی که با تست شوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام ست بر مردان و از آن
جهت که بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام ست فافهم - و اما الجبة فانزعها - و اما جبه که تو پوشیده پس بکش
آنرا و بیرون از بدن - ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک - پستر بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود
باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را بحج و فرمود هرچه احکام و ارکان حج ست از احرام و شرائط آن
احکام عمره نیز همان ست و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف عرفه و عدم آن - متفق علیه - و عن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم و لا ینکح و لا یخطب - هر سه لفظ برفع و جزم مرویست
نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را بخطبه بکسر خا زن خواستن
و این مذهب شافعی و جمهور علما ست لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی ست و از خطبه تنزیهی و نزد ما هر سه جائز ست
بجهت دلیل ما تزوج میمونة است - رواه مسلم - و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه

تزوج میمونة وهو محرم - روایت ست از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها وحال آنکه آنحضرت
محرم بود بجاے عمرۃ قضا متفق علیه - وعن یزید بن الاصم ابن اخت میمونة رض - خواهرزاده میمونه بعضی گویند
که او را روایت ست وصحابی ست وصحیح آن ست که تابعی ست ثقه کثیر الحدیث عن میمونة - روایت میکند از خاله
خود میمونه - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها وهو حلال - که آنحضرت تزوج کرد او را وحال آنکه محرم نبود -
رواه مسلم قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله والاکثرون علی انه تزوجها حلالا - گفت محی السنة اکثر برانند که آنحضرت
تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود - وظهر امر تزویجها وهو محرم - وظاهر شد امر تزویج وے در حالی که آنحضرت
محرم بود - ثم بنی بها وهو حلال - پس بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را وحال آنکه وے حلال بود - بسرف فی طریق
مکة - نکاح میمونه وبناے وی بسرف بود بفتح سین مهمله وکسر را وبفا نام موضعی ست بر راه مکه بده میل
از مکه و از عجائب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد والآن در آنجا بر سر قبر وے عمارتی ست
که بعضی امرا ساخته اند - بدانکه حدیث ابن عباس وحدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس
ناطق ست بآنکه تزویج میمونه در حالت احرام بود وحدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود
واصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل واکمل ست
در حفظ واتقان وفقه وحدیث وے متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رض که دال ست
بر نهی اول ست بآنکه مراد آن ست که نکاح وانکاح از شان محرم ومناسب بحال او نیست که مشغول ست
بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم وے ست آنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وے
در احرام باین اعتبار گفته است تزوج وهو محرم تکلف ست ومبنی ست که مراد حل اصلی ست که قبل الاحرام
بود وحال آنکه اکثر روایات در آن ست که حل عارضی بود که بعد از احرام پیدا شد وبرین تقدیر حدیث ابن الاصم
را نیز حمل میتوان کرد که … ست که ظاهر شد امر تزویج وحال آنکه حلال بود وکلام در اینجا در کتب اصول
زیاده برین ست … ذکر کرده ام فتدبر - وعن ابی ایوب - ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یغسل راسه وهو محرم - روایت ست از ابی ایوب انصاری که بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را
در حال آنکه وے محرم ست متفق علیه - بدانکه جائز ست محرم را شستن سر از براے جنابت باتفاق ودر
غیر وے خلاف ست … در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف ست ودر هدایه گفته است که لا باس ست
در غسل کردن … بحمام در آمدن ودر شرح گفته است زیرا که بجز دشستن نمیرود ژولیدگی موی بلکه زیاده کند
ملبد شعر وپیدا شود … سر وریش بخطمی زیرا که وے نوعی از طیب ست وروے میکشد هوام سر را - وعن
ابن عباس - رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آنحضرت وحال آنکه وے محرم بود واکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود۔ متفق علیه۔ وعن عثمان
رضی الله عنه حدیث عن رسول الله۔ حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی الرجل
اذا اشتکی عینیه وهو محرم۔ در حق مردے که چون شکایت کند مرد از درد چشم خود یعنی چون [illegible] او بسته باشد۔
ضمدهما بالصبر۔ تضمید کند سر دو چشم را به صبر وقید عینیه اتفاقی ست اگر یک چشم نیز درد آید درست
است به طریق اولے وصبر بفتح صاد وکسر موحده وسکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر را روی
تلخ مشهور ست که درد چشم را بدان دوا کنند و در چشم وتضمید وتضمد جراحت بستن ست بضماده
یعنی بعصابه ونهادن دارو را بر جراحت نیز گویند اگرچه عصابه بسته نشود وظاهر آن ست که مراد اینجا بستن
عصابه باشد زیرا که وے می پوشد جزوے از روی را ومحتاج ست به بیان کردن آنکه این چون بحکم
ضرورت ست موجب جنایت بر احرام نباشد۔ رواه مسلم۔ وعن ام الحصین۔ صحابیه است حاضر شد
حجة الوداع را۔ قالت رأیت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله۔ گفت دیدم اسامه وبلال
را رضی الله عنهما ویکی از ایشان دو کس گیرنده بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره
من الحر۔ ودیگر بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آنحضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی رمی جمرة
العقبة۔ تا آنکه رمی کرد آنحضرت جمرة العقبه را۔ ودر روایتی آمده است بردارنده بالای تاج چیزے بر سر وی
در این حدیث دلیل ست بر جواز استظلال مر محرم را الطیبی گفته که این قول اکثر علما راست ومالک واحمد مکروه
میدارند آنرا۔ رواه مسلم۔ وعن کعب بن عجرة۔ بضم عین مهمله وسکون جیم در اصحاب انصاری ست از اصحاب
شجره گویند که او را بتی بود که می پرستید آنرا وعباده بن صامت یار او بود و[illegible] به وے در آمد ودید که بت را
پرستیده از خانه بیرون آمد وعباده بن صامت در خانه او در آمد بت را بشکست وچون کعب در آمد وبت
را شکسته دید بخشم آمد وخواست که دشنام ابن صامت کند باز تفکر رفت وگفت اگر درین بت چیزے
می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به وهو بالحدیبیة قبل
ان یدخل مکة۔ روایت میکند که آنحضرت گذشت بر وے و وی با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید
بمکه وهو محرم وهو یوقد تحت قدر۔ وحال آنکه کعب محرم بود و وے آتش می افروخت زیر دیگی۔ والقمل
تتهافت علی وجهه۔ وشپشها می افتادند بر روے وے۔ فقال اتؤذیک هوامک۔ پس گفت آنحضرت
آیا آزار میکنند ترا شپشهاے تو۔ قال نعم۔ گفت کعب آرے آزار میکنند۔ قال فاحلق راسک۔ گفت
آنحضرت پس اگر چنین ست بتراش سر خود را۔ واطعم فرقا بین ستة مساکین۔ وبخوران وقسمت کن
فرق را میان شش مسکین۔ والفرق بفتح الفاء ثلثة آصع۔ وفرق سه صاع ست پس هر مسکینی را نیم صاع ست

که پوشند وسابقاً معلوم شد که اگر محیط را بپوشند نه بروجهی که متعارف ویان ست باکی ندارد ویا از جهت احتیاط کرده
والله اعلم - رواه ابوداؤد - وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة - مالک بتنوین ست واین صفت ثانیه عبدالله را
وبحینه بضم با وفتح حای مهمله وسکون یا نام مادر عبدالله است ومالک نام پدر او ست واگر بے تنوین بخوانند لازم
آید که بحینه مادر مالک باشد وحال آنکه زوجه اوست واین را در دو موضع دیگر ذکر کرده ام فتدبر - قال احتجم رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو محرم - خون کشید آنحضرت وحال آنکه وے محرم بود - بلحی الجمل - بفتح لام وسکون حای مهمله
وجمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی ست میان مکه ومدینه چنانکه گفت - من طریق مکة فی وسط رأسه - خون کشید
درمیان سر خود ووسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند وفرق میان وسط ووسط بفتح سین وسکون مشهور ست
وگفته اند این محمول بر ضرورت ست زیرا که بے قطع شعر نخواهد بود واگر در بعضی موضعی باشد که در آنجا موی نیست
جائز ست بی فدیه - متفق علیه - وعن انس رضی الله عنه قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدم
حجامت کرد آنحضرت وحال آنکه وے محرم بود بر پشت پا - من وجع کان به - از جهت دردے که بود در پشت
پا وپاے موی نیست غالباً وبا وجود آن دردے هم داشت - رواه ابوداؤد والنسائی - وعن ابی رافع
مولاے آنحضرت ووی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بود وچون خبر اسلام عباس را رسانید
آزادش کرد وحاضر شد احد را وخندق را نامش بعضی صعب گفته اند وبعضی ابراهیم وبعضی غیر آن واسلام
او پیش از بدر بود ولیکن در بدر حاضر نشده - قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال -
نکاح کرد آنحضرت میمونه را وحال آنکه آنحضرت حلال بود - وبنی بها وهو حلال - ودخول کرد آنحضرت میمونه را وحال آنکه آنحضرت حلال بود
وکنت انا الرسول بینهما - وبودم من رسول میان آنحضرت ومیمونه - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن

باب المحرم

یجتنب الصید - بدانکه صید کردن محرم ویاد نمودن وے دیگرے را بصید واشارت کردن بدان حرام ست
باتفاق واگر چیزے ازین افعال کند لازم میگردد جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل ست اگر خود صید کند
یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام ست باتفاق واگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وے یا بی اذن
وے در اینجا مذاهب واقوال ست مر علما را مذهب بعضی صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس وطاؤس وثوری
آن ست که حرام ست بر محرم اکل صید مطلقاً بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید ومذهب مالک وشافعی
واحمد آن ست که محرم اگر خود صید کند یا کسے برائے وے صید کند باذن وے یا بی اذن وے حرام ست و
اما اگر غیر محرم صید کند برائے خود وچیزے از آن برائے محرم هدیه کند حلال ست ومذهب امام ابی حنیفه واصحاب
وی آن ست که حلال ست اکل لحم صید مر محرم ودیگر را مادام که خود صید نکند وامر بدان نکند ودلالت واشارت

و اشارت بران نماید وے یا محرم دیگر اگرچہ برای وی صید کردہ میشود چنانکہ حدیث ابی قتادہ بران دلالت دارد این است
تحریر مذاہب و احادیث درین بحسب ظاہر مخالف و متعارض آمدہ و در شرح سفر السعادۃ این را بہ تفصیل ہرچہ
تمامتر استیفا کردہ شدہ است آنجا باید نگریست واللہ اعلم

الفصل الاول عن الصعب - بفتح صاد و سکون عین مہملتین - بن جثامۃ - بفتح جیم و تشدید مثلثہ صحابی است
ابن عباس از وے روایت دارد مات فی خلافۃ ابی بکر الصدیق رض - انہ اہدی لرسول اللہ - روایت است از وے
کہ وے ہدیہ آورد برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حمارا وحشیا - گورخری را کہ شکار کردہ بود - وہو بالابواء - و
آن حضرت در ابواء بود بفتح ہمزہ و سکون موحدہ - او بودان - یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال نام موضع
است میان مکہ و مدینہ نزدیکتر بمدینہ و میگویند کہ قبر عبد اللہ والد آنحضرت در ابواء است و این صعب ابن جثامہ در آنجا
ساکن بود - فرد علیہ - پس بگردانید آنحضرت بر وے و قبول نکرد - فلما رای ما فی وجہہ - پس ہنگامیکہ دید آنحضرت
چیزے را کہ در روے اوست از ناخوشی و انفعال و اندوہ از قبول ناکردن آنحضرت ہدیہ او را - قال - گفت
آنحضرت - انا لم نردہ علیک الا انا حرم - بدرستی کہ ما بازنگردانیدہ ایم آنرا بتو مگر بجہت آنکہ ما محرمانیم و حرم بضمتین
جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفتہ کہ جمع حرام است متفق علیہ پوشیدہ نماند کہ ظاہر
این حدیث دران است کہ صعب بن جثامہ حمار وحشی زندہ بہدیہ آورد و محرم را جائز نیست قبول آن لیکن
سخن در گوشت شکار است کہ محرم را خوردن آن رواست یا نہ و در روایات آمدہ است کہ ہدیہ کرد حمار وحشی
بود پس در روایات مسلم آمدہ کہ ہدیہ کرد صعب حمار وحشی را کہ خون از وی میچکید و در روایتی آورد شق حمار را
شق بکسر بمعنی ہر چیزے و در روایتی آورد عضوی را از وے و در روایتی پاے او را پس بقرینہ این روایات
درین حدیث نیز ہمین مراد خواہد بود - وعن ابی قتادۃ - رض انہ خرج مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
روایت است از ابی قتادہ صحابی کہ بیرون آمد ہمراہ آنحضرت و این در عام حدیبیہ بود در سال
ششم از ہجرت - فتخلف مع بعض اصحابہ وہم محرمون - پس پس ماند ابو قتادہ با بعضی از یاران خود و یاران
وے محرم بودند - وہو غیر محرم - و وے محرم نبود - فراوا حمارا وحشیا قبل ان یراہ - پس دیدند یاران وے
حمار وحشی را پیش از آنکہ ببیند وے آنرا - فلما راوہ ترکوہ - پس ہنگامیکہ دیدند یاران او گذاشتند او را
و دلالت و اشارت نکردند بدان - حتی راہ ابو قتادۃ - تا آنکہ دید آنرا ابو قتادہ - فرکب فرسا لہ - پس سوار شد
ابو قتادہ اسپے را کہ مراو را بود - فسالہم ان یناولوہ سوطہ - پس سوال کرد ایشان را کہ بدہند بدست وے
تازیانہ او را و بعضی گفتند کہ مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات یا سوط رمحہ نیز مذکور است -
فابوا - پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وے بجہت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید -

فتناولہ۔ پس فرود آمد ابوقتادہ از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتے سوط و رمح را فحمل علیہ۔ پس حملہ آورد و تاخت بر حمار وحشی فعقرہ۔ پس پے کرد و بیفگند و بکشت او را ثم اکل فاکلوا۔ پس خورد ابوقتادہ پستر خوردند یاران وے نیز۔ فندموا۔ پس پشیمان شدند بعد از خوردن کہ چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابوقتادہ پارہ گوشت را نگاہ داشتہ بود۔ فلما ادرکوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالوہ۔ پس ہنگامیکہ دریافتند آنحضرت را و بملازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن کہ روا بود خوردن آن یا نہ۔ قال ہل معکم منہ شئی۔ گفت آنحضرت آیا ہست باشما از ان چیزے۔ قالوا معنا رجلہ۔ گفتند با ما پای است او و در روایتی بازوے او۔ فاخذہا النبی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاکلہا۔ پس خورد آنرا۔ متفق علیہ وفی روایۃ لہما۔ و در روایتی مر بخاری و مسلم راہر دو را چنین آمدہ کہ۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود۔ امنکم احد امرہ ان یحمل علیہا۔ آیا از شما ہیچ یکی بود کہ امر کرد ابوقتادہ را کہ حملہ کند و تاخت آرد بر وے۔ او اشار الیہا۔ یا اشارت کردہ باشد بجانب وے یعنی اعانت کردہ باشد بوجہی از وجوہ بہ شکار کردن آنرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکردہ۔ قال فکلوا ما بقی من لحمہا۔ گفت آنحضرت پس خوب کردید کہ خوردید و بخورید آنچہ باقی ماندہ است از گوشت وے این حدیث دلالت بر اباحت میکند مادامی کہ خود صید نکردہ یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکردہ است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آمدہ و لابد بعضی ناسخ بعضی خواہد بود و قد حقق فی موضعہ

وعن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خمس لاجناح علی من قتلہن فی الحرم والاحرام۔ پنج چیز اند کہ گناہ نیست بر کسیکہ بکشد آنرا و در زمین حرم اگرچہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بہ تخفیف راموش است۔ والغراب۔ زاغ والحداۃ۔ بکسر حاء و فتح دال و ہمزہ بر وزن عنبہ جانورے معروف ست کہ آنرا غلیواز بیگویند و در صراح خاد گفتہ والعقرب۔ وکژدم۔ والکلب العقور۔ و سگ جراحت کنندہ۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم۔ پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشتہ میشوند در زمین حل و حرم و میکشند آنرا محرم۔ الحیۃ۔ مار۔ والغراب الابقع۔ بموحدہ و قاف زاغ پیسہ کہ سیاہ و سفید باشد در پشت و شکم وے سفید باشد و این در طیور کلاب بیاشد و فی الصراح ابقع پیسگی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ وعلی ابائہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ گویا من می بینم بسوے کلب ابقع کہ دہان می اندازد در خون اہل بیت من و بود دشمن ملعون ابرص والفارۃ۔ موش۔ والکلب العقور۔ و سگ گزندہ والحدیا بتصغیر حداۃ است کہ در حدیث سابق مذکور شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب مذکور شده نه حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی موصوف بابقع و گفته اند که مقتول
در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و
گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشان را و هر موذی را جائز ست قتل وی
در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز ست نزد شافعی و نزد ما اگر در حرم کرده باشد
یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بر وی مجال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود

الفصل الثانی — عن جابر رضی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم
تصیدوه — روایت است از جابر که آنحضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال است مادام که صید نکنید
شما که محرمید — او یصاد لکم — یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و مذهب مالک و شافعی این ست
و این متوسط ست میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور شد — رواه ابوداود والترمذی والنسائی — وعن ابی هریرة
رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر — گفت آنحضرت که ملخ از شکار دریاست یعنی حکم وی
حکم صید بحر ست وارد شده است که جراد از بینی افشادن ماهی ست و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند
کرمکها پس می اندازد ایشان را دریا بساحل و پرورش می یابد و باین حدیث تجویز کرده اند بعضی از علما که صید کند
او را محرم زیرا که وی صید بحر ست و صید بحر بحکم قول حق سبحانه احل لکم صید البحر الایة محرم را حلال ست اما
کسیکه تجویز نمیکند میگوید که وی صید بر ست که استقرار او در انجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند
از انچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید
بحر گفت مراد آن ست که در حکم صید بحر ست در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم — رواه ابوداود والترمذی
وعن ابی سعید الخدری رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی — فرمود بکشد
محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور ست چنانکه گفته شد — رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه — وعن
عبد الرحمن — بن ابی عمار — بفتح عین مهمله و تشدید میم تابعی ست مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت مشمول
عفت و سلامت — قال سالت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی — گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح
معجمه و ضم موحده حیوان معروف که آنرا کفتار گویند آیا شکار ست وی که حرام ست قتل آن محرم را — فقال
نعم — پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار ست — فقلت ایوکل — پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال ست
خوردن آن — فقال نعم — پس گفت جابر آری خورده میشود — فقلت سمعته من رسول الله — پس گفتم من
آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم — گفت آری شنیدم از آنحضرت — رواه الترمذی
والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح — بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع

ابی وقاص آمده که وے میخورد و از ابن عباس نیز اباحت آن مروی ست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابوحنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف ست شافعیه میگویند که ضبع مخصوص ست از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر۔ والله اعلم۔ وعن جابر رضی الله عنه قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید۔ گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید ست که بکشتن آن بر محرم جنایتی ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید ست۔ ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم۔ و میگرداند و میدهد محرم در جزای آن چهارپا را یعنی که بیرسد و بکشد آن را محرم۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه والدارمی۔ وعن خزیمة بضم خای معجمه و فتح زای۔ بن جزی۔ بفتح جیم و سکون زای بعد از وے همزه و فتح جیم و کسر زای و بیا نیز میگویند و بعضی بتشدید زای میخوانند بی یا۔ قال سالت رسول الله۔ گفت پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع۔ از خوردن ضبع۔ قال او یاکل الضبع احد۔ گفت آنحضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را بخورد۔ وسالته عن اکل الذئب۔ و پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ۔ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر۔ گفت آیا میخورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی ست۔ رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی۔

الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی۔ عبد الرحمن بن عثمان بن عبید الله صحابی ست برادرزاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز۔ قال کنا مع طلحة بن عبید الله ونحن حرم۔ گفت بودیم با طلحه و حال آنکه احرام بودیم۔ فاهدی له طیر۔ پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان پخته۔ وطلحة راقد۔ و طلحه خوابیده بود۔ فمنا من اکل۔ پس بعضی از ما کسی بود که خورد۔ ومنا من تورع۔ و بعضے از ما کسی بود که پرهیزگاری نمود و نخورد۔ فلما استیقظ طلحة وافق من اکله۔ پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند یعنی بقول موافقت کرد یا از آن چیزے که باقی مانده بود بخورد۔ قال فاکلناه مع رسول الله۔ گفت طلحه پس خوردیم با آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی برای آنحضرت نیز اهدا کرده بودند و بخوردند زیرا که برای ایشان صید نکرده بودند و این تاویل کسی ست که میگوید بخورد محرم از آنچه برای وے صید کرده باشند و ظاهر این مطلق ست و توسع کسیکه نخورد و جهت احتمالات دیگر ست مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم

باب الاحصار و فوت الحج

حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان میگویند وقتیکه باز دارد بیماری یا پادشاه منع کند از کاری مقصود ست که دارد و هم چنین میگویند حصرهم العدو

معنی وچون محصر شد محرم نتوانست به مقصد رسید جائز ست او را که از احرام برآید لیکن ائمۂ ثلثہ میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانکه در واقعۂ حدیبیه شده ومریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام واگر بعذر زائل گشت وحج فوت شد برآید از احرام بعمل عمره ونزد ما احصار بمرض نیز میباشد ودر حدیث آمده است که کسی لنگ شد یا شکست پاے او برآید از احرام وبروست درسال آینده ودرین باب خلافی دیگرست وآن این ست که هدی میفرستند نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن خون قربت وعبادت جز در زمان یا مکان مخصوص ونزد شافعیه موقوف نیست بر حرم وذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه رضی الله عنهم هم در حدیبیه ذبح کردند وحدیبیه از زمین حل ست جوابش آن ست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند وبعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل وپاره از حرم ست پس شاید که ذبح در حرم کرده باشند ودر مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم ست وخلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند ونزد شافعی قضا نیست تسمیه بعمرة القضاء بمذهب ماست وایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح ست۔

الفصل الاول عن ابن عباس رضی قال احصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فحلق رأسه وجامع نساءه ونحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه او را از درآمدن بمکه وعمره گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان خود را ونحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده۔ رواه البخاری۔ وعن عبد الله بن عمر رضی قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بعمره پس نزول کرد آنحضرت بحدیبیه۔ فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند ودرمیان آمدند ومانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدایاه هدیهای خود را که همراه داشت وحلق وحلق کرد آنحضرت وقصر اصحابه وتقصیر کردند اصحاب آن حضرت وحلق نکردند یعنی بعضے از ایشان وبعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در برآمدن از احرام بجهت غم واندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی از احرام وحلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد وحلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی وقصر کردند بعضے دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند۔ رواه البخاری۔

وعن المسور بکسر میم وسکون سین وفتح واو بن مخرمة بفتح میم وسکون خای معجمه وراء قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلک نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهود ست ودر هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه ومحمد رحمهما الله وابو یوسف رح میگوید باید کرد واگر نکند جزاے نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم حلق کرد عام حدیبیه وایشان میگویند که حلق قربت

و عبادت بر تقدیم نیست که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند
تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف واللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال الیس
حسبکم سنۃ رسول اللہ۔ گفت ابن عمر آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ سنت آن ست که
ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا والمروۃ۔ اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از شما از حج طواف کند
بخانۂ کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند۔ ثم حل من کل شیء۔ پستر حلال شود و برآید از هرچه که حرام شده بود۔
حتی یحج عاما قابلا۔ تا آنکه حج کند سال آینده۔ فیهدی۔ پس ذبح کند هدی را۔ او یصوم ان لم یجد هدیا۔
یا روزه دارد اگر نیابد هدی را۔ و درین حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند
در آن پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این ست که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید و بعد از آن
حج را قضا کند۔ رواه البخاری۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنها قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ضباعۃ بنت
الزبیر۔ گفت عایشه درآمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن حضرت ست و زبیر
بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اسلام مشرف نشده و ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بروی
درآمد۔ فقال لعلک اردت الحج۔ پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار ست بر سبیل تلطف و مهربانی
قالت۔ گفت ضباعه آری اراده حج دارم ولیکن۔ واللہ ما اجدنی الا وجعۃ۔ بخدا سوگند نمی یابم خود را مگر بیمار
دردناک یعنی در خود ضعفی مییابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه و وجعه بفتح جیم و در دو بکسر دردناک
چنانکه وسع و وسیع۔ فقال لها حجی۔ پس گفت آن حضرت مر ضباعه را حج کن یعنی احرام حج ببند۔ واشترطی
وقولی۔ و شرط کن و بگو۔ اللهم محلی من حیث حبستنی۔ خدایا مکان برآمدن من از احرام همانجاست که حبس
کنی و باز داری تو مرا و اینجا محل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان حل۔ متفق علیه۔ و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق
احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو میگویند که اگر مرض مبیح تحلل بود
احتیاج به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبودی متاخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست و بر تقدیر اشتراط پیش از رسیدن هدی تحلل میتواند کرد و همچنین ست
مذهب ابی حنیفه و هر که موافق ست بوی در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود
اشتراط و این حکم مخصوص ست بضباعه واللہ اعلم و صحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط
را انکار میکرد و میگفت و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنۃ رسول اللہ بجهت این ست
و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی اللہ عنهما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر اصحابه

ان یبدلوا الهدی الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء۔ روایت ست از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را
که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه بعمرهٔ قضا یعنی سابقا در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده
که عمرهٔ قضا بجا آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم
چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است و این بر تقدیری ست که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود ظاهر ست و اگر گوئیم حدیبیه
نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثر بعضش در حرم ست چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجهت [illegible]
و ادراک فضیلت ست ثانیا و امر برای استحباب ست۔ رواه ابوداود۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است
که وفیه ضعف وفی سنده محمد بن اسحق۔ وعن حجاج بن عمرو الانصاری۔ صحابی ست معدود در اهل مدینه
و حدیث وی نزد حجازیین ست روایت کرده از وی عکرمه و غیر وی۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من کسر۔ کسی که شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او۔ او عرج۔ بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود۔ فقد حل۔ پس
بتحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید۔ وعلیه الحج من قابل۔ و بر وی واجب است حج از سال آینده
این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم میباشد چنانکه مذهب ابوحنیفه است و تقیید بالعدو
تکلف ست۔ رواه الترمذی و ابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وزاد ابوداود فی روایة اخری
و زیاده کرده است ابوداود در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ وقال الترمذی هذا حدیث
حسن۔ و در نسخه حسن صحیح۔ وفی المصابیح ضعیف۔ و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف ست و توربشتی
گفته که حکم بضعف این حدیث باطل ست و گفته که مر این حدیث را تتمه ایست از قول عکرمه که وی یکی
از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این ست که گفت قد ذکرت ذلک لابی هریرة وابن عباس
عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آنرا مر ابی هریره را و ابن عباس را که حجاج بن عمرو چنین میگوید
فقالا صدق پس گفت ابوهریره و ابن عباس راست گفته است۔ وعن عبد الرحمن
بن یعمر۔ بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح میم۔ الدیلی۔ بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه صحابی ست
که نزول کرد به کوفه و وفات یافت به خراسان۔ قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة۔
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج و معظم ارکان وی وقوف ست
بعرفه اگرچه طواف نیز رکن ست اما این عظیم تر ست از آنکه فوت وی حج اصلا صورت ندارد۔ من ادرک عرفة
لیلة جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرک الحج۔ کسیکه دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از
ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از زوال
روز عرفه ست و آخر وی تا طلوع فجر عید ست و معنی وقوف ایستادن دران وادی ست اگرچه یکساعت بود و اگرچه در خواب باشد اینجا مسئله ا

می آید مکی و جنید و اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگزارده است بحقیقی که اگر وقوف کند نماز از دست رود
و اگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادات ست
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضائے او عسرتی تمام و مشقتے عظیم ست و مع الخف را ایام منی ثلثة ـ روزهای منی سه
است یازده و دوازده و سیزده که آنها را ایام تشریق گویند در این سه روز در منی باید بود و رمی باید کرد فمن تعجل
فی یومین فلا اثم علیه پس کسیکه شتابی کند و در دو روز از آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ گناه بروے
و نیست در وے ترک واجب ـ و من تاخر فلا اثم علیه و کسیکه پس ماند و روز سیزدهم هم بایستد پس نیست
هیچ گناه بروے و نیست در وے ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند در جواز اگرچه توقف و تاخیر
افضل ست از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه بودند بعضی
تعجیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اثمی
و حرجی نیست ـ رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب حرم مکه حرسها الله تعالی

حرم مکه زمینی ست که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او را خدای تعالی در حکم آن
بجهت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بجهت آن ست که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وے
بسیاری از انچه حرام نیست در غیر وے و سبب تحریم بعضی گفته اند آن ست که چون آدم علیه السلام را بزمین
فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وے سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی وی کنند
پس در این مواضع که حدود حرم ست از هر جانب ایستادند و هرچه از زمین در میان مکه و مواقف ملائکه بود
حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا در وقت بنائے
کعبه نهاد روشن گشت بوے در یمین و شمال و شرق و غرب وے پس هرچه از زمین روشن شد بنور حجر حرم
شد و حدود حرم را علامات ست و آن مناره ها ست که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه
که در این دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل ست علیه السلام بدلالت جبرئیل علیه السلام
بعد از وے قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد و بعد از پدر خود و بعد از وے قصی و گفته اند
عدنان بن ادد اول کسی ست که نصب کرد انصاب حرم را در وقتیکه ترسید که زمین نگرد حرم و بعد از وی
قریش کردند بعد از ان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان
بن عفان بعد از وے معاویه بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیک تر از
همه جانب تنعیم ست و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم

الفصل الاول — عن ابن عباس رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم فتح مکۃ لا ہجرۃ ولکن
جہاد ونیۃ — گفت آنحضرت در روز فتح مکہ نیست ہجرت ولیکن باقی ست جہاد ونیت بیانش آن ست کہ ہجرت از مکہ
بمدینہ فرض بود بر کسے کہ استطاعت داشت بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمدینہ و چون
فتح شد مکہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود زیرا کہ مکہ دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بدار الاسلام
از برائے صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جہاد و نیت یعنی باقی ماند جہاد کہ گردآوردہ
شود بدان از فضیلت و ثواب آنچہ فوت شدہ است از ہجرت و باقی ماند جہاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در عمل
و در دین نیز معنی ہجرت ست یعنی ترک ہوائے نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچہ نہی
کردہ شارع ازان — واذا استنفرتم — و چون خواندہ شوید و برآوردہ شوید برائے جہاد یعنی حکم کند امام کہ برآئید
بجنگ کافران و نصرت دہید مسلمانان را — فانفروا — پس برآئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را — و قال
یوم فتح مکۃ — و گفت آنحضرت روز فتح مکہ — ان ہذا البلد حرمہ اللہ یوم خلق السموات والارض — بدرستی کہ این شہر
یعنی مکہ حرام گردانیدہ است او را خدا تعالی و نہی کردہ است از ارتکاب چیزے چند دران روزی کہ پیدا
کردہ است آسمانہا و زمینہا یعنی تحریم وے امر قدیم و شریعت سالفہ است و نیست ازان قبیل کہ حادث بود
و مخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آن ست کہ این زمین را در وقتیکہ پیدا کردہ است محرم کردہ شدہ
است و این صفت در وے نہادہ اگر گفتہ شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ ابراہیم علیہ السلام حرام گردانیدہ مکہ را و سا
ست او را حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساختہ ام او را حرم و اگر حرم ساختن وے قدیم باشد وجہ اسناد
آن بابراہیم علیہ السلام چہ باشد جوابش آنکہ اسناد تحریم بابراہیم علیہ السلام از جہت آن باشد کہ وے رسانید
و اعلام کرد حکم الٰہی را زیرا کہ حاکم شرائع و احکام خدا تعالی ست و حکم وے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ
وسلامہ علیہم رسانندۂ آن احکام اند یا چون برداشتہ شد خانہ بیت المعمور بآسمان در وقت طوفان نوح علیہ السلام
و مندرس و منطمس گشت عمارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و برطرف شد حرمت او و گشت شرائعت
متروک و نسیہ تا آنکہ احیا کرد او را ابراہیم علیہ السلام — فہو حرام بحرمۃ اللہ تعالی الی یوم القیمۃ — پس این بلد حرام است
بحرام گردانیدن خدائے تعالی تا روز قیامت — وانہ لم یحل القتال فیہ لاحد قبلی — و بدرستی شان این
کہ ہرگز حلال نگردد کارزار کردن در این بلد ہیچ یکی را پیش از من — ولم یحل لی الا ساعۃ من نہار — و
حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابد آن بامر و اذن
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود و لہذا اکثر علما و امام ابوحنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ بقہر
و غلبہ است کہ آنرا در کتب فقہ فتح عنوۃ میگویند و مذہب شافعی و روایتی از احمد آن ست کہ فتح

علف تر وی وخلا مقصور علف تر وحشیش خشک را گویند وقطع حشیش نیز درست نیست زیرا کہ حکم شوک دارد وبعضی
خلا را بمد روایت کرده اند و آن خطاست کذا قال التوربشتی - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول اللہ الا الاذخر
مگر اذخر کہ آنرا استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر ہمزه و سکون ذال معجمہ نام گیاہی مشہورست خوشبوی - فانہ لقینہم
زیرا کہ اذخر برای آہنگران مردم ست و در بعضی روایات لقیوننا قیون جمع قین بفتح قاف و سکون تحتانیہ آہنگر
و صاحب نہایہ گفتہ آہنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آہن و زر - ولبیوتہم و از برای خانہای مردم
نیز کار می آید کہ بدان سقف خانہ می سازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعلہ فی قبورنا و بیوتنا زیرا کہ ما میگذاریم
اذخر را در قبرہا و خانہای ما اذخر را عرب در میان گورہا نیز می انداختند - فقال چون التماس کرد عباس استثنا
اذخر را از ان حضرت وحی آمد پس استثنا کرد و فرمود - الا الاذخر - مگر اذخر کہ رواست قطع کردن و در مذہب
بعضی آن ست کہ احکام مفوض بود بوی صلی اللہ علیہ وسلم ہرچہ خواہد و بر ہرکہ خواہد حلال و حرام گرداند و بعضی
گویند باجتہاد گفت و اول اصح و اظہرست واللہ اعلم - و فی روایة ابی ہریرة لا یعضد شجرہا و لا یلتقط ساقطتہا
الا منشد - بریده نشود و برنچینند افتاده مکہ را مگر منشد و انشاد تعریف گم شده کردن - و عن جابر رضی قال
سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا یحل لاحدکم ان یحمل بمکة السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را کہ میگفت
روا نیست مر یکی را از شما کہ بردارد بمکہ سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفتہ اند کہ مکروه است مطلقا و
قول اول صحیح ترست و قول جمہور علماست زیرا کہ آنحضرت در عمرة قضا بسلاح در آمد لیکن کافران گفتند کہ آنہا را در قراب دارد
و روز فتح نیز مسلح آمد - رواه مسلم - و عن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل مکة یوم الفتح
وعلی راسہ المغفر - روایت است از انس کہ آنحضرت در آمد بمکہ روز فتح و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون
غین معجمہ و فتح فا زره خود کہ در زیر کلاه می پوشند کذا فی الصراح - فلما نزعہ جاءه رجل فقال ان ابن خطل
متعلق باستار الکعبة - پس ہرگاه کشید آنحضرت مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت کہ ابن خطل
بفتح معجمہ و طا آویختہ است بپرده ہای کعبہ - فقال اقتلہ - پس گفت آنحضرت بکش او را و ابن خطل نام او عبد اللہ
است و بعضی گفتہ اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشتہ گریختہ بود و آنحضرت را و مسلمانان را ہجو میکرد و گفتہ اند
کہ او را دو داه بود مغنیہ کہ ہجو مسلمانان تغنی میکردند و نووی گفتہ کہ درین حدیث دلیل ست مر کسی را کہ روا داشتہ
است اقامت حدود و قصاص در حرم مکہ چنانکہ مالک و شافعی و نزد ابی حنیفہ جائز نیست و جواب میدہند
کہ حکم ابن خطل مستثنی ست چنانکہ از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم میشود - و من دخل المسجد فہو آمن کسیکہ در آید
مسجد را امن ست و نیز مکہ نیز کہ اباحت قتل وی در ساعت اباحت حرم بود و شاید کہ بدان آورده
گشتہ باشد واللہ اعلم متفق علیہ - و عن جابر رضی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل یوم فتح مکة

وعلیه عمامة سوداء - روایت ست از جابر که آنحضرت در آمد روز فتح مکه و بر وی دستار سیاه بود - بغیر احرام - در تا
بی احرام - رواه مسلم - درین حدیث دلیل ست بر استحباب پوشیدن سواد چنانکه مذهب حنفی ست و بعضی میگویند
سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سود دن آهن سیاه می نمود نیز دلیل ست بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند
مکه را اگر آنکه نیت حج و عمره کنند و اصح قولین شافعی این ست و جواب مر حنفیه را آن ست که حلال کرده شده بود
برا ساعتی - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة - غزا میکند
لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبرست از آنچه واقع میشود در آخر زمان و آن لشکر سفیانی ست پادشاه
در عهد مهدی موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم و آخرهم
پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشود اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند
بیداء نام موضعی ست میان مکه و مدینه عائشة میگوید - قلت - گفتم من - یا رسول الله وکیف یخسف باولهم و آخرهم
وفیهم اسواقهم - و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشان اند اهل بازارهای
ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت - ومن لیس منهم - و کسیکه نیست از ایشان
یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن باهل آن بلکه ضعیف و تبع باشند ایشان را - قال یخسف باولهم
و آخرهم - گفت آنحضرت خسف کرده میشود باول ایشان و آخر ایشان - ثم یبعثون علی نیاتهم - پستر برانگیخته میشوند
ایشان همچنین ست جریان عادت الهی عذاب عام هلاک میکند اغنیا را بشومی اشرار که مختلط اند میان ایشان و بعد
از آن حشر کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه - وعن ابی هریرة - رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یخرب الکعبة ذو السویقتین من الحبشة - ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السویقتین میگویند
که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقتین تثنیه او ست و حبشه را اکثر ساقهای خرد و نحیف و باریک میباشد
و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خردتر از آنها باشد و حکم الهی بران رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست
حبشه است و این محل عبرت ست که کعبه با شرف و عظمت بدست احقر الناس خراب میگردد و سفیانیان با آن
شوکت و عظمت در قصد تخریب وی هلاک شدند و بزمین فرو رفتند ان الله علی کل شیئ قدیر و چون کعبه خراب شود
قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم
متفق علیه - وعن ابن عباس - رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانی به - گفت آنحضرت گویا من
می بینم بخراب کننده کعبه و می بینم او را و وی حاضر ست نزد من - اسود - سیاه است - افحج - بفا و جیم بتقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پای وی فرجه گشاده باشد و یا بپای او از یکدیگر دور باشند و در مشی و رفتار پاهای وی نزدیک
باشند و پاشنه ها دور و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه شتر و گاو و گوسفند نزد دوشیدن

کنندہ یقفاد یا عجزا عجز انبیہ میکند آن شخص کعبہ را سنگ سنگ ظاہر حدیث این ست کہ یک کس خواہد بود کہ خراب خواہد
کرد و احتمال دارد کہ این سردار قوم باشد و باوی لشکری بود۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی عن یعلی۔ بن امیہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیہ۔ خانہ نگاہداشتن تا گران فروشند در حرم معصیت و نافرمودہ کردن ست احتکار در ہمہ بلاد حرام نہی ست و در مکہ سخت تر ست حرمت آن والحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچہ حرام ست در حرم۔ رواہ ابوداؤد

وعن ابن عباس۔ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمکۃ ما اطیبک من بلد۔ چہ عجب خوش شہرے بودی تو۔ احبک الی۔ وچہ عجب دوست داشتہ شدۂ تو بسوئے من ولولا ان قومی اخرجونی منک ما سکنت غیرک۔ اگر نمی بود این کہ قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا۔ وعن عبد اللہ۔ بن عدی بن حمراء۔ قرشی زہری ست و بعضی گفتہ اند ثقفی حلیف بنی زہرہ صحابی ست معدود در اہل حجاز۔ قال رایت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم واقفا علی الحزورۃ۔ استادہ بر حزورۃ بفتح حاء و سکون زائے معجمہ و فتح واو و تاء در آخر و بعضی بفتح زائے و تشدید واو روایت کردہ اند و عوام مکہ تصحیف میکنند و عزورہ میگویند بعین مہملہ در اصل تل صغیر را گویند و الان نام موضعی ست نزد منارہ مسجد کہ متصل باب اجیاد ست۔ فقال واللہ انک لخیر ارض اللہ الی اللہ واحب ارض اللہ الی اللہ۔ پس گفت آنحضرت خطاب بمکہ معظمہ کردہ بدرستی کہ تو بہترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدائی نزد خدا۔ ولولا انی اخرجت منک ما خرجت۔ و اگر نمی بود کہ من بیرون آوردہ میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی اللہ الی ست بہتر و دوست داشتہ شدہ تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد خروج وی از مکہ در عمرۂ قضا زیرا کہ قریش گفتند کہ بعد از سہ روز برآید و نہ نشیند و بعضی گمان بردہ اند کہ نزد خروج ہجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا کہ در بعضی از طرق این حدیث آمدہ است کہ آنحضرت گفت و وی سوار بود بر راحلہ خود و در خروج ہجرت باین صفت نبود بلکہ پنہان بر آمد و دور تر ازین آن ست کہ در تاریخ ازرقی مذکور ست کہ در سال فتح بود زیرا کہ در فتح اخراج نبود مگر آنکہ تذکر حال سابق کردہ باشد واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ

الفصل الثالث۔ عن ابی شریح العدوی۔ بفتح عین و دال صحابی ست روایت ست از وے انہ قال لعمرو بن سعید۔ کہ وی گفت مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را کہ امیر مدینہ بود از جانب عبد الملک بن مروان وہو یبعث البعوث الی مکۃ۔ وحال آنکہ عمرو بن سعید میفرستاد لشکرہا را بسوے مکہ برای قتال عبد اللہ بن الزبیر پس گفت ابو شریح۔ ائذن لی ایہا الامیر احدثک قولا قام بہ رسول اللہ۔ دستوری دہ مرا ای امیر تا حدیث کنم

ترا سخنی کہ خطبہ خواند بآن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الغد من یوم الفتح - فردای روز فتح مکہ - سمعتہ اذنای - شنیده است
این سخن را هر دو گوش من - ووعاه قلبی - و یاد داشته است آنرا دل من - وابصرتہ عینای - و دیده است
هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نہ در پرده - حین تکلم بہ - هنگامیکہ تکلم کرد آنحضرت آن سخن را - حمد اللہ واثنی
علیہ - ستایش کرد مر خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال ان مکۃ حرمہا اللہ - پس گفت آنحضرت بدرستی کہ
مکہ حرام گردانیده است ویرا خدای تعالی - ولم یحرمہا الناس - و حرام نگردانیده اند ویرا مردم - فلا یحل لامرئ یؤمن
باللہ والیوم الآخر - پس حلال نیست مر مردی را کہ ایمان می آرد بخدا و روز آخرت - ان یسفک بہا دما - اینکہ
بریزد در مکہ خون را - ولا یعضد بہا شجرة - و نہ حلال است کہ ببرد درختی را - فان ترخص احد لقتال رسول
پس اگر رخصت جوید یکی و حجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فیہا - در مکہ و گوید کہ پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز
کنیم - فقولوا ان اللہ قد اذن لرسولہ - پس بگوئید مر او را کہ خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - ولم یاذن لکم - و اذن
نکرده است مر شما را - وانما اذن لی فیہا ساعة من نہار - و اذن کرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت
زمان قلیل از روز - وقد عادت حرمتہا الیوم کحرمتہا بالامس - و بتحقیق بازگشته است حرمت او امروز بحرمت
او دیروز - ولیبلغ الشاہد الغائب - و باید کہ برساند این حکم را هر کہ حاضر است و شنیده است از من هر کرا کہ غائب
است - فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو - پس گفته شد مر ابو شریح را چہ گفت مر ترا عمرو بن سعید در جواب این سخن
قال - گفت ابو شریح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بذلک منک - من داناترم باین حدیث کہ تو گفتی از تو یا ابا شریح
یعنی من هم میدانم کہ مکہ حرام است ولیکن - ان الحرم لا یعیذ عاصیا - بدرستی کہ حرم پناه نمیدهد گناهگار را کہ خلاف امر امام
کند و خروج نماید بر وی - ولا فارا بدم - و نہ پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکہ خون کسی را ریخته و در حرم در آید -
ولا فارا بخربة - بضم خای معجمہ و سکون را و بفتح نیز گفته اند و بموحده فساد در دین و خیانت و بلیہ یعنی اگر کسی فسادی در دین
کند یا خیانتی دیگر کند چنانکہ مال یکی را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و بحرم گریزد جزای آن از وی ساقط نگردد و
مقصود آنکہ عبد اللہ بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام بر آمده و اگر از حرم بر آید آنجا شمشیر میدهم و اگر نہ در [illegible]
میکشم - متفق علیہ - وفی البخاری الخربة الخیانة - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربہ را بخیانت - وعن عیاش
بفتح عین و تشدید تحتانیہ و شین معجمہ - بن ربیعة - بفتح را و کسر موحده - المخزومی - بخای معجمہ و زای صحابی است
قدیم الاسلام برادر ابو جہل است از مادر وی و آنحضرت او را دعا میکرد در قنوت اللہم انج عیاش بن ربیعة چنانچہ
در باب القنوت گذشت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تزال ہذه الامة بخیر ما عظموا ہذه الحرمة -
همیشہ این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی کہ تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکہ و حرم خدا را
کنند از ارتکاب آنچہ نہی کرده اند در آن - حق تعظیمہا - چنانچہ باید و شاید تعظیم وی کرده و مبالغہ و احتیاط در آن نموده

فاذا ضیعوہ ہلکوا۔ پس چون ضائع گردانند آن حرمت را ہلاک شوند۔ رواہ ابن ماجہ۔

باب حرم المدینة حرسہا اللہ تعالیٰ

احادیث در تحریم حرم مدینۂ مطہرہ آمدہ و اختلاف کردہ اند علما در ثبوت حکم تحریم بران و مذہب امام
ابی حنیفہ آن است کہ معنی حرمت دران مجرد تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم
جزا و بعضی گفتہ اند چیزی ازان آثم میگردد و جزائی نیست بران و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است
شافعی را و نووی گفتہ کہ مشہور از مذہب مالک و شافعی و جمہور علما آن است کہ ضمان نیست در صید مدینہ و قطع
شجر آن بلکہ حرام است بی ضمان و توربشتی گفتہ کہ قائل نشدند بتحریم صید مدینہ مگر شذی ازین مردم و از صحابہ و جمہور
ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینہ و نرسیدہ است ما را نہی ازان بطریقی کہ اعتماد توان کرد بران و بعضی
علما گفتہ اند کہ واجب است در وی جزا چنانچہ در حرم مکہ و بعضی گفتہ اند کہ جزا در حرم مدینہ اخذ سلب است از جہت
حدیث مسلم کہ از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفتہ کہ قائل نشدہ باین مگر شافعی در قول قدیم۔

الفصل الاول۔ عن علی رضی اللہ عنہ قال ما کتبنا عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا القرآن
وما فی ہذہ الصحیفة۔ گفت امیر المؤمنین علی ننوشتیم ما از آنحضرت از وحی مگر قرآن را و چیزی کہ درین صحیفہ است
چون مردم گمان میکردند کہ علی را رضی اللہ عنہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم مخصوص گردانیدہ بصحیفۂ دیگر جز قرآن پس
گفت وی رضی اللہ عنہ کہ ننوشتیم ما ازان حضرت جز قرآن را و آنچہ درین صحیفہ است و آن ورقہ بود کہ درو
احکام دیات یعنی احکام دیگر بود کہ در قراب شمشیر وی رضی اللہ عنہ می بود و ازانہا حکم حرم مدینہ نیز بود کہ ذکر میکند
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینة حرام ما بین عیر الی ثور۔ مدینہ حرام است و محترم در میان عیر بفتح عین
مہملہ و سکون تحتانیہ تا ثور بفتح مثلثہ و سکون واو و این نام دو کوہ است بمدینۂ مطہرہ کہ حرم است۔ فمن احدث فیہا
حدثا۔ پس کسیکہ نو پیدا آرد دران بدعتی را یعنی آنچہ نہی کردہ اند در ارتکاب آن درین حرم۔ او آوی محدثا
یا جای دہد مبتدعی را و پناہ دہد و اعانت کند حدیث پیدا کنندہ را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی امر
محدث یا مبتدع و آوردن آن بمعنی رضا بآن است یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد به بدعت از غیر خود۔ فعلیہ لعنة اللہ والملائکة والناس
اجمعین۔ پس بر وی است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان ہمہ۔ لا یقبل منہ صرف ولا عدل۔ و نہ پذیرفتہ شود
از وی صرف و نہ عدل و بعضی تفسیر کردہ اند صرف را بشفاعت زیرا کہ آن باز میگرداند عذاب را از کسی کہ مستحق
عذاب است و عدل را بفدیہ زیرا کہ وی ... باز میگرداند بندہ را از معصیت و تفسیر کردہ اند عدل را بفدیہ زیرا کہ وی معادل
... و در جملۂ احکامیکہ در صحیفہ نوشتہ بود این بود کہ ذمة المسلمین واحدة یسعی بہا ادناہم ذمت مسلمانان
یکی است سعی میکند بآن ادنی ترین مسلمانان یعنی ہر کہ از مسلمانان اگرچہ وضیع و حقیر باشد مثل بندہ و زن امان

کافرے را عہد دہد و بوے و در پناہ خود در آرد و لازم ست بر ہمہ رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عہد و عہد
ذمہ از ان گویند کہ نقض آن موجب مذمت ست. فمن اخفر مسلما پس کسیکہ عہد شکنی کند مسلمانی را یعنی عہدی کہ
کہ با مسلمانی بستہ باشد و آن عہد را بشکند و غدر کند یا ہمین عہد کہ مسلمانی ذمی بستہ است بشکند چنانکہ سوق کلام
بر ان ست. فعلیہ لعنة اللہ والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیہ
و کسیکہ دوستی و پیوستگی کند گروہی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وے. فعلیہ لعنة اللہ والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل. بدانکہ ولا دو قسم ست یکی را ولای موالاة گویند و عادت عرب بود کہ
بیکدیگر دوستی میکردند و عہدی می بستند و سوگند میخوردند کہ در نیک و بد یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند
و با دوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاہلیت در باطل و ناحق نیز [illegible] میکردند و در
اسلام در حق میکردند و اکثر اہل عجم کہ تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمدہ با ایشان عقد موالات می بستند
و دوم ولای عتاقہ است کہ ہر کہ آزاد کرد بندہ را آزاد کنندہ را حق ولای ثابت شود [illegible] ایشان [illegible]
داشت [illegible] پس احتمال دارد کہ مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد کہ مردے
را موالی باشد پس نباید کہ قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود [illegible] استغنا [illegible] ایشان زیرا کہ وی
[illegible] از نقض عہد و ایذا است کہ نباید کرد و بعضی گفتہ اند ہر کہ [illegible] کند کافران را بقصد ایذای مسلمانان و حمایت
داد کہ ولای عتاقہ مراد باشد پس معنی آن باشد ہر کہ نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچہ
اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت ست. متفق علیہ و فی روایة لہما من ادعی الی غیر ابیہ او تولی غیر موالیہ
و کسیکہ خود را نسبت کند و انتساب کند بسوے غیر پدر خود یا ولی گیرد غیر موالی خود را. فعلیہ لعنة اللہ والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل. این روایت تاکید زیادہ در لعنت [illegible] میکند چنانچہ در حدیث آمدہ است
الولاء لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی و رابطہ است مانند رابطہ نسب. تنبیہ. اشکالی کہ درین حدیث شدہ است
این ست کہ عیر نام کوہی ست بمدینہ مشہور اما جبل ثور پس آن بمکہ است نہ بمدینہ و آن کوہی ست کہ آنحضرت
در غار آن بہجرت مختفی شدہ بود اما در مدینہ جبلی مشہور نیست کہ او را ثور خوانند و لہذا اکثر رواة بخاری اثر اسم
گذاشتہ اند و بعضی علامت کذا نوشتہ و بعضی بجای ثور بیاض گذاشتہ و در شرح [illegible] گفتہ کہ ظاہر آن ست
کہ اصل ما بین عیر الی احد بودہ است و مسند احمد و طبرانی تصحیف واقع شدہ و بعضی گفتہ اند کہ عیر نام جبلی ست بمکہ
و معنی حدیث آن ست کہ حرم مدینہ مقدار مسافتی ست کہ میان عیر و ثور ست بمکہ. و شیخ مجد الدین در قاموس
گفتہ کہ ثور جبلی ست صغیر بمدینہ در حدای جبل احد پس ذکر ثور صحیح ست و وہم نیست چنانکہ ائمہ گمان بردہ اند
و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نمودہ است در شرح آنرا نقل کردہ ام. و عن سعد رض قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها - گفت سعد بن ابی وقاص
که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردانم میان هر دو لابه مدینه که بریده شود درختان آن و کشته شود شکار آن
لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان ست و مدینه در میان آن ست و عضاه بکسر
عین و ضاد معجمه و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خاردار - وقال - و گفت آنحضرت - المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون
مدینه بهتر ست مر ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه
بیرون آمده در انجا خواهند رفت و مدینه بهتر ست مر ایشان را اگر بدانند - لا یدعها احد رغبة عنها الا ابدل
الله فیها من هو خیر منه - نمیگذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و رو گردانیدن ازان مگر آنکه بدل
میکند بجای او خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر ست از وی - ولا یثبت احد علی لأوائها وجهدها -
و پای برجا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه - الا کنت له شفیعا و شهیدا یوم القیمة
مگر آنکه باشم من مر او را شفاعت کننده گناهان او و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند
وجهدها در نسخ بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آن ست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت ست و بعضی گفته اند
این هر دو لغت ست بهر دو معنی - رواه مسلم - وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال لا یصبر علی لأواء المدینة و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه
هیچ یکی از امت من - الا کنت له شفیعا یوم القیمة - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -
رواه مسلم - وعنه - قال کان الناس اذا راوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم - و هم از ابی هریره
رضی الله عنه هست که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نوباوه میگویندی آوردندی آنرا بسوی
آنحضرت - فاذا اخذه قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را - اللهم بارک
لنا فی ثمرنا - خداوندا برکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را گویا لیدن و افزون شدن و بمعنی ثبات و دوام نیز آمده
وبارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا - و برکت ده ما را
در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر دو پیمانه است ولیکن مد یک رطل و یک
ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و برکت در آن ست - اللهم ان
ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک - خداوندا بدرستی ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست
و انی عبدک و نبیک - و بدرستی که من بنده توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف
وی صلی الله علیه وآله اکمل و اتم از ابراهیم و نه عجب که اکمل ست از خلت زیرا که حبیب مجتبی ست که بمقام محبوبیت
رسیده و خاصه ذات شریف او ست از جهت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات و ارفع

مقامات ست و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات ست خاصه مقام محمدیت ست و هر که غیر اوست فروتر ست
از وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین و تخصیص بلقب نبی
بآن مقامات شده باشد والله اعلم - وانه دعاك لمكة - و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی - وانا ادعوك
للمدينة بمثل ما دعاك لمكة - و من دعا میکنم ترا برای مدینه مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه و مثله معه - و مانند
آن بآن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست - ثم يدعو اصغر وليد له - پس میخواند آنحضرت خردترین خردی را که بود
مر آنحضرت را از اهل بیت وی - فيعطيه ذلك التمر - پس میداد آن خرد را آن میوه و تخصیص خردان از جهت زیادت
رحم و شفقت بر خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع هست میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان راغب
تر و مایل تر و خوشحال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم ست مر امت را بتقدیم شره شهوت نفوس و ما د انچه
میل طبع بدان بیشتر و سخت تر ست چنانچه نوباوه - رواه مسلم - وعن ابی سعید - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حراما - گفت آنحضرت بدرستی که ابراهیم حرام گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی ظاهر کرد
حق تعالی را که او را حرام گرداند - واني حرمت المدينة حراما - و بدرستیکه من حرام گردانیدم مدینه را حرام گردانیدنی -
ما بين مأزميها - چیزی که میان دو طرف اوست از کوهها یا مأزم بکسر زا تنگی میان کوهها که بآن یکجا پیوسته اند و اینچنین هست
که در حدیث سعد گذشت - ان لا يهراق فيها دم - که ریخته نشود در وی خون - ولا يحمل فيها سلاح لقتال - و برداشته
نشود در وی سلاح برای کارزار کردن - ولا يخبط فيها شجرة الا لعلف - و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور
و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت بمعنی مخبوط و چون بریختن برگ از درخت
جائز نباشد بدین طریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - وعن عامر بن سعد - تابعی ثقه است و مراد به سعد
سعد بن ابی وقاص ست - ان سعدا ركب الى قصره بالعقيق - روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد
بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق واقع است که نام موضعی ست مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده است
در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبدا يقطع شجرا او يخبطه - پس یافت سعد غلامی را که می برید درختی
را یا می ریزد برگ آنرا - فسلبه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما رجع سعد جاءه اهل العبد - پس وقتیکه باز آمد
سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام - فكلموه ان يرد على غلامهم - پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح
بر غلام ایشان او علیهم - یا بر ایشان شک ست راوی را بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بر ایشان - ما اخذ من
غلامهم - چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاذ الله ان ارد شيئا نفلنيه رسول الله
پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که برد درخت مدینه را سلب وی حق غنیمت ست مر کسی را که بگیرد او را نفل

بعضی غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن - وابی ان یردّ علیهم - وابا آورد سعد ازین که باز گرداند سلب او را بر ایشان این خبر اعنی تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابو بکر وبلال گفت عائشه چون قدوم آورد آنحضرت مدینه را تپ زده شد ابو بکر وبلال رضی الله عنهما وعک تپ یا درد تپ وفی الصراح وعک تیزی تب فجئت رسول الله فاخبرته - پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را - فقال - پس گفت آنحضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد - خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه - وصححها - و درست و نیک گردان هوای مدینه را صحت یعنی تندرستی ست و مراد تندرستی که بساکنان مدینه است - وبارک لنا فی صاعها ومدها - و برکت ده ما را در صاع مدینه و مدینه - وانقل حماها - و بجای دیگر بر تپ مدینه را - فاجعلها بالجحفة پس بگردان و ببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و بفا نام موضعی ست میان مدینه و مکه ساکنان او در آن وقت یهود نا بهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بهار و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که بزمین کفار رود و درین حدیث دلیل ست بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام و موت و بلاک بنساد بلاد ایشان متفق علیه - وعن عبد الله بن عمر رضی فی رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الراس - روایت ست از عبد الله ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی - خرجت من المدینة - بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهیعة - تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله تا ساخته فتاولتها ان وباء المدینة - گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این رؤیا را با آن زن را که آن تپ و بیماری مدینه بود - نقل الی مهیعة - برده شد بوی مهیعه - وهی الجحفة و مهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شده فی الصراح وبا بمد و قصر بیماری عام که در امر کا مرگی گویند و فی القاموس وبا طاعون یا هر بیماری عام و در حدیث نوع گفته طاعون وبا و فی الصراح طاعون مرگ وبا - رواه البخاری - وعن سفیان - بن ابی زهیر بضم زای و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی ست معدود در اهل مدینه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین مهمله گفت سفیان شنیدم آنحضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور چنانکه در قرآن مجید واقع شده است وبست الجبال بسا - فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم - پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود - والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح الشام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح

العراق فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند
ومردم برای طلب وسعت معیشت وطعام دنیا وحظوظ فانیه وی از مدینه بیرون میروند واز جوار رسول خدا صلی الله
علیه وسلم واقامت در مسجد وی ومنزل وبرکات اعراض می نمایند واگر بدانند وبفهمند حقیقت حال وسعادت مبدأ و
مآل را اقامت بمدینه بهتر باشد پس درین حدیث مدح مدینه وتحقیر حال مردم ست وبعضی گفته اند که مراد آن ست که مردم از ولایات
وبلاد برآیند وبمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه وزائران اوست واول معنی اصح واوجه است واظهر
ست از حدیث والله اعلم متفق علیه ❊ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم امرت بقریة تأکل القری ❊ امر کرده شده ام من بهجرت کردن بقریه که میخورد قریه های دیگر را یعنی غالب
می آید وقهر وی بهمه را یعنی هرکه در وی ساکن میگردد ووطن میسازد وغالب می آید وفتح میکند همه بلاد را واین
خاصیت این بلده بتعظیم ایشان ست که هرکه در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمدند وغالب شدند
وفتح کردند بلاد وولایت را بعد از ان یهود ساکن شدند وغالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسیدند و
غالب شدند بر یهود پس سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم وصحابان رضی الله عنهم وغالب گشتند وغلبه
ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند واخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب
الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام ویکی از اسمای این بلده مطهره اکالة القری واکالة البلدان
است از جهت تسلط وغلبه وی بر ساکنان بلاد وامصار ونفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار وحمل کرده اند آنرا بعضی
بر زیادت فضل وکرامت نسبت بفضائل بلدان گویا فضائل همه مضمحل ومتواری اند درجنب فضائل وی
چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت وعراقت وی نسبت ببقاع ارض وگفته اند که مضمون
اکالة القری ابلغ واکمل از معنی ام القری ست چه امومت تقاضا نمیکند محو واهلاک را مگر ثبوت اصالت وحق امومت را
بخلاف اکل که مقتضی تواری واضمحلال ست ومر این بلده را اسما والقاب بسیار اند از صد متجاوز وبعضی
از انها در کتاب مذکور نقل کرده ایم ❊ یقولون یثرب ❊ میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را یثرب
وهی المدینة ❊ ونام وی الآن مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب واثرب بود وبعد از
مسجد پس آنحضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن واجتماع مردم واستیناس وائتلاف ایشان در وی ونهی کرد
از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت ست یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک وفساد وتثریب بمعنی توبیخ
وملامت ست یا هم تقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود وسخاوی در تاریخ خود حدیثی آورده که
هرکه یکبار یثرب بگوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک وتلافی آن کند ودر روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند وبعضی
گفته اند که تعزیر باید کرد قائل آنرا وآنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان ست که بذکر آن

قصد اہانت آن میکند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار لفظ یثرب آمده۔ تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید
میراند و دور میکند مدینہ مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کورهٔ آہنگران چرک و پلیدی آہن را و کیر بکسر کاف و سکون
تحتانیہ کوره که از گل بنا کنند که در وی آہن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را
کوره گویند و مشک را که بدان در دمند کیر خوانند و این قول اصوب وارجح ست و مراد اہل کفر اند و شرک اند که
از انجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده شد۔ متفق علیہ۔
وعن جابر بن سمرة۔ بفتح سین و ضم میم صحابی مشہور و خواہر زادهٔ سعد بن ابی وقاص ست۔ رض قال سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تعالی سمی المدینة طابة۔ بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است
مدینہ را بر زبان حبیب خود طابہ و ہمچنین طیبہ بفتح طای و سکون تحتانیہ و طیبہ بتشدید و طابہ از جہت طہارت وی
از انجاس شرک و موافقت ہوای وی طبائع سلیمہ را و طیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رائحہ در وی
و ہمہ چیز وے و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینہ و در و دیوار وی رائحہ طیبہ می آید که در ہیچ جای یافته نمیشود
شامہ باطن وے بکام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق
نیز از ان رسیده باشد و بحسب باطن و ظاہر آنرا دریافته باشد چنانچه در ان ہنگام که بوی وی در ره ره دوست
چہ جای دم زدن نافہای تاتاریست۔ ابو عبداللہ عطار گفته است شمیت بطیب رسول اللہ طاب نسیمہا
فما المسک والکافور والمندل الرطب۔ رواه مسلم۔ وعن جابر بن عبداللہ ان اعرابیا بایع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت میکرد با آنحضرت۔ فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة
پس رسید آن اعرابی را تپی بمدینه۔ فاتی النبی۔ پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقال
و گفت یا محمد اقلنی بیعتی۔ باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقالہ ای فسخ البیع۔ فابی رسول اللہ
پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از رد اقالہ بیعت وے و قبول کردن قول وے۔ ثم جاءه
پستر باز آمدن آن اعرابی آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت۔ اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج
الاعرابی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثہا وتنصع طیبہا۔ نیست مدینہ مگر مانند دمه آہنگر
که دور میکند پلید خود را و خالص میگرداند پاک خود را یعنی دور میگرداند و بیرون میکند مردم پلید را و خالص میگرداند
مردم پاک را از مردم پلید و تنصع بصاد و عین مہملتین از نصوع ست بمعنی خلوص و ناصع خالص از ہر چیز و بریں
تقدیر طیبہا مرفوع ست و بعضی گفته اند که از نصع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجہ طیبہا منصوب ست و تنصع
با فتح نون و کسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت ست و تبضع بموحده بجای نون و ضاد معجمہ نیز روایت
کرده اند از بضع بمعنی [illegible] و ضاد معجمہ نیز از بضع بمعنی قطع لحم که از اخراج انجاس و طیبہا بکسر طاء و سکون یا

و فتح طاء و کسر یای مشددہ ہر دو روایت ست و ثانی اصح و اقوی ست متفق علیہ - و گفتہ اند کہ این نفی و نصح با زمان
آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم یا در آخر زمان خواہد بود ہنگامیکہ دجال بیرون می آید و جنبانیدہ و افشاندہ شود
مدینہ بہ سہ کرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال ہر کافر و منافق و احتمال دارد کہ در ہر زمان باشد حکایت
آوردہ اند کہ چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب ہشام بن عبد الملک حاکم مدینہ مطہرہ بود چون بیرون آوردند
او را گفت می ترسم از انہا باشم کہ مدینہ نفی آنہا میکند و ہمچنین می ترسد ہر کہ از ان مکان شریف بر آمدہ است
یا رب مگر بضرورت بحکم شرع و رعایت حق شرعی بر آمدہ باشد بیت ضرورت ست وگرنہ خدای ست داند
کہ ترک صحبت جانان نہ اختیار من ست - و دوری ز حضرت تو نجستم باختیار - ہو نمودہ روزگار مہر جدائی چہ چارہ سہت
نسأل اللہ العافیۃ و حسن العاقبۃ - وعن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تقوم الساعۃ حتی تنفی المدینۃ شرارہا - بر پا نشود قیامت تا آنکہ نفی میکند مدینہ بدان را کہ در وی اند کما ینفی
الکیر خبث الحدید - این حدیث ظاہر ست در آن کہ نفی در آخر زمان باشد - رواہ مسلم - وعنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی انقاب المدینۃ ملائکۃ لا یدخلہا الطاعون ولا الدجال - بر راہہای مدینہ فرشتگان
نگاہبانان اند کہ در نمی آید مدینہ را بہ نگہبانی آنہا وبا و نہ دجال نقب بفتح نون و ضم نیز آمدہ و سکون قاف راہ در میان
دو کوہ یا فرجہ میان دو کوہ بدر آمدن دجال بے شک در آخر الزمان خواہد بود و نگہبانی از در آمدن وبا ہمان
وقت خواہد بود یا ہمیشہ است متفق علیہ - وعن انس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیس من بلد الا سیطؤہ الدجال - نیست ہیچ شہرے مگر آنکہ نزدیک ست کہ پی سپر کند آنرا دجال و در آید
الا مکۃ والمدینۃ - مگر مکہ و مدینہ - لیس نقب من انقابہا الا علیہ الملائکۃ - نیست ہیچ راہی از راہہای مدینہ
مگر آنکہ بر وے فرشتگانند - صافین - صف زدہ - یحرسونہا - پاس میدارند او را - فینزل السبخۃ - پس
نزول میکند و فرود می آید دجال شورہ زمین را کہ بیرون مدینہ است و سبخہ بسین مہملہ و موحدہ مفتوحہ و خای معجمہ
مفتوحات و سکون موحدہ نیز آمدہ شورستان - فترجف المدینۃ باہلہا - پس می جنباند مدینہ ساکنان خود را
ثلث رجفات - سہ بار جنبانیدن - فیخرج الیہ کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او ہر کافر و منافق
متفق علیہ - وعن سعد رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یکید اہل المدینۃ احد الا انماع
کما ینماع الملح فی الماء - بد سگالی نکند و ایذا نکند اہل مدینہ را ہیچ یکی مگر آنکہ بگدازد و فانی گردد عنقریب چنانکہ
میگدازد نمک در آب ہمچنانکہ ظاہر شد از حال یزید شقی کہ بعد از واقعہ حرہ در اندک فرصت ہلاک شد و بدبختی
الہی والم دق و سل بگداخت و فانی شد متفق علیہ - وعن انس رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان
اذا قدم من سفر فنظر الی جدرات المدینۃ - روایت ست از انس کہ آنحضرت چون قدوم می آورد از سفر

پس نظر میکرد بسوے دیوارہای مدینہ — اوضع راحلته — تیز سیر اند شتر سواری خود را — و ان کان علی دابة — و اگر
سوار میبود بر دابہ دیگر کہ مراد بدان اسپ و استر و مانند آن ست — حرکہا من حبہا — می جنبانید آنرا بجاذبہ
محبت مدینہ — استعمال ایضاع مخصوص بشتر ست و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد — رواہ البخاری — و عنہ
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم طلع لہ احد — و ہم از انس ست کہ ظاہر شد مر آنحضرت را جبل احد یعنی نظر شریف
وے بدان افتاد — فقال — پس گفت آنحضرت — ہذا جبل یحبنا و نحبہ — این کوہیست کہ دوست میدارد مارا
و دوست میداریم ما او را — اللہم ان ابراہیم حرم مکة — خداوندا بدرستی کہ ابراہیم حرام گردانید مکہ را — و انی احرم
ما بین لابتیہا — و بدرستی کہ من حرام میگردانم میان دو سنگستان مدینہ را ست — متفق علیہ — اثبات
محبت احد را بعضی تاویل میکنند و میگویند کہ این مجاز است باعتبار محبت اہل آن کہ دران مومنان و
موحدان باشند از انصار چنانکہ شاعر گفتہ است (ع) و من مذہبی حب الدیار لاہلہا — و در مقابل این در بعضی
روایات نیز آمدہ است کہ — ہذا جبیل یبغضنا و نبغضہ — و غیر بعین مہملہ مقصور کوہی ست کہ دشمن میدارد مارا
و دشمن میداریم ما او را ازیراکہ ساکنان وی منافقان بودہ اند و تحقیق آن ست کہ این محمول بر ظاہر ست
از جہت ابداع علم و فہم و لوازم آن از محبت و عداوت در جمادات بدان وجہی کہ لائق بحال آنہا ست خصوصًا
بانبیا و اولیا خصوصًا سید انبیا و سلطان اولیا کہ محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و ہر کہ خدا را
دوست داشت ہمہ چیز و ہمہ کس او را دوست دارند زیراکہ ہر چیز خلق و محکوم اوست و حنین جذع بمفارقت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اول دلیل ست بدان و حنین جذع حدیث مشہور ست کہ بحد تواتر رسیدہ
است — و عن سہل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — سہل بن سعد ساعدی کہ از مشاہیر
صحابہ است گفت کہ گفت آنحضرت — احد جبل یحبنا و نحبہ — رواہ البخاری

الفصل الثانی — عن سلیمان — بن ابی عبد اللہ — تابعی ست بسیاری از مہاجران را دریافتہ روایت
میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی ہریرہ و صہیب ثقہ است — قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلا یصید
فی حرم المدینة الذی حرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را کہ گرفت مردی را
کہ شکار میکرد در حرم مدینہ کہ حرام گردانید آنحضرت و حد آن تعیین نمودہ و مردم را از ارتکاب صید و خوان
دران منع کردہ — فسلبہ ثیابہ — پس ربود سعد و گرفت جامہ ہای آن مرد را — فجاء موالیہ فکلموہ فیہ — پس آمدند
صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او کہ جامہ ہای او را بدہد — فقال ان رسول اللہ — پس گفت
سعد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حرم ہذا الحرم — حرام گردانیدہ این حرم را یعنی حرم مدینہ را — و قال من
اخذ احدا یصید فیہ فلیسلبہ — و گفت ہر کسی کہ بگیرد یکی را کہ شکار میکند درین حرم پس باید کہ بگیرد رخت و سلاح

اورا۔ فلا۔ وعلیکم طعمۃ اطعمنیہا رسول اللہ پس باز نمیگردانم بشما و نمیدہم خوردنی را کہ خورانیدہ است مرا آن خورش
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و عطائیکہ کردہ است بمن و فی الصراح طعمہ بالضم خورش و وجہ کسب یعنی من کہ
نمیدہم از جہت آنکہ این عطا ست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمن و کسبی ست کہ من از فیض بودہ آن حضرت
حاصل کردہ ام۔ ولکن ان شئتم دفعت الیکم ثمنہ۔ ولیکن اگر می خواہید شما و بسیار بجد باید میدہم شما بہای آن را
از پیش خود۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن صالح**۔ مولی لسعد۔ روایت ست از صالح کہ مولی بود مر سعد بن ابی
وقاص را۔ ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینۃ یقطعون من شجر المدینۃ۔ سعد یافت چندی غلام را از غلامان
اہل مدینہ کہ می بریدند بعضی از درختان مدینہ را۔ فاخذ متاعہم۔ پس گرفت رخت و جامہ آنہا را۔ وقال یعنی لموالیہم
وگفت سعد یعنی موالی ایشان را وقتیکہ طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان۔ سمعت رسول اللہ
شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم ینہی ان یقطع من شجر المدینۃ شیئ۔ نہی میکرد از آنکہ بریدہ شود از درختان
مدینہ چیزے۔ وقال۔ وگفت آنحضرت۔ من قطع منہ شیئا فلمن اخذہ سلبہ۔ کسیکہ ببرد از درختان مدینہ چیزی را
پس مر کسی راست کہ گرفتہ است آن برندہ را متاع او و رخت او۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن الزبیر**
روایت ست از زبیر بن العوام بہ تشدید واو کہ از عشرہ مبشرہ است و ابن عمہ رسول اللہ است صلی اللہ
علیہ وسلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان صید وج وعضاہہ۔ گفت آنحضرت کہ شکار وج و
درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی ست بطائف حرم۔ حرام ست حرم بکسر حای و سکون را بمعنی
حرام ست۔ تحریم اللہ۔ حرام کردہ شدہ است برای خدا تاکید حرم ست۔ رواہ ابوداؤد۔ وقال محی السنۃ رحمہ اللہ
وج ذکروا انہا من ناحیۃ الطائف۔ وج ذکر کردہ اند علمای حدیث کہ وی از جانب طائف ست۔ وقال الخطابی
وگفتہ است خطابی۔ انہ۔ ضمیر مذکر بجای انہا بضمیر مونث کہ در روایت محی السنۃ است و بر ہر تقدیر راجع
بوج ست و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث ہر دو درست ست تانیث بتاویل بقعہ و ناحیہ و تذکیر باعتبار
موضع و مکان وگفتہ اند کہ حرمت وج بر سبیل حمی بود کہ آنحضرت برای اہل صدقہ گرد کردہ بود نہ بطریق حرم و اگر بطریق حرم
بود در وقتی بود بعد از ان منسوخ شد شافعیہ برین اند و حنفیہ قائل این در حرم مدینہ نیز گفتہ اند و اکثر علما بر آنند
کہ حرم مدینہ و وج باعتبار رعایت تعظیم و احترام ست نہ باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا۔ **وعن ابن عمر**
رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینۃ فلیمت بہا۔ گفت آنحضرت
کسیکہ میتواند کہ بمیرد بمدینہ پس گو کہ بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک ست باید کہ بفعل آرد آنرا و اقامت
کند در وے تا آنکہ بمیرد در وے۔ فانی اشفع لمن یموت بہا۔ پس بدرستی کہ من شفاعت میکنم مر کسے را
کہ بمیرد بمدینہ و در بعضی نسخ اشفع بہ تشدید فا یعنی مقبول الشفاعہ گردانیدہ میشوم و خاصہ امیر المومنین

عمر ست که میگوید اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک و تحقیق مستجاب شد دعای عمر رضی الله
عنه ما نیز این دعا میکنیم بامید اجابت آن ان شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
تمامه مسلمانان امید وارند و در موت در مدینه واجب میگردد شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمام گناهان
و رفع مراتب و درجات تخلیه یا این کنایت ست از آنکه موت در زمین طاهره مطهره البته بر ایمان ست حیث شفاعت
خبر مومنین را لیتا شهید یا انکه در نداره بر شریفه نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز
واقع شده است چنانچه بیاید - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا - وعن ابی
هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آنحضرت
آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان
باشد بعد از همه بجریان حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع ست و ترتیب اسما برین
طریق ست که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جامع از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه نهاده اند و مدینه
الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده ست و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه ست - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - وعن جریر
بن عبدالله رضی صحابی مشهور ست شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر المؤمنین عمر گفته است که [illegible]
را از حسن خوب و از جریر بگیر آنکه حکایت کرده اند بجا از حسن یوسف و صفات حمیده وی بسیار ست رضی الله عنه عن النبی - روایت میکند از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت - ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة نزلت فهی دار هجرتک - بدرستی خدای تعالی
وحی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا که فرود آئی تو پس آن مرا سرای و جای هجرت تست یعنی مخیر
ساختند که هر کدام از اینجاها که خواهی جای تست - المدینة - یعنی مدینه - او البحرین - بحرین که جزیره ایست
بحر عمان مشهور - او قنسرین - بکسر قاف و فتح نون مشدده و سکون سین و کسر را و فتح آن هر دو بکسر نون
نیز گفته اند نام بلدی ست از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته شد آنحضرت را پیش از هجرت میان این
سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن ابی بکرة - بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور ست از اهل طائف
و چون آنحضرت طائف را محصر ساخته بودند وی خود را از قلعه در چرخ چاه افگنده بجانب لشکر حضرت انداخت
و اسلام آورد و ابو بکرة نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند - عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم قال - گفت آنحضرت - لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال - در نمی آید بمدینه ترس مسیح دجال
لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان - مر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند
هفت در خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته [illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم قال - روایت است از انس از آنحضرت کہ گفت - اللہم اجعل بالمدینۃ ضعفی ما جعلت بمکۃ من البرکۃ
خداوندا بگردان در مدینہ دو چندان آنچہ گردانیدہ در مکہ از برکت چنانچہ در فصل اول فرمودہ شد معہ این حدیث
و امثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینہ بر مکہ و این مسئلہ مختلف فیہ است میان علما و دلائل جانبین را در
کتاب جذب القلوب ذکر کردہ ام ملتفظ لم یتفق علیہ - وعن رجل من آل الخطاب - روایت است
از مردی از اولاد خطاب عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آنحضرت من زارنی متعمدا کان
فی جواری یوم القیمۃ - کسیکہ زیارت کند مرا بقصد نہ بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در ہمسایگی من
و پناہ من است روز قیامت از بعض عاشقان می آرند کہ وی حج کرد و بزیارت نیامد گفت زیارت آن حضرت
را نمی خواہم کہ بہ تبع و طفیل حج کنم و این غایت شوق و تادب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم است و لیکن
صواب آن است کہ تصحیح با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشتہ اند مقصود
آن است کہ مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بیت رفت بہ بوی سر زلف تو عشق بچمن * ورنہ
کی بوی نسیم سحری بود غرض * و بتحقیق در ہر دو مکان ظہور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی
صلی اللہ علیہ وسلم ہرچہ در ہر دو جای نسبت یا بہر الدین - ومن سکن المدینۃ وصبر علی بلائہا کنت لہ شہیدا او شفیعا
یوم القیمۃ - و کسیکہ سکونت ورزد در مدینہ و صبر کند بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکہ در زمان
آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لاوائہا چنانکہ سابقا گذشت باشم من مر او را گواہ و شفاعت کنندہ روز
قیامت گفتہ اند شہادت بر طاعات و شفاعت در معاصی - ومن مات فی احد الحرمین بعثہ اللہ من الآمنین
یوم القیمۃ - و کسیکہ بمیرد در یکی از حرمین مکہ یا مدینہ بر انگیزد او را خدا تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت
و آمدہ است کہ مقبرہ مکہ و مدینہ را می انشا شدہ و بہشت ہمچنین بی سوال و حساب و کتاب - وعن ابن عمر
مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی - کسیکہ حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من کان کمن
زارنی فی حیاتی - باشد ہم چون کسیکہ زیارت کرد و ملاقات نمود مرا در حیات من و یکی از فواید و ثمرہ زیارت
شریف آن است کہ زائر را از نصیبہ صحبت معنوی و آنچہ از لوازم و آثار آن است حاصل میگردد و این مبنی
بر ثبوت حیات است مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم حیات حقیقی دنیاوی بخلاف شہدا کہ بحیات معنوی
مشرف اند و این مسئلہ را بتفصیل ہرچہ تمامتر در جذب القلوب بیان کردہ ام و باللہ التوفیق رواہما
روایت کرد این ہر دو حدیث را - البیہقی فی شعب الایمان - وعن یحیی بن سعید - یحیی بن سعید
دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمہ حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند از مالک و شعبہ
و ثوری و غیر ایشان - و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکند از وی مالک و شعبہ

ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة - آنحضرت نشسته بود و گوری می کندند در
مدینه - فاطلع رجل فی القبر - پس نظر کرد مردی در قبر - فقال بئس مضجع المؤمن - پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن ست
گور - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بئسما قلت - بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور
کردی بهای مسلمان - قال الرجل انی لم ارد هذا - گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش
موت بهای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر بیچ و تحسین کشته شدن در راه خدا که
اگر کسی در غربت شهید شود بهتر ست از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل و اکمل ست
ما علی الارض بقعة احب الی ان یکون قبری بها منها - نیست بر روی زمین هیچ جائی که محبوب تر باشد نزد من که
باشد قبر من در آنجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تقریر کرد طیبی این حدیث
را و از ینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل ست از شهادت و مدفون شدن در جای
دیگر و این حدیث ابلغ و ادخل ست در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهر
این تقدیر آن ست که گفته شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و بلفظ حدیث احتمال این هم دارد
که گفته شود و مراد آن ست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بمدینه مثل قتل فی
سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم ست از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی
افضل ست از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت در
سائر بلاد و لیکن باقی می ماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد - رواه مالک
مرسلا - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید
انصاری ست که تابعی ست و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید
بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان ست چه وی روایت از امام مالک و از هشام
بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد فتدبر - وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - وهو بوادی العقیق - و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز
میگذارد - یقول - میگفت آن حضرت - اتانی اللیلة آت من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب
پروردگار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - وقل عمرة فی حجة

وبگو عمرہ را در حج یعنی حساب کن این نماز را برابر کن با عمرہ کہ در حج باشد و قول استعمال کردہ می شود در جمیع افعال - وفی روایة وقل عمرة وحجة - مقصود بیان فضیلت نماز ست درین بقعہ شریفہ کہ حکم عمرہ و حج دارد - رواہ البخاری

خاتمة الطبع

بحسن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمہ فارسی مشکوة شریف مسمی بہ اشعة اللمعات کہ شامل ست بر احادیث نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج ترجمہ فاضل جلیل عالم نبیل شیخ عبد الحق محدث دہلوی طاب ثراہ حسب خواہش طالبان دین بار دوم بصحت مہا امکن و فکر غائر بمقام لکھنو در مطبع نامی منشی نولکشور لباس پوش انطباع شد خداے تعالی مرغوب دلہای اہل عالم کناد بمنہ وکرمہ